تذکره شعرای آذربایجان

تاریخ زندگی و آثار

تألیف

محمد دبیر سیاقی

جلد چهارم

تذکره شعرای آذربایجان

تاریخ زندگی و آثار

تألیف

محمد شبستری

جلد چهارم

تذکرهٔ شعرای آذربایجان «تاریخ زندگی و آثار»

□ چاپ اول

□ حروفچینی دستی

□ چاپ آذر آبادگان

□ صحافی آزادی تهران

□ تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

□ اسفند ماه ۱۳۶۹

□ حق چاپ محفوظ است

این مجموعه

بفرزند عزیزم طلعت دیهیم

اهداء شد

خلخال

این شهرتاریخی مابین کوهها و دره‌های دامنه غربی جبال طالش قرار گرفته و اهالی آن روشنفکر و علاقمند به فرهنگ هستند در عین حال که زبان آنها ترکی آذربایجانی می‌باشد ولی در بعضی از دهات خلخال منجمله شاهرود وکاغذ کنان بزبان قدیم آذری (تات) صحبت می‌نمایند که نشان‌دهنده سابقه تاریخی این شهرستان است

آب و هوای خلخال معتدل و یکی از مناطق شرقی آذربایجان است فرهنگ جغرافیایی ایران راجع به ارتفاعات شهرستان خلخال چنین‌می‌نویسد:

« رشته‌ی جبال طالش در قسمت خاوری جبال بزکش در باختر و قراول در جنوب شهرستان واقع است جبال طالش که از جنوب به طرف شمال امتداد یافته‌است مرتفع‌ترین قلل ارتفاعات آن عبارت از قله‌ی تاود الماس می‌باشد و از روی قلل مذکوره قسمت نواحی گیلان تا بحر خزر و همچنین نواحی شهرستانهای اردبیل و هروآباد دیده می‌شود و سفید کوه معروف به (آقداغ) واقع مابین دهستان خان‌اردبیل و شاهرود که از روی قله‌ی آن تمام منطقه شهرستان هروآباد نمایان است بواسطه وجود این کوهها حصار مانند دارای راههای صعب‌العبور است و مهمترین گردنه آن گردنه تا و دو مسیر راه قدیمی هروآباد به گیلان واقع می‌باشد.

شعرای معروف و سخنوران نامی دراین شهرستان بشرح زیر بوجود آمده‌اند.

امامی خلخالی

از شعرای معروف قرن دهم هـ ـ ق خلخال است . مؤلف صبح گلشن می‌نویسد :

« امامی خلخالی امام شاعران و شیرین‌مقال خلخال می‌باشد» .

از اوست :

با خلق خدا سخن به شیرینی کن — اظهار نیاز و عجز و مسکینی کن

تا بر سر دیده جا دهندت مردم — چون مردم‌دیده ترک‌خودبینی کن

دانشمندان آذربایجان ص۵۱ـ سخنوران آذربایجان ص ۸۱۰ ـ قاموس‌الاعلام‌ج۲ ص ۱۰۳۲ ـ صبح گلشن ص ۳۶ـ الذریعه ص ۹۳ـ گلزارجاویدان ج۱ص۱۳۳

ثابت خلخالی

نامش‌صادق‌بیك و از شعرای قرن سیزدهم ـ هـ‌ق‌خلخال‌وازایل‌اسیرلوی ترکمان است .

او وکیل رعایا و از زمره اهل‌حال و با شور و عشق بود .

ثابت مردی زنده‌دل و نیکوخو و خوش‌مشرب و صحبتش دلجو وحالات درویشانه داشت و اشعار لطیفی دارد .

از اوست :

بر گل مریز سنبل پرپیچ و تاب را
پنهان به زیر شب چه کنی آفتاب را

* * *

چاره‌ی دل بجز طپیدن نیست چه کند بی تو آرمیدن نیست
یاررا با رقیب چون بینم که مرا طاقت شنیدن نیست
چاره‌ی درد هجر او «ثابت» غیر جام اجل کشیدن نیست

* * *

باید اول ز سر و جان گذرد هر که از کوچه‌ی جانان گذرد
مرگ بهتر بود از زندگیم «ثابت» از عمر بدین‌سان گذرد

ریحانت‌الادب ج ۱ ص ۳۶۲ ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۲ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۸۹

خاقانی خلخالی

مرحوم تربیت به‌نقل از اوصاف الامین پروین قاجار چنین می‌نویسد : (از سخنوران سده‌ی سیزدهم آذربایجان‌است» .

از اوست :

خیاط روزگار به بالای هیچکس پیراهنی‌ندوخت که اوراقبا نکرد

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۲
دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹

خلیل خلخالی

در تذکره‌هائیکه در اختیار نگارنده است مطلبی از او بدست نیامد جز اینکه خلیل خلخالی تیر گر است و مضامین شعرش تیر جگر سوز است .

از اوست :

به صد نیاز به روی تو جـان بر اندازم
چو زلف را تو به صد تاب در براندازی

سخنوران آذربایجان ج ۲ص ۸۱۳ـروز روشن ص۲۰۲ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲ ـ الذریعه ج ۹ ص ۳۰۲

شاهقلی خلخالی

ازشعرای قرن‌دهم هـ ـ ق بوده‌است .

از اوست

از پی‌دفع جنونم داغ بـر سر مـی‌نهند
داغ دل بس نیست‌بر سر داغ دیگر می‌نهند

* * *

موبی شد ای طبیب وجودم ز دردوغـم
موبی نمانـده بیش میان مـن و عـدم

دانشمندان آذربایجان ص ۱۸۹ ـ تحفه

سامی ص ۸۷ ـ روز روشن ص ۳۳۳

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۴

شمس خلخالی

نامش شمس‌الدین محمد بن مظفر خطیب خلخالی یکی از شخصیت‌های معروف و علمی آذربایجان است.

این مرد بزرگ در علوم منقول و معقول بی‌نظیر عهد خود بوده و تألیفات باارزش و زیادی از خود بیادگار گذاشته‌است از آنجمله:

«مصابیح امام بغوی» را بعنوان تنویر شرح کرده و به هریك (مفتاح) و مختصر و تلخیص شرح علیحده‌یی نوشته است و «مختصر» ابن حاجب را نیز شرح کرده‌است. سیدشریف جرجانی در حاشیه «حکمت‌العین» با کمال تعظیم و تکریم از وی نام برده‌است. او قصیده‌ای درمنطق گفته‌است.

خطیب خلخالی بروایت اسنوی به‌سال ۷۴۵ در «اران» و به‌روایت حشری در «تبریز» وفات کرده و در مقبره چرنداب جنب مزار مولانا قطب‌الدین شیرازی دفن شده‌است.

والد خطیب نیز از فضلا و ادبای خلخال بوده است. از او شعری بدست نیامد.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۴

صافی خلخالی

در تعریف تفلیس منظومه‌ای ساخته‌است که نسخه‌ای از آن با شماره‌ی ۹۷ در کتابخانه‌ی السنه‌ی شرقی لنینگراد موجود است. از او بیش از این اطلاعی بدست نیامد.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۵
دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۴-فهرست
کتب پارسی دکتر روزن

صیاد خلخالی

نامش محمدحسین فرزند محمدجلیل مؤلف کتاب «خمسه‌ی صیاد» است. این خمسه حاوی ۶۰۰ صفحه می‌باشد و تا حال چاپ نشده است. او در شعر «صیاد» تخلص می کرد.

از اوست:

ای مرغ دل آگه شو از غفلت و نادانی
دامی است بلا جویان در قصد تو پنهانی
چون کبك دری هستی از قهقهه‌ی خنده
شاهین فلك در پی مستانه همی خوانی

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۶-سخنوران
آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۶

عبدالعلی خلخالی

از شعرای قرن سیزدهم هـ‌ق خلخال است . در تذکره‌ها غیر ازحدیقة‌الشعرای احمدبن‌ابی‌الحسن‌شیرازی نامی از او برده نشده‌است .

حدیقه‌الشعرا ص ۱۳۴ ـ سخنوران آذربایجان‌ص ۸۱۶

عشقی خلخالی

نامش میرزا علی فرزند محمدباقر که صاحب کتاب ثعلبیه بود میرزاعلی شعر خوب می گفت دیوانی دارد ودرسال ۱۳۲۱ وفات کرده‌است .

از اوست :

دی نقل یك طرف می میخانه یك‌طرف
من یك طرف به‌عشرت وجانانه‌یك طرف
در پیچ و تاب عمر و ز شوق لب نگار
من یك طرف به گریه و پیمانه یك طرف
از جستجوی وصل تو ای پـادشاه حسن
فرزانه یك طرف شده دیـوانه یك طرف
از دل کنار نیست خیـال جمـال تـو
کی گنج یك طرف شده ویرانه یك طرف
برده‌است از تو دین و دل ای«عشقی» فکار
رخ یك طرف دو دیده‌ی مستانه یك طرف

سخنوران آذربایجان ص ۸۴۱ـ مختصری
از تاریخ و جغرافیای خلخال

عزلتی خلخالی

نامش ملاادهم از شعرای قرن یازدهم هجری‌قمری خلخال‌است در شعر «عزلتی» تخلص می کرد . عزلتی تألیفات‌زیادی دارد :

۱ـ (دیوان عزلتی) بسبك‌وروش‌بوستان سعدی در ده‌باب تنظیم‌شده‌است . باب‌اول شهوات . باب‌دوم حرص‌وطول امل .
باب سوم شکر . باب چهارم قناعت . باب پنجم سخا . باب ششم یقین . باب هفتم علم . باب هشتم علاج صفات بد . باب نهم اخلاص و صدق‌ورضا . باب‌دهم‌تقوی و خوف‌ورجا که با ابیات زیر شروع می‌شود :

بنام خدایی کـه بخشنده اوست به هـر سختیی یاور بنده اوست
حکیمی که جان جهان آفـرید بقدرت نهان و عیان آفـریـد

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران در ۱۲۱ بـرگ ۱۸ سطری موجود است .

۲ـ (هشت‌بهشت یا قنبرنامه) .

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس‌رضوی به خط نستعلیق قـرن یازدهم هـق موجود است .

۳ـ (اربعین) در چهل فصل است در آغاز هرفصل آیتی از قرآن مجید و سخنانی از پیغمبر اکرم(ص) و امامان معصومین شروع کرده‌است .

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی شاه‌عبدالعظیم به‌خط نستعلیق حسام‌الدین فرزند کاوس رستمداری موجود است .

۴ـ (اعتقادات) این کتاب ترجمه‌ی از اعتقادیه‌ی شیخ‌بهایی در بیان عقاید شیعه در ده فصل است که مترجم فصل نماز را بدان اضافه کرده‌است

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است .

۵ـ (ذکرالهیه) محتوی یك دیباچه ودر پنج مقصد بشرح زیر است : ۱ـ فضیلت ذکر گذشت خشم ۲ـ انواع ذکر ۳ـ آداب و شرایط ذکر ۴ـ نصیحت و همت و گذشت سالکان ۵ـ فضیلت همت و گذشت خشم .

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ملك موجوداست .

۶ـ (رساله‌ی عرفانی) نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی غرب همدان موجود است .

۷ـ (سفینة‌الملوك یا هدایت‌نامه) در مواعظ و اخلاقیات است . نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی عبدالحمیدمولوی مشهد است

۸ـ (فقریه‌فخریه) در هشت روضه در باره فقروستایش نوشته‌است

۹ـ (لطایف‌الموافق) نسخه‌ی ازاین کتاب در کتابخانه‌ی آستان‌قدس رضوی موجود است

۱۰ـ (مخاطبة‌النفس) ترجمه‌ای است از مخاطب‌النفس تقی‌الدین ابراهیم کفعمی که یك نسخه از آن در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است

۱۱ـ سفینة‌الملك یا هدایت‌نامه در مواعظ و اخلاقیات است

باخط نستعلیق قرن یازدهم موجود است .

۱۲ـ (لطایف‌الموافق) یك نسخه از آن در کتابخانه‌ی دکتر مفتاح «تهران» و نسخه‌ی دیگری هم در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است.

۱۳ـ (لوازم‌الدین) این کتاب ترجمه‌یی است از (باب حادی عشر) علامه حلبی که به‌سال ۱۰۳۷ در تبریز به‌فارسی ترجمه شده‌است ازاین کتاب نسخه‌یی در کتابخانه آستان‌قدس موجود است.

آثار این مرد بزرگ زیاد است منجمله:

۱۴ـ (مشرق‌التوحید) نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی دکتر مفتاح «تهران» و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی سپهسالار موجود است که بااین ابیات خاتمه یافته‌است:

یارب تو مر این سفینه‌ی راز — مقبول قبول اهل دل ساز
خورشید طریق سالکان کن — نی، آنچه ترا رضاست آن کن
از «عزلتی» حزین رضا شو — او را به رضات رهنما شو

۱۵ـ (مصباح‌المشکاة) این کتاب گزارشی است از «مشکاة ابوحامدمحمدبن محمدغزالی» نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ملك باخط نستعلیق موجود است.

۱۶ـ (معیارالعمروالعمل) در محاسبه و مخاطبه نفس و محافظت اوقات ایام حیات برسبیل موعظه و تذکر و اشاره به‌آیات و روایات ومکاشفات آمیخته بااشعار مولوی و امیرعلی‌شیرنوایی است. نسخه‌یی‌از آن در کتابخانه‌ی دهخدا «تهران» همراه مخاطبةالنفس وی و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی سپهسالار

موجود است .

۱۷- (مناجات) چند نسخه از آن در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۶

دانشمندان آذربایجان ص۲۷۳ - فهرست

نسخه‌ها در ج ۲ ص ۱۷۶۹ و ج ۳ ص

۲۴۴۳ و ج ۴ ص ۲۶۶۹ و ج ۵ ص۳۶۵۳

علوی خلخالی

نامش سیدعبدالرزاق فرزند میرفتاح از علما و فضلای خلخال بود و خط خوب‌داشت و شعر هم می گفت .

از اوست :

آیا سپهر مطبق تو دل فکار چرایی

ایا رواق معلق حزین و زار چرایی

گهی خموش و گهی درخروش و گه‌مدهوش

گهی به نعره‌ی جانسوز اشکبار چرایی

سخنوران آذربایجان ج۲ص۸۲۱

فخر خلخالی

از شعرای قرن‌دهم هـ ق خلخال بوده و مردی با شخصیت و طبع روانی داشت . درجشن ختنه‌سوران پسرمفتی روم « علی‌چلبی » ماده تاریخ زیر را

گفته بود :

مفتی مملکت علی چلبی — آنکه باشد ز سر غیب آگاه
قرة العین خویش را فیت — چون که کرد آن امین سراله
بهر تاریخ سنتش گفتم — « انه سنته رسول اله »

متاسفانه چند روز بعد همان پسر که نامش فاضل و به‌حسن‌صورت‌معروف بود فوت کرد و او این ماده تاریخ را گفت :

پی تاریخ آن گل در گلستان — به‌حسرت گفت بلبل «وای فاضل»

این دو بیت هم از اوست :

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی
تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تا که ای غنچه‌ی بشکفته به رغم من زار
همچو گل خنده زنان همنفس خارشوی

سخنوران آذربایجان ج۲ ص۸۲۲ـ ترجمه مجالس‌النفایس ص ۳۹۱

فضل‌خلخالی

از شعرای قرن‌دهم هـق و قبیره‌ی شیخ‌ابویزیدخلخالی و برادر مولانا شیخ‌احمد بود امین‌احمدرازی چنین می‌نویسد او بسیار خوش طبع وباهوش‌ودر ملازمت میرزا اشرف بوده ودرعلوم معقول اطلاع کافی‌داشت .

فضل‌خلخالی درسال ۹۵۴ هـق «۹۲۶» شمسی وفات کرده و جسد او رادر

قزوین جنب قبر جدش شیخ ابویزید دفن کرده‌اند.

از اوست:

به رغم من نماید مهر با اغیار یار من
خوشم باری که یادش می‌دهد از اعتبار من

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۳
دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۸ـ فرهنك
سخنوران ص ۴۴۹ ـ ریاض‌العارفین ج ۲
ص ۹۴ ـ هفت‌اقلیم ج۳ ص۲۵۹

فنایی خلخالی

نامش شیخ احمد فنایی از شعرا مشاهیر قرن دهم هـق و نبیره‌ی ابویزید خلخالی است.

فنایی خلخالی از محضر علما و مشاهیر عصر خود منجمله مولانا احمد ابیوردی و میرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی و شمس‌الدین خفری کسب کمالات کرده‌است و به زیارت بیت خدا مشرف و سپس به قزوین مراجعت کرده و مشغول تدریس شده ودرسال ۹۸۵ هـق «۹۵۹» شمسی در آنجا وفات کرده‌است.

در بعضی از تذکره‌ها سال وفات او را ۹۷۵ هـق «۹۴۶» شمسی ضبط کرده‌اند.

از اوست:

کشم بر صفحه‌ی دل صورت جانانه‌ی خودرا
بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه‌ی خودرا

* * *

افتاده به پا زلف سمن سای تو از چیست
دیوانه منم سلسله بر پای تو از چیست

* * *

کار مشکل می‌شود بر بینوایان چمن
گر تو ای گل گوش بر آواز بلبل می کنی
ای «فنایی» با وجود یاری مردی ز عشق
حیرتی دارم که چون اکنون تحمل می کنی

آتشکده آذر ص ۱۴۸ ـ تحفه سامی ص ۱۳۰ ـ سخنوران آذربایجان ج۲ ص۸۲۴ نگارستان سخن ص ۷۸ ـ روزروشن ص ۵۳۸ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲ فرهنگ سخنوران ص ۴۵۵ ـ گلزار جاویدان ج ۲ ص۱۰۹۵ ـ ریاض العارفین ج۲ ص ۱۰۳

کامل خلخالی

نامش ملک‌سعید فرزند محمد از شعرا و عرفای اواخر قرن دهم هـ ـ ق

خلخال است .

مولانا کامل یکی از فضلا و دانشمندان زمان خود بود .

تقی‌الدین اوحدی در مقام و تربیت کامل خلخالی چنین می‌نویسد :

« مولانا ملک‌سعید خلخالی افضل فضلای زمان و اعلم علمای دوران بود . حاوی تکسیر حالات ، جامع جمیع کمالات ، مستحضر المعقول ، مستجمع الفروع والاصول بود . در پست و بلند علوم و رسوم طیار و سیار گشته به اختلافات شریعت و حکمت بسیار رسیده . ظاهر و باطن را یکی دانسته به وحدت وجود قایل شده ، به کلیه‌ی مطالب صوفیه و جمیع کتب کلامی وفقهی و حکم از ریاضی و الهی مستحضر شده ملکات ملکیه و اخلاق الهیه ملکه و طبیعی وی شده به لقای وجود خویش واصل گردیده بود . مولد و منشاء وی شیراز است . آباء و اجدادش از خلخال آمده همه آنجا به‌سر کردند و وی در اواخر عمر به‌تفسیر و حدیث و غوامض تصوف مباحثه و مطالعه می کرد والحق از صفات ذمیمه دامن جان برچیده به‌اکسیر امید مس‌وجود راکامل کرده‌بود لهذا بدین نسبت «کامل» تخلص کردی . بنده در آن مدت که در شیراز می بودم گاهی به فیض صحبت وی می‌رسیدم و وی در شهور سنه‌ی ۱۰۱۰ هـ‌ق «۹۸۰» شمسی درشیراز به حق واصل شد » .

در شمع انجمن تاریخ فوتش را ۱۰۱۶ هـ‌ق «۹۸۶»شمسی و دردانشمندان آذربایجان ۱۰۳۵ هـ‌ق «۱۰۰۴» شمسی قید و اضافه شده‌است که‌کامل در اواخر عمر خود به شیراز رفته ودرآنجا کتابی به نوان «التحفة‌الغیاثیه فی‌امتناع‌رویة الله‌تعالی بنام «غیاث‌الدین‌منصور» تألیف کرده‌است .

مؤلف تذکره‌ی میخانه می‌نویسد:

«مولانا کامل جهرمی در بهار زندگانی و غره جوانی از مسکن خود به شیراز آمده ودر آن بلده در خدمت مولانا ملك سعید خلخالی به تحصیل علوم دینی مشغول گشته‌است»

از اوست:

افراد جهان کی‌اند؟ معدودی چند
معدود به گرد عدم آلودی چند
چون صورت آیینه ندارند وجود
هستند همه نمود بسی بودی چند

* * *

ای فرع وجود تو وجود همه کس
مرآت نمود تو نمود همه کس
چون دید که بود توست بود همه کس
دیوانه دلم کرد سجود همه کس

* * *

تا رسیدم جان فدا کردم به پیش شاه عشق
شکرلله برنگشتم زنده از درگاه عشق
ای صبا از من به اسماعیل پیغمبر بگوی
زنده برگشته‌است هرگز کس ز قربانگاه عشق؟

سالها دل پرهوس کردم وفا سودی نداشت
تا برون رفت آرزو از دل دعاشد مستجاب
پیش عفوش قلت تقصیر ما ، تقصیر ماست
جرم بی‌اندازه می‌خواهد عطای بی‌حساب

* * *

کروبیان چو ناله‌ی من گوش می کنند
تسبیح ذکر خویش فراموش می کنند

شمع انجمن ص ۴۰۰ ـ هفت اقلیم ج ۳ ص ۲۶۱ ـ تذکره میخانه ص ۷۰۵ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۲ ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۸ ـ گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۱۶۳

کریم‌الدین خلخالی

نامش کریم‌الدین ابوالقاسم فرزند محمد فرزند عبدالرحمن صوفی خلخالی است .

ابن‌فوطی در تلخیص مجمع‌الادب‌فی‌معجم‌الالقاب او را مردی‌نیك محضر و سخن آرا و کثیرالسفر معرفی کرده‌است .

از اوست :

ما ضاقت الارض علی راغب فی طلب الرزق و لا راهب

بل ضاقت الدنیا علی صابر اصبح یشکو جفدة الحاجب

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۱

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال

محمدباقر خلخالی

از شعرای قرن چهاردهم هـ‌ق و از دانشمندان و از شاگردان ملا علی زنجانی است.

محمدباقر خلخالی مرجع استفاده‌ی طلاب گرمرود و خلخال و زنجان بوده و در بدیهه گویی و حاضرجوابی مهارت داشت و استاد بود واشعار ترکی و فارسی خوب می گفت.

او مثنوی به زبان ترکی آذری دارد که مشهور به «ثعلبیه» است و بارها در تبریز و استانبول چاپ شده‌است. کتاب ثعلبیه به شکل نظم و داستان و سرگذشت یك روباه است که ضمن آن اصول زندگی اخلاقی واجتماعی توضیح داده شده‌است. قبادطوفانی این کتاب را در سال ۱۳۳۹ هـ‌ق «۱۲۹۹» هـ‌ش به زبان فارسی منظوم ترجمه کرده‌است.

خلخالی علاوه بر این کتاب اشعاری به زبانهای فارسی وترکی درقالب‌های مثنوی، رباعی و ... دارد. کلیات او ازطرف آقای توکلی خلخالی درسال ۱۳۱۹ هـ‌ش چاپ شده‌است.

محمدباقر خلخالی مورد احترام و علاقه‌ی ناصرالدین‌شاه قاجار بود و در سال ۱۳۱۶ هـ‌ق «۱۲۷۷ هـ‌ش» روز شنبه ۱۴ شوال وفات کرده‌است.

از اوست :

ای سوار اسب عزت جام عیشت نوش باد
در بساط گربه‌ی قهرت عدو چون موش باد
دشمنانت همچو زردك دایماً گردد نگون
دوستانت همچو سنجد رخت قرمزپوش باد

* * *

آغیرلانیب اوره گیم چوخلارا گمان ائدیرم
گرك که آند وئره‌م طره پریشانه
دوشوبدی سینه‌وه زنار تك او طره‌لرون
کنار ائله که بو جایز دگیل مسلمانه
کمند زلفون ایله ال ایاغیمی باغلا
چکلله سلسلیه هر کیم اولسا دیوانه
گؤرنده گل یوزووی عیب دوتما بو «باقر»
چکه فغان ایله گر شور عندلیبانه

* * *

از اوست :

ساقیا وئرمه جام مست اولدوم
مست خمخانه الست اولدوم
یار آپاردی منی عزیز ائتدی
گر چه اغیار ایچینده پست اولدوم

ایندی من معنی ید اللهم
چون یداللهه زیر دست اولدوم
ئوز ئوزومدن گؤزوم یوموب کئچدیم
نیستلیق عالمینده هست اولدوم
رشته‌ی زلفون ائتدی دام منه
مندن ال چك که پای‌پست اولدوم
منی سیندیردی ائتدی تازه درست
بئله بیلمه که من شکست اولدوم
یتمه‌دیم حقه اولمادیم کامل
تا حقیقتده بت پرست اولدوم

مثنوی ترکی از اوست :

گینه جانیمه اود دوشوب تازه‌دن
گچوبدیر غمیم حد و اندازه‌دن
باسوب گؤنلومی غصه طغیان ائدیر
دییه‌رسن که کافر مسلمان ائدیر
دوشوب قلبیمه فرط غمدن شرر
سوروشسان وئریر دود آهیم خبر
اولان وقتی سوز و گدازیم عیان
دوشوب چرخه اوینار سرشگ روان

سالیب چونکه گؤزدن نگاریم منی
ائدیب ترك بالمره یاریم منی
اگر صبر قیلسام اورهك نیم جان
دییهر تنگه سالما منی چك فغان
اگر آغلییام راز پنهان گئدهر
الیمدن حقیقتده جانان گئدر
بلی راه عشقین قراری بودور
ولا اهلینین کارو باری بودور
شراب بلا عاشقین نوشدور
اگر قالمیا اوددا مغشوشدور
گلیب «باقر»ا مطلبی ختم قیل
سکوتی بو هنگامده حتم قیل
که اولماز بو مطلب اؤلونجه تمام
سکوت اختیار ائتگیلن والسلام

نمونه‌یی از اشعار ثعلبیه :

بلی جان عزیزیم اولما مدهوش — اؤلوم هنگامه‌سین ائتمه فراموش
سیغیشماز بیر مقاله ظلمت و نور — قوجاقلاشماز لارهر گزدیوایله‌حور
اورهك بیر یاربیردیر اولما گمراه — که‌بیر تخت‌اوسته‌اگلشمز ایکی‌شاه
بوشوهر کش‌عجوزین گؤرایشینی — سنون تك مین نظر عاشق کیشینی
سالیب نار فراقه یاندیروبدور — اؤزین‌چکمیش کناره‌یان‌دوروبدور

ای غایب از نظر ز که‌ات جستجو کنم
در جستجوی تو به چه اقلیم رو کنم
از تیر غمزه‌ات دل من گشته چاک چاک
تاری ز زلف خویش بده تا رفو کنم
گر زلف خویش تاب دهی همچو صولجان
من هم بخاکپای تو سر همچو گو کنم
از هر گلی رسد به دماغم شمیم دوست
در حیرتم کدام گل باغ بو کنم
دل از پرم رمیده شد از عشق کاکلت
اذنی بده تفحص او مو بمو کنم
آب سبو اگر چه بسر چشمه منتهی است
هیهات اگر علاج عطش از سبو کنم
از قیل و قال مدرسه کامم روا نشد
باید که صرف خاطر از این گفتگو کنم
ساقی بیار باده از آن جاودانه می
تا عاشقانه سر کشم و های و هو کنم
وقتی نماز من به حقیقت شود قبول
کز اشک چشم و خون دل خود وضو کنم
نبود میسرم بجنابت هوای یار
تا خویش را بمیکده‌ها شست وشو کنم

جز سیئات نیست ز طاعات ما ثمر
روی امید خویش به لا تقنطو کنم
« باقر» بخیز و دامن خود بر کمر بزن
شاید به عزم درگه دلدار پو کنم

* * *

در عمر وجود خود عزیزی نشدیم
در علم و عمل اهل تمیزی نشدیم
افسوس که این عمر گرانمایه‌ی ما
بیهوده تمام گشت و چیزی نشدیم

* * *

افتاده بپا زلف سمن سای تو از چیست
دیوانه منم سلسله در پای تو ازچیست
نمی‌توان که ره اشک را به مژگان بست
به خار و خس نتوان بست راه جیحون را

نمونه‌یی از اشعار ترکی اوست :

گینه فراقون الیندەن یتیشمیشم جانه
دؤنوبدور آیریلیغیندان گؤزوم یاشی‌قانه
حذرقیل‌ای گؤزومون‌نوری‌اشك دیدەمدن
یقین ایله که چکەر آخرینده طوفانه

قرار و صبریمی کسدین قراریمی آلدین
متاع عمروم آپاردین یامانجه تالانه
یولوندا چکمیشم ال جمله گسی علایقدن
بو باش و جان سنه قربانندی مرد مردانه
دؤنر تزلزله زلفون کیمی اوره‌ك تیتره‌ر
ویراندا زلفووه مشاطه نازایله شانه
فراقون آتشینه یانماسام خلاص اولمام
نئجه قرار توتار یانما ینجه پروانه
کمند زولفون اگر اولماسایدی مجنون تك
یقین که قویموش ایدیم ایندی باش بیابانه

دانشمندان آذربایجان ص۶۲ ـ سخنوران آذربایجان ص ۸۳۱ ـ ریحانت الادب ج ۱ ص ۴۰۵

محمد خلخالی

نامش میرزا محمد منشی ملقب به دبیرالملك از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری خلخال است.

فرهنك سخنوران ص۵۲۰ ـ سخنوران آذربایجان ص۸۳۱

مقصود علی خلخالی

مؤلف «گنجینه‌ی جواهر» است. نسخه‌یی از این گنجینه در موصل،

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی حجیات بشماره‌ی ۱۹ موجود است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۲

فهرست نسخه‌ها ۴ج ص۳۰۹ـدانشمندان آذربایجان ص ۳۵۸

مهجور خلخالی

نامش میرزامرتضی ملقب به سلطان‌الواعظین در خلخال متولد شده و تحصیلاتش را دراصفهان بپایان رسانیده است. او شاعر بود و اشعار بعضی از قدما بخصوص فرخی سیستانی را تضمین می کرد. از اوست :

خوشا دادن جان ره یار جانی خوشا عشق ورزیدن اما نهانی

خوشا آنکه دلبر کند سر گرانی (خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی

خوشا با پریچهر گان زندگانی)

خوشا از غم درد این دهر رستن خوشا شیشه‌ی قید تن را شکستن

خوشا رشته‌ی عهد با یار زیستن (خوشا با رفیقان یکدل نشستن

بهم نوش کردن می ارغوانی)

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۳

مهدی خلخالی

نامش ملامهدی از شعرای اوایل قرن سیزدهم هـق است.

آقا حسین که یکی از فضلای خلخال است در فوت او این ماده تاریخ را گفته‌است:

دردا که رفت عالم دهر و وحیدعصر اعنی سمین خامس آل عبا حسین
تا گه ندا ز هاتف غیبش زدررسید کی بینوا بگو «به‌حسین‌شمس‌مشرقین»

اودرسال ۱۲۳۰ هـق «۱۱۹۳» شمسی درخلخال وفات کرده‌است.

سخنوران آذربایجان ج۲ ص۸۳۴

ناصری‌خلخالی

نامش میرزارستم معروف به حکیم باشی که از شعرای نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هـق خلخال است.

ناصری در سبك «قاآنی» قصیده می‌ساخت و دیوانش ۸۰۰۰ بیت شعردارد که بیشترآن قصیده است.

او در اوایل «شفایی» تخلص می کرد ولی وقتیکه در چمن سلطانی به اردوی ناصرالدین شاه رفت و مدیحه‌یی بواسطه‌ی «قاآنی» به عرض سلطان رسانید ازآن پس باصلاحدید «قاآنی» «ناصر» تخلص کرد متأسفانه دیوانش تا حال چاپ نشده‌است.

از اوست:

آمد بهار و گشت دگر باغ و بوستان
حرم ز فیض ابر چو بخت خدایگان

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۴

ندیم خلخالی

نامش عبدالرحیم فرزند محمدرضاصابر خلخالی که در شعر «ندیم» تخلص می کرد.

او از شعرای قرن سیزدهم هـ‌ق و صاحب مثنوی عرفانی «مرآت العرفا» است. یك نسخه ازاین مثنوی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. ندیم خلخالی منشی باشی و مستوفی دربار ناصرالدین‌شاه بود و کتاب «مرآت‌العرفای» او در مناقب و فضایل آل‌علی (ع) تألیف و تنظیم شده و چنین آغاز می‌شود:

حمدبی‌حد بر خداوندودود — کاوزهیچ‌ایجاد کرده‌هروجود

وبااین بیت خاتمه می‌یابد:

کعبه‌ی ایمان به‌رویش در گشود — شد مسلمان‌اندرآن کشف و شهود

کلیات دیوان ندیم که بوسیله‌ی فرزندش نصرت‌اله جمع آوری شده در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران تحت شماره‌ی ۳۳۰۶ موجود می‌باشد که حاوی‌شعر و منشات اوست و چنین خاتمه می‌دهد.

اندر ثنای ناصردین شاه دین پناه — نصرت قرین من شد و اقبال یاورم

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۵
فهرست دانشگاه ج ۱۱ ص ۲۱۵۶

واقف خلخالی

نامش ملا نصرالله فرزند محمدعمر خلخالی از شعرا و فضلای قرن دهم هـ‌ق می‌باشد ودر شعر «واقف» تخلص می کرد.

او در حکمت‌نظری استاد واکثر علوم و کمالات زمان خود را آموخته بود. واقف به رساله‌ی « اثبات‌الواجب » علامه دوانی و شرح هدایه‌ی میبدی حواشی و تعلیقات نوشته ودر کشف‌الظنون هم کتابی‌بعنوان «مجموعة الحساب» بنام وی آمده‌است.

چون واقف سنی بود با ترس از تعصبات واز آزار مردم به اصفهان رفته ودرآنجا هم درسال ۹۶۱ هـ‌ق «۹۳۲» شمسی وفات کرده‌است.

مؤلف «شذرات‌الذهب» هم تاریخ فوت او را سال ۹۶۱ هجری قمری نوشته است.

واقف شاعری خوش‌برخورد وشیرین‌زبان بوده‌و اشعار«نظامی»و«مولوی» را تتبع می کرده و اکثر اشعار آنها را حفظ می کرد.

مؤلف تذکره‌ی خوشگو او را از اعاظم طایفه‌ی شعرا دانسته و نوشته است که دیوان‌کاملی دارد که محتوی اشعار زیبایی‌است.

از اوست :

دل همان روز پدر از من شیدا برداشت

که به فرزندیم این عشق جگرخابرداشت

بوی خون از نفس باد صبا می‌آید
کف خاکی مگر از بادیه‌ی ما برداشت
آب اگر نیست بسازیم به خون جگری
نتوان کاسه به دریوزه‌ی دریا برداشت

* * *

صد شیوه‌ی ناپخته ز ایام برآید
تا کام جگر سوخته‌ی خام برآید
همت به گدایی ندهد راه و گرنه
مقصود دو عالم به یك ابرام برآید
از دل گذرد ناوك آن ترك سیه چشم
آهسته تر از مو که بر اندام برآید

* * *

کی کند آتش اجل خاکم زنده دارد محبت پاکم
پای کم ناروم ز دشمن و دوست سنگ را سنگ خاك را خاکم

* * *

در سینه خار خاری بود از جفای یارم
امروز دیدمش مست گل کرده خار خارم
رنگم پریده از رخ هوشم رمیده از سر
افتاده است چشمی گویا بروی یارم

تاراج دل ز عربده جویان چو عام شد
آسایشی که بود بـه مـردم حرام شد
شب سیر مـاهتاب نمودی و ملـه نـو
بالید آن قدر که بـه یك شب تمام شد

* * *

درانتظارت آب‌شددل،اشکم‌ازهامون گذشت
دست‌ازدهن‌برداشتم،فریادم‌از گردون گذشت
در وادی آوارگی نی همدلی نی همدمی
همدل کجایابد کسی،فرهادشدمجنون گذشت

* * *

آن بخت کو که یك‌شب عیدی به کوی تو
ماهی چو ابروی تـو ببینم به روی تو

* * *

به هرزه رنج عمارت مبر که در همه عمر
تـو را بس است ز یك خشت چار دیواری
لعل تو خنده بر شکر نـاب می‌زند
آتش به خرمن گل سیراب مـی‌زند
یك صبحدم به صحن گلستان گذشته‌ای
شبنم هنوز بر رخ گل آب مـی‌زنـد

الذریعه ج ۹ ص ۱۲۵۲ - نگارستان سخن ص ۱۳۹ - سخنوران آذربایجان ج۲

ص ۸۳۶ ـ تذکره نصر آبادی ص ۲۵۷
دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۲

واقف خلخالی

نامش ملاعلیقلی واقف خواهرزاده‌ی ملانصرالله واقف خلخالی از شعرای قرن یازدهم هـ.ق. است.

او شاعری توانا و طبع بلندی داشت ودر شعر «واقف» تخلص می کرد و دیوان شعر هم دارد.

از اوست:

می‌دهد یاد که دنیا گرهی بر باد است
گر بادی که از این دامن صحرا برخاست

* * *

نیست روشن طینتانرا از غم گردون ملال
در دل دریا گره کی موج دریا می‌شود

به قصیده‌ی معروف «بحرالابرار» خاقانی شروانی نظیره ساخته که چند بیتی از آن نقل می‌شود:

دل من طور معنی، عشق او موسی عمرانش
تجلای جنون باشد عصا و عقل ثعبانش

طلب بحراست پر آشوب کاندر هرطرف بینی
کدورت موج ومحنت‌های رنگارنگ طوفانش

شکفتن کی نصیب غنچه‌ی دل می‌شود چون گل
نخندی تا بر اوضاع جهان و باغ و بستانش

سراپا چشم بودم دوش از ذوق تماشایی
به راه انتظار جلوه‌ی خورشید سیمایی

کمند وحدتم شد طوق قمری بس که پیچیدم
بخود از حسرت مویی میان سرو بالایی

* * *

در لباس فقر هم آسودگی نبود مرا
بخیه‌های خرقه بر من جاده‌های وحشت است

* * *

وسعت دشت به اندازه‌ی پروازم نیست
یاد صیاد و گرفتاری کنج قفسی

* * *

گرد بادیکه ازین دامن صحرا برخاست
میدهد یاد که دنیا گرهی بر باد است

تذکره نصرآبادی ص ۱۳۷ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۱ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۸ - گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۶۸۶

«واقف خلخالی»

نامش میرزاابوطالب از شعرای قرن سیزدهم هـ . ق. خلخال و ازمعاصران صاحب ریاض‌الجنة است . او در شعر «واقف» تخلص می کرد .

مؤلف ریاض‌الجنة می‌نویسد :

«دربلده یزد ملاقاتش اتفاق افتاده‌جوانی بی‌باك وصاحب فهم وادراك بود. اشعار آبدار بسیار دارد . در خصوص عبایی که حاجی خلیل نام به او بخشیده و کوتاه بود گفته است :

قبله‌ی خلق جهان حاجی خلیل ای کزازل
بهرحاجت‌خلق را جزدرگهت‌درگاه‌نیست

کعبه‌ی گل ازخلیل‌آباد اگر گردیده شد
کعبه‌ی دل هم زترکان کم زبیت‌الله نیست

صاحبا دادی عبایی کـز ره احسان به من
نـاصرت آل عبا جـزاین مرادلخواه‌نیست

لیك کـوته‌تر ز بخت دشمنان جـاه تست
و ز بلندی قد من کوته‌تراست‌ازجاه نیست

گـر چه می‌ناید به‌کام‌لیك پس نفرستمت
چون گـدارا جـرات رد عطای شاه نیست

باعث کـوتاهیش هـم بخت پست بنده است
ورنه بـر لطف رسایت کوتهی را راه نیست

شعراز«حافظ» مناسب آورم اینجا همی

تا بدانی کاین بجز از طالع گمراه نیست

«هرچه هست ازقامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست»

سخنوران آذربایجان ج۲ص۸۳۹ـ ریاض‌ـ الجنة ، روضهٔ پنجم ص ۹۵۱ ـ فرهنگ سخنوران ص ۴۶۱

« یقینی خلخالی »

نامش شیخ جمال‌الدین است .

مؤلف شمع انجمن در مورد او می‌نویسد . «او حلی‌بند شاهد سخن است‌و مشاطه‌ی‌خوبان‌این فن» .

از اوست :

سر کویش که بر بادم‌دهدهرلحظه آه آنجا

فغان کز آه نتوان داشتن خود رانگاه آنجا

بـا خـودم هرلحظه یاد او به گفتار آورد

آری آری عـاشقی دیـوانگی بـار آورد

تا به کی خواهم به درد ومحنت وغم‌زیستن

زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۱
شمع انجمن ص ۵۳۸. تحفه سامی ص ۱۳۰
نتایج الافکار ص ۷۹۲ . گلزار جاویدان
ج ۳ ص ۱۷۷

آزاده خلخالی

نامش ولی‌الله خاك‌نژاد است که در سال ۱۳۴۵ شمسی آثارش چاپ شده است . غیرازاین مطلبی ازاو در تذکره‌ها بدست نیامده‌است .

احمد گیوی

دکتر حسن احمد گیوی در سال ۱۳۰۶ هجری‌شمسی در روستای گیوی خلخال متولد و پس از خاتمه‌ی تحصیلات ابتدایی به مشاغل معلمی و نظامت و مدیریت مدرسه مشغول گردیده و ضمن انجام خدمت به‌اخذ لیسانس دررشته‌ی علوم تربیتی و ادبیات پارسی موفق و سپس به تهران منتقل شده در عین حال که تدریس میکرد به تحصیل خود ادامه داده و در سال ۱۳۴۲ موفق بـه اخذ فوق لیسانس در رشته‌ی فلسفه و علوم تربیتی شده و در سال ۱۳۴۶ نیز موفق به اخذ مدرك دکترا از دانشگاه تهران گردیده ودر سال ۱۳۴۵ شمسی به عضویت اصلاح لغت‌نامهٔ دهخدا دعوت گردید و پس از انقلاب به ریاست مدرسه‌عالی بازرگانی انتخاب شد ولی پس از چندی استعفا داد

از اوست :

قهرمان تبریزیمه عشق اولسون

سن منیم‌اوره گیم‌جانیم گؤزومسن — گؤنولده‌سریمسن دیلده‌سؤزومسن
حیاتیمسان،وارلیغیمسان‌أوزومسن — سنسن ائلین افتخاری تبریزیم

اؤلکه میزین باغ-باهاری تبریزیم

دنیا بیلیر سن شانلی قهرمانسان — قهرمانلیق بیشه‌سینده اصلانسان
دوستلارا گول دشمنلره تیکانسان — ظالیملارین بوینون بوران‌تبریزیم

آزادلیق بایداغین ووران تبریزیم

گؤزه‌نرم شوکتینه شانینا — غیرتینه عزمینه ایمانینا
دوروشونا ، ووروشونا قانینا — سلام اولسون نهضتینه تبریزیم

یوز آفرین همتینه تبریزیم

باش اگه‌رم اینال زینال داغینا — گؤز تیکه‌رم ارکه،ملی باغینا
أوز قویارام حرمتلی تورپاغینا — فخر ائله‌رم شم غازانا تبریزیم

گوی مچیده ششگلانا تبریزیم

سن دیرسن زور آلتینا گئتمه‌سن — باش‌وئره‌رسن ذلت قبول ائتمه‌سن
بنده لیگه برده‌لیگه بیتمه‌سن — آلنی آچیق باشی اوجا تبریزیم

دنیا بویو یاشا قوجا تبریزیم

دانشگاهین آزادلیغین باغی‌دیر — جوانلارین انقلابین داغی دیر
قوجالارین نهضت‌لر چراغی دیر — سن دوغموسان ستارخانی تبریزیم

بسله‌میسن باقرخانی تبریزیم

«شمس»دین مولوی‌نی آلوولاندیردی اودا او اودلا دنیانی یاندیردی
«صمد» فیکیرلری ایشیقلاندیردی «شهریار» دیریلتدی‌دیلین‌تبریزیم
دیل باغیندا گولدو گولون تبریزیم
سینه‌ن‌اوسته‌چوخ آت‌چاپیب‌نامردلر باشین‌چکیب‌چوخ‌بلالرچوخ‌دردلر
اما سنی یيخانمایيب محنت‌لر سنین‌له دیر فتح و ظفر تبریزیم
کئچر گئجه گلرسحر تبریزیم
آنا یوردوم جوانلارا عشق‌اولسون ساوالان‌تك ایمانلارا عشق‌اولسون
شهیدلره پاك‌قانلارا عشق اولسون منیم‌سؤزوم بسدی ایگیت‌تبریزیم
شهریارین سؤزون ائشید تبریزیم
«شانلی‌تبریزمرداوغوللار دوغگیلان نامردلرین بورونلارین اوغگیلان
گدیکلرده‌قوردلاری‌توت‌بوغگیلان قوی قوزولارآییبن ـ شایین اوتلاسین
قویونلارین قویروقلارین قانلاسین»

دوستلار گؤروشو ص ۱۳۹

اخگر

نامش هاشم‌امیرمقدم متخلص بـه « اخگر» در سال ۱۳۲۶ شمسی وفـات کرده است .

به کتاب مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال مراجعه شود .

اسلامی

نامش نعمت‌الله‌اسلامی است. به مجله‌ی تهران مصور شماره‌ی آبان ماه ۱۳۴۸ شمسی مراجعه شود.

برهان خلخالی

نامش سیدبرهان از شعرای خلخال بود و « برهان » تخلص می‌کرد. اطلاعات بیشتری از او بدست نیامد. تنها قصیده‌یی از او در اقتراح فتح دهلی به وسیله‌ی نادرشاه‌افشار در شماره‌های مسلسل۲۳ـ۲۴ بهمن‌ماه سال۱۳۰۶هجری شمسی مجله‌ی آینده بشرح زیر درج گردیده‌است :

پدید گشت چو از خاوران طلایه‌ی هور
زکاخ چرخ بکندند خیمه‌ی دیجور
سخن گرفت از ایران و قدرت شاهان
ز فر و حشمت بهرام و شوکت شاپور
همان عدالت کسری و فر انطاکی
همان جلالت دارا و بسط حد و ثغور
چه روزگار مدیدی که لشکر پرویز
کشیده بود رده در برابر دو سفور
ز تازیان سخنی رفت و فتنه‌ی چنگیز
هم از فجایع اتراک و حمله‌ی تیمور

پیاده بود که می‌ساختند توشه‌ی راه
سواره بود که می‌تاختند از ره دور
درین خیال که می‌آید و نمی‌آید
خبر رسید که نادر گذشت از لاهور
چه تیغها که یلان ساز کرده همچون برق
چه توپها که دهان باز کرده همچو تنور
صفوف هند چنان می‌شکافتند یلان
چو شیر شرزه که افتد میان گله‌ی گور
خلاصه حضرت خاقان پس‌ازشکست چنان
سوار فیل شد آمد برای درك حضور

این چند بیت نیز در ص ۶۷۲ تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان بنام برهان ـ خلخالی ثبت شده که در شکست واز بین رفتن دولت تزاری روسیه در مورد منات گفته‌است :

هر که نقد خود منات نمود — آخر او را منات لات نمود
ای بسا شهسوار فرزین را — بازی این منات مات نمود
چه‌حسابی‌است‌هر که‌داخل‌شد — فوراً آلاف را مات نمود
پس به‌آتش رسید بر آحاد — آنکه‌آحاد هم وفات نمود

مجله‌ی آینده ش ۲۳و۲۴ بهمن ۱۳۰۶ شمسی

بسیج خلخالی

نامش محمدقلی فرزند مرحوم علی در سال ۱۲۹۷ شمسی در هـرو آباد خلخال متولد شده‌است . تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود بپایان رسانیده و سپس به‌تهران آمده و وارد مدرسه‌ی عالی دارالفنون گردیده و به اخذدیپلم موفق‌شده‌است .

استاد بسیج‌خلخالی برای تکمیل معلومات خود همیشه در مواقع‌فرصت به کتب علمی و ادبی مراجعه و دواوین شعرای معروف را مطالعه و کسب‌فیض می‌کرد و در دوران تحصیل هـم شعر مـی‌گفت و اشعارش دارای مضامین و موضوعات بکرومتنوع است ودر شعروشاعـری روش و سلیقه‌ی مخصوص بـه خودش دارد که فوق‌العاده جالب است .

استاد بسیج‌خلخالی مرد فاضل و تـألیفات زیـادی دارد از جمله‌ی آنها کتاب حماسه‌ی هیزم‌شکن است که بی‌نهایت جـالب و مـورد علاقه و استقبال مردم قرار گرفت متاسفانه اسامی همه تالیفاتش در دسترس ما نیست .
کتاب «سلام‌برمعلم» ویا «ظلمت‌شکن» و کتاب «فافلانکوه» و چندین کتاب پر ارزش دیگر از اوست. ولی اغلب تألیفات استاد بسیج‌نایاب ودرصورت‌پیداشدن هم بدست عده‌یی سودجوافتاده‌است که‌به قیمت خیلی گزافی بفروش‌می‌رسانند . در صورتیکه خود استاد هم ازاین عمل ناراحت است

استاد بسیج‌خلخالی دو دوره از طرف مردم‌حق‌شناس‌خلخال به‌نمایندگی مجلس از خلخال انتخاب شده دوره‌ی اول مصادف بـا انحلال مجلس شدولـی دفعه‌ی‌دوم که دوره‌ی«بیست و چهارم بود»به مجلس رفتند وانجام وظیفه کردند.

استاد بسیج خدمات زیادی به شهرستان خلخال و اهالی آنجا انجام داده‌اند. و روی این اصل مورد احترام و علاقه‌ی مردم می‌باشند.

چند قطعه‌ی زیر نمونه‌یی از اشعار استاد است :

حسرت

مادرم مـی گفت مـن بسیار زیبا منظرم
از تمام کودکان در حسن و زیبایی سرم
هر که می‌بیند چرا پس می گریزد از برم
بارها ثابت شده بر مـن دروغ مـادرم
هر که را بینم گریزان است ازدیدار من
چون فرشته کاو فراری می‌شود از اهرمن
هر چه می‌خواهم که سر راداخل‌سرها کنم
نقد جـان و دل ببازار وفـا سودا کنم
کس نمی گردد خریدار دل و سودای من
من چو بازرگان بی‌سرمایه‌ام پس وای من
آرزو دارم دل مـن هـم ببازار وفـا
مشتری پیدا کند هر چند مفت و بـی‌بها
در نگاه من مگر عقرب نموده آشیان
در دهان من مگر افعی است برجای‌زبان
کاش منهم چون‌تو رنك و روی زیبا داشتم
قـد چـون سرو و لب لعل فریبا داشتم

چهره‌ام را شاعران تشبیه کـردندی بماه
عاشقان جان می‌فشاندندی برای یك نگاه
حماسه هیزم شکن ص ۲۳۳

گرانبار

ما حامل احوال و صفات دگرانیم — چون زورق انباشته از بار گرانیم
ما را ز کرم گر تو سبکبار نسازی — در ورطه‌ی دریای جنون غوطه‌ورانیم
بس تلخه که آمیخته باغله درانبار — محصول بجامانده‌ز بس برز گرانیم
آینده‌ی ما دست تو ای پیك امانت — هر لحظه بدستان امینت نگرانیم
پرداخته‌ی فطرت فیاض تو هستیم — هرچند که از پشت دو تای پدرانیم
سلام بر معلم استاد بسیج ص ۷۲

قسمتی از قطعهٔ فاتحان و هنرمندان

جهان تا زیر یوغ فـاتحان است — جنون و جنگ سلطان جهانست
چو عزم اوست پیش آهنگ دانش — به فرهنگ و هنر خون رایگان است
که طبع فاتحان جویای جنگ است — جهان در چشم فاتح سخت تنگ است
دو نیرو در طبایع در ستیزنـد — سپاه هر دو در جنگ و گریزند
یکی اهریمنی و آن یك خدایی — یکی سرمایه‌ی وصل آن جدایی
یکی سرمنشاء صلح آند گر جنگ — یکی سرلوحه‌ی فخر آند گر ننگ
یکی نیروی طبع جنگجویـان — ستبر اندامها و تندخـویـان
دگر نیروی پندار هنـرمند — خدایی خـو رسولان خداونـد
بتاریخ بشر ایـن هـر دو نیرو — و یا این دو سرشت و مشرب و خو
به هم در جنگ و پیکار و جدالند — همیشه در مصاف و قیل و قـالند

محرکهای فاتح حب ذاتست نه آسایش نه بهبود حیات است
تفوق جویی و محو رقیب است رقیبان هر که باشدوین عجیب است

حماسه ظلمت‌شکن ص ۴۱۸

آزادگان

آزادگان چو باده به رطل گران خورند
رطل گران زخم و می شوکران خورند
تا خاکشان خرابه نشینان سبو کنند
در بزم عیش مردم بی‌خانمان خورند
تا تاك بی‌نصیب نماند ز جوش می
بر قطع خاك باده‌ی گلگون از آن خورند
تا از ازل غم ابدیت دوا کنند
لاجرعه یك پیاله ولی جاودان خورند
تا پشت پا زنند به آیین بردگی
در دخمه‌های نمزده با بردگان خورند
تا بر رگ حیات نشیند شرنگ جور
با ناله‌های سلسله در استخوان خورند
با مویه‌ی کمانچه‌ی اسقاط کوکیان
با وای وای مرغك بی‌آشیان خورند
رغم کسان که خرقه گرو گان همی نهند
می در بهای خون دل و نقد جان خورند

تـا شور عشق بـر سر هفت آسمان فتد
در محفل ستاره‌ی‌هفت آسمان خـورنـد
یـا بـر فـراز دار بسر تـاج افتخار
یا زیر سایه‌ی شجر خیزران خورند
تـا بشکنند پنجه‌ی زور کمـان کشان
در زیر طاق نصرت رنگین کمان خورند

چراغ‌معرفت

چراغ معرفت افروخت بـایـد — بنای جهل و عدوان سوخت باید
علی دروازه‌های شهر علـم است — فضیلت را از او آمـوخت بایـد

* * *

امـانـت دار گنـج آفـرینش — مشو غمگین ز رنج آفـرینش
چه نیکو سفته این دردانه‌ها را — حکیـم نکتـه سنج آفـرینش

* * *

به هیتلر داده کـه درس شرارت — دمیده بر دل و جانش حـرارت
رهی آموزگارانی کـه دادنـد — به صابون ساختن او را مهارت

* * *

معلم خسته جان و سر گران بود — کلاس درس را غم حکمران بود
دل اندر سینه‌ها از بیم و اندوه — چو شاخ‌بید لرزان در خزان بود

* * *

اگـر در خط تعلیمـات انسان — شود در هم خصال و خوی حیوان

فتد در مصدر اندیشه تردید کدامین شیوه از این دست یازان

* * *

یتیمی چیست کمبود محبت تحمل بر توان فرسا مذلت
هزاران بوسه خواهم زد به دستی که ننگارد مگر لفظ مودت

* * *

چو نام رستم آری بر زبانم به سان بید لرزد زانوانم
که من چون صعوه او باز شکاری تهمتن پیل تن، من ناتوانم

* * *

هزاران نکته از ادوار دیرین به جا مانده ز دانایان پیشین
چه آموزند از آن استاد و شاگرد بجز خل بازی فرهاد و شیرین

* * *

الهی عالم از تو، آدم از تو چمن، گل، سبزه، ابر و شبنم از تو
خدایا باغبانان را خرد ده که بشمارند حق کس کم از تو

اطلاعات شخصی ـ حماسه هیزم شکن

سلام بر معلم

بهمنی

نامش سیف‌علی و دیوانش در سال ۱۳۳۵ هـ‌ش به‌چاپ رسید. اطلاعات بیشتری از او بدست نیامد.

خدیوی خلخالی

نامش جهانشاه در تاریخ ۱۳۱۰ هـ.ش. در روستای «کرند» خلخال متولد گردیده واز پانزده سالگی شروع به سرودن شعر کرده‌است.

مدتی در اداره‌ی شیلات و راه‌آهن مراغه و سازمان آب تهران به‌خدمت مشغول بوده وبه دلیل مبارزاتش بارها به زندان افتاده است. ازسال ۱۳۴۰ شمسی با روزنامه‌ی فکاهی «توفیق» همکاری داشته و باامضاء مستعار «ابودلدل» مطلب می‌نوشت.او اشعار انتقادی و سیاسی می‌سرود.

از اوست:

ائله‌دون باغریمی آلقان نه‌نه قربان گؤزونه
آغلاما جیرانیم اوغلان نه‌نه‌قربان گؤزونه
نئیله‌میشدی وطنه دولته بیچاره ده‌دون
بیرا کینچی‌دی‌یاریمجان‌سنین آواره‌ده‌دون
نه گناه ائیله‌دی آخر او گونی قاره‌ده‌دون
کی‌باشین کسدی کریمخان نه‌نه‌قربان گؤزونه
آغلاما جیرانیم اوغلان نه‌نه‌قربان گؤزونه
نه‌نون اؤلسون‌بالاداش‌قلبلی انسانلارا باخ
درس آلان شمرشقی‌دن بو مسلمانلاراباخ
اؤزون‌اسلامه‌یاپان‌حاجی کریمخانلاراباخ
بولاراکیم دئیه‌رانسان نه‌نه‌قربان گؤزونه
آغلاماجیرانیم‌اوغلان نه‌نه‌قربان گؤزونه

آ چدیلار غارت الین ائو میزه خانلار بالاجان

گئتدی یغمایه بوتون چؤمچه قازانلار بالاجان

آج قالانلار بوچتین مطلبی آنلار بالاجان

گؤزلریم گؤرمور آجمدان نه نه قربان گؤزونه

آغلاماجیرانیم اوغلان نه نه قربان گؤزونه

سنی بو حاله سالان سن کیمی بیچاره قالا

اوغلونون قانه باتان پیکرین آغوشه آلا

ال داشیندا بو قیسیم بوغدانی دارتینجا بالا

گئت بیر آز باغچادا تو و لان نه نه قربان گؤزونه

آغلاما جیرانیم اوغلان نه نه قربان گؤزونه

میندی طیاره یه خان عالمی جولان ائله دی

نوتدی آلله یولون عزم عربستان ائله دی

میندن آرتیق فقرانی سویوب عریان ائله دی

کسدیریر مکه ده قربان نه نه قربان گؤزونه

آغلاما گؤزلریم اوغلان نه نه قربان گؤزونه

قانلی گؤزه

دیریلیك چؤلونون ایستی داشلارین

عمروم آیاق یالین گزدی ، دولاندی

یانغولو گزر کن بیر بولاغ تاپدیم
اونوندا گؤزه‌سی قانا بولاندی

* * *

قارا گون یاخامنان الگؤتورمه‌دی
هر یانا فاچیرام غم منی تاپیر
هر چاخماق داشیندان قورجاناخ شاخیر
اوره‌گیم قوو کیمی گوبده اود قاپیر

* * *

سورودن آیریلمیش بیر قویون کیمی
قارانلیغدا قوردلار دوره‌می آلیب
دانیشا بیلمیرم دئیه بیلمیرم
چالیجی عقربلر دیلیمنن چالیب

* * *

آزادلیق باغی‌نین گیلاس آغاجین
چیچکلی واختیندا ایلدیریم ووردی
امید یایلاغیندا بیر گیجل قوپدو
ائل چادیرلاری‌نین طنابین قیردی

* * *

چیرپینیر اوره‌گیم ائله بیل گیلن
کهلیك قارا قوشون چنگلینده‌دیر

بـایقوشلار بـانلاشیب دئیرلر منه
سـنینده اجـلین اؤز دیـلینده‌دیـر

* * *

سوسوزدان سارالمیش بیر کؤشنم من
یـاغیشلی بولودلار کوسوبله مندن
چـالی آیـاخلادیر روزگـار منه
یئنه من دیری‌یم سوروشدوم سندن

* * *

دوستلار گؤروشو ص ۱۲۹

« سالك خلخالی »

نامش میرزا ذوالفقاراست . شاعری توانا و زبردست بود که قصاید زیادی داشت . او در سال ۱۳۳۶ ه . ق. «۱۲۹۶ شمسی» وفات یافت . مـرد بـاذوق و نیك‌نفسی بود . متأسفانه اشعار سالك از بین رفته است .

سخنوران آذربـایجان ج ۲ ص ۸۱۳ از
یادداشتهای استاد ناصر روایی

« سطوت کاغذکنانی »

نـامش محمدتقی خـان سطوت‌الممالك و از شعرای‌قرن چهاردهم ه . ق. خلخال می‌باشد . سطوت درسال ۱۳۳۵ ه . ق.«۱۲۹۵ شمسی» غزلی‌درجواب غزل «صافی» به روزنامه‌ی «تجدد» فرستاد که مقطعش چنین است :

«سطوت» توچه نالی و چه سوزی و چه گویی
اطفاء حرارت نشود از سخن امروز
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۱۳
مختصری از تاریخ جغرافیای خلخال

« صفی خلخالی »

از او مطلبی بدست ما نرسیده است .

« قباد طوفانی »

کتاب ثعلبیه‌ی محمدباقر خلخالی را به نظم به فارسی بر گردانده و نامش را «روباه نامه» نهاده است .

« قدسی خلخالی »

نامش سید برهان‌الدین ملجایی که در سال ۱۲۹۶ ه . ق.«۱۲۵۷» شمسی درهرو آباد خلخال از یك خانواده‌ی با فضل و دانش متولدشده است و لی متاسفانه در دوران کودکی پدرش را از دست داده و به سرپرستی سید موسی امام جمعه که دایی او بود به‌تحصیل مشغول و به مقام قضاوت مفتخر گردید .

برهان‌الدین قدسی درسال ۱۳۱۴ه . ق. «۱۲۷۵» شمسی به اتفاق خانواده‌ی دائیش امام جمعه به تهران سفر کرده و درمدرسه سپهسالار اقامت کرده و مشغول تحصیل در علوم ادبیه و کلام و فلسفه شد و در این علوم رتبه‌ی عالی پیدا کرد .

درحوالی سال ۱۳۳۰ هـ . ق.«۱۲۹۰»شمسی که کم کم افکار مشروطیت خواهی در میان روشنفکران جریان داشت شادروان قدسی نیز در انجمن سری تبریز عضو بوده و پس ازمشروطیت عکس او ودیگر رفقایش درروزنامه‌ی الکواکب ـ الدری منتشر شد و در تاریخ بیداری ایرانیان نیز نام آنان ثبت گردید .

ناظم الاسلام کرمانی درتاریخ بیداری ایرانیان ازشهامت وشخصیت ایشان تعریف می کند.

انجمن آذربایجان پس از به توپ بستن مجلس منحل شد و قدسی با خانواده‌اش به خلخال برگشت و در سال ۱۳۲۷ هـ .ق.«۱۲۸۸» شمسی که یك عده از خلخال ورشت وایلات آن سامان برای امداد محصورین به‌تبریز می‌رفتند قدسی نیز همراه آنها به تبریز آمد و سال ۱۳۳۱ هـ . ق. «۱۲۹۱»شمسی بکلی از خلخال به تبریز منتقل شد و متدرجاً مورد احترام جمعی از فضلا و دانش ـ پژوهان و تجار معروف قرار گرفت و در سال ۱۳۳۴ وارد عدلیه‌ی تبریز شد و مدت طولانی در شعبات مختلف اداره‌ی دادگستری مشغول قضاوت بود چند سال قبل از فوتش از دادگستری به کنار رفته بود .

قدسی درتاریخ ۱۳۱۰ خورشیدی به‌عضویت انجمن ادبی آذربایجان پذیرفته شده بود و با افادات نظمی و نثری خود یاران ادب‌دوست را بهره‌مند می‌ساخت .

قدسی درسال ۱۳۱۴ شمسی با مرض ذات‌الریه وفات کرده است . شادروان قدسی مردی خوش‌اخلاق وخوش مشرب بوده وتألیفات زیادی دارد که‌متأسفانه به چاپ نرسیده‌اند . از تألیفات او منجمله :

منطق فارسی ـ آیین داد (دراخلاق وتدبیرمنزل وسیاست مدن). حقوق نسوان ـ تاریخ سیاسی ایران (دوره‌ی مشروطیت) . فیزیك منظوم ـ ترجمه‌ی

ام‌القری - دیوان اشعار شادروان قدسی پر از موضوعات تازه و مضامین بکر و بدیع و لطایف دقیق ادبی بوده و در این زمینه استاد و مهارت کامل داشت و در اشعارش «قدسی» و گاهی «برهان» تخلص می کرد.

از اوست:

همایون پیکری دیدم بدیع‌الشکل و مستظرف
صحیح اندام و بی‌علت و لیکن ناقص واجوف
مطیع و توسن و عاصی کند در جورقاصی
معلق‌زن چو غواصی که مست از نشئه قرقف
ملك‌سیرت، اسدصولت، فلك‌سورت، سمك صورت
پرد چون طایر لك‌لك دود چون دلدل و رفرف
چو برجیس است خوشمنظر چو بهرام است جنگ آور
چو ناهید است خنیاگر چو کیوان ارفع واشرف
صعودش چون براق اندر شب معراج برق‌آسا
نزولش بر زمین جبریل گویی آورد مصحف
بساط شه سلیمان است بادش می‌برد هرسو
و یا چون تخت بلقیسی به اسم اعظم آصف
همایون چرخ را ماند دمی ساکن نمی‌ماند
نه او را در هوا مسکن نه او را در فضا موقف
گهی افتد گهی خیزد ز بالا مرگ می‌ریزد
به هنگامی که بستیزد بنارها را کند صف‌صف

یکی صنعی است نو آیین دود بالا پرد پایین
بسان آتشین شاهین گرفته بال خود را صف
به دریا در یکی کشتی به هامون آهوی دشتی
جهان گرد وجهان گشتی که ننهاده بجایی کف
که گردش که لرزش گه ارزش گه ورزش
ز باد اسرع ز نار المع ز خاك انفع زآب الطف
به روزاندریکی‌موکب‌به شب روشن‌تراز کوکب
گهی محمل گهی مرکب مهیا بهرهر مصرف
درخت عرش را ورقا و کوه قاف را عنقا
بجابلسا و جابلقا بصیر و سالك و اعرف
چو عفریت است دربالا چو تمساح است دردریا
چو ثعبانست در صحرا اذا تسعی لئن تلقف
نبرده هیچ از او اسمی نکرده هیچ از او ذکری
نه تاریخ ابی جعفر نه آثار ابی مخنف
مدار عرش را واقف دو قطب فرش را کاشف
چه‌سان«برهان»شودواصف به‌یك‌امری که‌لاتوصف

ناصرروایی که ازفضلا ومحترمین خلخال هستند با تخلص «ناصر»قطعه‌ی زیرین را در ماده تاریخ فوت قدسی سروده است :

قدسی پاکزاد و نیك‌منش که ز نسل علی عمران بود
بود از خاندان علم و هنر ارثش از گوهر نیاکان بود

بود برهان اساس منطق او نام نامیش نیز برهان بود
در بیان معانی ابکار خود بدیع‌الزمان دوران بود
متبنی بفکر فلسفیش به لطایف عبید زاکان بود
با حکایات نغز و شیرینش مجلس انس شکرستان بود
پایگاه منیع افکارش بر فراز حدود امکان بود
در غزل سعدی زمانهٔ خویش در قصاید نظیر حسان بود
معدن حلم بود و کان ادب مظهر وصف حال انسان بود
شصت سال اندرین سرای سپنج خانه‌ی زندگیش سامان بود
بیست‌هفتم ز ماه روزه بدی دومین روز از زمستان بود
داعی حق را اجابت کرد آنکه گوشش بسوی فرمان بود
بینم اکنون بچشم آنکه مرا دل ز اندیشه‌اش هراسان بود
لب فرو بست آنکه در گلشن عندلیب هزار دستان بود
بهر تاریخ رحلتش از طبع لمحهٔ چند فکر جویان بود
(شد به رحمت قرین) شدش تاریخ زانکه رحمت قرین غفران بود

۱۳۱۴

به بداهت سرودم این قطعه گر چه خاطر مرا پریشان بود
چون شکیبد به فرقتش (ناصر) کاو تن و(قدسی)اش به تن جان بود

دو بیت زیر هم از قدسی است :

هـزار مسئله گوید به غمزه‌ی دلکش
که من مسائل او را رساله خواهم کرد
بداد بوسه و جانی گرفت و آنگه گفت
که این معامله را هم اقاله خواهم کرد

داستـان دوستـان ص ۱۶۶ سـخنوران
آذربایجان ج ۲ ـ ص ۸۲۵

« مدحت »

نامش حسن خلخالی که در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی وفات کـرده است. از او اطلاع بیشتری بدست نیامد.

« معصومی »

نامش جهانگیر، از آثارمنظوم این شاعر کتابی‌است‌به نام «بازگشت» که به سال ۱۳۴۴ هجری شمسی به‌چاپ رسیده است. مطلب‌دیگری به‌دست‌نگارنده نرسیده است.

« منتخب خلخالی »

نامش محمود منتخب از وکلای دادگستری تبریز و از شعرای خوش ـ قریحه معاصر بود متأسفانه شرح حال و اشعارش در دسترس ما نبود.

« ناصر روایی »

فرزند میرزا محمد حسن که درسال ۱۳۲۶ شمسی وفات کرده‌خطزیبایی می‌نوشت و اهل فضل و ادب بود . از این شاعر هم اطلاع بیشتری بدست نیامد فقط قطعه شعریست که در ماده تاریخ فوت مرحوم قدسی خلخالی سروده است که در شرح حال آن شادروان نوشته شده است .

« هائم خلخالی »

نامش‌سیروس خلخالی فرزند محمدعلی سنگ بر که‌درسال ۱۳۴۳هجری شمسی درخلخال در یك خانواده‌ی بی‌بضاعت متولد شده و تا ده سالگی به کارخانه‌ی فرشبافی می‌رفت وبا وجود عدم‌وسایل ولوازم‌تحصیل باز شبها تحصیل می‌کرد و مدرك سوم راهنمایی را گرفت .

هائم از سال ۱۳۶۱ شعر می‌سراید و اشعارش غالباً نوحه و مرثیه‌است .

از اوست :

شام غریبان

ایستیرم صحبت آچیب مهر و وفادن دانیشام
عاشقان ایچره اولان لطف و صفادن دانیشام
دولانار گولشنی بولبول تاپار آخیر گولونو
اوخویان وقته باتان خار جفادن دانیشام

اوخویار نغمه گولستاندا کی بـولبول یئنه‌ده

بولبوله ـ گولده اولان ناز و ادادن دانیشام

شمعی پروانه گؤرن وقته یانار شعله سینه

شمع و پـروانه آرا صدق و صفادن دانیشام

گئجه هر نه اولا ظلمت دالیجا وار سحری

نظریم صبحی آچان شمس ضحادن دانیشام

یئنه روحوم قوشو پر آچدی بلا منزیلینه

اوردا بیر جسمه ده گن چوخلو یارادن‌دانیشام

دورت مین اوخ دگمیشیدی سینهٔ انوار حقه

ایستیرم تشنهٔ «ذبیحاً بقفادن» دانیشام

عرض ائدیب: راضی‌یم عشقینده قضا و قدره

درگه حقه ائدن حمد و ثنادن دانیشام

بلـی قتـلاده بیخیلمیشدی شه عـالمیان

ائدن اوز امتینه ذکر و دعادن دانیشام

یئتدی‌مقصودینه‌شام‌اهلی‌او گون اولدو گئجه

وار سوزوم قورخولو اولیل بلادن دانیشام

گئجه دیر چوخلاری چکمیر هله‌ال غارتدن

ساربان «بجدل» بـی‌رحم و دغـادن دانیشام

گودی قتلگه ایچره او شهین دوره سینه
یغیشان پنج تن آل عبادن دانیشام
قورخودایدی حرم اهلی گئجه یوخ‌دادمچانان
گلیب امداد ائله‌یسن شاه ولادن دانیشام
گلدی زهرا آناسی وای‌اوغول وای دئمگه
توتولان اوردا کی بیر بزم عزادن‌دانیشام
عاشق اولماق‌نایماز خیردا-بؤیوك‌حدوحدود
ایستیرم عاشق اولان خیردا بالادن دانیشام
اؤزو زهرای سه‌ساله بلی بیر خیرداجا قیز
چرخ عصمتده اولان برج حیادن دانیشام
گئجه وقتی‌ایدی دئییم تاپدی‌نئجه‌اوز آناسین
اوزونه سیلی ده گن شاه لقادن دانیشام
باخدی حسرتله دئدی ای شه ابرار بابا
گلمیشم خلوت ائدیب عشق و وفادن دانیشام
هله اول گئجه دیر آیریلیغا دوزمه‌میشم
گلمیشم دیلده اولان آه و نوادن دانیشام
دوزدو گول ناز ائدر اوز بولبول‌شوریده‌سینه
گلدیم آمما سن ایله دردو بلادن‌دانیشام
وورد‌ولار خیمه‌یه‌اودفوری‌داغیلدیق‌چؤله‌بیز
قوم ظلام ائله‌ین جرم و خطادن دانیشام

داها «هائم» بو قدەر اشگیوی گؤزدن الەمه

واردی فکریم سنه بیر مردخدادن دانیشام

ادبیات اوجاغی ص ۴۳۵

خوی

خوی از شهرهای تاریخی و معروف آذربایجان غربی بوده و از شمال و مغرب به‌شهرستان ماکو واز طرف جنوب بـه شهرستان سلماس و از شرق به شهرستان مرند محدود است .

خوی شهرستانـی حـاصلخیز و اهـالیش زحمت‌کش و غـالباً متدین و باسواد هستند .

بخشهای تابع خوی عبارتند از :

۱ـ فیرورق ۲ـایواوغلی ۳ـ رهال ۴ـ ولدیان۵ـچای‌پاره۶ـسکمن آباد ۷ـ محال قطوروالند و ...

رودخانه‌های آن عبارت است از : آق چـای ـ قطور ـ الندر در اغلب آبادیهای این شهر جریان دارندومورد استفاده‌ی مردم‌قرار می گیرند .

خوی در ۷۷۷ کیلومتری شمال باختری تهران و ۱۴۹ کیلومتری شمال تبریز و ۱۹۴ کیلومتری شمال ارومیه واقع است .

مشخصات جغرافیایی‌آن بشرح زیراست :

طول ۴۴ درجه و ۵۸ دقیقه .

عرض ۳۸ درجه و ۳۳ دقیقه .

ارتفاع ۱۰۴۰ متر از سطح دریا .

اختلاف ساعت با تهران ۲۵ دقیقه و ۳۴ ثانیه می‌باشد .

از خوی سخنوران و شاعرانی بشرح زیر برخاسته‌اند :

اصولی خویی

نامش میرزا محمود اصولی فرزندمحمدخویی از علما و فضلای معروف

ودر محضر شیخ‌مرتضی انصاری کسب فیض و معلومات کرده‌است.

اصولی تألیفات زیادی دارد منجمله عبارتند از :

۱ـ مشارق الاصول . حاشیه‌یی است بر کتاب «قوانین» که درسال ۱۳۰۰ هـ.ق. «۱۲۶۱» شمسی تألیف ودرسال ۱۳۱۲ هـ.ق. «۱۲۷۳» شمسی چاپ‌شده‌است.

۲ـ رساله‌یی در فقه و اخلاق .

۳ـ کتاب التاملیات در بیان وجه تاملیات موجود در ریاض المسایل «حاشیه‌یی‌ست بر ریاض» .

۴ـ مقالات‌التوحیدیه . منظومه‌یی‌ست پیرامون ۵۲۰ بیت که در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. «۱۲۶۷» شمسی چاپ شده‌است وباابیات زیر آغاز می‌شود :

حمد بی حد شکر بی پایان من بر خداوند قدیم ذوالمنن
بر نبی و آل او بادا سلام دایماً لیل و نهار و صبح و شام

در بیان عالم برزخ گوید :

عالم برزخ صحیح است و متین بر وجودش آمده نص مبین
روح را آنجا نباشد فرقتی از فیوضات الهی غفلتی

۵ـ مثنوی قاردوشاب . مثنویی‌ست در جواب «الفیه» حجت‌الاسلام نیر که بااین بیت‌ها شروع می‌شود :

کتبت فی بردالشتا کتاباً و اسمه سیت قار دوشاباً
هذا کتاب خمسة الهزلیه الفت فی اجوبة الالفیه

نسخه‌ی خطی مثنوی قاردوشاب در کتابخانه‌ی حاج‌حسن نیماموجوداست.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۴

الذریعة ج ۳ ص ۳۰۲ ـ علمای معاصرین
ص ۳۸۱ ـ مؤلفین مشار ج ۶ ص ۸۲
تاریخ خوی ص ۴۷۸

انیس خویی

نامش ملامحمد فرزند ملاعبدالرحیم از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. که در قصبهٔ «چورس» خوی متولد شده‌است پس از پایان رسانیدن تحصیلات خود عازم عتبات عالیات شده واز محضر اساتید بزرگ کسب فیض و تکمیل معلومات کرده و پس از مراجعت به زادگاه خود، گوشه نشینی اختیار ودر همانجا هم وفات کرده است.

انیس خویی مردی فاضل و نکته‌سنج و شاعری متبحر و توانا بود.

میرزاحسن می‌نویسد که مکرر الفت وصحبتش اتفاق افتاده ودرغزلسرایی سلیقه‌ی خوشی داشت. تخلص «انیس» را از من گرفته است. از اشعارش در دسترس ما نبود.

دانشمندان آذربایجان ص ۵۵
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۷
ریاض الجنة؛ روضة ص ۸۰۱ ـ بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی ص ۳۷

ایو اوغلی

نامش میرمحمد از شعرای قرن دهم ه. ق. خوی بوده و زادگاهش «ایواوغلی» است که از بلوکات معروف و آباد خوی می‌باشد.

ایواوغلی از جمله قورچیان حمزه میرزا بوده و به فارسی و ترکی شعر می‌گفت او به اندازه‌یی به‌اشعار خود علاقه‌مند بود که آنها را با طلا ولاجورد تذهیب می‌نمود.

از اوست:

روزی که شدم عاشقت ای‌طرفه‌نگار
می‌ترسیدم ز تیر هجرت بسیار
آخر گذراندی ز دلم آن ناوك
این در دل من گذشته بود اول بار

* * *

خواهم که به گرد سرجانان گردم
آشفته‌ی آن زلف پریشان گردم
ز نار پرست کفر زلفش گشتم
کافر تر از آنم که مسلمان گردم

مجمع الخواص ص ۱۳۶ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۶ - تاریخ خوی ص ۴۸۶ - بزرگان و سخن سرایان آذربایجانغربی ص ۵۱

برقی خویی

نامش عبدالله از شعرای قرن سیزدهم هـ . ق. بوده و اشعارش شیرین و دارای مضامین خوب است .

او مردی درویش‌مسلك بوده وباعسرت زندگی می کرد . به زنجان رفته وبا عبدالله‌میرزا فرزند فتحعلیشاه که حاکم زنجان بود رابطه پیدا کرده و دوست شده وبه امراوتأهل اختیار کرده‌است .

محمودمیرزا در سفینه‌ی خود می‌نویسد :

« وقتیکه حضرت شهریار چمن سلطانیه را مضرب خیام امیران قاجار و دلیران شیرشکار داشت. من هم در انجمن بودم این جوان نزد من آمده از اشعار خود دو سه غزلی بر من عرض چون سنجیدم طبعش را با متانت دیدم و قابل تربیتش یافتم به‌معرض عرض خسروانی از طبعش و فقرش سخن راندم به فقرش از شربت دینار علاج فرمودند . بعد از معاودت از آن‌سفرخیریت‌اثر مومی الیه را در زمره‌ی بندگان خود جای دادم بـه شهر نهاونـدش آوردم . مدتها در سلك جامگی‌خواران درگاهم مؤظف وبه تربیتش اقدام شد . بعد از مدتی ترخص حاصل که در شهر زنجان نظر به عهد بایکی از ناس تأهل اختیار نماید و باز گردد «مرخص شده و رفت ... » .

برقی درسال ۱۲۴۷ هـ.ق. «۱۲۱۰» شمسی به‌مرض طاعون در گذشت .

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه‌ی دانشسرایعالی به خط نستعلیق موجود است . از اوست :

ز تیغ غمزه به جنگی کنی ز خشم نگاهی
به‌وجه‌خویش دهم جان خویش گر تو بخواهی
زنی خدنگ جفایم تو هم بکام رقیبان
نداشتم به جزاز تو ز کید چرخ پناهی
ز عشق تو رودم لحظه لحظه آه ز سینه
چگونه دود نخیزد که سوخت خرمن کاهی
رود ز خرمن لیلی به چرخ حلقه‌ی دودی
مگر ز سینه‌ی مجنون بجست شعله آهی
سپهر بیهده تا بد کمندهای بلایم
فتاده‌ام به کمند بلای زلف سیاهی
وجود « برقی » بیدل بود ز راه محبت
به خاك سوخته گر بگذری تو برسرراهی

* * *

ز بلای ناگهانی چه غم است با وجودت
که بلای ناگهانی تو بلای ناگهان را
بنشیند ار به محمل پی عزم راه لیلی
دل دردناك مجنون جرسی‌ست کاروان را
به رخ جهانیان خود دری از فنا گشاید
به زه کمان نهادی‌توچو تیر جان ستان را

* * *

رهش افتاد به زلف تو و دل بار افکند
هر کجا شام شد آنجا به غریبان وطن است
نه عیان قاتل و نه تیغ هویدا ، امـا
هر کجامی‌نگری کشته‌ی‌خونین کفن است
روح را آنکه دهد لذت جاوید دو چیز !
لب یار و سخن «برقی» شیرین سخن است

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۷
مصطبهٔ‌خراب ص ۳ ـ دانشمندان‌آذربا‌ـ
یجان ص ۶۶ ـ فهرست نسخه‌ها ج ۴ ص
۲۲۴۹ ـ بزرگان و سخن‌سرایان‌آذربا‌ـ
یجانغربی ص ۳۸

بزمی‌خویی

نامش میرزاعلی‌خویی واز شعرای ترکی‌سرای‌آذربایجان است .

دانشمندان آذربایجان ص ۷۰ ـ مجمع
الخواص ـ سخنوران آذربایجان ج ۲
ص ۸۹۸

پرویزخویی

نامش میرزا عبدالحسین ملقب به سلطان‌الشعرا و متخلص به « پرویزی »

از شعرای قرن چهاردهم هـ.ق. است .

اویکی از مریدان پرویزخان صفیرالعارفین بوده‌است .

از اوست :

دل «پرویزی» از اوصاف پرویز به تن پوشد لباس جاودانی

بیتی چند از ساقینامهٔ او :

بیا ساقی چارده ساله‌ام ز هجرت شب و روز در ناله‌ام

بمن ده شرابی زخم طهور که موسی نشانده‌ست تا کش به‌طور

به اندازه‌ام باده در جام کن مرا فارغ از رنج ایام کن

در مدح جلال‌الدین محمدمجدالاشراف گوید :

ای طواف تو مقصد دل پاك کعبه‌ی اهل دل در عالم خاك

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۴۹

جلالیه ج ۲ ص ۱۸۷

تقی خویی

فرزند محمد از عرفا و شعرای معروف خوی بوده و منظومه‌یی درشیراز بسال ۱۲۵۷ هـ.ق. «۱۲۲۰» شمسی بعنوان «نقطه‌ی اسرار» در حدود دو هزار بیت شعر گفته و بیت اول مثنوی معنوی مولانا را تشریح وتفسیر کرده‌است .

او از شعرای قرن سیزدهم هـ.ق. بوده و مطلع منظومه راچنین گفته‌است:

یا کریم العفو حی لم یزل یا کثیر الخیر شاه بی بدل

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۱

دانشمندان آذربایجان ص ۸۷ـ فرهنگ سخنوران ص۱۱۶ .

تقی خویی

از عرفا و شعرای قرن سیزدهم‌ه.ق. و ملقب به صمدعلیشاه است .

مؤلف الذریعة به نقل از تذکره شمس‌العرفا سیدعبدالحجت ،تاریخ تولد او را ۱۲۶۸ ه.ق.«۱۲۳۰» شمسی ضبط کرده و نوشته‌است که وی صاحب دیوان غزلیات است . متأسفانه اشعاری از وی بدست نیامد .

سخنوران آذربایجان ص۸۵۱ ـ الذریعة ج ۹ ص۱۷۳

ثابت خویی

نامش ملاحسین از سخنوران قرن چهاردهم‌ه.ق. خوی‌بوده . مدتی‌درشهر گنجه بسر برد وبعد به زادگاه خود برگشت ودرهمانجا فوت کرد .

دیوانش مرکب از اشعار پارسی و ترکی آذربایجان است .

مؤلفان کتاب «بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان‌غربی» شرح حال اورا با ابراهیم‌ثابت‌طسوجی شاعر سده‌ی ۱۳ به‌هم درآمیخته‌اند .

دانشمندان آذربایجان ص۹۰ ـ ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۳۱ ـ سخنوران آذربا ـ یجان ص ۸۵۲

جمال‌خویی

این رباعی از اوست :

با من ز در کینه درآیی، هاعقل ! رنجم همه بر رنج فزایی ، ها عقل !
آنگه گویی، بیاو ببین در رخ من ! مه را تو به دیوانه نمایی؟ هاعقل !

نزهة‌المجالس ؛ تصحیح دکتر امین ریاحی
ص ۶۵

حسام‌خویی

نامش حسن فرزند عبدالمؤمن متخلص به «حسام» و ملقب به «مظفری» ازشعرای فاضل نیمه‌ی دوم قرن هفتم هـ.ق. خوی می‌باشد. بیشتر عمر حسام به تحقیق و تتبع و مطالعه درمتون عربی و فارسی گذشته است» .

او شاعری توانا و نویسنده‌ی ماهری بوده و مدتی در شهر « ماردین » زندگانی کرده‌است و بعدها به دربار چوپانیان « قسطمونی » روم راه یافته و مظفرالدین «یولوق» ارسلان بن الب ارسلان یورک بن امیرچوپان سومین امیر آن خاندان را مدح گفته و بدین وسیله به لقب مظفری ملقب گردید .

حسام چندین جلد کتاب تألیف کرده که پنج جلد آن بشرح زیر مشهور است :

۱ـ قواعدالرسایل ۲ـ تحفهٔ حسام ۳ـ نزهة‌الکتاب و تحفة‌الالباب ۴ـ ملتمسات (صدواند قطعه و رباعی است در باب ملتمسات متفرق) ۵ـ نصیب‌الفتیان و نسیب‌التبیان .

مرحوم حسام مردی دانشمند و فاضل وشاعری توانابودو کتاب‌ملتمسات او حاوی ۱۰۷ رباعی است.

دانشمندان اسم نصیب‌الفتیان رانشیب‌الفتیان‌خوانده‌اند ودرنسخه‌یی‌دیگر نسیب‌الفتیان و نصیب‌الشیان ضبط شده‌است.

شادروان تربیت آنرا نصیب‌الفتیان و نسیب‌التبیان قید کرده‌است و تنظیم کنندگان لغت‌نامه‌ی دهخدا «نصیب‌الفتیان» و «نسیب‌التبیان» راتعیین کرده‌اند. این کتاب مانند «نصاب‌الصبیان» ابونصرفراهی تنظیم و تألیف شده‌است.

شادروان حسام اشعار و کتابهای خودرا به‌امرای‌وقت ازجمله‌امیرمحمود فرزند مظفر که از اخلاف چوپانیان بود تقدیم داشته است. او کتاب «نصیب الفتیان» را بااین بیت شروع کرده‌است:

الله واله و رب و رحمان فرد واحد وحکیم و سبحان

و چنین‌پایان داده‌است:

حسام شاعرازمعنی‌ست‌ساحر زهی قادر سخن اللهاکبر

در مقدمه‌ی کتاب نوشته است که این کتاب در پنجاه بند و دو رباعی تنظیم یافته و مجموعاً بالغ بر سیصدوپنجاه بیت است.

نسخه‌یی ازاین کتاب درکتابخانه‌ی ملی تبریز و در خارج ازکشور در کتابخانه‌ی آکادمی علوم لنینگراد موجود است.

برای آگاهی بیشتر از مشخصات نسخ خطی تألیفات حسام بهتر است به کتاب فهرست نسخه‌های خطی جلد «۱،۲،۳،۴» رجوع شود.

رباعی زیر ازکتاب ملتمسات اوست:

ای دست گهربار تو سرمایه‌ی گنج
امروز نداریم هوای شش و پنج
شطرنج تو بفرست که صاحب هنران
در بازی شطرنج رهند ازصدرنجد

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۲
الذریعة ج ۹ ص ۲۳۶ ـ بزرگان و سخنسرایان آذربایجانغربی ص ۸۲ دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۳ـ تاریخ خوی ص ۴۹۶ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ج۳ ص ۱۳۸۰

حسام‌چورسی

از شعرای قرن‌اخیر «چورس» که از توابع خوی است می‌باشد و (حسام) تخلص می کرد در مدح حضرت‌علی(ع) گوید :

ای معدن فتوت و مهر و وفا علی — ای کان‌جودومنبع‌صدق و صفا علی
ای لنگر سفینه‌ی بحر نجات نوح — ای باعث نجات خلیل خدا علی
ای دوحه‌ی‌حدیقه‌ی‌اسرار معنوی — وی‌کاشف حقایق سر و خفا علی
درشأن‌توست آیه‌ی‌تطهیر وهل‌اتی — در تو ظهور شد اثرش برملا علی
خالی مکن «حسام»دل‌خودزمهراو — البته حاجت تو نماید روا علی

سخنوران آذربایجان ص ۸۵۴ ـ تاریخ
خوی ص ۴۹۸

« حسین خویی »

فرزند عبداله خویی حسینی و از شاعران شناخته شده و صوفی مذهب قرن سیزدهم است . «الفیه آیت‌الملك» از تألیفات اوست که مثنوی‌عرفانی است به نثر فارسی و عربی که در سال ۱۲۵۸ هـ . ق.«۱۲۲۱» شمسی تألیف نموده است چنین آمده است :

آیة الملکش بود فرخنده نام — کرده‌ام در الف بیت آنرا تمام
ای به حمدت افتتاح هر ثنا — وی ز تو تسدیدجوی از هر خطا

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی‌دانشگاه‌تهران‌به خط‌نستعلیق‌موجود است .
نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی ملك به‌خط شکسته‌ی نستعلیق بخط خود او موجود است.

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۵
الذریعه‌ج۱۹ ص ۱۲۰ ـ فهرست نسخه‌ها
ج ۴ ص ۲۶۱۹

« حقیر خویی »

نامش میرزا عبدالوهاب در سال ۱۲۵۸ هـ . ق.«۱۲۲۱» شمسی در خوی متولد شده شاعر خوبی بوده و دیوانش مشتمل بر سه دفتر است .

دفتر اول قصاید اوست که اغلب در مدح ائمه‌ی اطهار گفته است.

دفتر دوم غزلیات و سایر اقسام شعر است.

دفتر سوم مرثیه است.

«حقیر» به شغل بزازی مشغول بود و دیوانش بنام «در بی‌نظیر» یا «دیوان حقیری» است که در سال ۱۳۳۸ ه. ق. «۱۲۹۸» شمسی چاپ شده است.

از اوست:

سحر که لکه ابر سیه شد در هوا پیدا
جهان مهر عالمگیر پنهان گشت ناپیدا

جهان گردید ظلمانی سراسر چون رخ زنگی
سیه شد دیده ی گیتی ز ظلمت چون شب یلدا

خروشان رعد جوشان برق ابر اندر هوا لامع
هوا گریان چمن خندان صبا شد بوستان پیرا

هوا سنجابی و فرش زمین گردید زنگاری
چو فردوس برین شد سبز و خرم دامن صحرا

عروسان چمن در رقص از عیش و نشاط آمد
درختان سر به سر پوشیده در برجامه‌ی خضرا

شکفته هر طرف گلهای رنگارنگ گوناگون
گلستان ارم گردیده صحن ساحت غبرا

صبا از سبزه هر سو در بسیط خاك گسترده
منقش فرش رنگین از حریر و اطلس و دیبا

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۶

«حکیم قوبولی»

نامش میرزا محمد فرزند عبدالصبور مردی دانشمند و فاضل بود که دوره‌ی فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار وقسمتی از ایام سلطنت ناصرالدین شاه را درك نموده است.

حکیم قوبولی متولد خوی ولی در تبریز مقیم بوده و از علوم دینی و فنون ادبی و در رشته‌ی علم طب حاذق و قادر بود.

او وقتیکه در اصفهان تحصیل می کرد به مرض شقاقلوس گرفتار و در نتیجه پایش را بریدند و بجای آن پای چوبین که روی آنرا با چرم پوشیده و بصورت چکمه درآورده بودند نصب کردند.

مرحوم تربیت می‌نویسد:

«چون همیشه با قبل و منقل حرکت می کرد و عشق زیادی به غلیان داشت بدین‌عنوان «حکیم‌قوبولی» معروف بود».

شادروان مدرس‌خیابانی مؤلف‌دانشمندریحانت‌الادب‌هم‌این‌نظرراتایید کرده‌است.

حکیم قوبولی تألیفات زیادی دارد:

۱ـ دّرمکنون یا دوره‌ی‌ناصری. مطالب ایـن کتاب عبارت است از علوم پزشکی قدیم و جدید که به‌دستور حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم بنام محمدشاه نوشته‌است و نسخه‌یی ازاین کتاب در کتابخانه‌ی ملك به‌خط‌نستعلیق ونسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی مجلس موجود است.

۲ـ تعلیم‌نامه . رساله‌یی‌است در آبله کوبی‌بنام فتحعلیشاه نوشته وبدستور عباس‌میرزا ازمتن انگلیسی ترجمه ودر ۵۶ صفحه بسال ۱۲۴۵ هـ . ق .«۱۲۰۸» شمسی چاپ شده‌است .

۳ـ قرابادین . نسخه‌یی از آن کتاب در کتابخانـه‌ی سپهسالار و نسخه‌ی دیگری نیز در کتابخانه‌ی مجلس موجود است .

۴ـ مجمع‌الحکمتین . این کتاب در عهد فتحعلیشاه به‌دستور«ولیعهدمحمد میرزای قاجار) دریك مقدمه و چند قانون و یك خاتمه در پزشکی بر پایه‌ی ایرانی و فرنگی نوشته شده‌است . نسخه‌یی از آن کتاب در کتابخانه‌ی‌سپهسالار به خط نستعلیق و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی دهخدا موجود است .

۵ـ انوارناصریه .

آقای سلطان‌القرایی در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات در مورد این کتاب چنین نوشته‌است :

« کتاب مفصل و مبسوطی است در علم تشریح وقواید طبیه موسوم‌به‌انوار ناصریه ودر روی‌آن‌سه کتاب وضع شده بااین ترتیب :

کتاب اول در تشریح و مصور با صور و اشکال تشریحیه .

کتاب دوم . بحث درامور طبیعیه‌ی طب جدید .

کتاب سوم . بحث در معالجات .

این کتاب در ایام سلطنت ناصرالدین‌شاه تألیف شده‌است و در سال ۱۲۷۲ هـ . ق . « ۱۲۳۴ » شمسی به دستور ناصرالدیـن‌شاه به چاپ رسیده که مصور با تصاویر و نقوش تشریحیه و با چاپ سنگی است . در پشت ورق اول نام مؤلف

را با عنوان «میرزا محمد حکیم باشی کل حکمای ایران» آورده‌اند و فضایل علمی اورا بسیارستوده‌اندوهم درآن‌صفحه کتاب را بنام تشریح‌البشر و توضیح ـ الصور خوانده‌اند» .

مرحوم تربیت علاوه برمجمع‌الحکمتین کتب زیر را نیز ضمن تألیفات‌وی نام برده و بحث مختصری در معرفی آنها کرده است .

ترجمه‌ی قصیده‌ی (بانت سعاد) به فارسی و در مقابل هر بیتی از آن یك رباعی به نظم آورده است . رباعی زیر در ترجمه‌ی مطلع قصیده است :

بانت سعاد فقلبی‌الیوم مبتول ، متیم اثرها لم یقد مکبول

* * *

شد دور ز من سعاد آن سرو بلند دل درپیش امروزسقیم است‌ونژند
مغلول ومقید است‌زان سان که‌ورا کس فدیه نداده تا رهاندش ز بند

«خلاصه‌ی‌عباسی» کتاب سنگلاخ میرزا را بنام«نایب‌السلطنه»عباس‌میرزا ملخص کرده‌است .

در کتاب دانشمندان آذربایجان و نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات علوم انسانی تبریز از اولاد و احفاد حکیم قوبولی بدین‌شرح یاد شده‌است :

فرزندش میرزاعلی‌اشرف است . او نیز طبیب بوده و پنج‌پسرداشت :

۱ـ معاون‌نظام‌هدایت .

۲ـ میرزاخلیل‌خان ملقب‌به‌مشاورالسلطان .

۳ـ میرزاجلیل‌خان ملقب به ناصرالحکما .

۴ـ میرزا جبارخان ملقب به ارفع‌الحکما.

۵ـ میرزا غفارخان ملقب به شهاب لشکر.

عدهٔ زیادی از زاده‌های او در تبریز ساکن‌اند و از جمله‌ی آنان:

نصرالله‌خان شهاب لشکر و فتحعلیخان جوانبخت و منصورخان صفا بوده‌اند.

ریحانة‌الادب ج ۲ ص ۵۸ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۲ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۷۰۳ ـ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز سال ۱۳۵۱ ص ۴۵ ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۵۷

حیران دنبلی

نامش حیران‌خانم دختر کریم‌خان از شعرای شیرین گفتار و نکته‌سنج شهرستان خوی می‌باشد که درقریه «خانقاه سرخ» یا «قزل‌خینه» که در ۱۸ کیلومتری ارومیه است متولد شده‌است. حیران از شعرای قرن سیزدهم هـ.ق. ودر زمان عباس‌میرزانایب‌السلطنه می‌زیست و زمان‌سلطنت ناصرالدین‌شاه را هم درك کرده‌است.

حیران‌خانم پس از جنك ایران و روس و انعقاد قرارداد ننگین و تحمیلی ترکمان‌چای که قفقاز بوسیله تزار اشغال شد در سال ۱۱۸۲ شمسی

همراه با اعضای خانواده به میهن خود باز گشته و مدتی در تبریز مقیم وسپس راهی ارومیه شدند ودرقریه‌ی «خانقاه‌سرخ» که از طرف دولت وقت به عنوان تیول به پدرش واگذار شده‌بود ساکن شدند. عده‌یی از تذکره‌نویسان به سبب طول اقامت اورا اهل ارومیه شناخته‌اند.

شادروان تربیت او را اهل تبریز معرفی کرده‌است. ولی‌خوداو گوید:

پرسی اگر ز نسبت «حیران» دلفگار
از خادمان شیر خدا شاه دین علی‌ست
باشد ورا خسب ز عزیزان نخجوان
او را ولی نسب ز کریمان دنبلی‌ست

نسخه‌ی خطی دیوان او در کتابخانه‌ی مرحوم حاج حسین نخجوانی بود که در سال ۱۳۲۴ شمسی در تبریز چاپ شده‌است و حاوی قصاید و غزلیات و مقطعات و ترجیعات فارسی و ترکی است.

دیوان حیران دارای ۴۵۰۰ بیت و اغلب اشعارش در مدح والده و همسر عباس‌میرزا می‌باشد.

حیران در نخجوان نامزدی داشته و معلوم نشده‌است که چرا نامزدش‌به همراه آنها بایران نیامده‌بود و همیشه اشعار سوزناکی می گفت و این هجران به اندازه‌یی در روحیه‌ی حیران اثر گذاشته بود که ناراحتیش‌دراکثرغزلهایش منعکس گردیده‌است. از اوست:

گلزار چو کوی یار من نیست — گل همچو رخ نگار من نیست
از یار ترحمی به عاشق — گویا که بروزگار من نیست

باز معلوم نشده‌است که حیران در آن قریه با کس دیگری ازدواج کرده یا اینکه تا آخر عمر منتظر نامزدش بوده‌است .

از اشعار حیران معلوم می‌شود که عمر طولانی کرده‌است .

روزگارم نمود چون نومید — غیر ذکر حبیب نیست کلید
عمر از دست شد چو تیر از شست — برف پیری مرا بسر بنشست

غزلی از حیران :

بر محفل خود راه مده اهل هوس را — از دور شکر دور برانند مگس را
گلزار که از روی گل ماه تو خالیست — خار است بمن با تو کنم میل قفس را
صد وای بحال دل آنکس که ندانند — از ناله‌ی مرغان چمن بانگ جرس را
فریاد که نادیده رخ یار خودم بست — آه دل سر گشته بمن راه نفس را
«حیران» بفدای تو؛ بران مدعیان را — خوبان نگذارند به محفل همه کس را

در تذکرهٔ زنان سخنور صفحه‌ی ۱۸۱ ـ حیران خواهر کریمخان لنگرلوی دنبلی و در کتاب بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی صفحه ۹۶ دختر او معرفی شده‌است .

از اشعار اوست :

حال ما را که کند عرض به جانانه‌ی ما
شود آگاه ز حال دل دیوانه‌ی ما
جرعه نوشیم ز خمخانه‌ی وصل رخ او
سر بر افلاک کشد ناله‌ی مستانه‌ی ما

لال شد از ستمش بلبل طبع «حیران»
سوخت در آتش شوقش پر پروانه‌ی ما

* * *

این مهر منور است یا دوست — این ماه دو است یا که ابروست
ماه است سر خزینه خفته — یا اینکه به دوش مار گیسوست

حیران قصیده‌ی مفصلی بعنوان همسر نایب‌السلطنه و یا یکی از همسران فتحعلیشاه که دختر بیگلربیگی ارومی بود گفته وضع تأسف آور خود را تشریح کرده‌است و اشاره‌یی به دربدری خانواده‌ی خود دارد و قریه‌ی (خانگاه) را به زندان تشبیه کرده‌است :

ایا نسیم سحر گه بشو عبیر افشان
برو به درگه آن نایب شه ایران
بر آن دری که بود پاسبان او قیصر
بر آن دری که بود چون سکندرش دربان
بر آن دری که بود شمس و ماه گل میخش
بر آن دری که بود صاحبش انوشروان
ببوس خاکدرش را بگیر اذن آنگه
برو بخدمت مخدومه‌ی سپهر مکان
بهین سلاله‌ی بیگلربیگی عالیجاه
مهین نتیجه‌ی مهر عطامه‌ی دوران

بگو سلام رساند کمینه‌ی درویش
بخدمت تو ایا سرو باغ و عزت و شان

که هر کدام از آن دوستان به‌یك گوشه
فکنند گردش این چرخ جور وظلم نشان

یکی به ملك «مراغه» یکی به «رومیه»
یکی فتاده در اینجا به گوشه‌ی زندان

حیران دراین قصیده پس ازاینکه آرزوی سروسامان گرفتن اوضاع را می کند قصیده را چنین بپایان می‌رساند:

مباد طبع شریفش شود ملول ز نظم
مده تو طول سخن‌را زبان بکش «حیران»

حیران به لهجه‌های آذری نیز غزلهای پرشوری گفته‌است.

از اوست:

ای ستمگر منی رسوای جهان ایله‌میسن
گؤزومون یاشینی چون دجله‌روان ایله‌میسن

همنشین ایله‌میسن دشمنی ای مایه‌ی‌ناز
رشکدن جانم آلوب باغرمی قان ایله‌میسن

گون کیمی عارضوه زلف چلیپالی سالوب
گونی گؤز ابرسیه آتدا نهان ایله‌میسن

بیرجانیم وار بدی‌ای‌شوخ که آلدین‌اوزمان
ئوز که جان‌داخی بو بیکسده گمان ایله‌میسن؟

قاشلارون تیرستم آلمش اله کپریکین اوخ
ئولدوررسن منی ناحق یره قان ایله‌میسن
نه‌چون ای‌شوخ‌نقابن گؤتورو بسن اوزدن
روی خورشیدوشی خلقه عیان ایله‌میسن
آلمیسان عقلی باشیمنان‌منیم ای ماه تمام
قدیمی محنت هجرینده کمان ایله‌میسن
حسرت وصلویله ای مه من « حیرانی »
باشی بئرده گوزی یولدا نگران‌ایله‌میسن

* * *

از اوست :

عشقین ای شوخ سنین‌بودل پر غمده‌میدیر
بیلمیرم منزلینی جاندامی‌یاتنده‌میدیر
ایتیریب مرغ دلی تاپمیرام ای مایه‌ی ناز
جستجو ائیله گؤراول‌سنبل‌پرخمده‌میدیر
قامتین‌بو کدی بئلیم‌عارضین اولدوردو منی
سرو و گل اوقدو اول‌عارضه‌مانند میدیر
دئدی وئر جانیوی‌آل خاك‌دریم ذره‌سینی
جان ناقابلیمیز بو (بیعه) ارزنده میدیر
بولبولون قمری‌لرین شوری دوشوب آفاقه
گلرو خوم‌سروقدیم‌بو گنجه گولشنده‌میدیر

وصلیوه شادولی فرقتیوه ناشادم

بیلمیرم سن‌سیز ایشیم‌ناله میدیر خنده میدیر

عقلیمی باشدان آلوب خلق آرارسوائله‌دین

بو گناه دلبر من سنده میدیر منده میدیر

عاشقی‌اؤلدوره‌سن‌وصلیله شاد ائتمیه‌سن

سندن‌ای‌شوخ بئله‌ظلم‌خوش آینده‌میدیر

ایستیری‌صدقیله‌قوربان‌اولاول‌شاهه‌بو گون

گؤر فدا اولماغا«حیران»براز نده‌میدیر

نسخه‌های خطی دیوان حیران در کتابخانه‌ی مرحوم حاج‌محمدنخجوانی بوده و دو نسخه‌ی دیگر نزد مؤلفان بزرگان و سخنسرایان آذربایجان‌غربی می‌باشد.

تاریخ‌مشاهیر کرد ج۱ص۳۴۰ـدانشمندان آذربایجان ص ۱۲۶ ـ سخنوران آذربا‌یجان ج ۲ص۸۶۱ ـ تاریخ‌خوی‌ص۵۰۶ فرهنگ سخنوران ص ۱۷۷ ـ زنان سخنور ج ۱ ص ۱۷۸ ـ بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۹۶ نگاهی به‌تاریخ ادبیات آذربایجان

خاور دنبلی

نامش محمودخان نبیره‌ی شهباز دنبلی از فضلا و هنردوستان وادب‌پروران بوده و چندی در خوی و سلماس حکومت کرده‌است .

مرحوم خاور در علم طب و حکمت وفلسفه اطلاعات کافی داشت و مردی باهنر بود .

محمودمیرزا مؤلف سفینهٔ محمود که ازدوستان نزدیك وی بودشرح حال مفصلی در توصیف دانش و کمال او نوشته و بیش از دیگران به او اعتقاد داشته است .

مؤلف مجمع‌الفصحا هم در مورد خاور چنین می‌نویسد :

« امیری‌است کبیر و دانشوری بی‌مانند و بی‌نظیر و در اخلاق و صفات محمود و بی‌همتا . حضرتش مرجع ارباب کمال، در همه‌ی علوم‌عالم است‌وجامع و در همه‌ی فنون پخته‌است وکامل ، پیری است زنده‌دل و میری‌است عاقل و در اغلب کمالات ازهمگنان ممتاز و به مناصب ارجمند وشأن بلند و سرافراز در دولت‌خاقان مغفور جنت آرامگاه بوده‌است . ازآن پس در حضرت پادشاه‌اسلام پناه محمدشاه‌طاب‌ثراه معتبر و بزامثال و اقران مفتخروچندی‌نایب‌الحکومه‌ی اصفهان بود پس از اوحنصبش به شهبازخان فرزندش مفوض آمد » .

از اوست :

چیست آن آتش که‌سیال‌است‌چون آب‌روان

آتشی محلول کابی منجمد دارد روان

اختر است اما نه‌این‌اختر که باشد درظلام
آذر است اما نه‌آن آذر که باشدبادخان
پیکری‌صافی‌چوآتش گوهری‌صافی‌چوعقل
اخگری‌تابان‌چواختر گوهری‌روشن‌چوجان
صاحب دور است و دورش راتسلسل‌درعقب
همچو دور دولت شاهنشه صاحب قران

قسمتی از قصیدهٔ او :

بهار دلگشا آمد روانبخش و جهان آرا
چو عهد دولت خسرو چوبزم عشرت‌دارا
بهاری‌خاك را پوشیده‌برتن کسوت‌اکسون
بهاری کوه را افکنده در بر خلعت دیبا
صفای او به سر آرد هوای بادهٔ صافی
هوای او به دل بخشد صفای ساغر صهبا
درآغوش نسیم آسوده گل بی‌پرده‌در گلشن
ولی در عشقبازی بلبل بی‌خانمان وسوا

* * *

از جرم‌اینکه گشته مقابل به روی تو
ازشیش غمزه خورده بسی نشتر آینه
نوری به تازه یافت رخت از غبار خط
روشن شود همیشه ز خاکستر آینه

خوش آنکه در دم مرگم شوی زیاریها
تو گـرم خنده و مـن گرم جانسپاریها

* * *

همچو تو به عالم نتوان گفت کسی نیست
در آینه عکس تو به سیمای تو مـانند

وفاتش بسال ۱۲۶۰ هـ.ق. «۱۲۲۳» شمسی در اصفهان اتفاق‌افتاده‌است.

مجمـع‌الفصحا ج ۴ ص ۲۷۹ ـ گلـزار جـاویـدان ج ۱ ص ۴۳۸ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۲ ـ سفینهٔ‌محمود ج۲ ص ۸۳ ـ فـرهنگ سخنوران ص ۱۸۵ سخنوران آذربایجان‌ص۸۶۴ـتذکره‌ی دلگشا

دیوانه خویی

نامش هلال‌الدین‌اسماعیل متخلص به « دیـوانه » از شعرای اوایل قـرن چهاردهم هـ.ق. خوی است ودر سال ۱۲۸۰ هـ.ق. « ۱۲۴۲ » شمسی در شهرستان خوی متولد شده و در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. «۱۲۶۱» شمسی جهت تکمیل معلومات خود به نجف‌اشرف مشرف شد و در آنجا مقیم گشت.

از مطالب و مطاوی مجموعه کشکول وی چنین معلوم می‌شود که تاسال ۱۳۲۸ هـ.ق. «۱۲۸۹» شمسی زنده بود.

کشکول «دیوانه» حاوی منتخبی از برگزیده آثار منظوم و منثور فارسی و عربی گذشتگان و متضمن مطالبی از آثار خودش بنامهای مشروحهٔ زیر است :

۱ـ تحفةالعقلا ۲ـ هدیةالعلما ۳ـ احوال حیوانات

۴ـ احوال شعرا ۵ـ دررالاصداف ۶ـ فوایدختم

دیوانه شرح‌احوال و آثار اغلب فضلا و رجال و دانشمندان معروف را از قبیل : اسماعیل‌بن‌حماد مؤلف صحاح‌الجواهری .

شیخ‌رضی . شیخ‌بهایی‌علی‌بن‌رباب . عماربن‌یاسر . حسین بن‌علی‌بن‌سینا و عدهٔ دیگر را نوشته‌است .

دیوانه کشکول خود را در چهار جلد تنظیم کرده و جلد چهارم را « انیس‌الفارد و جلیس‌الواحد » نام‌گذاشته و یك قسمت از مطالب تذکرة ـ الخواتین را به تاریخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۱۲ هـ.ق. «۱۲۷۳» شمسی تلخیص‌و به‌منظور حسن‌ختام اسامی زنان رسول‌اکرم (ص) را در پایان این کتاب‌ذکر کرده‌است .

همچنین مطالبی از کتاب «خواص‌الحیوان» میرزامحمدتقی و قسمتی از تجربیات استاد خود میرزامحمدعلی‌فخرالاطبای‌خویی را در آن کتاب درج کرده‌است .

مولانا دیوانه‌درقصیده‌یی که‌در سال ۱۳۱۰هـ.ق. «۱۲۷۱» شمسی ساخته‌به تاریخ تولد فرزندش محمود ملقب به نجم‌الدین و تاریخ درگذشت‌میرزاحبیب رشتی و شیخ‌محمدحسین‌کاظمی اشاره نموده‌است . از اوست :

یا بدردجّي فراقه‌الجم اذاب قدو دعني فغاب عني اذغاب

بـالله علیك ای شی قـالـت عیناك لقلبی المعنی فـاجـاب

* * *

ای آنکه دلم غیر جفای تو ندید وی از تو حکایت وفا کس نشنید
قربان سرت شوم بگو از ره لطف لعلت به دلم چه گفت کز من رنجید

سخنوران آذربـایجان ج ۲ ص ۸۶۶
اعلام الشیعه ص ۱۴۵ ـ تاریخ خوی ص ۲۷۵ ـ تذکره‌های فارسی ج۲ص۴۲۱

رازی خویی

نامش ملاهادی که در شعر «رازی» تخلص می کرد از مریدان جلال الدین مجدالاشراف بود. از اوست :

گر شناسد دل ز راه راستان الله را مست و بیخود می نماید ذکر الاالله را
حب شه بالاتر از اکسیر می باشد دلا از طلا افزون کند در قدر پرّ کاه را

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۸
اعلا الشیعه ـ جلالیه ج۲ص۳۸۷

رکن خویی

در نزهة المجالس به تصحیح آقای دکتر امین ریاحی در مورد این شاعر چنین نوشته شده است :

« قاضی رکن الدین خویی از فقیهان شافعی و رجال اواسط قرن ششم و

قاضی خوی و مردی مورخ و شاعر و خود ممدوح خاقانی بود. در سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ در تبریز با خاقانی ملاقات کرده و خاقانی قصیده دراز آهنگی به مطلع «الصبوح ، الصبوح کلمه‌دیار ... » درمدح اوسروده‌است .

رکن‌الدین خویی کتابی به نام مجمع‌ارباب‌الملك داشته و این کتاب از متون تاریخی وتا دو قرن بعد یعنی تا سال ۷۴۵ (تاریخ تألیف نزهة‌القلوب) در دست بوده و حمدمستوفی از آن استفاده‌کرده و حاج‌خلیفه از آن نام‌برده‌است. (رجوع شود به‌مقاله محمد امین ریاحی در مجله یغما سال ۱۱ ص ۵ ـ ۱۱) در تاریخ گزیده آمده که: درسال ۵۶۸ در مرگ مادر سلطان ارسلان‌بن‌طغرل سلجوقی و شمس‌الدین‌ایلدگز مؤسس خاندان اتابکان آذربایجان رکن‌خویی این رباعی را سرود :

دردا که زمانه نکو خواهی رفت واندر پی‌او چو شمس دین شاهی‌رفت
در گردش دهر کس نداده‌است نشان در پانصد سال آنچه درین‌ماهی رفت

درمختارات (چاپ ایرج‌افشار ص ۱۵۰ـ۱۵۲) سه‌نامه ازاو هست وضمن یکی از آنها این رباعی راآورده که قطعاً از خود اوست : »

می را چه کنم ؟ چون‌طرب‌اندر می نیست
نی را چه برم ؟ چون شکر اندر نی نیست
طی را چه شرف ؟ چو حاتم اندرطی نیست
اندر خوی ، محنتی است کاندر ری نیست

این دو بیت هم درجنگ خطی به‌نام «قاضی‌رکن‌الدین» آمده که بایداز همو باشد.

حر آب دو دیده می نشوید گردی که زمانه بر رخم بیخت
چون هست زمانه سفله پرور کی دست زمانه بر توان پیخت

* * *

دارم سر خدمت تو ، گر سر نکشی دامن ز من و کار من اندر نکشی
من ناز تو باجان ودل و دیده کشم گر تو، دگری به‌روی من بر نکشی

نزهة المجالس به تصحیح دکتر امیر ریاحی ص ۷۱

رباطی خویی

نامش آقا سیدحسین از مریدان جلال الدین مجدالاشراف واز اقطاب سلسلهٔ ذهبیه بود و «رباطی» تخلص می کرد .

از اوست :

آتشی در دل فروزان کرد عشق نار خود بر دل گلستان کرد عشق
باده‌نوشان حلقه زد بر دور دل دل به‌رقص آمد نوا خوان کرد عشق
آنقدر می خورد عقل از پا فتاد مست شد چون می‌پرستان کرد عشق
دامن پیرت « رباطی » سخت گیر جسم را جان داده انسان کرد عشق

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۹
جلالیه ج ۲ ص ۹۰

ریاحی خویی

نامش کلبعلی خان امیر پنجه متخلص به «ریاحی» وملقب به «نایب لسان الولایه»

از مریدان صدیق و صمیمی جلال‌الدین مجدالاشراف بود.

از اوست:

نام علی که خود شده ذکر دوام ما از نام او جهان همه گردد بکام ما

* * *

صنما به‌طور کویت بنشستم از گدایی
که مگر ز نور رویت برسم به‌روشنایی
اگرم به طرف چشمی ز کرم نظر نمایی
غم و رنج و درد و حرمان همه‌را کنی دوایی
که گدا ز در نرانند بجرم بی‌نوایی

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۶۹
جلالیه ج ۲ ص ۶۷

سالك خویی

نامش ملا حسین که از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. خوی بود از تاریخ تولد و وفات او خبری بدست ما نیامده‌است ولی در سال ۱۲۴۶ «۱۲۰۹» شمسی در حال حیات بود.

او دیوانی دارد که نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز جزو کتابهای اهدایی شادروان حاجی محمد نخجوانی است.

چند بیت از یك غزل دیوان او:

سر نیارم به زر و سیم فرو چون نرگس
چشم هرگز نبود بر دو سه‌دینار مرا

بـده ای دست فلك بـاده‌ی عمر سرشار
مکن از مستی غم لحظه‌ای هشیار مـرا
در دل «سالك» پیوسته غم آخرت است
نـه غم و محنت دنیـا بـود افکار مـرا

فهرست کتابخانه ملی تبریز ج ۲ ص ۵۷۳
دانشمندان آذربایجان ص ۱۷۲ سخنوران
آذربـایجان ج ۲ ص ۸۷۰ بزرگـان و
سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۱۲۷

شوریده خویی

نامش عبدالعظیم فرزند علی است.

مؤلفان الذریعه و فرهنگ سخنوران از شوریده یاد نکرده‌اند.

نسخه‌ی دیـوانش بـه خط نستعلیق خـود شوریده و پـسرش مهجور در کتابخانه‌ی ملك موجود است.

رباعیات و شعرهای او غالباً پراکنده و در جنگی به قلم آندو است.

آغازش را چنین شروع کرده است:

ای آنکه نکرده است ترا درك کمال ذات تـو بـرون زحیّز وهـم وخیال

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۱ فهرست
نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۳۸۴

شهاب‌الدین خویی

شهاب‌الدین ابوعبداله محمد فرزند احمد بن خلیل ذوالفنون خویی است و در سال ۶۲۶ هـ . ق. «۶۰۷» شمسی در دمشق متولد شده است.

شهاب در یازده سالگی پدرش را از دست داد . او از بچگی علاقه‌ی بخصوصی به کسب معلومات و تحصیل علوم داشت . با وجود صغر سن در فقه و اصول و کلام و معانی و بیان و فرایض و حساب و هندسه پیشرفت کلی کرد بطوریکه زبانزد خاص و عام شد . از محضر بزرگان و علما و فضلا کسب فیض و کمال کرده و عده‌یی از علمای اصفهان و بغداد و مصر و شام به او اجازه‌ی روایت دادند و در دوران جوانی مشغول تدریس شد .

شهاب‌الدین مردی نکته‌سنج و باهوش و فاضل ودانشمند و متدین‌وصوفی مذاق و شیرین سخن و عاقل وکامل و دارای استنباط و استعداد بود و درحسن اخلاق و رفتار نیکو معروف و مشهور شد .

ابن‌الفرقاح و ابن‌الوکیل و ابن‌الزملکانی و عده دیگری ازمحضراو کسب فیض و کمال می کردند .

ابن‌الزملکانی درباره‌ی او گفته : «اگر خداوند متعال آمدن ابن‌الخویی را به دمشق مقدرنمی کرد منبعد مرد دانشمند و فاضلی دراین شهرپیدانمی‌شد».

المزی در حق وی گوید : «شهاب‌الدین از اجله‌ی امامان عصر خود و همطراز ابوحیان ، بدر فارقی ، ختنی و برزالی بوده است .

شهاب‌الدین تألیفات زیادی دارد منجمله :

۱ ـ اقالیم‌العقالیم فی‌الفنون‌السبعه.

۲ ـ شرح فصول ابن معط در نحو.

۳ ـ کتابی است بزرگ که شامل بیست علم است.

۴ ـ شرح نظم الفصیح ثعلب.

۵ ـ شرح کفایة المتحفظ.

۶ ـ شرح توضیح ابن مالك.

۷ ـ شرح علوم ابن الصلاح.

۸ ـ شرح پانزده حدیث از ملخص قابسی در یك جلد.

۹ ـ کتابی است در امامت امام کور، در این کتاب مطالب قابل توجهی نوشته است.

شهاب الدین اولین بار به قضاوت درشهر قدس مشغول بود وسپس به ترتیب به قضاوت محله و بهنسا وحلب منصوب گردید ا از حلب دوباره به محله بر گشت و بعداً قاضی القضات مصر شد و بعد با همین مقام به شام بر گشت.

او در ماه رمضان سال ۶۹۳ه. ق. «۶۷۲» شمسی وفات کرده است. از اوست

وهبنی ملکت الارض طراً و نلت ما ... انیل ابن داود من المال والملك

الست اخلیه و امسی مسلماً ... برغمی الی الاهوال فی منزل ضنك

مؤلف ریحانت الادب درجلد اول صفحهٔ ۴۳۴ شرح حال شهاب الدین وپدرش شمس الدین احمد را با هم مخلوط کرده است.

درلغت نامهٔ دهخدا نیز ترجمهٔ او تحت دوعنوان «ابوعبدالله» و «ابن الخویی» آمده است.

سخنوران آذربایجان ج۲ ص۸۷۱ ریحانت‌
الادب ج۱ ص ۴۳۴ دانشمندان آذربایجان
ص۲۰۸ لغت نامهٔ دهخدا ص۳۰۷ تاریخ خوی
ص ۵۲۰

صاحبه دنبلی

بانو صاحبه سلطان دختر شهباز دنبلی از شعرای دوران فتحعلیشاه قاجار است . در بعضی تذکره‌ها پدر او را کریم‌خان دنبلی معرفی کرده‌اند .

این بانو در علم نجوم تألیفاتی داشته و شعر نیکو می‌سرود . در فن إنشاء و صنایع ظریفه و خوشنویسی مهارت قلم داشت در تکمیله زینة المدایح تألیف میرزا صادق همای مروزی تخلص این بانو را «صاحب» ضبط کرده‌اند . در صورتیکه مؤلف «خیرات حسان» و همچنین مرحوم مشیر سلیمی به خطا تخلص او را «شهباز» قید کرده‌اند که نام پدر او شهباز بوده است .

دو بیت ذیل از قصیده‌یی است که در مدح فتحعلیشاه سروده است و در تکمیلهٔ زینة المدایح نوشته شده است :

خرامدچون به خلوتخانه‌ی مغرب‌شه‌خاور
کند ظاهر شهنشاه حبش از باختر افسر

مکن نومیدش از خدمت که «صاحب» رانمی‌باشد
بجز درگاه تو امیدواری از در دیگر

زنان سخنور ج۱ ص۳۰۳ تاریخ تذکره‌ها

ج ۱ ص ۶۴۱ خیرات حسان ج ۲ ص ۱۱۷
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۴

صادق خویی

نامش حاج محمدصادق که در خوی متولد شده و ۲۰ سال در ناحیهٔ مچهلی «از بنادر شهرهای هندوستان» به تجارت مشغول بود. طبع موزونی داشت و گاهی شعرمی گفت و صادق تخلص می کرد. پس ازفوت اوپسرش محمد-ابراهیم دیوان او را جمع کرد و در سال ۱۳۱۷ ه. ق. «۱۲۷۸» شمسی در بمبئی چاپ سنگی شده است.

نسخه‌ی خطی از دیوان او در کتابخانه‌ی مجلس سنای سابق موجود بود.

صادق ظاهراً مدتی هم در یکی از دهات ارومی زندگی کرده است بدین جهت بعضی او را اهل ارومیه شناخته‌اند.

از اوست :

درخانه‌ی شکسته نگیرد کسی قرار ترسم که رفته رفته غم از دل برون شود

* * *

چه شد گر غیر حادر بزم آن پیمان شکن دارد
دوروزی دیگر آن بیچاره هم احوال من دارد

* * *

ای ساقی ماه منظر و حور سرشت باشد دهنت کوثر و رخسار بهشت

برخیز و می ازسبوی در جام بریز زاین پیش که خاک من و تو گردد خشت

* * *

گفتم بلبل گفت بود عاشق من گفتم قمری گفت بود شایق من
گفتم طوطی گفت شکرخای لبم گفتم مجنون گفت بود «صادق» من

* * *

دلرا نبود از ستمت این گمان هنوز
کورا کنی به تیر جدایی نشان هنوز
شد کشته صد هزار کس از یك نگاه تو
چشمت کمین گرفته به تیر و کمان هنوز
گل رفت و بلبلان همه حیران به صحن باغ
راهم نمی‌دهد به چمن باغبان هنوز
نازم به عشقبازی فرهاد کوهکن
کز بیستون بگوش من آید فغان هنوز
«صادق» دراین گمان که دلش نرمتر شده است
آن شوخ سنگدل زدلم بد گمان هنوز

* * *

دل الفتی به زلف چلیپاش می کند
راز نهفته‌ام به جهان فاش می کند

عشقت چو آتشی است که ازروی مرحمت
هرجا دلیست سوخته پیداش می کند

بزرگان وسخنسرایان آذربایجان غربی
ص ۱۶۷ تاریخ خوی ص ۵۵۵ گلزار
جاویدان ج ۲ ص ۷۷۴ سخنوران
آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۵

علی خویی

فرزندعلیرضا خویی که درسال ۱۲۹۲ ه . ق.«۱۲۵۴» شمسی درخوی متولد شده وتحصیلات ابتدایی را درزادگاه خود فراگرفته وبعد برای تکمیل معلومات به نجف اشرف مشرف شد او در محضر علمای بزرگ منجمله آخوند خراسانی و شیخ هادی تهرانی کسب فیض کرد و بعد از مراجعت در ارومیه ساکن و در کارهای فرهنگی خدمات با ارزشی از خود بیادگار گذاشت و در سال ۱۳۵۰ ه . ق.«۱۳۱۰» شمسی در شرفخانه وفات کرد .

مولانا علی خویی تألیفات زیادی دارد و از آنجمله عبارت‌اند از :

۱ ـ تشریح‌الصدور فی وقایع‌الایام والدهور . درشش جلد که درآن وقایع ۵ ماه وسیزده روزاول رمضان تا سیزده صفررا نوشته وکتابی است مفید ودارای ارزش دینی . «مسائل معقول فقه و حدیث و تاریخ» .

۲ ـ تعادل‌و تراجیح.

۳ ـ شرح دعای صباح حضرت‌امیرالمومنین (ع).

۴ ـ تذکرة‌العارفین «تتمه و تکمله تشریح‌الصدور است» .

۵ ـ حل‌الاعضال فی جواب و سؤال .

۶ ـ رد وهابیه «دو رساله است یکی بزبان عربی و دیگری‌بزبان فارسی.

۷ ـ لسان‌التکلمه فی جواب‌الاسئله .

۸ ـ عقد نکاح و اخبار و انشاء و شرط ضمن‌العقدی آن .

۹ ـ شرح قصیده عینیه حمیری .

۱۰ ـ رسالهٔ طبیه .

۱۱ ـ تقریرات‌الاصولیة والفقهیه .

۱۲ ـ وسیلة‌القربة سی شرح دعاءالندبه .

۱۳ ـ عقدالفرايد فی شرح‌القصايد «در ۶۳۷ صفحه و آن شرح پنج‌قصیده‌ی بی‌نطقه علامه میرزا محمد حسن ارموی است» .

۱۴ ـ شرح قوائد شهید قدس سره :

۱۵ ـ رساله فی‌الجواهر والعرض .

۱۶ ـ رساله فی‌التناقض بین‌القضیتین

۱۷ ـ مثنوی فارسی که تاریخ حیات و تحولات وسوانح بلاد است.صاحب کتاب علمای معاصرین می‌نویسد : که همه‌ی کتب و وسایل مذکور را در سال ۱۳۵۲ ه . ق .«۱۳۱۲»شمسی به خط مؤلف نزدوصی مترجم دررضائیه دیدم .بعد سه تخمیس عربی او را نقل کرده است .

از مثنوی اوست :

ای خدا ای واهب اصل وجود — ای تو منظور همه اهل سجود
علت ابداع باشی بی‌غرض — جمله معلول تو جوهر یا غرض
از تو باشد جمله نعمتهای ما — قوت و قدرت فتوتهای ما

* * *

مجلسی خواهم که باشد گفتگوی غم در او
تا غم خود باز گویم لحظه‌ای منهم در او

تخمیسی به مطلع زیر دارد :

یا من اناخ بارض‌الطوس تاقته
ثم استشم یطیب‌العطر تربته
مهما وقفت تجاهاناد قبته
یا قبر طوس سقاك‌الله رحمته
ماذا ضمنت من‌الخیرات یا طوس

بزرگان وسخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۲۲۲ علمای معاصرین ص۱۴۹ - تاریخ خوی ص۵۲۵ - سخنوران آذربایجان ج۲ ص ۸۷۶

علی خویی بادامیاری

خواجه علی بادامیاری مردی متدین وصوفی مسلك و در اصل اهل خوی بوده و به خواجه یوسف حیران دهخوارقانی به اندازه‌ای ارادت وعلاقه داشت که جذبه‌ی ارادتش او را از زادگاه خود بسوی آذرشهر کشانید. داستان ارادت و تشرف وی بخدمت خواجه یوسف مشروحاً در روضات‌الجنان نوشته شده است.

علی خویی از مراد و پیر خود تربیت یافته و بعداً در بادامیار خانقاهی ترتیب داد و به ارشاد مریدان مشغول شد و در سال ۶۹۹ ه. ق «۶۷۸» شمسی وفات کرده و قبرش در قریهٔ بادامیار است.

«بادامیار در ۱۲ کیلومتری جنوبشرقی آذرشهر است».

روی سنگ قبرش که هنوز هم سالم مانده اسم و تاریخ فوت او را نوشته‌اند.

خواجه علی بادامیاری شعر هم می گفت.

از اوست:

آیینه‌ی دل اگر کنی پاك — سیرت گذرد ز جمله افلاك
عرش است مقام مرغ جانت — پابست چرا شدی در این خاك
بنشین نفسی به ماتم نفس — این جامهٔ حرص را بزن چاك
این کار نه کار پیدلانست — مردی باید دلیر و چالاك
تا از دو جهان شود مجرد — وز عالمیان نباشدش باك
در عالم قدس کن نظر را — بردار نظر ز خار و خاشاك

زنهار «علی» ز دوست مگذر گر زانکه توراست عقل و ادراك

دانشمندان آذربایجان ص۲۷۷ سخنوران آذربایجان ص ۸۷۸ ج ۲ آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۸۳ روضات الجنان ج ۲ ص ۷۵

عین‌القضات خویی

نامش محمد ملقب به عین‌القضاة فرزند عبدالکریم معروف به قاضی‌البکا است.

مؤلف طرایق‌الحقایق که در سال ۱۳۱۹ هـ. ق فوت کرده با عین‌القضات معاصر بود و راجع به او چنین می‌نویسد:

«سالهاست در دستگاه والا رکن‌الدوله محمد تقی‌میرزا پور قطب‌السلاطین محمد شاه غازی به تعلیم بنات و بنین اشتغال می‌نماید با راقم مراوده دارد، درظاهرش عیب ندیدم وازباطنش غیب نمی‌دانم مولدش خوی میلادش چهارشنبه هیجدهم ذیقعده ۱۲۵۵ هـ. ق.«۱۲۱۸» شمسی بوده و از خدمت عم خویش «منصورعلیشاه» وحاجی رجب علی نیلی اتصال به سلسله‌ی علیه یافته گاهی‌طبع لطیفش به سخن موزون مایل است».

از اوست:

عالم چو حروف از الف موتلف است

تألیف همه عالم از آن یك الف است

از پرتو نور او هویدا است دو کون
یك آیینه است و عکسها مختلف است

* * *

ما همه موج وحبابیم و تو دریای محیط
دوراین موج وحباب ازتوچودریا نشود
درگلستان وجودت نبود خاردویی
بی وجود تو به گلزار گلی وا نشود

طرایق‌الحقایق ج ۳ ص ۱۳۱ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۷۹

غریب دنبلی

نامش علی فرزند محمد فرزند عبدالرزاق بیگ دنبلی از فضلای قرن سیزدهم ه. ق است. اوتحصیلات متوسطه را دردارالفنون تهران بپایان رسانید و در سال ۱۲۷۱ ه. ق «۱۲۳۷» شمسی پس از خاتمه تحصیلات جزو شاگردان اعزامی با حسنعلیخان امیرنظام به پاریس رفته و پس از طی دوران تحصیل و تکمیل معلومات خودبه ایران‌مراجعت کرده‌ومشغول‌کارشدو کتابی‌درچگونگی اوضاع و ترقیات ممالك اروپا و وضع ترتیبات قشون آنها تألیف کرده و کتابی هم از فرانسه به فارسی ترجمه نموده که مربوط به جنگ انگلیس و فرانسه با دولت چین می‌باشد نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی شادروان تربیت‌بوده‌است.

غریب گاهی شعر هم می گفت و غریب تخلص می کرد.

از اوست :

بطریقی کـه بکنـدی تـو مـرا بنیـادم
تـا دم پـرتـو محشـر نـرود از یـادم
مـرغ دل در هوس دام تـو دایم گوید
ای بسا حیف که سر داده و پـا آزادم
از غمت ناله‌ی دلسـوز چنـان می‌نالم
کآسمـان لـرزه کند از اثـر فـریادم
پیش آه مـن غمـدیده نبـاید گـوید
عاشق خسرو و شیرین که من آن فرهادم
باد بر زلف تو ای دوست خدایا برسد
زانکه بنیـاد ز بـن جمله رود بربادم
لذت گردش پرواز دگـر کـی یـابم
همچنان دام گـره در گـرهی افتـادم
جغت در طعنه‌ی بلبل به چمن می گوید
ای غریبا تو بمن گو که چه سان دامادم

سخنـوران آذربـایجان ج ۲ ص ۸۸۰
بزرگان وسخنسرایان آذربایجان غربی
ص ۲۳۶ دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۵

فانی خویی

نامش شیخ ابوالقاسم امین‌الشرع فرزند امام جمعه شیخ اسدالله « متوفی ۱۲۹۶ هـ. ق. «۱۲۵۷» شمسی » و برادر میرزا یحیی امام جمعه بود.

او از شعرا و دانشمندان قرن چهاردهم هـ. ق. خوی بوده و «فانی» تخلص می کرد.

غزل زیررا درمدح جلال‌الدین محمد مجدالاشراف پیر فرقه ذهبیه گفته است:

ای مهر و مه ز نور رخت همچو هاله‌یی
نی نی جهان به پیش تو همچون پیاله‌یی
گویا ز چرخ مهر تو ما را حواله رفت
وز دیگران به نعمت و دولت حواله‌یی
صد هایهو ز وجد به گردون درافکنم
از شه جلال دین رسد ار ته پیاله‌یی

اوقصیده‌ی بیست و سه بیتی در مدح مجدالاشراف دارد مطلع و مقطع آن بشرح زیر است:

سر بنه«فانی» بخاك آستان شه جلال
گر مجب خاندان حضرت مولاستی

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۱تاریخ خوی ص ۴۸۵ جلالیه ج ۲ ص ۸۷

فقیر خویی

نامش محمد فرزند محمد حسین حصنی که دیوان مراثیش در سال ۱۳۵۰ هـ . ق . چاپ شده است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۸

گنجی خویی

نامش میرزا محمد صادق است . از او مطلبی بدست نیامد .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۰ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۸

لسان خویی

نامش میرزا حبیب دنبلی در اشعار خود گاهی «حبیب» و اغلب «تنبل ـ مولا» تخلص می کرد و از مریدان و علاقمندان جلال‌الدین محمدمجدالاشراف بود و از طرف مراد ملقب به «لسان‌الولایه» گشت و«لسان» تخلص می کرد .

دیوانش بنام «ابکار خیال» و دارای چهار هزار بیت است که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس موجود می‌باشد .

آغاز دیوانش :

با صفا مشاط ابکار خیال — پر هنر خراط لولوی مقال

حسن‌ها شاغل شده بر قیل و قال — می‌شود رفع پریشانی خیال

این غزل ذوقافیتین از اوست :

ای ز رشك عـارضت گلزار زار وی گل از شرم رخت چون خار خوار
ای ز آزرم قدت انـدر چمن شد فـروزان در دل گلنار نـار
باری امروز ای علاج ضعف دل رحمتی بر جان این بیمار آر
آن جلال‌الدین جمال‌الملة کاو شـاخ بغضش آورد ادبار بـار
آنکه ازوی شد «لسان» ازیك نظر نغمه‌خوان درباغ مدحش سار سار

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۲ تاریخ خوی ص ۲۹۰ فهرست مجلس «ابـن ـ یوسف» ج ۳ ص ۱۴۰

لسان زاده خویی

نامش باباخان ملقب به حشمت ومتخلص به «لسان زاده» ازمریدان صدیق محمد مجدالاشراف بود.

در مدح و ستایش او گوید:

شاه جلال مظهر و مـرآت حیـدر است
خاك درش به فرق شهان همچو افسر است
طبعم بـه طرز گفتهٔ سعدی غزل سرود
کام «لسان‌زاده» از او همچو شکر است
چشم امیـد بـر کـرم حضـرت جـلال
«چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است»

سخنـوران آذربـایجـان ج ۲ ص ۸۸۳
جلالیه ج ۲ ص ۲۷۶

محمود خویی

نامش میرزا محمود قلندر شاه برادر کهتر میرزا مهدی خویی است . در سال ۱۲۹۴ ه . ق . در حال حیات بود .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۴

حدیقه‌الشعرا ص ۱۷۷

محوی خویی

نامش ملا محمد و از مریدان مجدالاشراف بود .

از اوست :

ای گوهر پاك ثمین، سررشته‌ی حبل‌المتین

مفتی قرآن مبین مولا امیر المومنین

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۴

جلالیه ج ۲ ص ۱۲۵

مظهر خویی

نامش میرزا عباسقلیخان فرزند زین‌العابدین چاپارچی باشی است و از شعرا و فضلای قرن سیزدهم ه . ق . بود .

مظهر ستایشها و مدحهایی درزمان ولیعهدی ناصرالدین شاه به او گفته است. دیوانش همراه دیوان «خرم کردشتی» به سال ۱۳۰۷ در تبریز چاپ شده

است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز و تهران کتابخانه‌ی مجلس اسلامی و دانشگاه موجود است. او در شعر «مظهر» تخلص می کرد.

نسخه‌ی موجود در تبریز حاوی ۱۶۰۰ بیت غزل و قصیده و رباعی و قطعه و مثنوی است از اوست:

تو به قد سرو و به رخ ماه و به مو یاسمنی
نیست چون عارض زیبات گلی در چمنی

نبود حور بدین خال و خط و عارض و مو
که تواند بزند پیش رخت لاف منی

از قیام تو قیامت شود هر سو پیدا
و ز نشست تو بهشتی بود هر انجمنی

گر در آیی بسخن هیچ نگویند سخن
غیر توصیف دهان تو محبان سخنی

گر برانی نرود بر در دیگر «مظهر»
دارد از زلف سیاه تو به گردن رسنی

از مثنویهای او:

از خدا خواهم غم و رنج و بلا — ای بلایش را تن و جانم فدا
عشق او تا در دل دیوانه است — آشنایانم همه بیگانه است
عشق بر عالم فکنده غلغله — عشق شیران را کشد بر سلسله
عشق مسجد می کند میخانه را — عشق کعبه می کند بتخانه را

عالمی نیست بجز دوست همه عالم اوست
نتوان گفت به عالم که همه عالم از اوست
عین شرکست نه توحید که سعدی گوید
«به‌جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست»

دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۹ـ دیوان مظهر نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۸۵ ـ فرهنگ سخنوران ص ۵۵۰ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ج۲ص ۶۶۵ ـ ریحانت‌الادب ج ۵ ص ۳۲۹

مفتون دنبلی

نامش عبدالرزاق بیگ متخلص به «مفتون» فرزند نجفقلی خان بیگلربیگی تبریز بوده و در سال ۱۱۷۶ هـ.ق. «۱۱۴۱» شمسی در خوی متولد شده است.

مفتون مردی نیک‌سیرت و پاکدامن و خوش‌فطرت بود و پس از فوت پدرش بکلی از مشاغل دنیا دست کشیده و در نهایت استغنا و بزرگ‌منشی به کسب علوم و مجالست با فضلا و دانشمندان این مرز و بوم مشغول شد.

مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه توجه زیادی به او داشت.

مفتون تاریخی نگاشته و مثنوی هم بنام «همایون نامه» تنظیم کرده و تذکره‌یی نیز بنام «نگارستان دارا» دارد.

مفتون از کتب فصحای عرب و عجم و قواعد ارباب حکم اطلاعات کافی بدست آورده مرجع اصحاب کمال و ارباب حال بود و جامع خیالات متین و مالك «جواهر ثمین» شد.

گویند در تألیف «زینه‌التواریخ» با مرحمت‌پناه میرزا رضی متخلص به «بنده» مسارکت داشت.

عبدالرزاق بیگ دنبلی را در ده سالگی والدش بجای پسر بزرگش «فضلی بیگ» بعنوان رهن و گروروانه‌ی شیراز نموده وچهارده سال در آن شهر حبس نظر ماند و مشغول تحصیل گشت وقتیکه علی مراد خان زند لشکر به طرف صادق‌خان برادر کریمخان کشید و شیراز را پس از نه ماه مسخر کرد مرتهنین آذربایجان را از شیراز به اصفهان فرستاد ودر چهاردهم ربیع‌الاول سال ۱۱۹۹ ه.ق. «۱۱۶۳» شمسی علی مراد خان در گذشت.

آقا محمدخان به اصفهان آمده و مرتهنین آذربایجان را که مفتون نیز جزو آنها بود اجازه داد که به آذربایجان بر گردند.

فاضل خان گروسی در تذکره‌ی انجمن خاقان می‌نویسد:

مفتون در سال ۱۲۳۴ ه.ق. «۱۱۹۷» شمسی به‌مکه‌ی‌معظمه مشرف وبسال ۱۲۴۲ ه.ق. «۱۲۰۵» شمسی در تبریز وفات کرد و در آنجا هم دفن شده است.

مفتون اطلاعات کافی در نثر و نظم زبانهای فارسی و تازی داشت وبرنکات ادب و معرفت و شعر و روات تسلط کامل داشت و اکثر اوقات خود را به‌مطالعه و مداقه گذرانیده است.

مولانا مفتون تألیفات زیادی دارد از جمله عبارتند از:

۱ ـ حدایق‌الجنان . شامل سرگذشت او در شیراز و حاوی تراجم‌احوال شعرا و فضلای شیراز واحوالات کریمخان را تاآمدن آقامحمد خان نیز ذکر کرده است .

۲ ـ تجربة‌الاحرار وتسلیة‌الابرار . پس از بیان مختصری از حسب و نسب دنابله ، تراجم احوال عده‌یی از علما و معاریف و شعرای معاصر و قسمتی از نظم و نثر خود را نوشته است و این چند سطر از آنجاست :

« در شب شنبه‌غرهٔ شهر محرم‌الحرام سنهٔ اربع و تسعین و مائة بعد الف یك ساعت ازشب گذشته بناگاه‌حاش‌للسامعین ، زمین گران‌تمکین بشدتی متزلزل گردید که آثار عالیها سافلها پدیدار و در یك آن شور نشور و واهمهٔ قیامت موعود در جهان آشکار شد . از گنبد هرمان بنیان‌غازانی ومسجدامیر چوپان و بنای مسجد جهانشاه ترکمان بجز اطلال باقی نماند وقریب‌صدو بیست هزار نفر از شهر و نواحی سر در نقاب تراب کشیدند » .

مؤلف محترم سخنوران آذربایجان چنین می‌نویسد :

« فضلعلی‌بیگ برادر بزرگ مولانا مفتون نیز در این حادثه وفات‌یافته و پدرش نجفقلی خان در بنیان عمارتی مانده پایش شکست وبا آن حال قلعهٔ جدیدی بنا کرده در شانزدهم محرم سنهٔ ۱۲۹۹ هـ.ق. «۱۲۶۰» شمسی وفات کرده است .

۳ ـ حدیقه . مشتمل به‌شرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار آنها به زبان پارسی . نسخه‌ی آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز موجود است .

۴ ـ روضة‌الادب و جنة‌الالباب .

مشتمل به‌شرح حال شعرای عرب و بیان نوا در اشعار و اقوال آنان به زبان‌عربی .

۵ـ حقایق‌الانوار . عبارت از شرح‌حال شعرای عرب و عجم و حل‌معضلات نکات اشعار آنها .

۶ـ حدایق‌الادباء . مشتمل بر بیست و سه حدیقه ، متضمن منشآت و مطارحات شعرای عرب و عجم و فصاحت و بلاغت اقوال آنان و سیاست‌ملوك‌و آداب و زراء و اصول‌دین و اخلاق و تواریخ و لغات و غیرآنها که مؤلف آن را در تاریخ ۱۲۳۰ هـ . ق. « ۱۱۹۳ شمسی » بنام عباس میرزانایب‌السلطنه تألیف کرده‌است .

شادروان تربیت می‌نویسد : « نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ثقةالاسلام مرحوم دیده‌ام » .

نسخهٔ دیگری از حدایق‌الادباء در کتابخانه‌ی ملی تهران و دو نسخه در کتابخانه‌ی مجلس اسلامی موجود است .

۷ـ نگارستان دارا . مشتمل بر شرح‌حال شعرای دورهٔ فتحعلیشاه‌ومنتخبات اشعار آنان است . این‌تذکره در تیرماه‌سال ۱۳۴۲ شمسی به‌اهتمام‌دکتر خیام‌پور به طبع رسیده‌است .

۸ـ مآثرسلطانیه . مبنی بر مآثر سلطنت فتحعلیشاه از زمان جلوس تا ۱۲۴۱ هـ.ق. «۱۲۰۴» شمسی

۹ـ ترجمهٔ پارسی عبرت‌نامهٔ ترکی . اصل‌آن کتاب بزبان لاتین است که یك نفر اروپایی بیست و شش سال در اصفهان توقف نموده و با نظر دقت زوال

و انقراض دولت صفویه را دیده و نوشته است .

ترجمهٔ ترکی این رساله در استانبول و پارسی آن در ضمن منتظم ناصری چاپ شده‌است .

۱۰ـ جامع خاقانی . در تاریخ و مآثر فتحعلیشاه می‌باشد . نسخه‌ی خطی ممتازی از آن در کتابخانهٔ معارف تهران موجود است .

۱۱ـ مثنوی ناز و نیاز . در بحر خسرو و شیرین است که با بیت زیر آغاز می‌شود :

بنام آنکه تن را زیب جان داد به جانها زینت عشق نهان داد

۱۲ـ مثنوی همایون‌نامه . در احوالات مختارثقفی است و با این بیت آغاز می‌شود :

سر نامه نام خداوند پاك کزوجان پاك آمد این مشت خاك

۱۳ـ مثنوی دیگر هم در اواخر عمر در بحررمل ساخته و بهمن‌میرزا در تذکره‌ی خود قطعه‌یی از آن نقل کرده‌است .

۱۴ـ دیوان قصاید و غزلیات است که چنین شروع می‌شود :

گر یافتی خضر از ازل قدر شراب ناب‌را

بگذشتی از عمر ابد برداشتی این آب را

۱۵ـ ریاض‌الجنة . مشتمل بر تاریخ سلسله‌ی دنابله است .

۱۶ـ سلیم‌وسلمی . نسخهٔ آن همراه مثنوی نازونیاز . در کتابخانه‌ی‌ملی تبریز موجوداست که با بیت‌زیر آغاز می‌شود :

ای نام تو بذر بخش خامه وی مطلع مهر از تو نامه

وبااین بیت خاتمه می‌یابد :

ازدیده‌ی حاسدان نهان باش مقبول دل جهانیان باد

در مدح فتحعلیشاه گوید :

تعالی‌الله کرا باشدچوتومنظورخوش‌منظر

سمن‌سیماوسنبل‌موی‌وسوسن‌بوی‌ونسرین‌بر

ز خیل خوبرویان سهی قامت ترا دیدم

پری‌دیدارو گلرخسارو‌خوش گفتارو‌مه‌پیکر

لب‌وزلف‌وخط‌وچشم‌توای‌رشك‌سیه‌چشمان

شکرریز و عبیرآمیز و عنبربیزوغارتگر

سزد گویم که باغ خلددارم‌چون ترا دارم

که‌توحوری‌رخت‌جنت‌قدت‌طوبی‌لبت کوثر

ربودی‌از کف‌من‌دین‌ودل‌زان‌طره‌ی‌مسکین

نمی‌ترسی مگر ازعدل شاهنشاه دین پرور

شه گیتی ستان فتحعلیشه آنکه فرمانش

بودجاری‌به‌انس‌وجان‌بودساری به بحروبر

در پند وموعظه‌فرماید :

روزی سر از دریچه‌ی همت برآورم

زین کاخ تا به کنگره‌ی عرش بر پرم

حوران در انتظار من و من ز ابلهی

از زال پر فریب جهان عشوه میخرم

آماده گشته ساغر ز قوم در جحیم
من در هوای مطرب و میناوساغرم
گر مفلسم ز گوهر شادی از آن چه باك
بنگر ز اشك دانه‌ی یاقوت احمرم
پر مایه‌ام اگرچه ز زر نیست مایه‌ام
گر مفلسم ولی ز قناعت توانگرم

از مثنویات اوست :

چشم حیلت بین بسی داری بکار
چشم عبرت بین اگر داری بیار
کعبه‌ی دل معبد اهل وفاست
کعبه‌ی دل مقصد اهل صفاست
کس نخواهد زیست در دام هوس
مانده‌است این خانه از بسیار کس
ای بسا باد صبا در بوستان
بر گل و سنبل وزد بی‌دوستان
رفته‌ها یکبار گی از یادها
خاك ما را برده هر سو بادها

دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۳ ـ نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال دوم ص ۱۳۱۰
تجربة الاحرار و تسلیة الابرار ـ تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۱ ص ۶۸۹ ـ فرهنك سخنوران ص ۵۵۷ ـ سخنوران آذربا ـ یجان ج ۲ ص ۸۸۶ ـ مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۰۰۷

منشی‌خویی

نامش میرزامهدی فرزند میرزامحمدنصیر از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. بوده است.

پدرش در زمان فتحعلی‌شاه از بزرگان خوی و سر دبیر انشای محمدعلی‌میرزا فرزند فتحعلی‌شاه بود.

میرزامهدی نیز در دارالانشای محمدشاه‌قاجار خدمت کرده وخط خوب می‌نوشت. درفضل و کمال کم نظیردوران خود بود پس از چندی‌ازمشاغل‌دولتی استعفا داد و گوشه‌نشینی اختیار کرد و در بروی خود بست.

بسان سوزن نظام نوك خامه‌ی وی همی بنظم کشد عقده‌های درثمین

او مردی صوفی مسلك بود و گاهی شعر هم می گفت.

از اوست:

نگار من ز مشك ناب برمه سایبان دارد

و یا در سایه خورشید جهان‌آرا نهان‌دارد

اگر رویش نه گنج‌شایگانست‌ازچه‌رودایم

دومار جانگزا از هر کنارش پاسبان دارد

فریدون خوانمش‌زیرا که‌اندر ملك‌زیبایی

ز زلف‌عنبرین هر سو درفش کاویان دارد

فدای آندو شمشادم که اندر نسترن غلطد

اسیر آن دو گیسویم که جادر پرنیان‌دارد

سبك روح‌است زلف مشکسای اوولی با من
چو فخردین و دنیا گاه گاهی سر گران دارد

* * *

ای داغ دل فگار مسکینم — ای باغ گل و بهار نسرینم
شبها که کنم خیال زلفینت — پرمشك شود کنار و بالینم
گر گلشن خلد بی‌تو دلتنگم — ور باغ بهشت بی‌تو غمگینم
زهر است بجام باده‌ی نوشم — تلخست بکام شهد شیرینم
چون حاصل عمر داده‌ام برباد — خرمن گوماه و خوشه پرونیم
شاهین زمانه تیز چنگالست — من در کف این گرسنه شاهینم

در اقتفای منوچهری دامغانی گوید :

فغان زچرخ سفله وزخطای او — که بی‌بناست کامم از بنای او
از آن به مدعا نگشت کار من — که بود کار من به مدعای او
وز آن براستی خمید پشت من — که تکیه‌زن شدم به‌متکای او
تنم نجست حادثات سخت او — سرم بسود سنگ آسیای او
جفا برم چو از وفاش دم زنم — قفا خورم چو افتم از قفای او
سوار باد گشتم و نمی‌رسد — سمند من بگرد باد پای او
نه حلق و نای من زدست او رهد — نه دست من رسد به حلق و نای او
به داور زمانه داوری برم — که او دهد بجای من جزای او

* * *

ایکه‌هر گه‌زلف‌رابر روی‌مشك‌افشان کنی
روز روشن را بزیر تیره شب پنهان کنی
گاه درع سروسازی ز آندو زلف خم‌بخم
گاه گوی ماه رازان‌عنبرین چوگان کنی
گه‌چوزنارش کنی گاهی بتر کیب صلیب
گه‌بشکل عقرب آری گاه‌چون‌ثعبان کنی
جای کافر آتش سوزنده باشد تو همی
کافرانرا جای اندر روضه‌ی رضوان کنی
دسته‌ها بندی همی از سنبل و ریحان بهم
تا که زیب بزمگاه خواجه‌ی دوران کنی

* * *

نه این فلك بی بن و پی خواهد ماند
نه نعش و بنات و نه جدی خواهد ماند
خوش باش و بخور باده که اندر دوران
نه جام و نه میخواره نه می خواهد ماند

* * *

این فلك ازمن‌ربود یار مرا — برد ز من یار غمگسار مرا
منتظرم‌تا اجل فرا رسدم — گر نکشد درد انتظار مرا

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۳
مجمع‌الفصحا ج ۵ ص۹۱۹ ـ دانشمندان

آذربایجان ص ۳۶۴ ـ تاریخ خوی ص ۵۵۶ ـ گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۵۴۰

مهدی‌قلی‌خان خویی

شاعر بود و خط نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشت ودر سال ۱۲۷۱ ه.ق. «۱۲۳۲» شمسی وفات کرده‌است . بیش ازاین از او مطلبی بدست‌نیامد .

احوال و آثار خوشنویسان ج۲و۱

ناصرخویی

ناصر فرزند احمد فرزند بکر ملقب به ابوالقاسم مردی است‌ادیب وفقیه و دانشمند و شاعر ودرفقه‌ونحو مطالعات زیادی داشته و متبحر بود او فقه را پیش ابواسحق شیرازی و نحو را پیش ابوطالب‌شیرازی فرا گرفت و مدتی در آذربایجان در مسند قضاوت نشسته و محضرش مرجع اهل فضل و دانش بود ، از اطراف و اکناف برای استفاده کسب معلومات به خدمتش‌روی‌می آوردند .

شرح لمع‌ابن‌جنی از مصنفات اوست ، ناصر در چهل‌ودوسالگی در ماه ربیع‌الآخر سال ۵۰۷ هجری‌قمری «۴۹۲» شمسی در خوی وفات کرد .

ناصرخویی در مواقع فرصت شعر هم می گفت .

از اوست :

نصیر ترا باً کان لم نکن و عاة العلوم رعاة الامم

فتبا لعیش قصیر الدوام و وجدان خط قریب العدم

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۴ تاریخ
خوی ص ۵۵۹ ریحانت الادب ج ۱ ص ۳۳۴

وامق خویی

نامش ملا علیقلی معاصر فانی مؤلف تذکره ریاض الجنة و از شاعران قرن ۱۳ هجری قمری و از مردان شریف و باهوش و متواضع بود.

فاخر در ریاض الجنة می‌نویسد:

«وامق جوانی است به زیور کمال آراسته و به زینت فهم و فضل پیراسته. در اوایل تحصیل پیش حقیر به استفاده مشغول و بعد از چندی به مشاهده عراق عرب مشرف و چند سال در آن امکنه شریف متوقف و در نزد فضلای آنجا تحصیل علوم نمود و در اکثر فنون حظ وافر بهم رسانید و به بلده‌ی خوی مراجعت کرده و در این اوقات ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی در آن بلده سکنی داشت.

گاهی تفنناً به غزلسرایی و قصیده گویی می‌پرداخت و با حقیر انیس و جلیس و مصاحب و معاصر می‌باشند.

چند بیتی از ابکار افکارش قلمی می‌شود».

چو افتاد از قضا بر چاه مغرب یوسف بیضا
بسان دیده‌ی یعقوب شد این ساحت غبرا
زلیخای جهان از شوق رخسار دلارایش
لباس سوگواری کرد دربر چون شب یلدا

قطار بختی انجم روان شد جانب عزلت
چو بر جمازه‌ی گردون برآمد محمل سلمی

* * *

از رباعیات اوست :

حاجت به در قاضی حاجات برم
شاید که برآورد مرادم ز کرم
گر حاجت من ز حق نگردد حاصل
بس از که شود خاك دو عالم به سرم

ریاض‌الجنة ـ روضهٔ پنجم قسم دوم ص ۹۵۱
سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۵

یاهوی خویی

نامش حاجی ملا حسینعلی خویی که ازمریدان و ستایشگران جلال‌الدین مجدالاشراف بود و در شعر یا هو تخلص میکرد یا هو صوفی مسلك وازاقطاب سلسله‌ی ذهبیه بود .

از اوست :

ای دل فنا کن جان وتن آنگاه جانانی طلب
بردرگهش چون مورشوقرب سلیمانی طلب
سالك شوودرویش شوفانی‌شووبی‌خویش‌شو
ازدولت فقروفنا ملك جهانبانی طلب

یاهو بگو هو هو بزن قمری صفت کو کو بزن

درعشق شه مجدالشرف مدح و ثناخوانی طلب

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۹۶

جلالیه ج ۲ ص ۹۸

شعرای معاصر خوی

آیدینلو

نامش جبار در سال ۱۳۱۳ شمسی در خوی متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه بپایان رسانید و سپس در اداره‌ی فرهنگ استخدام‌شده است. آیدینلو شاعر است و بیشتر اشعار مذهبی دارد.

از اوست:

حافظ در آیینه‌ی معرفت

بنام نامی نام‌آور سریر هنر
سزد که نامه گشایم بنوك خامه‌ی زر
من و تن و بن‌وپیوند و هرچه‌دارم‌هست
مرید یکدله‌ی حافظ غزل پرور
کسی نراند چواورخش راهوار غزل
ببام عشق نگسترد کس چو او شهپر
هنوز حافظ ما ایستاده همچون سرو
کنار سایه‌ی طوبی و زمزم و کوثر
هنوز بلبل شیراز قند ریزد و شهد
ز طبع مشك فشان وز لبان همچوشکر

هنوز سرور دانشوران بود حافظ

به هر کجاست یکی محفل حافظ آراست

شراب تاك کجا وین همای پاك کجا

شرابخواری او عقل کی کند باور

کسیکه دشمن سالوس و کیدوریوو ریاست

چگونه گام نهد بر طریقه‌ی منکر

و اینك چند بند از منظومهٔ مخمس او که بمناسبت سالگرد تولد حضرت مولای متقیان سروده است .

دوش کردم نوش جامی از کف ساقی سرمست

عقل واله گشت وحیران آه تا که دل شد از دست

مرغ جان از شور و مستی رشته‌ی زنجیر بگسست

وز سر بند علایق چون یکی تیری برون جست

لنگ لنگان در پی دل گه به اوج و گه معلق

دل مگو سوزنده آتش چون یکی میر قبایل

در ره مقصود بدرید هر حجابی دید حایل

پر کشان شد دل بسوی مبدأ کل فضایل

تا دل گمگشته گردد عاقبت پیروز و نایل

بهر پابوسی خاك مظهر دادار مطلق

با تنی رنجور و پژمان دوش پرسیدم که دل کو

ذکرم اندر کوی دلبر یا علی گردید یا هو

بانگ جاءالحق بگوش آمد زهر جانب زهر سو
پرده از رخسار پس زد شاهد و دلدار مه‌رو
خیر مقدم گفت کعبه شد ز شوق یار منشق

بزرگان وسخنسرایان آذربایجان غربی

اسماعیل خویی

یکی از فضلا وشعرای نامی وبرازنده شهرستان خوی بوده است ودرشعر و شاعری استادی توانا وکم‌نظیرمی‌باشد متأسفانه به جزچند بیت زیراطلاعات دیگری از این دانشمند و شاعر عالی‌مقام بدست نگارنده نرسیده است :

« شیرینی لبان تو »

شیرینی لبان تو فرهادی آورد
دلخواهی آنقدر که غمت شادی آورد

جز عشق دلنشین تو کارام جان مـاست
دامی ندیـده‌ایم کـه آزادی آورد

دل را خراب کرد و به گنج هنر رسید
عشق خرابکار تـو آبـادی آورد

مقبول باد عذر کمند افکنان عشق
چشم غزال رغبت صیـادی آورد

گر مست وعشق‌ورز نمی‌خواهدم خدای
باری چرا جمال پریـزادی آورد

ای جان سراب نوش نگاهت بگو دلم
رو با کدام سوی در این وادی آورد
کوه غمت به تیشه جان می کند دلم
شیرینی لبان تو فرهادی آورد

انزاب خویی

نامش غلامرضاانزابی متخلص به «انزاب» درسال ۱۳۱۴ شمسی درشهرستان خوی از یك خانواده‌ی بی‌بضاعت و فهمیده متولد شده است. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود بپایان رسانیده و در سال ۱۳۲۹ شمسی پدرش فوت کرد و دیگر نتوانست تحصیلاتش را بیش از این ادامه دهد و مجبور شد عائله‌اش را اداره نماید. انزابی خوشبختانه بعداً به تهران آمده و تحصیلاتش را ادامه داد.

او خوب شعر می گوید و تألیفاتی دارد. از تألیفات او کتابی بنام «حج-نامه» است که اشعارش در آن بچاپ‌رسیده وغالب اشعار او اجتماعی و فکاهی می‌باشد. از اوست:

دویغو

پاییز آخشامی‌دیر سرین یئل اسیر
منیم اوره گیم تك گوللر سوزالیر
آذر آیی سوزور کئچیر یاریدان
ساریلیق چوخالیر گویلوك آزالیر

سازاخ سیرتیق جوجوق کیمی شیتله‌نیر
قالخیر دام ـ دیواردان باغا ـ باغچایا
حیه‌طده بیر سیسقا سوزالمیش گولدوار
ده‌ریرم اوتاقدا قویام تاقچایا
ال اوزادیب سیسقا گولی درنده
باهارین صفاسی دوشور یادیما
حسرتیم یول آچیر کئچمیشلریمه
اود وورور جانیما هر بیر زادیما
منیمده عؤمرومون گونشی آز ـ آز
دوز گاهدان سورونور چیخیر داغلیغا
توکوم دئییر : قارا گوندن قورتولدوم
چیخاجاغام بوندان سونرا آغلیغا
زمانی ساخلیرام بیر آن خیالدا
کئچمیشلری کئچیردیوم نظردن
آجی شیرین باشدان آشان گونلری
خیال پرده‌سینده گؤروروم هر دن
کئچمیشلردن قوهوم یولداش آشنا
خیالیم صفینده دایانیب دورور
بو حسرت چاغلایان گؤز دامجیلاری
گؤزومدن آسلانیر اوزومده قورور

گؤزوم یولا سالیر خیال کروانین
کئتدیکجه سو سپیر دالیدان یولا
توز یاتاندان سونرا باخیب گورورم
سؤکه‌شیب اوگئچن ایلر قول ـ قولا
بیر نقطه‌یه باخیشیم تومـوب دورورو
لحظه‌لردن بیر سس آلیر قولاغیم
اوره‌گیم چیرپینیر سوستالیر دیزیم
یول گئتمه‌دن هاجز لاییر آیاغیم
بو قولاق سسینده چوخ تالواساوار
باشیم آغیرلاشیر آغزیم هی اسنیر
سببین بیلمیرم بو گورولتونون
دئییرلر: قبیر دیبر آدامی سسلیر
هر نه دیبر بیلمیرم آنجاق بیلیرم
هر یارانان آخیر فانی اولاجاق
طبیعتین طراوتلی گولشنی
بیر گون گول آچارسا، بیر گون سولاجاق

گؤرموشم

مرآت دلده جلوه‌ی دلداری گؤرموشم
گوللوم فرحله‌نیر ائله بیل یاری گؤرموشم

آخر ای یادهای شیرینم از چه در جان شراب غم ریزند

* * *

نیست دیگر نشاط بر فانی در من آن عشق‌ها تباه شده
دیگر آن صحنه‌های شیدایی از سموم خزان سیاه شده

* * *

آتشی نیست در نفسهایم تا که آتش زنم به دامانی
التهابی نمانده بر جانم تا بسوزم به شعله‌یی جانی

دانش

نامش محمد آغاسی در سال ۱۲۹۶ شمسی در خوی متولد شده و تحصیلاتش را در خوی و تبریز و تهران بپایان رسانید وقتیکه در تهران مشغول تحصیل بود. به مولانا ذوالریاسین ارادت پیدا کرده واز محضرش کسب فیض می کرد. آغاسی مردی وطن‌دوست و علاقمند به عظمت و استقلال کشور ایران است. درغائله‌ی شهریور ماه که متفقین ناروا کشور ما را اشغال کردند در مقابل احساساتیکه در مشهد از خود نشان می‌داد زخمی و زندانی شورویها شد و پنج ماه در زندان مانده و بعد آزاد گردید.

او به شعر و شاعری علاقه‌ی زیادی دارد و «دانش» تخلص می کند و به شغل مقدس معلمی مشغول است.

از اوست :

مرغ پر شکسته

جان سوخت گر ز شعلهٔ برق نگاه تو
بادا فدای گردش چشم سیاه تو

عمری گذشت و چشم براهت نشسته‌ایم
باز آی تا بدیده کشم خاك راه تو

حاجت به نور ماه و فروغ ستاره نیست
ما را بس است روشنی روی ماه تو

هر شب من و خیال بنا گوش روشنت
یعنی که صبح می‌دمد از صبحگاه تو

این مرغ پر شکسته‌ی وحشی و بی پناه
آید اگر پناه دهی در پناه تو

گاهی چو شمع سوختی و که گداختی
ای دل نبود غیر محبت گناه تو

«دانش» تن ضعیف تو چون برگ کاه شد
با برق عشق تا چه کند برق کاه تو

* * *

پیمانه‌ام از شراب خالی ماندست
چشمم همه در جام هلالی ماندست

حالی بخیال زان بت عهدشکن
یك صورت زیبای خیالی ماندست

* * *

تا جان به هوای آن لب میگون رفت
چون چشم قدح ز دیده‌ی دل خون رفت
مستانه بشرح حال ما بنویسید
مست آمد و مست از جهان بیرون رفت

علی رمز ازل راز ابد

ز باد می‌شنوم بوی جانفزای ترا
بیا بیا که بجان می‌خرم بلای ترا
من و نسیم چو پروانه‌های زرین‌بال
گرفته‌ایم پرافشان ره سرای ترا
علی تو رمز ازل بوده‌ای و راز ابد
که هیچ دیده نبیند فراخنای ترا
ز سیر گلشن قدسش ندیده خار خلد
هر آنکه سیر کند یك نظر بقای ترا
کدام دست فسونگر ز بی‌نیازی و ناز
کشیده سرمه‌ی چشمان سرمه‌سای ترا
به‌بوستان‌شب دوشین‌بگوش سوسن‌وسرو
صبا صفای ترا گفت و من ثنای ترا

فرشتگان،پریان پر زنان ببام و درت
بدین امید که بوسند خاکپای ترا
قبای زرکشت ای گل زکیمیایی کیست
علی کشیده بزر گوشهی قبای ترا
رسید قافلهی صبحدم شتابزده
بجان شنید صدای درا درآی ترا
به آفتاب تفاخر کنم من از سر ناز
اگر فتد بسرم سایهی همای ترا
بگوبه نوح که ما راغمی ز توفان نیست
خدا به ما چو شناساند ناخدای ترا
به یار غار نبی گو که درشفیقه چرا
فروخت شعلهی صحرای کربلای ترا
بخون تاحقت اول رضا نداد قضا
قضا گرفت در آخر ره رضای ترا
بهای قطرهٔ خونت زصدجهان بیش است
بگو شفق نکند فکر خونبهای ترا
هزار خضر نبی ز اشتیاق جان بر لب
گرفتهاند لب چشمهی بقای ترا

خمار فراق

می‌رقصد از نسیم سحر شاخسار تو — شد نوبت خزان من آمد بهار تو
دورم من از کنار تو و همنشین غم — آسوده‌خاطر آنکه نشیند کنار تو
ای انتظار تلخ‌تر از زهر جانگزای — یعنی بیا که سوختم از انتظار تو
ما را بلای عشق و خمار فراق کشت — ای جان فدای گردش چشم خمار تو
ای نور محفل دگران یاد کن زمن — جایی که سوخت بال و پر من بنار تو
گلهای ناز می‌دمد از شاخسار حسن — این شاخه آب می‌خورد از چشمه‌سار تو
شهر ترا همیشه بهار است در نیاز — ای خوش بحال مردم شهر و دیار تو
بگذشتی و نبود بغیر از بلا و غم — ای شهسوار عمر من اندر گذار تو
با دل چه می‌کند سر زلف سیاه تو — با جان چه می‌کند مژه‌ی جان‌شکار تو
امیدهای وصل ترا می‌برم بخاك — ای‌وای بر کسی که شد امیدوار تو
راه فرار بسته و صیاد در کمین — ای آهوی عزیز تباه است کار تو
«دانش» تو اختیار دل از دست داده‌ای — بیهوده نیست گریه‌ی بی‌اختیار تو

انجمن ادبی تبریز ص ۱۵

رحیمی خویی

نامش هوشنك است. به کتاب تبریز و پیرامون ص ۳۸۵ مراجعه‌شود.

ریاحی خویی

نامش دکتر محمدامین ریاحی، فرزند مرحوم میرزا بزرگ‌خان است که

در سال ۱۳۰۲ شمسی در شهرستان خوی متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود فرا گرفته و بعد برای تکمیل معلومات خود عازم تهران و وارد دانشگاه شده‌است .

دکتر امین ریاحی پس از اخذ لیسانس موفق به دریافت درجهٔ دکترای ادبیات شده ودر وزارت فرهنگ استخدام گردیدند .

ایشان از خدمت گذاران صدیق وپاك وفعال واز هر حیث شایستهٔ فرهنگ و از صاحب‌منصبان عالیرتبه آن وزارتخانه هستند .

دکتر ریاحی مشاغل مهمی در فرهنگ ایران داشتند منجمله :

ریاست دانشسرای گرگان و ریاست دبیرستان محمد قزوینی و معاونت فرهنگ آذربایجان‌شرقی و سردبیری مجلهٔ کیهان فرهنگی و مدیریت کل اداره‌ی نگارش و آمار وزارت فرهنگ .

دکتر ریاحی علاوه بر مقامات فرهنگی به‌مقام وزیرمشاور نیز رسیده‌است. ایشان بزبانهای فرانسه و عربی و پهلوی آشنایی بیشتری داشته و غالب اوقات خودش را در مطالعه و تحقیق آثار ادبی گذرانیده است .

دکتر ریاحی در وطن‌دوستی کم‌نظیر واز شخصیت‌های محبوب و معروف و از فضلای نامی کشور ما می‌باشند و عضو کمسیون لغتنامهٔ استاد بزرك شادروان دهخدا بوده و خدمات ارزنده‌یی از خود نشان داده‌است. دکتر ریاحی مردباصفاو در دوستی صدیق و مورد احترام و علاقه دوستان واهالی حق‌شناس خوی هستند.

آثار ایشان عبارتند از :

تصحیح مرصادالعباد نجم‌الدین‌رازی و تصحیح چاپ دیوان رشیدیاسمی و

احوال و آثار همام تبریزی و تذکره‌نویسی درادبیات پارسی و تصحیح کتاب نزهة‌المجالس تألیف جمال‌خلیل‌شروانی است .

دکتر ریاحی علاقه‌ی زیادی به شعروشاعری دارد ودرمواقع‌فرصت‌شعرهم می‌گوید و اشعارش دارای مضامین بکروتنوع‌است .

از اوست :

بمناسبت دوازدهمین سال تأسیس دانشگاه تهران سروده‌است :

به شادمانی ایران و ملك‌وملت و ...

فرا رسید دگر باره جشن دانشگاه

زبر شکفتن گلهای علم گشت پدید

بهار علم در این مملکت به‌بهمن‌ماه

به روز نیمی‌ی بهمن ز مشرق امید

بدین دیار دمید آفتاب عزت و جاه

ز یمن هستی‌دانشگه است‌اگرامروز

شدند مردم‌ایران ز حق‌خویش آگاه

الا جوان پسندیده رای دانشجو

وطن به‌پنجه‌ی جهل‌وستم‌اسیرمخواد

به‌عزم‌محکم‌وفکری‌جوان‌ورأی‌درست

وطن ز چشم بد حادثات دار نگاه

نسیم‌صبح‌خرامدبه‌دشت و باغ‌وچمن

دهد به ملت ایران پیام دانشگاه

که ما مدافع حقیم و عدل و آزادی
ز چاه فتنه رهانیم مردم گمراه

به ملك تا اثر از دانش است و دانشجوی
به کاخ ملك شکست و فنا نیابد راه

به مادرم

نزار گشته‌ام از جور آسمان مادر
شدم فسرده و بیمار و ناتوان مادر

ز هجر روی تو افتاده‌ام به بستر مرگ
بیا و جان من از مرگ وارهان مادر

به بوستان جهان تازه گلبنی بودم
شکست شاخ گلم دست باغبان مادر

رسید بانگ رحیلم ز کاروان حیات
گشود گرگ اجل سوی من دهان مادر

معاشران به صبوری دهند پندمرا
تو آگهی که صبوری نمی‌توان مادر

گذشت بیست و سه سالم برنج و بودی تو
امیدوار بدین پور نوجوان مادر

نشاط عهد جوانی براه من دادی
خمیده شد قد سرو تو چون کمان مادر

گرفته‌ام ز تو درس پرستش میهن
سپرده‌ای بمن این گنج شایگان مادر

بجز سعادت ایران و عز ایرانی
به دل نبود مرا هیچ آرمان مادر

مراست فخر که نفرو ختم شرافت ملك
چو خلق بی‌هنر از بهر آب و نان مادر

اگر صبا خبر مرگ من ترا آورد
غمین مباش و مکن ناله و فغان مادر

چرا که هستی ده روزه نیست پاینده
بشر مسافر و هستی چو کاروان مادر

وگر ز پنجه‌ی غدار مرگ وارستم
به آستانه‌ی پاکت شوم روان مادر

خدا گواست مرا هیچ آرزو یی نیست
جز اینکه نزد تو گیرم دمی مکان مادر

من این قصیده فرستم بیادگار ترا جز این چه خواهی از این پور ارمغان مادر

ای مهد زرتشت

ای مهد زرتشت ای گرامی خاك آذربایجانم
آذر از عشق تو باشد هر شب و روزی بجانم
گرچه دور افتاده‌ام زآن آشیان افس باشد
همچو مرغان قفس در سر هوای آشیانم
مهرپرور مادرا در هجر این فرزند چونی
منکه در هجر تو دایم اشك حسرت می‌فشانم
باز گو چونی تو در چنگال بیرحم زمانه
منکه بشکست از حوادث خامه‌ی گوهرفشانم
خشك شد از جور گردون چشمهٔ طبع زلالم
سوخت اندر آتش غم دفتر و کلك و بنانم
دارم از هر کوه و دشتت خاطراتی تلخ و شیرین
گنجها داری به کنج سینه از راز نهانم
عطر گلهای تو سرمستم کند چون بامدادان
آورد باد سحر گاهی پیام از دلستانم
تا نپنداری که دیگر گشته‌ام از جور گیتی
من همان هستم که بودم من همانم من همانم

بزرگان و سخنسرایان آذربایجانغربی
ص ۱۱۱ و اطلاعات شخصی

شادمند

نامش علیرضا شادمند در سال ۱۳۳۰ شمسی در شهرستان خوی متولد شده است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در خوی بپایان رسانیده و دیپلم ریاضی گرفته و به تهران رفت و مدرك مهندسی راه و ساختمان را از دانشگاه گرفت. او در سال ۱۳۴۶ شمسی اولین شعر خود را بنام «مادر» شروع کرده است. مثنوی زیر از اوست:

آشنایم با غم تکرارها

ای دو چشمت فانس دریایی‌ام — چلچراغ این دل شیدایی‌ام
ای ترنمهای گرم آفتاب — ای شکوه لحظه‌ای شور و شباب
زنده‌ای همواره در من زنده‌ای — سفره‌ی عشقت به دل آکنده‌ای
ای طلوعت جلوه‌های پنجره — نغمه‌یی خوش در فضای حنجره
آشنایم با غم تکرارها — بارها و بارها و بارها
ای که گیسویت به وقت تابها — کوچ ابر اندر شط مهتاب‌ها
شاه بیتی از کتاب شاعری — عشق من در دلستانی ماهری
ای عروس حجله‌ی پندار من — ای فراقت در پی آزار من
با نوای نبض ساعات زمان — گم شدم در کوچه بازار جهان
بی تو از این زندگی بگسسته‌ام — خسته‌ام از زندگانی خسته‌ام

با توام رنگین کمان آرزو رقص گل اندر تموجهای جو
بی تو نتوانم بخوانم نام را نام این پیشانی ایام را
قیسم اندر راه صحرا تاخته شاهد از بهر سفرها ساخته
عابری وامانده اندر شهر غم جسم و جانی ساخته از بهر غم
کوکبی مدفون بزیر ابرها پوپك افدوه سنگ قبرها
سایه‌یی مبهم ز رنگ یاد تو برگ زردی از دل ناشاد تو
بلبلی دور از بهار خویشتن ناشناسی در دیار خویشتن
زائری دور از زیارتگاه دل ناله‌یی پیچیده اندر آه دل
نغمه‌یی از دستگاه شور تو شاعری از سرزمین نور تو
این منم افتاده‌ام دور از بهشت شرمگین از واژه‌های سرنوشت

* * *

بعد تو بر تکدرخت روح من می‌نشیند کفتر افدوه من
بعد از این در معبر میعادها خنده‌ها می‌میرد و فریادها
بعد تو بر غنچه‌ی لبهای من می‌شکوفد وای من ای وای من
تا غمت بر کوچه‌ی جان آمده «شادمند» م زینکه مهمان آمده

شمس خویی

نامش مرتضی فرزند مرحوم دکتر حبیب است که در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در خوی متولد شده است و حالا یکی از شعرای توانا و با احساس آذربایجان غربی است.

دکتر شمس پس از خاتمه‌ی تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به تبریز رفته ووارد دانشگاه شد و به اخذ درجه‌ی علمی دکترا در طب نایل گردید.

دکتر مرتضی شمس یکی از پزشکان مطلع و قابل اعتماد و شریف است و در رشته‌ی بیماریهای کودکان تخصص قابل توجهی دارد.

مؤلفین کتاب بزرگان و سخنسرایان می‌نویسد:

«به مقتضای عالم شعروشاعری بیشتراوقات دردنیای تخیل سیاحت‌می کند و محصول این سیر معنوی اشعاربسیارلطیف ودلکشی است که ارمغان‌صاحبدلان می کند.

دکتر شمس علاوه بر اینکه شاعری عالی مرتبت است در نویسندگی و ترجمه نیز دست دارد و اولین کسی بود که «گلهای اندوه» شارل بودلررا بنام «گلهای رنج» بفارسی بر گردانید و الحق که خوب از عهده بر آمده است‌شمس در دنیای طب نیز تألیفاتی دارد و از آنجمله می‌توان کتابهای «کهیرمالاریایی و ویتامین ب ۱ و درمان بیماریهای کودکان» را نام برد. ضمناً مجموعه‌هایی از اشعار او نیز بنام «افسانهٔ رویا»، «هذیان یادها» و«اشك شب» بچاپ رسیده‌اند.»

اینك چند نمونه از اشعار دلنشین دکتر شمس:

درد شرابم و ته مینا نشسته‌ام　　خاکم بیاك نرگس شهلا نشسته‌ام
فرسوده‌ام ازاینهمه آواره گشته‌ام　　چون قایقی شکسته‌به‌دریانشسته‌ام
آشفته‌موی وتشنه‌لب وپای کوفته　　بر کوره‌راه چشمه‌ی غمها نشسته‌ام
ازدیده‌ی‌سیاه شب افتاده‌ام‌چواشك　　در دامن سپیده‌ی فردا نشسته‌ام

چون لاله داغدیده و تنها و بی‌شکیب بر سینه‌ی برهنه‌ی صحرا نشسته‌ام
آخر شکست شیشه‌ی نامم به سنگ فتنه آلوده‌ی گناهم و رسوا نشسته‌ام
ای غم بیا و در به رخ خسته باز کن در آستانه‌ات به تمنا نشسته‌ام

* * *

چه‌ام در دیده‌ات اشکی و آهی نگاه حسرت آلودی : گناهی
چه‌ای در دیده‌ام لبخند جامی شرابی ، نغمه‌یی ، خورشید و ماهی

بهار

چه گلگون شرابی چه زیبا بهاری لبی ، بوسه‌یی ، ناله‌ی آبشاری
شبی ماهتاب است و باران نقره فرو ریزد از برگهای چناری
تنی مرمرین و هوسناك و وحشی چه خوش می‌شکوفد در آغوش یاری
سر خسته را پونه‌یی می گذارد به دامان آشفته‌ی جویباری
«مرا دوست داری» لبی می‌شکوفد ز جام لبی می چکد «آری ـ آری»
من از باده‌ی بوسه‌های تو مستم تو گلگون شرابی تو زیبا بهاری

دکتر شمس طبیب پاکدل و شاعر شیرین سخن و مرد شریف و مهربانی است.
بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی
ص ۱۱۶

طاهری خویی

نامش میرزا موسی است . در تذکره‌ها مطلبی از این شاعر بدست نیامد.
به تاریخ خوی ص ۵۲۲ مراجعه شود .

گیو خویی

نامش گیوقهرمانزاده درسال ۱۳۳۲ درخوی متولد شده و کارمنددخانیات خوی است .

گیو از سال ۱۳۴۸ شمسی شعرمی گوید وغالباً غزل می‌سراید وبزبانهای ترکی و فارسی شعر زیاد دارد و «ساحل» تخلص می کند .

از اوست :

انتظار

گل نچیدم در بهار انتظار　　زخمها دارم ز خار انتظار
دست و پایم بسته در زنجیر عشق　　مانده‌ام در گیرودار انتظار
چلچراغ سینه‌ام خاموش شد　　از طنین آه و زار انتظار
کوچه‌های خلوت و خالی ز تو　　مانده بر من یادگار انتظار
بی‌وفا ترسم که آخر پیکرم　　بشکند از کوله‌بار انتظار
قاصدکهای نگاهم گم شدند　　در مسیر پرغبار انتظار
سخت می گریم بحال و روز خود　　با سرود چشمه‌سار انتظار
ای طلوع بامدادانم بیا　　تا نمیرم در جوار انتظار

واقف خویی

نامش جمشید است به کتاب تبریز و پیرامون مراجعه شود .

یوسف کارگر

در سال ۱۲۸۱ شمسی در شهرستان خوی متولد شده است و پس از اتمام تحصیلات وارد خدمت اداره‌ی فرهنگ و بعد به اداره‌ی ثبت منتقل شده است. یوسف کارگر مرد وطن‌دوست و معاشر و باهوش وفرزند یکی ازمجاهدان‌صدر مشروطیت است.

او شعر هم می گوید وچند بیت مخمس طولانی در وصف پول و موقعیت آن سروده است.

از اوست:

ای روی تو همسایهٔ قرص قمر ای پول
ای نخل امید از تو ببار و ببر ای پول
آمیخته با فخر چو شیر و شکر ای پول
ای ارزش هر فضل و کمال و هنر ای پول
ای فکر تو همخوابه‌ی نوع بشر ای پول
ای حسن تو آئین مرا پرده و خرگاه
ای هجر تو ایجادکن ناله‌ی جانکاه
فکر تو مرا می کند از قافله گمراه
صد عذر همی خواهم و استغفر بالله
گویم اگرت حاکم زیر و زبر ای پول
در وضع بشر لطف تو یك عامل ماهر
روی تو فروزنده‌تر از شمس مظاهر

سنگ سیه از لطف جمال تو جواهر
از روی بزرگان همه آثار تو ظاهر
القصه تویی ساحر معجز اثر ای پول
لغو است و عبث آنچه که گویند فراوان
بی مرد کهن می‌نرود کار بپایان
گر دست دهد دامن وصل تو به انسان
با دست بزی میرسدش کار بسامان
نه مرد کهن خواهد و نه گاو نر ای پول

بزرگان و سخنسرایان آذربایجانغربی
ص ۳۸۶

سراب

سراب یکی از شهرهای قدیمی و خوش آب و هوای آذربایجانشرقی است. جغرافی‌نویسان سابق سراب را «سراة» نوشته‌اند و ابن‌حوقل درمورد سراب چنین نوشته است :

« سراب شهری نیکوست و دارای چند آسیاب و گرداگرد آن رامزارع غله‌خیز و باغستانهای پرمیوه فراگرفته و مهمانخانه‌های پاکیزه و بازارهای خوب دارد » .

عبداله مستوفی می‌نویسد :

« سراب شهری است وسط از اقلیم چهارم ، از شرق کوه‌سبلان مایل به قبله افتاده هوایش سرداست و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب‌است و از کوه سبلان برمی‌خیزد ودر بحیره‌ی‌چیچست‌رود می‌ریزد. حاصلش غله‌و حبوبات بیشتراست و انگور و میوه کمتر بوجود می‌آید و مردمانش سفید چهره‌اند» .

« یاقوت‌حموی » اسم این شهر را «سراو» ضبط کرده‌است گوید « درسال ۶۱۷ هـ.ق. «۵۹۹» شمسی که مغولها به‌آن شهر حمله کردند آن شهرخراب شد و بیشتر اهالی آن کشته‌شد» .

اهالی سراب رشید و فعال و غالب آنها کشاورز و پیشه‌ور هستند و دامداری در آنجا با یك اصول بخصوص اداره می‌شود . روغن و کره‌ی سراب‌در سرتاسر آذربایجان معروف است .

آقای دکتررحیم‌هویدا با استفاده از ۱۹ مأخذ در مورد وقایع تاریخی سراب از زمان «اوراتوها» تا سلطنت «فتحعلیشاه‌قاجار» مقاله‌یی در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز بشماره‌ی ۱۳۵۲ نوشته‌اند که مورد

استفاده اهالی آذربایجان قرار گرفته است .

این شهر در ۱۲۴ کیلومتری شهر تبریز و در جلگه‌یی واقع و در مسیر راه شوسه‌ی تبریز و اردبیل قرار گرفته‌است و مختصات جغرافیای شهر سراب بشرح زیر است :

طول ۴۷ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۳ ثانیه .

عرض ۳۷ درجه و ۵۷ دقیقه و ۹ ثانیه و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۷۰۰ متر و اختلاف ساعت با تهران ۱۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه است .

از سراب سخنوران و شاعرانی به‌شرح زیر برخاسته‌اند :

ابراهیم‌سرابی

موسی‌بن‌حسن گرگری‌لیوارجانی است در جنگی که در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران تحت شماره‌ی ۴۲۶۳ موجود است در صفحه‌ی۱۵۱این جنگ شعری بزبان عربی از آخوند ملاابراهیم‌سرابی نوشته شده‌است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۸

فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۳۲۳۵

حسن سرابی

از شعرای معروف آذربایجان است و اشعارش درالسنه‌وافواه‌مردم‌مشهور شده و دیوانی هم در حدود سه هزار بیت درمصایب‌حضرت‌حسین(ع)بنظم‌آورده است . متاسفانه از اشعارش‌دردسترس‌نگارنده‌نبود . که‌برای‌استفاده‌خوانندگان

گرامی نوشته شود.

دانشمندان آذربایجان ص ۱۱۵ـ حدیقة الشعرا ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۸

سالارسرابی

نامش عباسقلی‌خان‌سالاررشیدشقاقی از شعرای قرن ۱۴ هـ. ق. و شاعری صوفی‌مشرب و برادر باباخان عنایت‌السلطنه سرابی است که از مریدان معتقد سلسله‌ی ذهبیه بود.

اشعار ترکی و فارسی از او در کتاب تذکرةالاولیای شمس‌الدین‌پرویزی آمده‌است. از اوست:

مدت اگر دیر شد مسافت اگر دور
شکر که باز آمدی مظفر و منصور

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۸
تذکرةالاولیای‌پرویزی ص ۳۵۷

شمس‌سرابی

از شعرای قرن ۱۳ هـ.ق. می‌باشد و اشعارش بزبان ترکی است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۸
حدیقةالشعرا

فاضل‌سرابی

نامش محمدبن‌عبدالفتاح‌است . از او اطلاع بیشتری بدست نیامد .

مشفق سرابی

نامش رضاقلی‌سرابی از شاعران قرن ۱۳ هـ . ق . سراب بوده و در شعر «مشفق» تخلص می کرد . در تاریخ تذکره‌های فارسی از او یاد شده‌است .

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۳۹

تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۲ ص ۸۳۹

مهدی‌بیگ شقاقی

مهدی‌بیگ از ایل اسپرلوی‌شقاقی بود که مابین سراب و گرمرود قرار گرفته‌است . صاحب «ریاض‌الجنة» او را تبریزی معرفی کرده و نوشته‌است :

« او از معاصرین واز ایلات آن دیار است و مردی رند لاابالی‌وچندان فهمی ندارد و دایم‌الشرب‌است . بسکه خود را به شوریدگی زده در نظرها پر حرمت ندارد وبا وجود کم‌سوادی در نهایت خوبی‌وفصاحت‌وبلاغت‌شعرمی گوید وبه همه‌ی فنون شعر مسلط است ودر قصیده مهارت زیادی دارد و مضامین‌بکر بسیار پیدا می کند و «مهدی» تخلص می کرد .

او درسال ۱۲۱۴ هـ.ق. «۱۱۷۸» شمسی‌وفات کرده‌و خانه و زندگی‌نداشت

آنچه ازمال دنیا بدست می‌آورد صرف شراب و کباب کرده و تلف می‌نمود و قصه‌ی لیلی‌ومجنون رابه‌رشته‌ی نظم کشیده وبعد از کریمخان‌زند که‌خسروخان اردلان‌لشکر به‌سمت کرمانشاهان کشید و قتل‌وغارت بسیار کرد ، آن مقدمه را هم بنظم آورده ودرجنك خسروخان‌اردلان با جعفرخان‌زند در قریه‌ی « بهار » همدان سروده‌است .

مهدی‌بیگ مدتی در خدمت میرزاخدادادخان‌دنبلی و بیگلربیگی‌تبریز بوده وحاجی‌محمدحسین‌صدرسپاهیان را مدح کرده ودر سال ۱۲۱۴ه.ق«۱۱۷۸» شمسی در اصفهان وفات یافته‌است .

او شاعری بیباك و نترس بود و مردم را هجو می کرد و آنها را ناراحت می‌نمود و مثنوی لیلی‌ومجنون را بشکل هزل گفته بود که برخلاف‌انتظارمورد پسند عبدالرزاق‌دنبلی قرار گرفته‌بود» .

اختر در تذکره‌ی خود می‌نویسد :

« در اواسط زندگانی ازوطن‌خود حرکت کرده به‌عراق آمده‌و به‌مداحی حکام و سلاطین مشغول گشت . صحبتش مکرر اتفاق افتاده‌ودرقصیده گویی‌طبع قادری داشت اشعار بلند و متین دارد .

خلاصه از شعرای مشهور و فقهای معروف عهد خود بود و در تمام عمر از انواع مغیرات تردماغ واز ردوقبول خلق درکمال فراغ به تخصیص شرب مدام که علی‌المدام‌مداومت می کرد ، چنانچه بالاخره دراصفهان در سنه‌ی ۱۲۱۴ ه . ق . در عالم مستی رخت از کارخانه‌ی هستی بربسته و در همان خاك

مدفون گشت».

مؤلف سخنوران آذربایجان می‌نویسد:

«شخص مقدسی از سادات نقل می کند که روزی هنگام پسین به او برخوردم مست و لایعقل به‌نزد من آمد بعد ازصحبتهای‌مستانه دست‌مرا گرفته ودو دانه اشرفی در مشت من گذاشته از من گذاشت. شب که بخانه‌درآمدم غذای شام طلبیدم اهل‌خانه گفتند طبخی که به جهت شام مهیا بود درهمسایگی زن فلان فقیر را وضع‌حملی شد و هیچ نداشتند ما به ایشان دادیم و فقره‌یی چند از فقر و فاقه و پریشانی اوضاع ایشان برشمرد که من از استماع آن منقلب شده برخاسته به در خانه‌ی ایشان رفته و اشرفی که مهدی بیگ به من داده‌بود به‌ایشان دادم ودلجوییها کرده باز گشتم. چون شب به خواب رفتم در عالم رویا دیدم مهدی‌بیگ درمیان باغی چون باغ بهشت می‌چمد. چون مرا دید خندان پیش من آمد. گفتم تو دراین باغ چه میکنی؟ واین‌باغ‌از کیست؟ گفت: نمی‌دانی این همان باغی است که تو دیشب از همسایگان به جهت من خریدی و اظهارامتنان بسیاری کرده درآن حالت بیدار شدم. صبح از خانه برآمدم به‌قصدآنکه مهدی‌بیگ را دیده و مژده‌ی این واقعه را به او بدهم معلوم شد که همان شب از فرط‌مستی فوت کرده بوده‌است که منش در خواب دیدم. بالجمله آنچه مشخص شد پنج و شش هزار بیت شعر داشته ازآنجا که کس درستی نداشت و خود نیز از لاقیدیها خیالاتش را مدون ننموده بود که تا حدی جمع‌آوری کند لذا نسخه‌یی از اشعار وی نمانده، گویند شخصی

مسوده‌اشعار او راازملازم او خریده‌وازمیان‌برده مشخص نشد که کدام کسی بود»

ولی باوجود نوشته‌ی مؤلف تذکره‌ی اختربخشی‌ازدیوان‌اودر کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران هست که متضمن هزل و ستایش است

نمونه‌یی از اشعار اوست :

خط به گردعارض‌ولعل‌توچون سربرکشد

خطی از عنبر به گـرد جنت و کوثر کشد

در وصف عمارتی گفته :

صفایش‌چون‌صفای‌حسن‌خوبان‌است‌روح‌افزا

بنایش چون‌بنای‌عهد و میثاقست مستحکم

اگر فواره‌ی‌حوضش ندادی‌آب گردون‌را

نگشتی تا ابد ایـن کشتزار نـه فلك خرم

* * *

از فراز عرش باید چتر بالاتر زنـد

تا به فرش قصر جاهش‌سایه اندازدسحاب

* * *

خالش بـه کنار لـب فتاده از حـق مگذر عجب فتاده

سخنوران آذربـایجـان ج ۲ ص ۹۴۵

نگارستان دارا ص ۲۶۱ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۶۳ـفهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ج۱۳ ص۳۲۱۰

فـرهنگ سخنـوران ص ۵۷۲ ـ ریاض
الجنهٔ ص ۹۲۷ ـ تذکره‌ی‌اختر ص۱۷۸
ریحانت‌الادب ج ۳ ص ۲۲۸

ائلشن سرابی

نامش علاءالدین سیدزاده که در سال ۱۳۴۴ شمسی در قریه‌ی اسبقران سراب از یك خانواده‌ی کشاورز متولد شده تحصیلات خود را در شرفخانه و هریس ، میانه و سراب فراگرفته و پس از اخذ دیپلم متوسطه در دانشکده‌ی ادبیات تهران در رشته‌ی جغرافی لیسانس گرفته‌است .

علاءالدین بزبان ترکی آذربایجانی علاقه‌ی زیادی دارد و غالباً شعر ترکی می‌سراید . او جوانی وطن‌دوست و صدیق است .

از اوست :

آذربایجانیم

وطن خیاللی‌دیر منیم اوره گیم — اودلانیب یانیرام عشقین اودوندا
بیر آن خیالیمدان سیلینمز آدی — سانکی هر نفسیم باغلی‌دیر اونا

* * *

چیر پینیر هر زمان بیر گویه‌رچین تك — دویونور اوره گیم وطن یادیندا
چاغیریر سسله‌ییر اوز سؤیگوسونو — هر بیر دویونمه‌ده چیر پینماسیندا

* * *

آیریلسام چکمه‌رم آیریلیق غمین — توپراغی قانیمدا ، داماریمدادیر
سانکی داغیلمیشام من ذره ـ ذره — جانیم هر داشیندا ، توپراغیندادیر

* * *

وطن توپراغیندان یارانمیشام من　　اودور کی جانینا باغلی دیر جانیم
وطن توپراغی‌دیر قانیم ، ایلیگیم　　نفسیم ، جانیمدیر آذربایجانیم

اینجه تئللردن

نه توفاندان هراسیم وار ، نه سارسیلام بو یئللردن
نه وولقاندان اولار قورخوم‌نه‌شلتاق‌وحشی سئللردن
نه ظالیم قان ایچنلردن ، نه شاختا قارلی قیشلاردان
آلیبدیر قوللاریم قدرت وقارلی ، شانلی ائللردن
من آذر اوغلویام سینماز یئنیلمز قدرتیم واردور
ورقله تاریخی باخ گور و یا خود دینله دیللردن
آلاولار یوردودور اؤلکه‌م ، آلاوقاندیر دامارلاردا
دامارلار جوشسا اودقالخاربوداغلاردان بوچوللردن
قوچ اصلانلار یاشاردایم ، باسارسا یوردونو دشمن
قانیب قانلار قانا یوردون تمیزلر زیر- زیبیل‌لردن
عاشیق باس باغرینا سازین ، ائلین درد و غمیندن‌ده
اؤپور «ائلشن» او سازیندان اونازیك اینجه‌تئللردن

ادبیات اوجاغی ص ۴۶۸

امینی

نامش سلیمان‌امینی در سال ۱۳۰۱ شمسی در قریه‌ی « خاکی » سراب متولد شده و تحصیلات خود را در مکتب پدرش ملاجوادامینی العلما فرا

گرفته است.

امینی مردی نیک‌نفس و متدین و خیرخواه و شاعری مذهبی و طبع موزونی داشت و اغلب اشعارش نوحه می‌باشد. او خط خوبی هم داشت.

از آثار او عبارتند از:

۱ـ گلهای خودرو با مقدمه‌ی استاد شهریار.

۲ـ دیوانی بنام «نوای نینوا» که بزبان ترکی آذربایجانی سروده و در تبریز چاپ شده‌است.

امینی در سال ۱۳۵۴ شمسی در تبریز وفات کرده.

از اوست:

محبت

تراست گر به سرای آشنا هوای محبت
بیا به کلبه‌ی ما باش آشنای محبت

مگو که گرد ملامت به لوح دل بنشیند
چو گشت آینه‌ات صافی از صفای محبت

جمال سر الهی ببیند آنکه بدیده
کشد ز گرد ره دوست توتیای محبت

ز دردهای درونی مدام می‌شود ایمن
هر آنکه جست شفای دل از دوای محبت

شهان بقهر جهان را به تخت‌تحت برآرند
جهان به مهر مسخر کند گدای محبت

خوش آن درون که نمایان در آن چو وادی سینا

به چشم موسی دل جلوه‌ی خدای محبت

ز فرقدان گذرد فرق آن فقیر که هر صبح

به صدق دل بنهد سر به خاك پای محبت

بلی بچشم یقین و نگاه شوق توان دید

رخ خدای محبت ز لابلای محبت

همی کشد بسردار نیز بانگ اناالحق

شنید آنکه به بزم ولا نوای محبت

مدام مست شوی از شراب شوق « امینی »

دهد چو جلوه بجام دلت جلای محبت

من و تو

گر شود بارقه‌ی عشق عیان از من و تو

می‌رسد جلوه‌ی غیبی به جهان از من و تو

من و تو بی «من» و «تو» گر دو سه جامی بزنیم

می کند جا به دو تن یکدل و جان از من و تو

گر بمیری تو جوانبخت بجویی دل من

فیض جویند همه پیر و جوان از من و تو

نی میان من و تو از «من و تو» گر چه سخن

انجمنهاست و لیکن به میان من و تو

عمر خضرم بده از چشمه‌ی نوشت که رسد
ابدیت به زمان و به مکان از من و تو

گر شود از من‌وتو رفع حجاب«من»و«تو»
کی بود شاهد مقصود نهان از من و تو

ای خوشا گر من و تو زنده بمانیم به عشق
در زمانیکه نه جز نام و نشان از من و تو

همت از پیر مغان‌خواه « امینی» که هنوز
جان و دل‌هست‌پرازوهم گمان از من و تو

دارم هنوز

سنگدل سودای عشقت را بسر دارم هنوز
سوز و ساز داغ هجرت درجگردارم‌هنوز

هان‌مگوعمریست می‌جوشم ولی ناپخته‌ام
تا خیال خام وصلت را بسر دارم‌هنوز

آه سرد و بارش اشکم مبین‌کاندر نهاد
آذرخش تابناك و پر شرر دارم هنوز

یاد داری چاك کردی دلبرا بردی دلم
چکه خونی ماند از آن، آنرا ببردارم‌هنوز

حال‌هست آن‌چکه‌خون‌سرچشمهٔ‌صدنهراشك
کآستین ازوی صباح و شام تر دارم هنوز

ما کتاب عشق را آیا نه با هم‌خوانده‌ایم ؟
شد فراموش تو اما مـن زبر دارم هنوز
باش اندر چشم‌من چندی خدارا ای فروغ
دیده‌ی امید در راهش به در دارم هنوز
گوش صیاد قضا کـر تـا مبادا بشنود
چون‌صدف پنهان‌ازاو دردل گهردارم‌هنوز
نوجوانا پیرمرد دیده بـر ریشم مخند
کز چه‌روپیرانه‌سراین شوروشردارم هنوز
عینك تیره مگو در چشم و موی سرسپید
چون جوانان باز در خوبان‌نظردارم‌هنوز
گر نظر باشد به خوبانم ولی مرآت دل
داشتم با نور تقوی جلوه گـر دارم هنوز
بی‌خبر داند «امینی» او مرازاسرارخویش
من ولی زانچ او نهان دارد خبر دارم‌هنوز

زر خط عرفان

گرچه گردون در پی بر کندن بنیان ماست
دست حق لیکن به یمن عشق پشتیبان ماست
نیست ما راکمترین باکـی ز طوفـان بلا
تا در اقیانوس هستی نوح کشتیبان مـاست

تا بگردانندهٔ گردون مطیع مطلقیم
بی‌شکفتی گر که‌خود گردن‌بلا گردان‌ماست

تکیه تا بر مسند مهر و صداقت کرده‌ایم
مهر عالمتاب از این رو شمسهٔ ایوان‌ماست

بنده درگاه یاریم و گدای کوی دوست
گر که اهل هر دو عالم بندهٔ فرمان‌ماست

شهریار کشور عشقیم و شاه ملك فقر
عالم هستی رهین منت احسان ماست

در جبین داریم تا چون شمس ازعرفان‌جلد
روشنان چرخ همچون ذره دردامان‌ماست

از شرف پا بر حریم قرب او ادنی نهیم
رهنما در طی ره تا مرشد عرفان ماست

فیض جان اونا رسد بر جسم هرجنبنده‌ئی
اختیار جان ما هم در کف جانان ماست

کوی ما باشد زیارتگاه جانان جهان
زر خط عرفان اگر سرلوحهٔ دیوان‌ماست

ما به قوتی‌قانعیم‌ازخوان گیتی گر که‌خود
ماسوی اله‌درحقیقت‌ریزه‌خوارخوان‌ماست

مدعی گوهر چه‌میگویدبگویدباك‌نیست
تا که بر گفتار ما کردار ما برهان ماست

خون مسیحا زندگی بخشم بر دلمردگان
نام جان بخش علی تا ورد جاویدان ماست
اندر این معنا امینی از همه بهتر سرود
صائب تبریز ما، قاضی اگر وجدان ماست

شمع وحدت

شکر لله راه در کوی ولا داریم ما
بار بر دربار ارباب صفا داریم ما
همنشین با زمره‌ی دارندگان باطنیم
روی دل صبح ومسا سوی خدا داریم ما
محفل ما با فروغ شمع وحدت روشنست
جمله خاطر فارغ از ریو و ریا داریم ما
ای که‌می گویی‌وفادرعصر ماچون کیمیاست
هم وفا داریم ما، هم کیمیا داریم ما
آشنا با رنج و اندوهیم بیگانه ز خویش
در ره جانان دلی درد آشنا داریم ما
هرچه پیش آیدخوش آیددرطریق عشق یار
عادت دیرین به تسلیم و رضا داریم ما
در ره جانان به هر پیش آمدی آماده‌ایم
انقیاد صرف بر حکم قضا داریم ما

در مقام صبر ثابت همچو کوه آهنیم
انس و الفت با بلا و ابتلا داریم ما

هست ما را دیده‌ی دلروشن ازدیداردوست
تا بچشم از خاك پایش توتیا داریم ما

تا نباشد دست ما بر دامن دونان دراز
سوی عرش افراشته دست دعا داریم ما

گو «امینی» حال ما هرگز نپرسد مدعی
حالیا حالی به طبق مدعا داریم ما

اطلاعات شخصی

بیات

نامش کرمعلی بیات در مهر ماه ۱۲۹۶ شمسی در روستای «قلعه فرامرز» شهریار در یك خانواده‌ی مذهبی کشاورز به دنیا آمد. دوران کودکی را در محیط مصفا و بی‌پیرایه‌ی روستا همراه با تعلیمات مذهبی پدرومادرسپری کرد، آنگاه تحت تعلیم مکتبدار معممی به فراگیری دروس دینی و مذهبی پرداخت بقیه‌ی تحصیلات خود را در مدارس موجود آن زمان و با شرایط سخت فرا گرفت. از ابتدای جوانی اشتیاق به شعر و ادبیات او را بر آن داشت تا آثار کلیه‌ی شاعران و سخنسرایان برجسته‌ی ایران را مرور نموده، از هر کدام طرفی بربندد. حاصل آن مطالعات و اشتیاق و قریحه‌ی ذاتی و تجربه و مردم-شناسی‌عملی و تلاش خستگی‌ناپذیر و جریحه‌دار شدن احساسات رقیق و انسانی

او از وضع و حال حاکم در جامعه و آثار مترتب آن بر سایر افراد هم مسلك کشورش، اینك بصورت مجموعه‌یی چاپ ودراختیار خوانندگان وهنردوستان و اهل ادب قرار دارد. این مجموعه شامل دو بخش و هر کدام در یك دفتر به رشته‌ی تحریر درآمده است. در دفتر اول غزلیات و دوبیتی‌ها و تك‌بیتی‌ها ودر دفتر دوم مثنویات و قطعات گنجانیده شده است.

از اوست:

خلوت دل

چو حلقه بر در آن آستانه سر زده‌ام
به هر کجا که نشان از تو بود در زده‌ام

بجز غم تو مرا میهمان دیگر نیست
گل نشاط بر این گوشه‌ی جگر زده‌ام

به هر کجا که نظر کرده‌ام بجز تو نبود
به اشتباه چه درها که بی‌ثمر زده‌ام

ز گلستان رخ تو امیدهاست به دل
کز آشیانه بسوی تو بال و پر زده‌ام

گل امید از این شوره‌زار سینه شکفت
ز بسکه گریه بر آن ز آب چشم تر زده‌ام

زمانه گوهر آزادی‌ام گرفت از من
اگر چه غوطه به دریای پر گهر زده‌ام

قلندرانه نشستم بـه کـنج خلـوت دل
که پشت پـا ز قناعت به سیم و زر زدهام
ازاین گناه که کردم دراین دوروزه‌ی عمر
عـجب مـدار ، قـدم در ره پـدر زدهام
ز نـاامیدی وصـلش ملـول گشت دلـم
بیـاد او گـل امیدهـا بـسر زدهام
نهـال مهـر و مـحبت نشـانده‌ام در دل
درخت جـور و جفـا را ز بن شرر زدهام
چه شامها که نخفته است دیده‌ی تو«بیات»
چه روزها که ز عشقش به بحر و بر زدهام

حجاب غنچه

خوش آن گروه که مست‌شراب‌یکدگرند
بشـام تیـره چنـان ماهتـاب یکدگرند
به حـادثـات زمـان بـا هزار دست امید
گره گشـای هم و در ثواب یکدگـرند
درون میکـده‌ی عشق جامهـا بـر کف
که مست یکدگرند و خراب یکدگرند
به کهکشان‌فکند گر نگاهشـان پرواز
در آسمـان حقیقت شهـاب یکدگرند

چون تار سر زلف تو روزم شده بس تار
صیاد جفا کرد شقا ، ده نه که صدبار
در گوش فلك نعره زند صبح که هشدار
ما را نه هوس مانده و نی ذوق جوانی
نه ملك عیانی و نه بنیاد نهانی
رعنایی و برنایی و شیوایی و شادی
چون سرخ گلی سوخته از جور خزانی
از عشق سحر بانگ زند بلبل بیزار
هر سبزه که بینی به ستیغ و به زبر بر
هر گل که ببویی به گلزار و چمن در
هر موج که کوبد به دل صخره و برسر
خود نغمه‌ی گویاست ز مظلوم‌وستمگر
آوخ که نماندست یکی دیده‌ی هشیار
در کوه زنان قهقهه کبکان مغفل
در باغ زنان چهچهه مرغان مکلل
در هلهله و شور جوانان مجلل
غافل که زمان پیش رود باز مدلل
گویی که بخوابند و نگردند به بیدار
آن گوهر مواج که بر فرق سپهر است
وآن سرور امواج که‌جوشنده‌ی‌مهراست

تابنده‌ی ورزنده که ارزنده‌ی دهر است
از کینه‌ی شب تیره شده بر سر قبر است
پندنست شکوفان و درخشان و نمودار
بر تارك ما جست زنان گنبد مینا
آن طاق معلق که زند خنده‌ی گویا
بر شبنم گل بر چمن اطلس و دیبا
افسوس که این شیوه بود رنگ و فریبا
مانا که زند طعنه بما گنبد دوار
از قعر زمین شعله کشد آتش قهار
از سینه‌ی کوه آید غرنده و سحار
گویی که زمین آه کشد از دل بیمار
از فرط جفا سرخ شده چهره‌ی اشرار
این طرفه حدیثی است ز اسرار بر ابرار
آن کرمك شبتاب که سوزد ببر راه
وان چشمه‌ی لغزنده که جوشد زدل چاه
آن پیرك پژمرده که از جور کشد آه
وان طفل یتیمی که بگرید به شبانگاه
شکوای زمانست ز ادوار و ز اعصار
آوای حق انگیزه‌ی مرغان شباهنگ
با نغمه‌ی جان‌پرور گلبانگ هم‌آهنگ

این کشته‌زحق گشته‌وآن‌سینه‌پر آژنك
نقشیست نگاریست ز مانی و ز ارژنگ
پروانه‌ی جان سوخته قربانی اسرار
اهرام فروزنده‌ی اوطان فراعن
سر دفتر اعجاز و سرآغاز خزاین
ایوان فلك‌سای و درخشان مداین
آلوده به ظلمند همآغوش مساکین
سوداگر تاریخ بسی دیده ببازار
در سینه‌ی این دام چه اسرار نهانست
در هر قدمش مرکبی ازمرگ دوانست
قربانی این چاه فقط فکر جوانست
پروانه‌ی جانسوخته محکوم زمانست
صیاد قضا هست بما باز خریدار
بس تازه‌جوانی که در این چاه شده زال
بس تازه نهالیکه در این دام شده دال
گوریست غم‌انگیز که‌آتش کشد آمال
بسیار بدیدم چو من سوخته پر بال
در کوره‌ی سلاخی و در مظهر قاجار
دیدم که در این دام کند فخر یکی بود
پاکی و امانت همه جا زجر یکی بود

مردانگی و علم و شرف قصر یکی بود
بی مایگی و ریو و ریا نصر یکی بود
در ملك وطن فهم شده محنت و ادبار
در تیره شب محنت و ادبار و حقارت
پرتو فکند علم و شرف جهد و فراست
این مایه‌ی امید به راهست اشارت
از صبح درخشان و فروزان عدالت
خورشید شب افروز شود باز پدیدار

* * *

تو هم با ما نمودی سرگرانی　　شدی همگام فصل بی‌امانی
ز خودبینی نوجویان گریزم　　که تا هستی نبینم سرگرانی

* * *

دونن گوردیم باغدا سنی　　کهلیك ـ کهلیك داغدا سنی
قیزیل گولدن سئچنمه‌دیم　　چشمه باشیندا ـ چایدا سنی

طرلان

نامش هاشم و در سال ۱۳۰۶ شمسی متولد شده است . در هفت سالگی شروع به تحصیل کرده و بعلت علاقه‌ی شدید به ادبیات از کلاس پنجم به شعر گفتن شروع کرده است .

در سال ۱۳۱۷ شمسی در روستای زنگین آباد سراب متوطن گردیده و در

جنگ جهانی دوم به تهران آمده و مشغول تجارت شده است .

پس از واقعه‌ی ۲۱ آذر ۱۳۲۵ مدتی در زندان مانده بود .

طرلان مجموعه اشعاری بنام «آلولی شعرلر» بچاپ رسانیده است .

از اوست :

اونودوم کؤنلومون کدرین دئیه
گزدیم بو ائللری من آددیم ـ آددیم
اما اوره‌گیمین هر تسلی سین

* * *

آختاریب یئنه‌ده وطنده تاپدیم
وطنله باشلادیم شعریمی دوستلار
چون اونا باغلیدیر عمروم ، حیاتیم

* * *

بیلیرم سیزده‌ده حب وطن وار
اوره‌ك سؤزلریمدیر سیزه سوغاتیم
اووچونون الیندن یارالی جیران
فاچار اوره‌گیندن مین بیر آه کئچه‌ر
خسته‌لی هر کؤنول زاواللی انسان
«جاوید» ین شفالی شربتین ایچه‌ر

* * *

بئله‌دیر روزگاری « دکتر جاوید » ین
لقمانین نفسی نفسینده دیر
ادیبلر اوجاغی بیزیم مجلسین
منتی دکترین گور سسینده‌دیر

* * *

قوجامان یازیچی دوستوم « گنجعلی »
ایزی وار یوردومون هر قاریشیندا
آغاران ساچیندا اونون هر تئلی
ادب باغچاسیندان تاجدیر باشیندا

* * *

« اعتماد » قوی عمرون زوال گورمه‌سین
صنعت عالمینده بوی آتمیسان سن
« گلینلر بزه‌گین » « تبریز » نغمه سین
ائلیمه هدیه یاراتمیسان سن

* * *

باهار سولاری نین زمزمه سیندن
« واله » ین شعری نین سسینی آلدیم
منه الهام وئره‌ن هر نغمه سیندن
بعضاً حیران ـ حیران خیالا دالدیم

* * *

«سیفی» نین الینده «قربان» ین تاری
روح وئریر سینه ده آغیر دملره
سیلیر کؤنوللردن غملی غباری
مضراب توخوندوقجا ساری سیملره

* * *

اویادیر مجلسی بوروینده غم
«ذبی» نین قاوالی بیرده خوش سسی
کدر اوره کلره اولاندا همدم
بایرام مژده‌سی دیر هر ترانه‌سی

* * *

«وثوق» جان عزیزدیر بیزیم‌چون آدین
هر دردین علتین داغلارا قالسین
آرزیمیز بودورکی قوجا اوستادین
بیرداها - بیرداها سسی اوجالسین

دوستلار گؤروشو ص ۱۱۴

علیایی

نامش آقازاده علیایی فرزند تقی در سال ۱۳۰۶ شمسی در اطراف سراب متولد شده است.

دیپلم متوسطه و مدرك رشته‌ی معماری را در تهران گرفته و ۲۲ سال در

هنرستان تدریس کرده و یکی از اعضای شایسته‌ی هیئت مدیره‌ی کارخانه‌ی «شیشه‌ی نشکن» کرج می‌باشد.

علیایی مردی ادب دوست و فعال و شاعری شیرین سخن و نکته سنج ودر دوستی صدیق و پاکدل می‌باشد و در اغلب روزنامه‌ها و مجلات مقالات ادبی و شعر می‌نویسد و «علیا» تخلص می کند.

علیایی یکی از مؤسسین مؤثر انجمن ادبی «فرخی یزدی» در کرج بوده و در پیشرفت این انجمن فعالیت و فداکاری می کند.

او مردی نیك‌نفس و بردبار و عاقل و همیشه درفکر تأمین رفاه و آسایش دوستان خود است و روی این اصل مورد توجه و احترام مردم می‌باشد.

اغلب آثاراو بچاپ رسیده از آنجمله: کتاب «آذری نغمه‌لر»، «احساس ـ من»، «بانگ پدر». و کتابهاییکه درشرف چاپ هستند: «وصیت نامه»، «نقشه ـ کشی ساختمان»، «چهل و یك درس»، «ساختمان‌جهت هنرستانها» می‌باشند.

از اوست:

گوهر اندیشه

تا که از مینای دل خونابه می‌نوشیم ما
در کویر آرزوچون چشمه می‌جوشیم ما
در طواف قلبها چون مـاه بر گرد زمین
روزوشب چون اختران حلقه‌در گوشیم ما
از قناعت پای بر اورنگ شاهی میزنیم
بر سریر خاکساری خرقه بر دوشیم ما

خاك پای عالمی را ما به مژگان رفته‌ایم
تاب چشم مردم پاك و خطا پوشیم ما
در نمی گیرد به سر ما را هوایی ازهوس
هوشیاری بر تو ارزانی که مدهوشیم ما
خادم خلقیم و چون اهل قلم خدمتگزار
بهر روزی گوهر اندیشه نفروشیم ما
فتح بابی کرد شیون آن بلندآوازه مرد
تا نپنداری که از خاطر فراموشیم ما
زد قلم «علیا» به اقبال «بیات» نغز گوی
ورنه از بی‌همدمی چون شمع خاموشیم ما

رویای من

آمد امشب دلبر زیبای من — عشق من امید من دنیای من
با دو چشم مست و گیسوی بلند — لعبت افسونگر زیبای من
قامتش پنهان درون پرنیان — خیره در او دیده‌ی بینای من
آفت دل دیدمش سر تا به پا — مایه‌ی ذوق دل شیدای من
بسته‌ام دل را به تار موی او — بند خوشتر بر دل رسوای من
نقش خود در ساغر صهبا چو دید — لب نهاد از شوق بر لبهای من
محو آن شیرینی لبها شدم — گفتمش ای لعبت یکتای من
خواهم‌ازنوش‌لبت. خندید و گفت — این تو و این لعل شکرخای من
وه که رویا این به بیداری نبود — ای خوشا آن خواب‌وآن‌رویای‌من

شکاریم سن اولایدین

ایکاش منیم سؤ گولی یاریم سن اولایدین
نازلی ملکیم چشم خوماریم سن اولایدین
من اووچو کیمی دشت و بیابانی گزنده
آهولر آرا کورپه شکاریم سن اولایدین
عشقین اودونا یانماغیمی فخر ساناردیم
آرزیم دیلگیم نازلی نگاریم سن اولایدین
مین طعنه ووراردیم گؤزلیم باد خزانه
سرویم ، چمنیم باغ بهاریم سن اولایدین
جوشقون اوره گیم ائللریمه ماهنی قوشاندا
مین دیللی سازیم نغمه‌لی تاریم سن اولایدین
«علیا» سوینردی بوتون عاشقلر ایچینده
بو شرطیله کی دونیادا واریم سن اولایدین

شمع کیمی

شمع تك عشق اودنا ای گول رعنا یانیرام
سن ووروبسان بواودو ای گؤزو شهلا یانیرام
سنین عشقین‌دی منی اولکه‌ده مجنون ائله‌ین
گؤزلرین جانیما سالمیش بئله غوغا یانیرام
باخمیشین جانیما اود سالدی ولی اف دئمه‌دیم
ایندی پاك عشقیمیزی ائیله‌مه حاشا یانیرام

منـی بیگـانه تصـور ائله‌مـه عـاشقینم
لطف قیل قویمـا منی یکه و تنهـا یـانیرام
بیرزمان طعنه ووراردیم یازیق عاشقلره چوخ
ایندی اولدوم من اوزوم عشقله رسوا یانیرام
سن کی حال اهلی ده‌ییل سن نیه باخدین منه‌بس
سن باخاندان بویانا سویله‌دی «علیـا» یانیرام

پروانه‌لر یاندی

منیم‌تك عـاشقین احوالینـا بیگـانه‌لر یـانـدی
قـان اولدی بـاده سیندی ساغر وپیمانه‌لر یاندی
گؤرنده‌شمع عشقیم آغلاماقدان آزقالیب‌سؤنسون
آلاولاشدی بیزه قلبی ، ده‌لی پروانه‌لر یـاندی
فغانه گلدی شمع و شاهد و خمخانه و خـادم
اوره کدن آغلاییب بو حالیما میخانه‌لر یاندی
فغان‌قیل آغلای‌بولبول یئتیشمیش آغلاماق وقتی
خزانه اوغرادی گوللر بوتون گلخانه‌لر یاندی
اویان ای یوخلیان بختیم منی هجرانه یاندیرما
منی گؤرجك کدرلندی ده‌لی دیوانه‌لر یاندی
پـوزولدو محفل عیشیم آنـایوردون فـراقیندا
بودوشگون حالیما «علیا» بوتون فرزانه‌لر یاندی

بیراهه‌ی زمان

گفتم ز راز مینا رمزی بگو چه دانی
گفتا که دفترم را کردم نهان ، نهانی

گفتم ز سر مستور ، مسطور دفترت بود
گفتا ز رمز گویا ، گویا در آن نشانی

گفتم چگونه باشد دوران درس استاد
گفتا که درس مشکل آسان شود چو خوانی

گفتم ز راه مکتب بیراهه کی فتادی
گفتا طریق ما را دریاب تا بدانی

گفتم طریق مطلق بر عارفان نشاید
گفتا بروز خامی بیراهه رفته مانی

گفتم که راه مشکل بیراهه می‌پذیرد ؟
گفتا که خود دلیلی بیراهه‌ی زمانی

گفتم دلیل، گفتی گویا که سالکم من
گفتا به عشق مولا رو رو که درنمانی

گفتم که جان «علیا» کی می‌رسد بجانان
گفتا که جان خود را باید بلب رسانی

اطلاعات شخصی

نصرت سرابی

نامش بختیار نصرت در سال ۱۳۱۳ شمسی در قریه‌ی «بافتان» سراب متولد

شده است. پس از تحصیلات ابتدایی به کار کشاورزی مشغول شده و بعد به تهران آمده و مقیم شده است.

او از سال ۱۳۲۵ شعر می‌سراید و «نصرت» تخلص می‌کند. از آثارش مجموعه‌یی بنام «قیزیل‌قان» می‌باشد که درسال ۱۳۶۰ بچاپ رسیده است وقسمتی ازاشعارش‌نیز درروزنامه‌ها و مجلات چاپ شده است.

از اوست:

خاطرات دفتر یمدن

سکوت پرده سینه بورونوب گئجه
لامپانین ایشیغی اری‌ییر ائوده
اری‌ین ایشیغین تیترك نفسی
اسیر قارانلیغین پرده لرینده

* * *

هاوا قارانلیقدیر قاباریر سکوت
باغدا پیچیلداشیر سولقون یاپراغلار
سونوك بیر خیال تك سولغوندور آیدا
ساتاشمیر گؤزومه فیروزه داغلار

* * *

گؤیلرده نه اولدوز نه ایشیلتی وار
داغلارین آردیندا ایتمیشدیر شفق
سونموشدور آخشامین سارالتی‌لاری
گونشده یوخلاییب یاسلی‌دیر افق

اوغولسوز آنانك گئییب دیر قارا
بابالار اوجاغی ، ساوالان داغی
نه بیر هنیرتی‌وار نه گلیب ـ گئدن
باغریم تك توتولوب گون چیخان‌چاغی

* * *

کسیلیب اوزاقدان داها سس سمیر
چایین آخیشی‌نین شیریلتیسیندا
گئجه اوز حکمونو سوره‌رك سانکی
قارانلیق پری‌سی یویونور سودا

* * *

سحرین اولدوزو هله چیخمامیش
سکوتو سیندیردی آنامین سسی
سسی‌نین ان تیترك آهنگی‌له او
اوخودو بیر غملی ائل ترانه‌سی

* * *

او گئجه اوخویوب آغلادی آنام
اویاندیم یوخودان اونون سسی ایله
آرام سیز اوره گیم او گوندن بری
قاورولور آنامین خوش نغمه سیله

* * *

اینـدیـده اویـادیر یـوخودان منی
اونون او اوخویوب آغلاماق سسی
قیـزیل سحرلـره گـؤندریر منی
آنـامین مهـربـان ایـستی نـفسی

* * *

هلـه‌ده شعـریمین گـولوستـانیندا
آنـامین مـاهنی‌سی سسله‌ییر منی
نغمه‌یه بورونن سؤی گـولزاریمدا
یـوکسك محبت‌له بسله‌ییر منی

اطلاعات شخصی

یاور

نامش بهروز فرزند یعقوب علی ایمانی که در سال ۱۳۴۳ شمسی درقریه‌ی «سرنسر» سراب متولد شده و در شعر «یاور» تخلص می کند .

یـاور تحصیلات ابتدایی را در زادگـاه خود فراگرفته و برای تکمیل معلومات به سراب رفته و وارد دبیرستان شده است .

او دواوین شعرا را مطالعه می کند بخصوص به دیوان « فضولی » علاقه‌ی زیادی دارد و جوانی وطن‌دوست و فعال است .

از اوست :

عشق سوداسی

عشق سوداسی عجب جاندان اوساندیردی منی
سالدی اوددان اودا تا اودلارا یاندیردی منی
گوللوموبیر گؤزه‌لین‌سؤیگوسو آلدی اوزمان
بیر یالان وعده‌ایله آخیر ایناندیردی منی
چوخ زمان چؤللری گزدیم کی چاتام مقصوده
آرتدی هجران یئنه‌ده وصله یوباندیردی منی
چکدی غملر بو کؤنول بلکه چاتا آی اوزونه
گئتدی اول سر کوییندە دایاندیردی منی
باخ گیلان «یاور»ه مین جوره دوزوب قاتلاشدی
دئمه‌دی بس نیه بو درد اودو یاندیردی منی

اطلاعات شخصی

سلماس

آشوب دیلمقانی

نامش میرزامحمددیلمقانی که در قرن سیزدهم ه.ق. می‌زیست .

از اوست :

ز اشتیاق تو کـردم ز بسکه ناله و شیون
ز خون دیده به هرسو دمید سنبل‌وسوسن
پریوشی که به‌سر نیست‌میل صحبت« آشوب»
ز عقل نیست بـه کـویش کنم مقام نشیمن

دانشمندان آذربایجان ص ۱۳ ـ الذریعه
ج۹ ص ۷ ـ سخنوران آذربایجان‌ص۹۵۱

احمد سلماسی

ملقب به ضیاءالاسلام است که از شاعران نیمه‌ی اول قرن چهاردهم ه.ق. واز مریدان جلال‌الدین‌مجدالاشراف بود .

از اوست :

باز در هجر گلی ناله وافغان دارم عرضه‌ی‌حال زجانان برجانان‌دارم

جلالیه ج اول ص ۱۶۶ ـ سخنوران آذربایجان ص ۹۵۱

حضوری سلماسی

نامش میرزاحسین‌خان فرزند میرزامهدی‌خان‌سلماسی در سال ۱۲۹۳ه.ق.

«۱۲۵۵» شمسی متولد شده وپس از فراگرفتن فنون ادب و ادبیات عرب‌درسلك پیشخدمتان ناصرالدین‌شاه درآمد.

حضوری طبع شعر داشت و اشعار خوب می گفت و پس از فوت مرحوم ناصرالدین‌شاه چندی انزوا اختیار کرد و در شعبان سال ۱۳۳۰ هجری‌قمری «۱۲۹۰» شمسی وفات کرده‌است.

از غزلیات اوست:

من کس نشنیدم که‌رخ خوب تو دیده است
کارام و صبوری ز دل او نپریده است
خطست بدور لب لعل تو پدیدار
یا سبزه که بر گرد گل تازه دمیده است
ای سخت کمان لذت تیر تو ندانند
هر صید که درخون چودل من نتپیده‌است

* * *

مسلمست ، ترا دلبری و دلداری
از آن که در خم هر مو هزار دلداری
ز شام هجر خبر نیست که در همه عصر
شبی نرفته به چشم تو رنج بیداری
از آن ز دست غمت ناله و فغان دارم
که نیستت خبر از راه و رسم غمخواری

گلزارجاویدان ج ۱ ص ۴۰۰

شاکر سلماسی

نامش ملامحمد روضه‌خوان است . او هم از مریدان جلال الدین مجد ـ الاشراف بود .

از اوست :

(شاکر) صبورباش و مخور غم که عاقبت
این شام‌صبح گردد و این شب سحر شود

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۱ ـ جلالیه ج۲ ص ۱۰۴

صدیق‌سلماسی

نامش آقاحسین ملقب به صدیق‌الاسلام از مریدان و علاقمندان جلال ـ الدین‌محمدمجدالاشراف بود و در شعر صدیق تخلص می کرد و در ستایش مجدالاشراف گوید :

ای دوست هویداست ز تو نور الهی
ز آن بر همه مخلوق امیدی و پناهی
ز آن روز که داده است به‌من اسم«صدیقی»
ظاهر شده آیات خدا نامتناهی

جلالیه ج ۱ص ۱۶۱ ـ سخنوران‌آذربا‌یجان ص ۹۵۳

طالب سلماسی

نامش ملاابراهیم از مریدان پرویزخان صفیرالعارفین و از شاعران قرن چهاردهم ه.ق. بود.

از اوست:

شمس رخت فضای دلم کرده پر ز نور
مژگان جان‌ستان تو بردل زده شرار

جلالیه ج ۲ ص ۳۷۴ - سخنوران آذربایجان ص ۹۵۲

غلامحسن کهنه

غلامحسن کهنه‌شهری شاعری ترکی زبان که از اشعار واحوال اومطلبی در دست نگارنده نبود.

جلالیه ج ۲ ص ۹۸ - سخنوران آذربایجان ص ۹۵۳

غمدل دیلمقانی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است. اطلاعات بیشتری ازاوبدست نیامد.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۶- حدیقة الشعرا

کاتب سلماسی

نامش محمدرضا و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف بود و در سال ۱۳۳۱ هـ.ق. «۱۲۹۱» شمسی وفات کرده‌است .

از اوست :

(کاتبا) صد شکر کن بر فضل رب کاشنا گشتی تو بر فقر ذهب

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۹ـ جلالیه ج ۲ ص ۳۸۶

کشوری دیلمقانی

نامش نعمت‌اله است و نسخه‌یی از دیوانش در کتابخانه مجلس اسلامی بشماره ۸۹۵۹ موجود است .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ـفهرست نسخه‌های خطی ج ۳ص۲۴۹۲ـسخنوران آذربایجان ص ۹۵۹

مداح دیلمقانی

نامش احمد متخلص به‌مداح از شاعران قرن هشتم هـ . ق . واز مریدان شیخ‌صفی‌الدین‌اردبیلی است .

مداح‌دیلمقانی درستایش آن بزرگوار ۱۱۴ قصیده گفته‌است . متاسفانه از اشعار او در دسترس نگارنده نبود .

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۰ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۵ـ الذریعه ج ۹ ص ۶۰

مصری سلماسی

نامش کربلای یوسف‌علی واز شعرای قرن چهاردهم هـ.ق. و از مریدان جلال‌الدین مجدالاشراف بود .

از اوست .

آب حیات از لب لعلت حکایتی خورشید ازفروغ رخت کمتر آیتی

جلالیه ج ۲ ص ۷۹ ـ سخنوران آذربا ـ ـ یجان ص ۹۶۰

مفخر سلماسی

نامش میرزا علی اصغرمنشی باشی ازستایشگران و مریدان پرویز صفیر- العارفین است .

بیت زیر از مطلع یك قصیده اوست :

باز شد صحن چمن از فیض مهر خـاوری

غیـرت ارژنـگ ، رشك کارگـاه ششتری

* * *

چون بر حمل نمود شه باختر وطن

برچید دی بساط خود از محفل چمن

جلالیه ج ۱ ص ۶۲ ـ سخنوران آذر ـ
بایجان ص ۹۶۰

منشی سلماسی

نامش میرزا علی حسین از طایفه‌ی (لك) سلماس است و در شعر منشی تخلص می کرد و در سال ۱۲۰۶ هـ . ق . «۱۱۷۰ شمسی» در سلماس متولد شده است . دوران جوانی اومصادف با غائله جعفرقلی خان دنبلی گردید واونا گزیر همراه پدرش راهی ارومیه شده و در آنجا مقیم گشت و مشغول تحصیل و کسب علوم شد . در اندك مدتی پیشرفت جالبی کرده ودرخط وربط وعلم وادب فارسی و تازی به حد کمال رسید .

منشی سر گذشت ایام جوانی خود را بسال ۱۲۶۶ هـ .ق. « ۱۲۲۸ شمسی » در منظومه‌یی بنام غنچه زاده = ۱۲۶۶ که ماده تاریخ پایان کتاب است به نظم کشیده است .

منشی مردی فاضل و شاعری خوش‌قریحه بود شادروان سید ابوالقاسم فراهانی به او علاقه زیادی داشت و برای او مقرری تعیین کرده بود .

صاحب المآثر والآثار اورا ازافاضل خطهٔ ارومیه معرفی کرده می‌نویسد :

« شعر را فصیح و ملیح می‌ساخت و در ساختن ماده تاریخ نیز مهارت داشت »

منشی با مرحوم سنگلاخ خراسانی معاصر بود و مراوده داشت و از اوبه نیکی یاد کرده است . او در سال ۱۲۸۶ هـ.ق. «۱۲۴۸ شمسی» که هشتاد سال

داشت وفات کرده است .

مرحوم منشی قصیده‌یی به مطلع زیر برای مرحوم سنگلاخ گفته است .

ای صبا ای پیك فرخ ای برید موتمن
کز هوای روح بخشش چون بهشت آید چمن

در اثر دیگری از سنگلاخ چنین نام می‌برد :

هر که سر زلف بی‌قرار گرفته — در عجبم کو چه سان قرار گرفته
ز آنکه نگیرد قرار یکنفس از بیم — آدمئی کاو چسان قرار گرفته
خط توزان بهره دلکش است که تعلیم — از خط استاد نامدار گرفته
حضرت دانای سنگلاخ که چرخش — زبده‌ی مردان روزگار گرفته

منشی قطعه زیر را در ماده تاریخ شهادت عسگرخان سرتیپ افشار که در راه خدمت به وطن شهید شده بود گفته است :

هزار افسوس عسگر خان سرتیپ
که رفت اندر جوانی زین جهان حیف
دریغا زان جلال و جاه و منصب
وزان روشن چراغ دودمان حیف
نبوده در میان ایل افشار
چنان سردار صاحب خاندان حیف
بهار زندگانی بود او را
بهار او بزودی شد خزان حیف

همی نالند مرغان در چمن‌ها
که بی سرتیپ ما را گلستان حیف

بگوش از آسمان آواز آید
که بی خورشید و مه شد آسمان حیف

کمانرا پشت از حسرت دو تا ماند
کشد افغان کزان ابرو کمان حیف

سرشك از فوجها چون موج خیزد
چو یاد آرند روز مشق و سان حیف

تو بودی جان آذربایجان لیك
شدی از ملك آذربایجان حیف

پس از تو بسته شد ره بر قوافل
جرس نالان که از آن حکمران حیف

همه اهل وطن را در عزایش
بهر شام و سحر ورد زبان حیف

همه بر سر زنان گریند و گویند
به آه و ناله مردان و زنان حیف

دریغا کان چنان شاهین صیاد
پرید و کرد خالی آشیان حیف

سعادت یافت از فیض شهادت
شد او مقتول دست دشمنان حیف

براه دین و دولت جان خود داد
از آن جان تا دم آخر زمان حیف
قلم گفتا زبانم لال بادا
که چون آرم وفاتش بر زبان حیف
مدادم وعده‌ی امداد فرمود
که بی تاریخ لوح آن جوان حیف
سرود این طرفه مصرع کلك منشی
«به‌عسگرخان ناکام جوان حیف» ۱۱۷۳

* * *

این قطعه زیبا هم از اوست :

نه همین بسته‌ی زلفت منم ای ماه دلارا
که دراین سلسله شدسلسله‌ها خویشتن آرا
رشکم آید که برم نام سمرقند و بخارا
که ترا یکسر مو به ز سمرقند و بخارا

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۱ - بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۱۵ المآثر والآثار ص ۲۳۳ - مواد التواریخ ص ۱۹۳

واصف

نامش محمد باقر فرزند زین‌العابدین متخلص به واصف از شاعران قرن

سیزدهم ه.ق. سلماس است .

واصف در سال ۱۲۹۳ هجری قمری «۱۲۵۵ شمسی» منظومه‌یی بنام «جواهرالولایه» را در شرح معجزات حضرت محمد (ص) و حضرت علی(ع) و مصایب‌خاندان‌عصمت به فارسی وترکی‌سروده‌است که‌با بیت زیرین آغازمی‌شود:

خدا راست حمد و پسندیدگی جز او را نشاید پرستندگی

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ملی تبریز با خط نستعلیق خود واصف در ۶۵ برگ موجود است .

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۲ ـ فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ج ۱ ص ۳۸۹ فهرست نسخه‌ها ص ۲۷۴۹

شعرای معاصر سلماس

ایزد

استاد کاظم رجوی - بسال ۱۲۹۱ هجری خورشیدی در شهر **دیلمقان** مرکز شهرستان **سلماس** (شاپور سابق) خداوند به مرحوم حاج عباسعلی رجوی پسری عنایت کرد که بعدها یکی از شاعران برجسته‌ی معاصر زبان پارسی بشمار رفت و ما امروز او را بنام **(کاظم رجوی)** با تخلص **(ایزد)** می‌شناسیم.

برای اینکه سوء تفاهمی در مورد تخلص این شاعر روی ندهد خود او رباعی زیرین را برای توضیح ساخته است :

(ایزد) نه خدای قادر قهار است — نه معنی **(الله)** در آن برکار است :
معناش **(فرشته)** است درفرس کهن — چونانکه شمار ایزدان بسیار است

استاد ایزد دوره‌ی تحصیلات ابتدایی ومتوسطه را درتبریز و دوره‌ی‌عالی را در دانشکده‌ی ادبیات تهران گذرانیده و به دریافت لیسانس در رشته‌های ادبیات زبان پارسی و فرانسه و فلسفه و علوم تربیتی نایل آمد ودر مدت خدمت وظیفه ، باخذ دانشنامهٔ مهندسی نظامی موفق شد.

ایزد از سال ۱۳۱۴ هجری خورشیدی وارد خدمات اجتماعی گردید و مشاغل تدریس و بازرسی فنی و تعلیماتی وزارت فرهنگ و کفالت و ریاست دانشسرای پسران تبریز و دبیرستان وابسته به آن را دارا بود. فعالیت او در مرکز بدین شرح است : تدریس در دبیرستانهای تهران ، دانشکدهٔ افسری و دانشگاه ملی تهران ، بازرسی فنی وزارت فرهنگ وبسیاری مشاغل عالی دیگر

که شرحش موجب اطاله‌ی کلام می‌شود . ودرسال ۱۳۴۸ازتمام مشاغل‌فرهنگی و دانشگاهی بازنشسته شد و تنها بتهیه و تنظیم آثار فلسفی و ادبی خود برای نشر مشغول است .

استاد رجوی به زبانهای‌پارسی ،تازی ،آذری ، ترکی استانبولی ،فرانسه مسلط است و با زبانهای انگلیسی و لاتین هم آشناست و این مسئله از اشعار و آثار منظوم و منثور و ترجمه‌های منظوم او پیداست .

درزبانشناسی عمومی مخصوصاً زبانهای قدیم ایران مانند اوستایی ،پارسی باستان و پهلوی اطلاعات وسیعی دارد . علاوه بر این او در هر رشته از علوم قدیم و جدید مطالعاتی کافی نموده و آنرا برای هر شاعر عصر ما لازم میداند .

ایزد از دوران نوجوانی سرودن اشعار و تألیف و نشر آثار خود راآغاز کرده و اولین کتاب او که در کلاس چهارم دبیرستان نوشته و چاپ کرده است در یکی از دشوارترین موضوعات ریاضی یعنی **(لگاریتم)** است .

ایشان در تمام محافل ادبی ایران بخصوص تهران سرشناس و در بعضی از آنها از اعضاء مؤسس بوده و عضو پیوسته و مؤسس انجمن ادبی فرهنگستان ایران نیز بوده است .

شعر ایزد همه‌ی خصایص یك نثر را ازحسن انسجام و صحت و دقت‌معنی داراست ، بعلاوه آهنگ شیرین اوزان عروضی و قوافی متناسب بطوریکه اگر از شعر او وزن و قافیه را بردارند ، نثر روان و درستی باقی می‌ماند .

اوعلاوه براشکال کهن **شعر کلاسیك** ، اشعاری نیزبه شکل **اشعاراروپایی** با قافیه پردازی جدید دارد که می‌شود آنها را **شعر نو**خواند . ولی ایزد درین

اشعار هرگز سدهای وزن و قافیه را نشکسته و از مرزهای منطق و خرد دور نشده است. حتی دراشعار فرانسوی خود نیز، اوزان شیرین شعر ایرانی رابکار برده است.

تألیفات چاپ شده‌ی او عبارتند از: **قواعد لگاریتمی ـ نامه‌ی پیروزی تاریخ و جغرافیا و تاریخچه‌ی ادبی سلماس ـ خرد پژوهی ـ فـارابـی و فلسفه‌ی او ـ روش نگارش ـ وراثت‌روحانی ـ پرورش خانوادگی(نمایشنامه) روزگـار خونین ـ ارمغان آذربـایجان ـ پیروزی‌نـامه ـ ترجمه‌ی خطبه‌ی توحیدیه ابن‌سینا بفـرانسه ـ ارمغـان ایران به پاکستـان ـ بهترین روش در آموزش نگارش ۲ جلد ـ و بـادهٔ کهن** (قصاید و غزلیات قدیم ایزد) ـ رباعیات فؤاد بزبان ترکی و پارسی ـ محمد عاکف (شاعر ملی ترك) ـ مقالات و اشعـار که درجرایدو مجلات آذربایجان، تهران، فارس، خراسان، پاکستان ـ هندوستان، ترکیه، عراق وترجمه‌ی یکی ازاشعارش با شرح حالی مختصردرمجله‌ی انگلیسی (دانشگاه تورنتوی‌کانادا) چاپ شده است که ترجمه‌اش در مجلهٔ(سپید و سیاه) تهران نیز بچاپ رسید.

علاوه بر آثار فوق‌الذکر می‌توان از کتابهای **زبانشناسی‌ایرانی ـ هسته‌ی هستی در یکتاپرستی ـ رهنمای دبیران در نگارش ـ رهبر دانش‌آموزان‌در نگارش ـ دوره‌ی علوم فلسفی ـ خصایص ادبیات فرانسه ـ کلیات اشعار ـ صد برگ ـ رساله‌یی درباره‌ی آثار و افکار سعدی ـ زاویگ (ترجمه ازفرانسه) فرهنگ ترکیه نوین ـ یادگار استانبول ـ ترانه‌های بومی ـ رباعیات قدس** نام برد که هنوز چاپ نشده‌اند.

اینك یك نمونه از شعر ترکی استانبولی ایزد با معـادل فـارسی آن که

درباره دختر خواننده و رقصنده‌یی از اهالی ترکیه بنام (**بیلدیز اردم**) ساخته است که شعر ترکی‌اش ترکی خالص و ترجمه‌ی پارسی‌اش پارسی خالص است :

دیکدیم او گزل گزلرینه ، گزلریمی
گوردوم ایکی **بیلدیز** گیبی شن، گزلرینی
هم دینله‌دی گزدن دویولان سوزلریمی
هم سویله‌دی گزله دییلن سوزلرینی
گزلرله ، گونلر قوشورلار نه گزل !
یللرله چیچکلر بولوشورلار نه گزل ؛
گچمیش ده ، گزل گزلره چوق‌دالمیش ایدیم
اوندا شو باقیشلار گیبی شن ، گورممیشم
بیلدیزلارا گوگلرده باقیش سالمیش ایدیم
(**اردم**) گیبی یر بیلدیزی ، بن گورممیشم!
یر بیلدیزینین هر گزی بیر بیلدیزیدی
بیلدیزلار ایچینده اشی یوق بیر قیزیدی

اینك همین شعر با رسم‌الخط ترکی آذری درزیر نوشته می‌شود و بعضی کلمات که در ترکی آذری نیست ترجمه می‌شود :

تیکدیم او گؤزمل گؤزلرینه ، گؤزلریمی
گؤردوم ایکی اولدوز کیمی شن گؤزلرینی
هم دینله‌دی گؤزدن دویولان سؤزلریمی
هم سؤیله‌دی گؤزله دئییلن سؤزلرینی

گؤزلرله گؤنوللر قونوشورلار نه گؤزه‌ل
ئیل‌لرله چیچك‌لر بولوشورلار نه گؤزه‌ل
گئچمیش‌ده گؤزه‌ل گؤزلره‌چوق‌دالمیش‌ایدیم
اوندا بو باخیشلار کیمی شن گؤرمه میشم
یئر اولدوزونون هر گؤزو بیر اولدوزودی
اولدوزلار ایچینده تایی یوق بیر قیزیدی

ترجمهٔ معادل به پارسی سره (از خود ایزد)

دوختم بر دیدگان وی نگاه خویشتن
هردوچشمش‌رادرخشان‌چون دواختریافتم
هم سخن‌های دلم دریافت از چشمان من
هم سخن‌های دلش از دیدگان دریافتم
وه چه شیرین است گفتن راز دلها ، با نگاه !
یا نیوشیدن نیازی ، از نگاهی چون پگاه !
تاکنون ، چشمان زیبای فراوان دیده‌ام
هیچیك مانند این ، تابنده و خرم نبود
اختران آسمان ، بر چرخ گردان دیده‌ام
هیچ‌اختر،برزمین،پاکوب‌چون(اردم)نبود
وه،چه‌خوش‌چشم‌ونگاهی‌ژرف، چون دریای‌راز !
وه . چه خوش آهنگ پاکوبی ، روان ودلنواز ؛

دی ماه ۱۳۳۸

این اشعار ترکی و فارسی ایزد با تصویر رنگین (آردم) در مجله (اطلاعات هفتگی) تهران چاپ شده‌است .

استاد ایزد علاوه برتألیفاتی که نوشته‌شد تألیفات دیگری نیز به‌نامهای : محمدعاکف‌شاعرملی‌ترکیه (ازنشریات R.G.D) **ترانه یا رباعی درادب‌ایران و جهان** چاپ تهران ـ ترجمه‌ی رباعیات ترکی فؤادبایرام‌اوغلو (چاپ‌سنتو) دارد که به‌مناسبت چاپ همین کتاب در ۱۳۵۳ و خدمات چهل ساله او مجلس بزرگداشتی ازطرف انجمن‌های ادبی تهران ودرسال ۱۳۵۴ بزرگداشت‌دیگری در دانشگاه تبریز برای او برگزار گردید . ایزد درسال ۱۳۴۸ از دانشگاه ملی مستعفی شد ودرسال ۱۳۴۴ قبل از اشتغال به‌تدریس در دانشگاه مزبور ، بنابه تقاضای شخصی به‌افتخار بازنشستگی نایل شده‌است .

مسافرتهای‌ایزد ـ ایزد برای تحقیقات ادبی و مأموریت‌های فرهنگی ـ سفرهای بسیار بآذربایجان و فارس و رشت و مازندران و اراك و خراسان و باختران و تهران و ایلام ودر سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۴۲ به‌ترکیه ودر سال ۱۳۵۶ بامریکا و اروپای‌غربی کرده‌است .

اینك نمونه‌ای ازاشعارپارسی او (باذکرزمان‌ومکان) :

خیال رنگین

چو تو لاله رو نروید ، ز میان لاله‌زاران

چو تو سر و قد نپوید به کنار جویباران

دل لاله داغ دارد ، ز جفای لالـه رویـان
سرسرو سبز ماند ، بهوای گلعذاران
بگذر ز ساغر آن، که‌ربوده هوش مستان !
منگر به سایهٔ این ، که غنوده میگساران!
نگهی ز چشم‌من کن ! بدو نرگسان‌مستت!
بنگر چگونه‌بردی ، دل ودین هوشیاران
چو توجادویی‌ندیدم، که‌به‌تیرهای‌مژگان،
دل بیدلان کشاند ، به محل تیرباران ،
ز نگاه زمردینت ، در باغ سبز وا شد ،
چه بروی تلخکامان ، چه بسوی کامگاران!
همه راه کوی جانان شده‌است راه‌بندان ،
ز هجوم جان‌نثاران ، چو گروه‌شهسواران
چو تو گوهری نیاید ، ز تمام‌کان و دریا
چو تو دلبری نزاید ، بـدوام روزگاران
نفس تو می‌دهد جان ، بدل فسرده جانان
چو نسیم نوبهاران ، که وزد به شاخساران
چه خیالهای رنگین، که‌بدل فتد زمهرت !
چو فروغ مـه که تابـد ، ببلور آبشاران !
من و مهر پایدارم ، تو و عهد سست‌پایت ،
به طلوع مهر ماند ، ز سحاب نـوبهـاران

من و همت بلندم ، تو و ناز دلپسندت ،
بشکوه ابر مـانـد ، به فراز کوهساران
ز فسون دیدگانت ، اثر یست در بیانـم
چو فسانه‌ای که‌ماند ، به‌جهان زشهریاران
قدمی به دیده‌ام نه ، که براه‌تست چشمم :
چه‌خوش‌است‌یادیاری که‌بودبه یاد یاران !
ز دلم ربود عشقت ، همه یاد زشت و زیبا
تو بجای‌ماندی‌ای گل،چوخطی‌زیادگاران
دل (ایزد)است‌ونقشی ، ز گل‌جمال‌رویت ،
چو شکوفه‌یی که ماند،به درختی‌ازهزاران

تجریش_آذرماه ۱۳۴۱

ابرها　　فارسی ناب

ابرها کز روی دریا سوی بـالا میروند ،
از کنارمام ، در آغـوش بـابـا میروند .
آسمان چون باب ودریامام‌ایشانست،زان،
در میان این و آن ، پائین و بالا میروند .
گه شتابان‌سوی‌باب‌و گه‌گرایان‌سوی‌مام ،
کودکان مهربان ، اینجا و آنجامیروند.
که بنام ابر ، از دریـا بسوی آسمان ،
که برنگ برف‌و باران،سوی دریامیروند.

مهر فرزندی نگر، کاندر پی دیدارشان ،
از هزاران راه ناپیدا و پیدا میروند ؟

بر فراز کوهسار و در نشیب رودبار ،
پای کوبان، دست افشان، شوخ وزیبا میروند .
در کنار جویبار و در میان آبشار ،
گه بپا و گه بسر ، خاموش و گویا میروند.
گاه بر روی زمین و گاه بر چرخ برین ،
چون زمین پیر او همچون چرخ پیما میروند.
گاه، چون فرزانگان، اندیشناك و هوشیار ،
گاه، چون دیوانگان بی باك و پروا میروند.
از سبکبالی ، چنان پروانگان تیز پر ،
بر فراز نیلگون گردون مینا میروند .
وز گرانباری ، چو گوهر در دل دریای پاك،
نرم نرمك، غلت غلتان، مست و شیدا میروند.

* * *

چون همایون گردش این کودکان آبهاست،
آنچه میآیند در این خاکدان، یا میروند:
اینهمه جانهای پاکان، در پی گم کرده‌ای ،
چون پدر یا مادر خود، کودك آسا میروند:

هان ! نپنداری که در این راه بی آغاز و بن ،
اینهمه بیهوده میآیند و بیجا میروند ،
گر چه میآیند و ناآگاه و نادان در جهان ،
چون دل (**ایزد**) ، از آن آگاه و دانا میروند

تجریش ـ آبان ۱۳۴۳

گردونهٔ گردون

نازم این گردونهٔ گردون کرد آهنگ را!
وین رواق ششدر نه طاق هفت اورنگ را
کآزماید بر دلم ، هر گونه درد و رنج را،
تا گشاید بر رخم درهای هر نیرنگ را
میفرستد زی دلم ، هر شب رهاوردی زغم،
تا بینبارد بر آن غمهای رنگارنگ را
میزند بر جان من ، هر روز چنگ دیگری،
تا به بیند شاهکار ضرب شست و چنگ را
می‌نهد هر دم ،غمی بر کنج دیگر از دلم ،
تا بسنجد وسعت این گنج تار و تنگ را ،
آسمان از نقش معنی‌دار بیزارست ، زان ،
میدهد بر باد نقش صورت **ارژنگ** را ،
چون بود آتش ز چنگ سنگ و مار سنگدل
تهمت آتش‌پرستی زد فلک ، هوشنگ را

بادپای تیزتك را پایبندی میزنند :

لاجرم بر پای ساعت بسته است **آونگ** را

بار دوش همت مردان کند ، هر کوردل ،

با عصای دیگران ، ره میبرد هرلنگ را ،

پیرو نادان کند ، دانای صاحب ذوق را ،

سرور دانا کند ، نادان بیفرهنگ را

پای زشت و شرمساری میدهد ، طاووس را ،

چنگ تیزو زهرباری میدهد، خرچنگ را،

سنگ پیش‌پای سازد ،شاخ زیبای گوزن ،

دستیار دام خواهد ، سایهٔ تورنگ را ،

رنگ و بوی مشك را در ناف آهو می‌نهد،

بویهٔ روزی‌دهد ، برشاخ آهو ، رنگ را ،

شبچراغ اندر دهان گاو ، سازد ششدری ،

فر فرزینی فزاید ، بیدق شترنگ را ،

در دل سودایی نار آکند ، یا کند سرخ ،

زردروی ازطبع صفرایی کند نارنگ را ،

* * *

ای سپهر تندگرد ، ای آسمان تیزچرخ

بردل من آزما، هرچنگ وهر آهنگ را،

زخمه‌ها برجان من زن ،تانیوشی نغمه‌ها ،

نازم آن زخمی که آرد در نوا،این چنگ را.

تا بجوشد بانگ رعد و نور برق از خاطرم،
هان ، مبادا بادل من، ترک گوئی جنگ را !
روز و شب، چون آسیا، جان و روان من بسای !
تا بگیرد بوی مشک سوده، صدف سنگ را .
هر زمان خاکستر غم ریز بز آئینه‌ام !
تا مگر ز آئینهٔ جانم زدائی زنگ را .
گاهی از خود ننگ دارم، زینهمه آهندلی،
شاید از سوهان غم ساید زمن این سنگ را ،
برنخیزد اخگری یا شعله ای ، از فندگی،
تا نچرخد چرخ پرفند و نساید سنگ را.
ایزدا ! گر بگسلد از پای دل، زنجیر غم ،
دست بر گردون رسد، این طفل پیشاهنگ را.

تجریش ـ بهمن ماه ۱۳۴۶

موشک بازی

ای بشر ! ای که بهر جانوری می‌نازی
که بگفتار و خرد ، از همگان ممتازی
در شگفتم که چرا نیست ترا کرداری
در خور آنچه بدان ، بر دگران می‌نازی
از چه ، ای بیخبر از حرمت کاشانه‌ی خویش
در پی خانه‌ی بهتر ، بفضا می‌تازی ؟

تو که در ششدری ، از شش جهت جسّو زمین
از چه بر قطع فلك ، نرد سبق می‌بازی ؟
مگر از خود بدر آیی ، که توانی بسپهر
طرح بهتر ز همین طرح زمین ، اندازی
ای هوسباز ! مگر کار زمین ساخته‌ای ؟
که بکار فلك بوقلمون پردازی ؟
مگر اینجا همه کار تو بانجام رسید ،
کاندر آفاق دگر ، کار دگر آغازی ؟
آخر ، ای خاك بسر ! خاك زمینت بس نیست ؟
که بخاك مه بی آب و هوا ، دل بازی !
اینهمه خاك زمین بایر و ناکشته هنوز ،
چنگ سوی مه و مریخ ، چرا می‌یازی ؟
اینهمه بحر و بر پر گهر و کان زمین
زیر پای تو بود . بیخبر از این رازی ؟
هر گزت نیست ز پا بند زمین ، آزادی
تا گرفتار دل پر هوس و پر آزی
از چه در جنگی پیوسته ، درین جنگل زیست ،
وز پی صید ، همی تازی همچون تازی ؟
پرچم صلح که باید بهمینجا افروخت ،
تو چرا در مه عاری ز حیات افرازی ؟

آن چراغی که درین خانه بباید افروخت،
از چه ، در معبد همسایه فروزان‌سازی ؟
ای بسا جـان بزمین می‌رود از دست بجنك،
وز پی صلح ، تو در ماه کنی جانبازی !
ای بسا گرسنه و برهنه در عرصه‌ی خاك،
که یکـی را بغذا یـا بقبا ننوازی
ای بسا خسته و درمانده در آفاق زمین ،
که بر آنان نظر لطف نمی‌اندازی ،
ای بسا طایـر پـر بسته‌ی دانش بقفس
ز آنکه تو رهزن هرمرغ، چو کفتربازی!
ای بس اندیشه‌ی آزادی و اصلاح جهان
کش تو ویران کن بنیاد ، بیك پروازی
ای بسا صنعت زیبای هنر از تـو نهـان ،
تا تـو در ساحت پندار کنـی تکتازی
ترسمت جان و تن و لانه کنی قربـانی ،
در ره اینهمه نـابخردی و نـاسازی
ای بسا درد و غم و رنج و تب و بیماری ،
که گهی با همه می‌سوزی و گه می‌سازی
با چنین حال تباه همه‌ی اهل زمین
تـو بـدنبال وصال قمر طنازی ؟ !

وینهمـه سیم و زر و دانش و نیروی بشر
بهدر می‌دهی انـدر ره موشك بازی ؟ !
گربه رقصانـی ایـن دستهٔ مـوشکبازان
نیست جز بـا ملك‌الموت خـدا انبازی
اینهمه موشك و آوازه‌ی پربیم، چه‌سود ؟
طبل را فـایـده نبود ز بلنـد آوازی
منکر معجـزه‌ی علـم نیم ، لیك دریغ
غافل ازمصلحت‌خویش ، دراین‌اعجازی!
گر کنی صرف زمین اینهمه سرمایهٔ علم
خود بهشتی کنی از خاك بدین دلوازی
بهل ، ای بلهوس ! افسانه‌ی تسخیر فضا
وینهمـه بیهـده در کار فلك ، غمـازی
تا مسخر کنـی از مهر ، همه کشور دل
تا بخود بالی از آن ، بیشتر از هرغازی
چشم بر روی زمین دوز و رخ آدمیان
تا چو « ایزد » ز غم درد جهان،بگدازی
مگر این سوزو گداز آوردت برسرعقل،
تا همه خلق ، در این آتش خود ننـدازی.

تجریش ـ آذر ۱۳۴۷

زر سیاه

یارب ، از مابستان نفت گرانمایه‌ی خویش!
چه بود حاصل این لقمه‌ی از حوصله بیش ؟

این چه دارایی شوقی است که‌دادی توبما؟
مایه‌ی زحمت و بدبختی دارنده‌ی خویش ؟

این سیه چرده که محبوب سیه‌مستان است
شد سیه پرچم ایـن بحر و بر پر تشویش

گر چه دادند مـراورا لقب « زرسیاه »
لیك شد خاك سیه برسراین ملك پریش

هیچ سودی نبود ، زینهمه‌زر ، بهره‌ی ما
گر ندانی ، برواز خلق جهان کن‌نفتیش!

لذت آن ، همه با منعم هر ملك و دیار،
زحمتش دردسر و داغ دل هـر درویش !

نعمتش در همه احوال وبهرصورت‌وشکل،
زورمندان جهانراست،چه‌بیگانه‌چه‌خویش

می‌برندش همه ، بـا نیم بها ، دوشادوش
می‌خورندش همه ، آن نیم بها ، پیشاپیش

حق ایشان بود این بردن و خوردن،زیرا
حق‌درین گیتی،برجانب گرگ‌است‌نه‌میش

دزد یکروز برد نفت و گهر از **بحریـن**

روز دیگر ببرد عرصه و اعیانی **کیش**

قرنها رفت ، که از خاور نزدیك برفت ،

هر چه کانی است ،بدست‌دول دور اندیش

اینك آن زرمذاب‌است که گردیده‌روان ،

از رگ این تن پر زخم و دل ریشاریش

همه آیند درین ناحیه ، انـدر پـی نفت

چه امیر و چه وزیر وچه‌سفیروچه کشیش

همه چسبند بدین خوان‌تنعم ، چومگس،

با دو صد چسب قویتر ز همه گونه‌سریش!

در رود باد بروت همه شیخان عـرب ،

گر یکی عمده خر نفت ، بجنباند ریش !

رود از عرصه‌ی شطرنج برون،شاه‌او پك

گر بگویدیکی‌ازعمده‌خران‌بروی«کیش»

چه توان گفت درین‌غصه ، بجز قصه‌ی‌تلخ ؟

که سخن گفتن حق‌است مرامذهب‌و کیش

ایزدا ! نوش تـو بادا قـدح باده‌ی حق

گر چه باشد سخن صدق تو ،پرنشتر و نیش

تبریز ـ آبان ۱۳۵۶

کوی آشنایی

سر کوی دوست عمری قدم از وفا زدم من
به هوای وصل جانان ، پر و بالها زدم من
ز کتاب دهر درسی چو به از وفا نخواندم ،
به همه کتاب عمرم ، رقم وفا زدم من
به امید آنکه دستی ، بزنم به دامن دوست ،
بجهان و هرچه در آن ، همه پشت پا زدم من
نه ز هر کتاب حسنی ، ورقی دگر گشودم
نه به هر دیار عشقی ، علمی جدا زدم من
ز حبیب هرچه دیدم ، به شکیب خود فزودم
نه به لا به لب گشودم ، نه دم از جفا زدم من
نه به اهتزاز تاری ، دلم از هوس برقصید
نه به سیم بیوفایی ، ز سر هوا زدم من
به فروغ دیده‌ی دل شب **هجر** صبح کردم
به فراق جان رسیدم ، چو می صفا زدم من
چو فرو شدم به دریا ، بگذشت آبم از سر
نه دمی ، نه دست و پایی ، ز پی شنا زدم من
نه گداخت آه گرمم ، دل سرد و سخت توفان
نه شناخت بانگ دوری ، که به ناخدا زدم من

به فسون پرزرازی ، که به هر غزل دمیدم
ره ناز هر غزالی ، دل و دین ربا ، زدم من
به ندای بی‌نیازی، که به شش جهت فکندم
ز دیار نازنینان، همه را صلا زدم من
زهی از کمان دیده ! مگرم نبینی ای دل !
که چه تیری از همین زه ، به پر همازدم من
ز نگاه پاکبازان ، دل سنگ آب گردد .
زپاك دیدم آن را ، چو به سنگها زدم من

* * *

نه به دیر پا نهادم ، نه به مسجد و کلیسا
که ز راه کعبه‌ی دل ، به ره خدا زدم من
چو به کوی آشنایی ، به ازین دری ندیدم
بـه هـزار در نـرفتم ، در آشنـا زدم من
چه نکو سرود **(ایزد)** ، به جواب آنکه گفتا:
به هزار در زدم تا ، در کبریا زدم من (۱)

طهران ـ اردیبهشت ـ ۱۳۲۵

ترجمه‌یی از شعر محمد عاکف :

(اصل این شعر سرود ملی ترکیه است که عاکف در مسابقهٔ آن برنده شده بود ، و ترجمه آن با ترجمهٔ منظوم ۲۰ قطعهٔ دیگر او ، در کتاب (محمد عاکف) درج شده است)

(۱) این مصراع از **صفای اصفهانی** ست و این غزل در جواب غزل او سروده شده است .

ای **درفش**، ای چـوشفق گشته شناور به فضا
نشود **پرتو گلگون** تـو خـاموش، متـرس!
گر درین ملك یکی مرد بماند برجا،
نکند حرمت پاس تو فراموش، مترس!
گوید: ای **اختر** بالنده و تابنده‌ی مـا
ای **هلال** من و این ملت پرجوش! مترس

* * *

چین بر ابرو مفکن، از غم ایام و سپهر،
جـان من **برخیت**، ای **اختر آغوش هلال**
تو که تابنده‌تری در بر ما از رخ مهر،
خنده‌زن بر رخ ما! این چه‌شکوه است وجلال!
خون ما باد حلالت! بزدا سایه ز چهر
حق‌پرستیم و حق مـاست بدهر، استقلال

* * *

من که آزاده همی زیستم از روز ازل
تا ابد نیز بدین شیوه همی خواهم زیست
در دلم نیست، جز آزادگی خویش، امل
آنکه در سلسلهٔ بندگیم خواهد، کیست؟
سیل و طوفانم و ویرانگر هر سد، چو اجل
کـوه در پیش خـروشندگیم، کاهی نیست

باختر پوشد اگر زآهن و پولاد زره،
من به پیشش، دل پرشعله‌ی ایمان دارم
تو مهی هیچ مه آسیب ندیده‌ست ز که
پاسدار تو منم، گوش بفرمان دارم
این تمدن که گسسته‌ست همه بند و گره،
نگسلد بند امیدی که به یزدان دارم

* * *

ای برادر وطن خویش بدوفان مسپار
ننگ این خواریت، از دامن میهن بزدای
گرشدم کشته، مرا پشت سرخودمگذار:
سپر از کشتهٔ من ساز و بهمت بفزای
تا شوی چیره برابن دشمن بیشرم و شمار،
روزپیروزی‌حق‌می‌رسد، ای‌دوست، بپای!

* * *

این‌زمینها که بر آن‌می گذری(خاك)مگو
بشناس ارزش این خاك وطن را و بدان
که هزاران تن بی غسل و کفن در ره او،
جان سپردند و ندادند کفی زان به جهان
تو که‌فرزندشهیدی، ره آن مرد بپو!..
به جهانها مده، این میهن فردوس نشان

کیست آنکو نکند جان و تن خویش فدا
بهر این کشور زیبای چو فردوس برین ؟
گر بکاویش زمین ، جوشد خون شهدا
چون توان داد بدستی دگر این گنج ثمین؟
ای خدا جان و تن و هستی و جانانهٔ ما
بستان ، لیك بما بازده این خاك و زمین

* * *

آرمان دل من بار خدایا اینست
دست نامحرم از این معبد ما کوته باد
هر اذان پایهٔ پایندگی این دین است
وین صدا می کند از ایزد و پیغمبر یاد
سرمدی نغمهٔ این ملك بهشت آیین است
تا ابد روز خموشی زنوایش مرساد !

* * *

هر زمان بشنوم این نغمه‌ی جاویدان را
سجده‌ها می کند ، ار سنگ مزاری دارم
زخمهای تنم این موهبت یزدان را
خون فشانند ز شادی ، که دیاری دارم
جانم از خاك دمد ، تا نگرد جانان را
سر به کیوان زنم از وحد ، که یاری دارم

موجها زن چو شفق بر فلك ای **نور هلال**

هر چه خون از تن من رفت ، حلالت بادا

نرسد بهر تو و ملت من ، اضمحلال

دست حق پاس نگهدار جلالت بادا

حق این ملت حقدوست بود ، استقلال

حق آزادگیت ، حرز جمالت بادا

پیام (آرمان) به (ایزد) :

از آقای حشمت‌الله‌منتظری (آرمان) دبیر سابق انجمن ادبی مولوی که در شب بزرگداشت استاد رحیوی در سال ۱۳۵۳ سروده است. (بنقل از کتاب پیام‌یاران نشریهٔ انجمن ادبی آذرآبادگان که محتوی بیش از ۴۰ قصیده‌وغزل از شعرای معاصر انجمن‌ها در تمجید و اجلال استاد است) .

سعدی ثانی

ای هنرپرور پرمایه که طبعت بروانی ،

گوهران سخن آورده ز دریای معانی

بروان طبعی و شیرین‌سخنی شهره‌ی شهری

آب ، در پیش غزلهای تو افتد ز روانی

نغز دیوان پر از نقش و نگارت بچه‌ماند؟

نوبهاریست دلاویزتر از دفتر مانی

حد و مرزی نشناسی، که ز اندیشهٔ تابان

در نوردید فروغ سخنت ، بعد مکانی

شعر ایران اگر امروز بنازد بتو ، زیبد ،

با چنین وسعت اندیشه و افکار جهانی

خون دل خوردی و فرسودی و آسوده نبودی

چون تو کس رنج نبرده ست بدین مایه گرانی

در زمانیکه ز نابخردی هرزه‌سرایان ،

سخن سفته قرین بود به آشفته روانی

بانو آیین سخنان ،طبع شگفت آور «ایزد»

پاس میراث کهن داشت از آسیب زمانی

شعر «هو» دربر اندیشه‌ات از پای در آمد

تیرت آخر به هدف خورد، زهی سخت کمانی؟

با چه همپایه کنم فرّه‌ی آزادگیت را

کانچه در خاطر مشتاق من آید، به از آنی

شاعر فحلی و پیر خردت خواند زمانه

که تو در راه ادب ، سوخته‌ای شمع جوانی

* * *

جشنی آراسته (دیهیم) و بوصف تو سخنها

نغمه‌سازان گزین ساخته با نغز بیانی

فری این مرد هنر خواه ادب دوست که دارد

دلی آکنده ز مهر وطن، آنگونه که دانی

من از آن روی مقامت بسزاوار ستودم
که تویی **حافظ** گنج‌سخن، ای **سعدی ثانی**
آتش طبع تو زد شعله بهفت اختر کیهان
من ز شاگردیت آموخته‌ام شعله زبانی
«آرمان» را نرود مهر تو از یاد که‌دارم
سینه‌یی شعله‌ور از آتش این عشق نهانی
تا خزانست بیغماگری باغ و چمنها
تا بهار است به گل‌پروری و سبزه‌فشانی
خاطرت باد بسر سبزی جانبخش بهاران!
گلشنت باد مصون از نفس سرد خزانی!

مآخذ: باده‌ی کهن ـ نغمه‌های تبریز ص ۷ ـ مجموعه‌ی گلها ص ۲۲۳ ـ تذکرهٔ صدف ـ پیام یاران ص ۱۸ ـ اطلاعات شخصی

پیام یار

نامش عبدالرزاق و یکی از بنیان گذاران فرهنگ سلماس بود. و در این زمینه نقش مؤثر و اصلی را برعهده داشت.

پیام‌یار مردی شریف و آزادیخواه و فاضل و ادب‌پرور و در راه مشروطیت خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داده و جانفشانیها و از خود گذشتگیها کرده است. در اوایل مشروطیت ازطرف مستبدان و افراد مرتجع مورد حمله و آزار

قرار گرفت وکار بجایی رسید که مجبور شد همراه عده‌ای از مشروطه خواهان مهاجرت نماید و راهی ترکیه شود . او در سالهای ۱۲۷۵ـ۱۲۷۶ هـ.ق. (۱۲۳۷ـ ۱۲۳۸ هجری شمسی) روزنامه‌یی بنام آسیا به‌خط آقامیرزا محمدجوادزاده با ژلاتین منتشر کرده ودر اوایل مشروطیت روزنامه دیگری بنام (شفق سلماس) و مجله‌یی بنام تعلیم‌وتأدیب براه انداخت و آنها را مدتی‌منتشر کرد .

شادروان پیام‌یار بعد از استقرار مشروطیت ریاست اداره فرهنگ‌سلماس را عهده‌دار شد و در این سمت دو سال خدمات ارزنده‌یی از خود نشان داد .

او گاهی هم شعر می گفت.

چند بیت زیر از قصیده مطولی است که در مهاجرت ترکیه به یاد وطن گفته است :

بیاد وطن

می‌خورم اندر غریبی باده از جام وطن
هی هی مستانه‌ام باشد همی نام وطن
ناله خیزد از در و دیوار عزلت خانه‌ام
بسکه اندر وی بکردم یادآلام وطن
راستی آغاز و انجام خود از یادم برفت
بس که کردم روزوشب فکر سرانجام‌وطن
گربه‌غربت‌سخت‌وزهرآگین گذشت‌ایام‌من
شادم ار خوش بگذرد اوقات و ایام وطن

زحمت و ناکامی مابعدازاین سهل است سهل
بو که تا حاصل شود اندر جهان کام وطن
بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان
غربی ص ۱۹۲

تقی‌زاده

نامش حاج‌محمد ، شهرت تقی‌زاده ، فرزند رحیم در سال ۱۲۸۳ هجری شمسی در سلماس دیده به جهان گشود . از سن ۷ تا ۱۶ سالگی در زادگاه خود و ارونق بوده وتا کلاس هشتم متوالیاً و سپس درتبریز بطورمتناوب‌مطالعه کرده است .

تقی‌زاده خط نستعلیق را خوب‌می‌نویسد وازصدای گیرا بهره‌مندوعلاقه‌ی خاصی به‌ادبیات و موسیقی دارد و نویسنده خوبی هم هست .

بااینکه هم‌اکنون ۸۵ سال از عمرش می گذرد ولی ماشاالله قدرت بدنی و فعالیت خود را حفظ کرده وازکار روزانه خسته نمی‌شود .

این شاعر خوش‌قریحه گرچه بعلت گرفتاریهای عدیده و اشتغال به‌چند نوع از مشاغل و صنایع فرصت شرکت در مجالس و محافل ادبی را نداشته ، معهذا براثر اشتیاق و علاقه به‌شعروادب تاکنون اشعار زیادی‌به‌زبانهای ترکی آذری و فارسی سروده وهم‌اکنون در مجموعه‌ای مضبوط است که متأسفانه نسبت به‌چاپ آنها فرصتی نیافته است .

تقی‌زاده مرد نیك‌نفس و متدین و شریف‌ودوست‌خوب‌ووفادار است .

از اوست :

گذار ما چو بیفتد ز پیش خانه‌ی تو
شفای عارض دل می‌شود نشانه‌ی تو

مرام و نیت ما را که درك خواهد کرد
که حال ما چه‌د گرگون نموده‌نامه‌ی تو

ز سوز آتش عشقت چو شکوه‌ها بکنم
نوید می‌دهد از بس کمال سایه‌ی تو

همای بخت مرا آشیانه لازم نیست
که منزلم نبود غیر آشیانه‌ی تو

عبث نبود که بلبل جفای خار کند
فدای گلشن حسرت نموده لاله‌ی تو

زمینه‌ی سازی عاشق وصال معشوق است
نشانه کرده‌ام این دل به هر کمانه‌ی تو

تو گفته‌ای که روابط هنوز کامل نیست
برای من نبود غیر از این بهانه‌ی تو

خوش است حال‌تو گر دیرتر رسد فریاد
ملامتم نکنی رنج داده نالهٔ‌ی تو

به دامنت چو رسد دستهای عصیانم
بجز گذشت و نوازش نمانده چاره‌ی تو

در کنج خرابات به سر می‌برم اکنون
از کشور دیگر به کجا می‌روم اکنون
میثاق تو با من که نبود عارضه بردار
آیا چه سبب شد که روی از برم اکنون
گیرم که سحر بهر تو شب بهر غریبان
بازم جلو در بـه رهت بنگرم اکنون
مقصود تویی قاصدم آرد به تو پیغام
هر غمزه فروشی همه را می‌خرم اکنون
گویند ز دل میرود از دیده رود دور
هرگز نبود همچو مثل باورم اکنون
روزی که به آغوش تو بینم سر خود را
بر درگه حق سجده که راحت شدم اکنون

* * *

دور گیلن بیر یولا سالشانلی ائویندن گئدیرم
سالدی آخر بو فلك آیری ائلیمدن گئدیرم
گولشنیم سولدو خزان اولدو خبر یوقدی چیچك دن
بولبولوها نسی خطر سالدی گؤزومدن گئدیرم
یوخدو عالمده وفا چوخلاری مجنون ائله‌دی
لیلی تك سؤگیلی‌نی وئردی الیندن گئدیرم

قوی بو سازیمدا قالا قیرما اونون تئللرینی
یار او چون آسلامیشام آلمایئرینندن گئدیرم
اولا بیلمز او گولوستانه داخی او زچؤیورم
گؤزله‌ییب چکمه گیلن آهی درینندن گئدیرم

جعفر سلماسی

مردی پاکدل و از نیکان روزگار و جزو مشروطه‌خواهان سلماس‌بود در شاعری از سبك خراسانی پیروی می کرد . برای تجارت اغلب به استانبول می‌رفت ودرآنجا هم وفات کرده‌است .

مسمط زیرین که درانقلاب مشروطیت سروده‌است . ازاوست :

افسوس که شد بوم و بر کشور ایران
از شومی جنگ و جدل داخله ویران

* * *

ساقی قضا جام بلا کرد چو لبریز
پیمود به احرار وطن پرور تبریز
شه کرد بپا از سر نو فتنه‌ی چنگیز
چنگیز نبوده‌ست چنین‌سر کش‌وخونریز
حجاج نبوده‌است چنین ظالم و غدار

* * *

ای شاه ز فرمانبری دیو بپرهیز
وز شیوه نیرنگ وره ریو بپرهیز

ور نیست به گیتی چو تو یك نیو بپرهیز
کو رستم و کو سام و چه شد گیو بپرهیز
پرهیز که روزی تو هم از مرگی ناچار

* * *

نفرین به شهی کاین علم کینه برافراخت
در خاك وطن تخم بد تفرقه انداخت
شمشیر جفا بر سر احرار وطن آخت
ایران همه از فتنه و شر زیروزبر ساخت
اندیشه فکر از بـدی عاقبت کار

* * *

ای ملك بجا مانده ز اشکان و ز ساسان
کز صولتشان پیل دمان بود هراسان
اکنون که تو را نیز بدست آمده آسان
گر زانکه بود کرد تـو وکار تو زینسان
نبود بتو این افسر و اورنگ سزاوار

قیام آذربایجان و ستارخان ص ۳۰۷

دیلمقانی

نامش ابراهیم است که در کودکی همراه خانواده‌اش به ارومیه رفته هنوز نوآموز دبستانی بود که زبان به شعر گفتن گشود.

دیلمقانی طبعی موزون و لطیف داشت و در گفتن انواع شعر استاد چیره‌دست بود ـ تحصیلات دوره اول متوسطه را خاتمه‌داد و به‌دانشسرای مقدماتی ارومیه وارد شده ودر سال ۱۳۱۸ گواهینامه دانشسرا را دریافت کرد ودراداره فرهنگ استخدام شد. مدتی معلم ورزش و ادبیات بود و بعداً به تهران منتقل ودرآنجا مقیم شد.

ابراهیم‌دیلمقانی نویسنده شایسته‌یی بود ازآثار او چندجلد کتاب به‌چاپ رسیده است.

او مردی خوش‌بیان و نیك‌محضر بود ازاشعارش‌دردسترس‌نگارنده‌نیست.

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان‌غربی

ص ۱۲۰

سعید سلماسی

از تاریخ تولد او اطلاعی بدست نیامد او در سلماس متولد شده و در عنفوان جوانی برای دیدن پدر خود که درباد کوبه‌مشغول‌تجارت‌بودبه‌باد کوبه رفته و سپس با مرحوم غنی‌زاده به سیروسیاحت بعضی ازشهرهای‌روسیه‌مبادرت وبه تفلیس مراجعت کرده‌است.

سعید در مراجعت به ایران اسباب و لوازم یك چاپخانه سربی را با خود به تبریز آورده وبا دستیاری شادروان مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی چاپخانه‌یی در مغازه‌های مجیدالملك تأسیس کرد که در موقع انقلاب مشروطیت در تبریز به غارت رفت.

پس ازاعلام مشروطیت با مشروطه‌خواهان سلماس همکاری وازهیچگونه کوشش در راه آزادی دریغ نورزید. پس از اینکه محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست به استانبول رفت و در انقلاب تبریز به سلماس مراجعت و به همراه مشروطه‌خواهان سلماس با قوای استبداد جنگید ومتأسفانه در جنگ (هشرود) در چند کیلومتری خوی در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. (۱۲۸۷ هجری شمسی) به شهادت رسید.

مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی می‌نویسد:«در بحبوحه‌ی جنگ باصدای بلندوشعاریاشاسین حریت (زنده باد آزادی) مجاهدانرا تشجیع می‌کرد. کشته شدن سعید موجب تأثر کلیه‌ی آزادیخواهان شد اومورد علاقه جوانان آزاده‌ی سلماس بود. تا زنده بود سوگندهایشان بجان سعید و بعد از شهادتش بروح او سوگند می‌خوردند»

مرحوم سعید جوانی شجاع و سخنور بود وقبل از انقلاب در میدان مشق تبریز نطق‌های مهیج می‌کرد. سعید شعرهم می‌سرود متأسفانه از اشعار او غیر از ملمعی بزبان فارسی و ترکی آذری که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد در دسترس ما نبود.

آه ای یار جان ای مونس شبهای اضطراب (منظورش وطن است)

باز هم تویی ؟ فدای نگاه ملول تو
گل ای مدام گریه و افغان ائده‌ن وطن
بازم چرا غریق خیال و تاثری ؟
هرشب آخان سرشگ تأثر نه دورنده‌ن ؟

بی‌خواب و بی‌حضوری چشمان حسرتت
ائیلهر لیال عشقیمی بر باد ای وطن
ای خسته‌ی طبیب جو ای باغ خاطرات
ای سبزه‌زار شوقی سوسوزدان سولان چمن
آهی که از درون من آید معانی‌اش
مقصودیمیز خلاص وطن دور وطن وطن
ایام دی گذشت و صباح بهار ماست
اوغروندا حاضر یك کی ائده‌ك بذل جان و تن
قیام آذربایجان و ستارخان ص ۳۰۸

شریف‌الدین سلماسی

فرزند خسروخان و برادر شمس‌الدین پرویزی مؤلف تذکرة‌الاولیای پرویزی است .

او اشعار عاشقانه و عارفانه به زبان ترکی و فارسی دارد که موقع غارت خانقاه مقدار زیادی از آنها از بین رفت و مقدار کمی باقی مانده است .

شریف‌الدین درسال ۱۳۳۶ هـ .ق «۱۲۹۶ هـ .ش.در قریه خانذرج وفات یافت و در خوی مدفون شد . از اوست :

ای قطب زمانه میر عالم　　رحمی بنما به حال زارم
بیچاره «شریف دین» بگوید　　بنمای جمال ، جان سپارم

تذکرة‌الاولیای پرویزی ص ۳۶۸ ـ ۴۵۸
سخنوران آذربایجان ص ۱۰۷۱

صابر دیلمقانی

نامش حاجی رضا دیلمقانی و وقایع‌نگار روزنامه (اکینچی) بوده و در نظم استادی و مهارت داشت.

غالب آثار صابر در جریده (اکینچی) چاپ و انتشار یافته است. بنا بر نوشته‌ی شادروان محمدعلی تربیت، صابر در ۶۵ سالگی در ایروان وفات نمود.

ماده تاریخ فوت او «شاعر شیرین مقال - ۹۵۲» می‌باشد.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۱۰ سخنوران آذربایجان ص ۹۵۲

غافل سلماسی

نامش پرویز خان ملقب به صفیرالعارفین فرزند فرج‌الله‌خان از بزرگان ایل (لك) سلماس است.

او مردی عارف و کامل بود و در تهذیب اخلاق و رفتار خویش توجهی بسیار داشت و در کسب فضل و کمالات و تفکر و تعمق و تأمل در امور معنوی علاقه و فعالیت داشت و در نتیجه‌ی زحمت و کوشش مورد توجه مردم و صاحب مقام ارجمندی در عرفان گردید.

علاقمندان و مریدان او از وجود فیاضش بهره‌مند شده و پروانه‌وار گرد شمع وجودش حلقه می‌زدند.

پرویزخان در انقلابات سال ۱۳۳۶ ه.ق. سلماس به صلاحدید و اصرار مریدانش به خوی نقل مکان کرد و دراندك مدتی فرزندش خسروخان و نواده‌اش شریف‌خان وفات کردند و خودش هم بسال ۱۳۳۶ در ماه ذیقعده جهان فانی را بدرود گفت ازاین مرد عارف و کامل کرامات زیادی ظاهرشده که درتذکرة‌الاولیاء شمس‌الدین پرویزی به تفصیل نوشته شده است.

پرویزخان تألیفات زیادی بشرح زیر دارد:

۱ ـ جواهرالکلام و مفتاح‌المرام: در سیر و سلوك و بیان طریقت‌ذهبیه رضویه در چهارده جمله و یك خاتمه در سال ۱۳۰۲ ه.ق. نوشته شده است و با مقدمه از حبیب‌الله لسان‌الولایه به سال ۱۳۲۰ به چاپ رسیده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران و نسخه‌ی دیگری هم در کتابخانه‌ی سپهسالار موجود است.

۲ ـ نوریه: مطالب آن عرفانی و شرحی بر یك قسمت از اشعار «مرآت‌العارفین» میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی‌است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است.

۳ ـ وجیزه: مطالب آن در آداب و سلوك و مشی طریقه ذهبیه نوشته شده است.

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران است.

۴ ـ مختصر المراثی: مثنوی معروفی است که درتذکرةالاولیای‌پرویزی چاپ شده است. و با این بیت شروع کرده است:

ابتدا بر اسم خلاق ودود　　کاو عدم را داده از قدرت وجود

نسخه‌یی از این کتاب به خط نستعلیق در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است .

۵ ـ رساله سؤال و جواب .

۶ ـ رساله تطبیقیه .

۷ ـ اسئوله‌ی پرویزیه ، در این کتاب مطالب مهم عرفانی را از پیر خود مرحوم اعجوبه سؤال نموده و او به سؤالاتش پاسخ داده و چاپ نشده است .

۸ ـ رساله یوسفیه .

۹ ـ رساله سراج‌القلوب : که به نثر نوشته شده است و با کمك آقای شمس‌الدین پرویزی به چاپ رسیده است .

پرویز خان شعر هم می گفت و (غافل) و گاهی(صفیر) تخلص می کرد .

از اوست :

جان من شو تو یار درویشان — خادم و غمگسار درویشان

هو هو لا اله الا هو — هست دایم شعار درویشان

صبر و حلم و وفا وصدق و صفا — گشته از حق دثار درویشان

مال و جانت «صفیر» در ره عشق — زودتر کن نثار درویشان

* * *

جهد بنما که رازدان گردی — مالك ملك جاودان گردی

ده به آیینه‌ی دلت صیقل — فارغ‌ازظن و وهم و گمان گردی

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۳ ـ جلالیه
ج ۱ ص ۲ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج
۲ ص ۱۶۷۶ ـ تذکرة‌الاولیای پرویزی
تاریخ خوی ص ۵۶۵

غنی‌زاده

نامش محمود ، از آزادیخواهان آذربایجان دردوران انقلاب مشروطیت بود ، غنی‌زاده درماه جمادی‌الثانی سال ۱۲۹۶ ه.ق. «۱۲۵۷» شمسی درشهرستان سلماس پا به عرصه‌ی وجود گذاشت .

تحصیلات خود را نزد مرحوم میرزا علی اصغرمفخر که از ادبا و شعرای فاضل سلماس بود فرا گرفت .

در مسافرتی که به قفقاز کرد با میرزا عبدالرحیم طالب اوف دیدار و با وی طرح دوستی ریخت و پس از باز گشت در شهر ارومیه به انتشار روزنامه فریاد همت گماشت .

این مرد مبارزدراوایل سال ۱۳۲۵ ه.ق.«۱۲۸۶» شمسی دوماه به کودتای محمدعلیشاه قاجارمانده به دعوت دوستانش سید حسین خان عدالت ، سید محمد ابو ضیاء ، سید حسن شریف‌زاده به تبریز آمد و منشیگری ستارخان را بعهده گرفت و به عضویت انجمن ایالتی بر گزیده شد .

در سال ۱۳۲۸ ه.ق. پس از آنکه سربازان تزار تبریز را اشغال و گروه زیادی از آزادیخواهان را به قتل می‌رسانند به اتفاق مرحوم دکتر رضازاده

شفق روزنامه‌ی شفق را بنیانگذاری ومنتشر کرد ودرهمانسال نشریه‌ی هفتگی محاکمات را نیز در تبریز منتشرنمود . پس از اشغال تبریز توسط روسهای تزاری به همراه امیر حشمت نیساری و حاج اسمعیل امیرخیزی به صلاحدید مرحوم ثقةالاسلام به استانبول رفت و تا اواخر سال ۱۳۳۴ ه.ق. در استانبول بود وسپس‌به آلمان عزیمت کرد ، در برلن با همکاری کاظم‌زاده ایرانشهر - محمود اشرف‌زاده - محمدعلی‌خان تربیت - محمد قزوینی - سید محمد علی - جمالزاده - ابراهیم‌پورداود وسید حسن تقی‌زاده به فعالیتهای سیاسی وفرهنگی پرداخت و یکی از همکاران مجله‌ی‌کاوه منتشره در برلن بود .

ادوارد براون می‌نویسد غنی‌زاده از شعرای فصیح‌اللسان و شیرین بیان آذربایجان بود .

غنی‌زاده پس از چهارده سال دوری از وطن در خرداد ماه ۱۳۰۵ هجری شمسی به ایران مراجعت و روزنامه سهند را در تبریز منتشر کرد که ارگان دموکراتها پس از شهادت شادروان شیخ محمد خیابانی بود و چون آنهمه خونهایی که در دوران انقلاب مشروطیت ریخته شده است هدر رفته می‌بینندق- مرگ می‌شود .

مرحوم دکتر مهدی مجتهدی عقیده داشت که او از عدم پیشرفت‌کار انقلاب فوق‌العاده کسل و ناراحت شد و در اثر ناملایمات مریض گردید ودر سی‌ام بهمن ماه ۱۳۱۳ هجری شمسی در سن ۵۷ سالگی در تبریز درگذشت و روزنامه سهند پس از او به مدیریت احمد دهقان و پسر غنی‌زاده (فضل‌الله غنی‌زاده) تا سال ۱۳۱۷ شمسی انتشار یافت .

فقدان وی دوستانش را بسیار غمگین ساخت .

مرحوم حاج اسمعیل امیرخیزی قصیده‌یی در سوگ شادروان غنی‌زاده سروده است که چند بیت از آن به نظر خوانندگان می‌رسد :

نگونسار ای آسمان بلند		چه داری ز آزادگان دل‌نژند
نگون بادت این خرگه برشده		سراپرده‌ی لاجوردی پرند

* * *

نگه کن غنی‌زاده محمود را		سخنور دبیر آن مدیر سهند
چگونه کشیدش بکام اندرون		دم آهنج این اژدر آزمند
دریغ از چنین نامبردار بود		هشیوار و فرزانه و هوشمند
دریغا که از کین وارونه چرخ		بخمّید بالای سرو بلند
از آن پس که بوداندرین کهنه‌دیر		به رنج اندرون سال پنجاه و اند
دریغا که آن رادمرد هژیر		دل از مهر یاران به‌یکبار کند
دریغا از آن نغز گفتار او		ز (هذیان) و آن جامه‌ی دلپسند
که برگردآن خامه‌ی عنبرین ؟		که بنگارد آن نامه‌ی ارجمند ؟
دل دوستان در غم سوگ او		بسوزد چنان چون در آتش سپند
به تاریخ مرگش خرد نغز گفت		(سزد گر شرر برجهد از سهند)

۱۳۱۳

مجموعه‌ی کوچکی از اشعار غنی‌زاده در سال ۱۳۳۲ شمسی بوسیله‌ی فرزندش در ۷۶ صفحه درتهران به چاپ رسیده است . اینك ابیاتی چند ازقطعه‌ی (هذیان) او که در حین بیماری سروده است :

هذیان

این که بینم عجبا تاب تب است یا تصاویر هیولای شب است
اختراننـد سوی من نگـران بهر جـان دادن من منتظران
شمع تابوت من مسکین است این که می‌بینم یا پروین است
از چه آفاق چنین مانده خموش پای تاسر شده گویی همه گوش
مرگ یك شاعر پندار پرست مگر این مایه تماشایی هست
ناید این بار ، چه بر ماه افتاد راه گم کرد مگر چـاه افتاد
و ز چه رو مانده عوالم مبهوت زیر و بالا همه در بهت و سکوت
باز این صحنه‌ی خوناب اندود باز یك فاجعه‌ی خون‌آلـود
نیست در کون صدایی مطلق بجز از ناله‌ی مرغ یاحق
که فرو می‌رود اندر جگرم سخت بـرنده چو یك نیشترم
می‌رباید ز من آرام و قرار خواب از دیده قرار از دل زار
برو ای مرغ چنین داد مکن اینهمـه بیهـده فریـاد مکن
که ندارد سـر مویی تـأثیر مرغ احمق پی کار خود گیر
کاندرین ساحت گیتی حق نیست آنچه تو می‌طلبی مطلق نیست
حق ز ویرانه‌ی ما بیرون است بلکه در چاه عدم وارون است
حق کجا ؟ گوش فرادار و ببین روی گیتی همه آه است و انین
آتش قهـر بـرافـروختـه‌انـد خانمـان ضعفـا سـوختـه‌انـد
آنچه بر توده‌ی غبـرا گـذرد دودش از طـارم اعـلا گـذرد
آتش وخون به زمین حکمرواست قدرت قـاهر حق تو کجـاست

حق کجا؟ رو در افسانه مزن　　آتشم بر دل دیوانه مزن
آه ای جلوه‌گه ذات قدم　　ساعتی باش که تا من برسم
ای بسا ناله که آنجا نرسید　　دردی‌از تو به مداوا نرسید
من کنون می‌رسمت خویش بپا　　ای معلا وطن کبر و ریا
بس که در دل ز تو آتش دارم　　بر حذر باش که آتش بارم
اگرم پای بر افلاك رسد　　ذره‌یی بر تو از این خاك رسد
آتشی در ملکوت افروزم　　که حجابات سراسر سوزم
رخنه بر طاق سپهر اندازم　　راست بر خالق اعظم تازم
بستانم ز کفش لوح و قلم　　به سر سرسم او درشکنم
چنگ بر پرده اسرار زنم　　تار و پودش درم و باز کنم
بنمایم به جهان موجود　　که پس پرده بجز هیچ نبود
این چه‌عمریست که‌بر من‌بگذشت　　همه با ناله و شیون بگذشت
روز وشب سوز دل و خون جگر　　گریه‌ی بیهده‌ی شام و سحر
شمع خلوتگه مستان بودم　　دمی از گریه نمی‌آسودم
کس دلش بر من بیچاره نسوخت　　شعله‌ی من پر پروانه نسوخت
اشك خونین که ستردی تن من　　می‌فشردی همه در دامن من
طالع سوخته گم شو ز برم　　بخت آشفته برو از نظرم
ای هیولای مطلسم خفه شو　　تا به قعر درك اسفل رو
دست بی‌مایه‌ی قدرت به ازل　　غالباً خواست کند مسئله حل
دوده‌ی دود جهنم بسرشت　　سرنوشت من آواره نوشت

می‌غنودم به خفاگاه عدم — فارغ از دغدغه‌ی رنج و الم
سرم آزاد ز سودای جنون — دلم آسوده ز غوغای شئون
نه مکدر دلم از بود و نبود — نه لبالب تنم از زهر وجود
نه مرا دیده که عالم دیدی — و اینهمه منظره‌ی غم دیدی

ای خوشا بار دگر کنج عدم — ای خوش آن عالم بی‌رنج و الم
ای خوشا آن جایگه خواب ابد — که تن از محنت جان باز رهد
بستر راحت و آغوش وفا — آخرین جای امید ضعفا
سر راه ابد ای تیره‌ی خاك — آستان عدم ای توده‌ی پاك
بوی تو راحت جان می‌بخشد — عطر گلزار جنان می‌بخشد
ای مرا مادر با مهر و وفا — آمدم سوی تو بازو بگشا
آمدم داغ به دل خون به جگر — از سیهکاری فرزند بشر
قدرت ظلم بدآنجا نرسد — به کسی دست تعدّا نرسد
مرحبا از منت ای طرفه مقام — بر تو ای حفره‌ی تاریك سلام

اینهم چند بیت از دو غزل غنی‌زاده :

گم شد رهم به دشت نشان قدم کجاست
فرسوده شد قدم ز تکاپو حرم کجاست
آن را که خیمه در طلب او برون زدیم
بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست
بال و پرم به ساحت بیگانه پاك ریخت
آن شاخسارانس که سویش پرم کجاست

تفسیر وحی و بـاطن تنزیل گو مخوان
ما را سر مباحث پرپیچ و خم کجاست
شوریده را که بـاز ندانـد سـر از قدم
امکان فحص و بحث حدوث وقدم کجاست
جسـم ضعیف را بـه ره سیـل حادثـات
دست ستیز وقدرت لا و نعـم کجـاست

* * *

لطافتی که تو داری کجـا به گلزار است
طراوتی که تو داری کجا به ازهار است
صبـاحتی که تو داری کجـا سحر دارد
حلاوتی که تو داری کجا به اشعار است
مگر نه پیش قدت سرو مانده پا در گل
مگر نه پیش جمالت گل چمن خواراست

سخنوران آذربایجان ص ۹۵۶ ـ داستان دوستان ص ۱۵۹ بزرگان‌وسخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۴۶ ـ مؤلفین‌مشار ج ۶ ص ۶۸ سخنوران نامی معاصر ج ۲ ص۱۹۵ ـ از صبا تا نیما ج ۲ ص ۳۲۵

نجفی

مؤلفان کتاب بزرگان وسخن‌سرایان در مورد ایشان چنین می‌نویسند :

فرزند ملا نجف است و از شعرای نامی سلماس که در شعر «نجفی» تخلص می کند.

نجفی در دوران جوانی مسافرتی به استانبول کرده ودرمدارس آنجا به تکمیل معلومات خودپرداخت وبعداً به نجف مشرف شده وپس ازاخذدرجه‌ی اجتهاد به سلماس مراجعت کرد و مشغول ارشاد مردم شد.

او تألیفات زیادی دارد که از آنجمله «پندنامه‌ی منظوم و کتاب الهیات» است. نجفی تاریخ منظومی نیز دربارهٔ انقلاب سلماس برشته‌ی نظم کشیده متأسفانه نسخه‌ی آن بدست نگارنده نرسیده است.

بزرگان وسخن‌سرایان آذربایجان غربی

ص ۳۶۴

نیمتاج سلماسی

نیمتاج سلماسی یکی از بانوان شجاع و وطن‌دوست و از شاعران نامی کشور می‌باشد این بانوی محترم خوشبختانه حالا زنده هستند.

نیمتاج فرزند یوسف لکستانی است که از خاندانهای بنام آن حدود می‌باشد تحصیلاتش تا یازدهم دبیرستان بوده و به زبانهای انگلیسی و عربی‌نیز آشنا است.

این بانو به دوزندگی و گلدوزی علاقمند و وارد است، طبع موزونی دارد و در اشعارش مضامین لطیفی می آورد.

هنگام شورش آشوریان در آذربایجان که در سال ۱۳۳۷ هـ.ق. (۱۲۹۷

هجری شمسی) روی داد قطعه‌یی بنام (کاوه) ساخته که فوق العاده مؤثر و مهیج بود.

در این شورش حتی قوم و خویشهای این بانو را هم کشتند.

نیمتاج سلماسی در ساختن این قطعه مردم را تشویق به مبارزه بر علیه اخلالگران و آشوب‌طلبان کرد. اشعار این بانوی شجاع مردم را طوری به هیجان آورد و احساساتی کرد که مافوقش متصور نبود وکار بجایی رسید که مردم جان به کف گرفته و ریشه فساد را کندند.

نیمتاج خانم یکی از بانوان شریف و وطن‌دوست و از شعرای نامی و فداکار کشور عزیز ایران می‌باشند متأسفانه از او اشعار زیادی در دسترس ما نیست.

از اوست:

کاوه

ایرانیان که فر کیان آرزو کنند
باید نخست کاوه‌ی خود جستجو کنند

مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
تا حل مشکلات به نیروی او کنند

آزادگی به دسته شمشیر بسته است
مردان همواره تکیه‌ی خود را بدو کنند

ایوان پی‌شکسته مرمّت نمی‌شود
صدبار اگر بظاهر وی‌رنگ ورو کنند

شد پـاره پـرده‌ی عجم از غیرت شمـا
ایمك بیـاروید که زنهـا رفو کنند
نسوان رشت موی پریشـان کشیده صف
تشریح عیبهـای شمـا مو به مو کنند
دوشیزگـان شهـر ارومی گشـاده‌رو
دریوزه‌ها ببرزن و بازار و کو کنند
بس خواهران بخطه‌ی سلماس تاکنون
خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوحی دگر بباید و طوفـان دیگری
تا لکه‌های ننگ شما شستشو کنند
قـانون خلقتست که بـاید شود ذلیل
هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند

گلزار جاویدان ج۳ ص ۱۶۷۸ ـ بزرگان وسخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۳۷۲

مرند و زنوز

مرند ازشهرهای تاریخی‌وقدیمی‌آذربایجان شرقی است ودردامنه‌ی کوه میشو واقع شده. ابن فقیه در سده‌ی سوم هجری قمری درباره مرند چنین‌نوشته است:

«دهکده‌ی کوچکی بود ابوالبعیث بر آن بارو ساخت و سپس فرزندش محمد دژ آن را برآوردند و در آن کوشکی نیز ساخت».

اهالی مرند زحمتکش و فعال می‌باشند. آب و هوای ییلاقی و ملایم و سالم دارد. کشاورزی و صیفی‌کاری در آنجا پیشرفت کرده و میوه‌های خوب و شیرین و سالم دارد.

توابع مرند عبارت است از:

رودقات: (النجق، امند، اندبیل، زرقان، هرزنق، ...)

هرزندات: (زنوز، هرزند جدید، هرزند عتیق، ...)

جلفا: (علمدار و گرگر، ...)

این شهرستان از نظر تقسیمات کشوری از سه بخش بشرح زیر تشکیل یافته است.

بخش مرکزی	۹۸ آبادی
زنوز	۲۰ آبادی
جلفا	۲۶ آبادی

مرند در ۷۲ کیلومتری شمال باختری تبریز و در ۷۶ کیلومتری جنوب مرز ایران و شوروی است.

مشخصات جغرافیایی آن عبارتست از:

طول ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه

عرض ۳۸ درجه و ۲۶ دقیقه و ۲۲ ثانیه واختلاف ساعت با تهران ۲۲دقیقه و ۳۳ ثانیه است .

زنوز یکی از بهترین و زیباترین بخشهای آذربایجان است و آب وهوای آنجا نیز خیلی عالی و سیب زنوز بسیار مرغوب و معروف است .

سخنوران معروفی بشرح زیر از مرند و زنوز و سایر قسمتهای آن برخاسته‌اند :

تالاندی

از سخنوران معروف قصبه گرکر است . در علوم نقلی و عقلی استاد ودر فن عروض و قافیه ماهر بوده و در اپیدمی وبا بسال ۱۲۸۳ مرحوم شده است . اشعار او به زبان ترکی است . و در دسترس ما نیست .

حدیقةالشعرا ـ دانشمندان آذربایجان

ص ۸۴ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵

ثابت اندبیلی

از شاعران قرن سیزدهم هـ.ق. است که در اندبیل متولد شده و در تبریز ساکن بود. اشعارش خوب و دارای مضامین شیرین است و بزبانهای فارسی و ترکی آذربایجانی است و اغلب اشعارش نوحه ومصائب حضرت سیدالشهدا است و دیوانش در حدود ۲۵۰۰ بیت شعر دارد .

دو بیت زیر از غزلیات فارسی اوست :

شانه بر زلف مزن خون دلم را تو مریز
آشیان بسته دلم در سر آن زلف پریش
(ثابت) از زاهد پشمینه حذر کن بگریز
گرگ طبع است ولی آمده در صورت میش

نسخه‌ی دیوان ثابت در کتابخانه‌ی شادروان حاجی محمد نخجوانی در ۱۰۶ برگ ۱۵ سطری موجود است .

از غزلهای اوست :

بیا ای شمع ما با هم گدازیم — زمانه گر نسازد ما بسازیم
اگر زاهد به زهد خویش نازد — من و تو با خدای خویش نازیم
همه هشیار ، ما مستیم و مدهوش — همه رفتند و ما در عشق بازیم
دراین ویرانه (ثابت)همچومحمود — اسیر عشق و مفتون ایازیم

* * *

در بیتی به زادگاه خود چنین اشاره کرده است :

بزمی است بزم عشق در اوقال و قیل نیست
ترسد اگر خلیل ز آتش خلیل نیست
جانا مکن تو غیبت کبری ز اندبیل
دانم تو را اگر چه وطن اندبیل نیست

دانشمندان آذربایجان ص ۸۸ ـ سخنو ـ
ران آذربایجان ص ۱۰۱۷ ـ دیوان ثابت
اندبیلی ـ ریحانة‌الادب ج ۱ ص ۲۶۱

حقیر

نامش حاجی میرزا غفار مرندی معروف بقصه‌خوان، قصائد و غزلیات بسیار گفته‌وقطعه زیررا در سال ۱۲۸۲ ه.ق، (۱۳۴۴ شمسی) ساخته که مشهور و معروف است.

پیچ پیچ ایتمیون جهانی یخمیون — انما النجوی من الشیطان اخی
باخ هراته هامی استحکامله — پیچ‌پیچدن‌بول خراب اولدی اخی
هی دیرسوز بربرینون گوشنه — تابکی بسدوز داخی چکدوم نخی
باطنه باخسان خیانت گوزلری — ظاهره باخسان دیر بخ بخ بخی
چوخ اوزون گئتمه‌حقیرا بس‌ایله — چك توتکون دیلنی چالما دخی

حدیقةالشعرا - دانشمندان آذربایجان
ص ۱۱۸ - سخنوران آذربایجان ص۱۰۴۵

شهاب مرندی

قاضی شهاب ازشاعران خوش طبع وشیرین‌زبان قرن دهم ه.ق.مرنداست.
از اوست

تو را عاشق فراوان شد من از غم ناتوان گشتم
تو عاشق دوست گشتی من به کام دشمنان گشتم

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۸ -تحفه‌ی سامی ص ۱۲۶ - روز روشن ص ۳۶۳

ضیاء زنوزی

نامش کربلایی آقا زنوزی ازشعرای ترکی زبان قرن سیزدهم ه. ق. آذربایجان است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۱ حدیقة‌الشعرا

ضیایی مرندی

نامش میرزا جهانگیر خان فرزند میرزا تقی خان خوشنویس است.

او در سال ۱۲۷۵ ه.ق. (۱۲۳۷ هجری شمسی) متولد شده و مردی فاضل وکامل بوده و کلمات قصار حضرت علی (ع) را بفارسی منظوم ترجمه کرده‌است.

ضیایی از طرف مادری نواده‌ی جهانگیرخان سلطان نواده‌ی علیرضاخان است وپس ازتکمیل تحصیلات خود به استخدام دولت درآمد وبیشترمأموریتش در وزارت خارجه بود.

ضیایی دیوانی دارد که پس از فوتش در تهران به چاپ رسیده است.

منظومه‌هایش سیاست‌نامه و حقیقت‌نامه و وصیت نامه است که در زمان حیاتش در سال ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۲۹۱ هجری شمسی) در استانبول چاپ شده‌است. او در اواخر عمر خود به قم رفته و در آنجا مقیم شد و در سال ۱۳۵۲ ه.ق. ۱۳۱۱ شمسی در همانجا رحلت کرده است.

از اوست:

تا مست شراب عشق ز آن ساغر لبریزم
گه مرغ شباهنگم، گه شاهد شب خیزم

پـرغلغله شد گـردون از آه شبـاهنگم
پـر ولوله شد هـامون از بـانگ شباویزم

* * *

سرمست چنـانیم که صهبـا نشناسیم ساغر ز می و باده ز مینـا نشنـاسیم
ما شور ز شیرینی و تندی ز حلاوت زهر و کدر از شهد مصفـا نشناسیم
درهـر چه که بینیم همه‌صنع توبینیم باغ و چمن و کوه ز صحرا نشناسیم
اوراق جهـان دفتر آیـات تو خوانیم برگ و شجر ودجله ودریا نشناسیم
آثار وجود تو ز هر چیز هویداست پیدا و نهـان ، سرّوهویدا نشنـاسیم
مخمور ز عشقیم (ضیـایی) نه ز صهبا مقصـود نـداریم و تمنـا نشنـاسیم

دانشمندان آذربایجان ص ۲۴۲ ـ سخنوران نامی ج ۱ ص ۱۵۶ ـ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۰

عاجز مرندی

نامش میرزا یوسف در قرن سیزدهم هـ.ق. می‌زیست در تذکره حدیقة الشعرا نامی از او برده شده است.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۰

فانی زنوزی

نامش مولانا محمدحسن فـانی زنوزی فرزند میرزا عبدالرسول کـه از

سادات حسینی است و ازبزرگان وفضلا ودانشمندان عصرخود بوده وتاریخچه‌ی زندگانی خود را در کتاب ریاض‌الجنة که یکی ازتألیفات اوست‌نوشته ومشکل نویسندگان بعدی را حل و آسان نموده است . «ریاض الجنة» کتابی‌است‌مشتمل بر یکهزار و یکصد و پنجاه صفحه .

مولانا فانی در علوم عقلیه و نقلیه و ریاضیه اطلاعات‌کافی و وافی داشت و در اوایل جوانی در تبریز پیش مولانا محمد شفیع دهخوارقانی تحصیل کرده و پنج سال نیز از محضر مولانا عبدالنبی فرزند طسوجی فرزند شرف‌الدین محمد در اکثر علوم ادبی وریاضی کسب فیض کرده است مؤلف محترم سخنوران‌آذر-بایجان می‌نویسد :

«مولانا فانی بسال ۱۱۹۵ ه.ق. «۱۱۵۹» شمسی روانه عتبات عالیات شده و در آنجا در خدمت آقا محمد بهبهانی و میرزا مهدی سهرستانی و آقا سیدعلی کسب فیض و کمال کرده و بسال ۱۲۰۳ ه.ق. (۱۱۶۷ هجری شمسی) به مشهد مقدس رفته و پس ازدو سال توقف در آنجا ، سال ۱۲۰۵ به اصفهان رفته ومدتی نیز در آنشهر در محضر اساتید و فضلا تکمیل معلومات کرده‌است بعد به خوی مراجعت و در آنجا بنا به دسبور حسینقلی خان دنبلی کتاب‌بحرالعلوم و ریاض الجنة را تصنیف نموده است .

این دو کتاب مولانا فانی‌به منزله‌ی‌دایرةالمعارف آن عهد محسوب‌می‌شود بحرالعلوم را در تاریخ ۱۲۰۹ ه.ق. «۱۱۷۳» شمسی در هفت بحر و ریاض‌الجنة را در سال ۱۲۱۶ ه.ق. «۱۱۸۰» شمسی که شامل یك مقدمه و هشت روضه و یك خاتمه است تألیف کرده است و روضه‌ی رابع و خامس و سادس و سابع آن

مشتمل به تراجم احوال علما و حکما و شعرا و وزراء و تألیفات و آثار و افکار و اشعار آنهاست.

مولانا در ریاض‌الجنة به ترجمه‌ی حال خود چنین اشاره کرده اشت:

«فانی مؤلف این مجموعه نام بی‌نام این مستهام در السنه و افواه معروف محمد حسن، ولد فقیر الحاج میر عبدالرسول حسینی زنوزی است و زنوز قصبه‌یی است از توابع مرند که محل سکنای اجداد فقیر و تولد فقیر در بلده‌ی فاخره خوی در سنه‌ی ۱۱۷۲ ه.ق. «۱۱۳۷» شمسی روز شنبه هیجدهم ماه‌صفر المظفر هشت ساعت از روز مزبور گذشته ... بوده است. و بعد از دوسال والد از آنجا کوچ فرموده در قصبه‌ی طیبه‌ی زنوز که مسکن اجداد ایشان بوده متوطن شد ... همینکه سن فقیر به ده دوازده رسید و فی‌الجمله سواد فارسی پیدا کردم مرا با خود به دارالسلطنه‌ی تبریز بردند. چندی از فضلا که با والد کمال خصوصیت داشتند ... متکفل پرستاری من نگشتند والد ماجد چون حال را بدین منوال دید در کمال یأس مصمم به مراجعت گردید. در صباح آن روز قدوة‌الفضلا ... مولانا شفیع دهخوارقانی وارد والد ماجد معانق شده زبان به معذرت گشاد و ... متکفل جمیع امورات فقیر شده در منزل خود نگه داشت و قریب به یکسال متوجه درس و بحث من شده بعد از آن به اذن والد در بلده‌ی خوی تا چهار پنج سال در ظل تربیت و حمایت مولانا عبدالنبی بودم و از تأثیر انفاس قدسیه‌ی ایشان در اکثر علوم ادبیه و ریاضیه حظ کامل حاصل نموده بعد از آن در سنه‌ی هزارو صد و نود و پنج روانه‌ی کربلای معلا شده و چهارسال متجاوز در آن مکان از فضلای آنجا سیما مولانا آقای محمدباقر بهبهانی و ...

میرزا مهدی شهرستانی و قدوةالفضلا آقا سیدعلی عالم ربانی مستفیض ومستفید شدم و در علوم نقلیه از فیض قدسیه‌ی ایشـان به قدروسیع و حوصله و قـابلیت بهره برداشته و بعد به بلده‌ی خوی مراجعت و چندی در آنجا توقف واز آنجا درسنه‌ی ۱۲۰۳ ه.ق. به سمت ارض اقدس مشهد مقدس عازم شدم بعضی ازنکته‌سنجان تاریخ ورود این ناتوان را به آن ارض فیض‌نشان مصراع(بایوان سلیمان یافت ره مور) یافتند و دوسال متجاوز درآنجا ازافادات میرزا محمد مهدی... مستفید و از علوم نقلیه و فنون ریاضیه بقدر قابلیت استفاضه و در ۱۲۰۵ ه.ق. از جوار معصوم مرخص و به اصفهان وارد و مدتی هم درآنجا توقف واز افاضات فضلای آن مکان فیض بنیان تمتع برده باز به بلده‌ی خوی مراجعت و در اوایل شباب گاهگاهی بفکر اشعارمی‌پرداخت و به سبب عدم تدوین اکثر آنهابرطرف و نایاب و پاره‌یی که در خاطر بود اگر چه قابل تحریر نبود نهـایت چون در عداد شعرا بودیم در تلو شعر آنها نوشتیم (درحدود ۵۵۰ بیت آورده) ودرپایان ترجمه افزوده است که « پاره‌ی اشعاراین خاکسار در روضه‌ی علما درترجمه‌ی ملا عبدالنبی طسوجی گذشت و پاره‌ی دیگر هم در این روضه درترجمه‌ی‌مضطر خراسانی می‌آید و در تضاعیف روضات گذشته و آینده هم اشعارعربی وفارسی بسیار مذکور گردیده است ومفصل احوالات حقیر درروضه علما به عنوان‌حسن مشروحاً ذکر شد» .

تألیفات مولانا فانی بشرح زیر است :

۱ـ بحرالعلوم : این کتاب را در سال ۱۲۰۹ ه.ق. «۱۱۷۳» شمسی درخوی بنام حسینقلی‌خان‌دنبلی‌نوشته کتابی است ملمع و کشکول مانند درهفت جزوه.

نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس بشماره ۲۱۸۶ودر کتابخانه‌ی ملی‌تبریز بشماره ۳۵۵۶ موجود است .

۲ ـ ریاض‌الجنة : کتابی است در یك مقدمه و هشت روضه و یك خاتمه بسال ۱۲۱۶ هـ.ق. «۱۱۸۰»شمسی بدستور حسینقلی خان دنبلی بشرح زیر :

۱ ـ در احوال جمعی از ذوات شریفه از امامان و جزء آنها ۲۸ قسمت .

۲ ـ در احوال جمعی از ذوات خبیثه ۷ قسمت.

۳ ـ در ذکر آنچه درعالم موجود است من‌البدایه الی‌النهایه ، ۲۵قسمت .

۴ ـ مشاهیر شعرای عرب .

۵ ـ احوال مشاهیر و وزرا .

۶ ـ نوادر حکایات ، در خاتمه‌ی تاریخ اتمام کتاب و آنچهٔ مناسب این باب است .

۷ ـ احوال علمای عامه و خاصه و عرفا و حکما .

۸ ـ ملوك و طبقات سلاطین .

علاوه بر کتب مذکور ، زبدةالاعمال و وسیلةالنجات در ادعیه و اوراد نیز از تألیفات اوست .

از اوست :

تو را نه‌شیوه‌ی عاشق کشی گر آیین است
چرا همیشه درابرویت ای‌صنم چین است
به جان چرا همه دم مایل جفای منی
اگر نه ازمن مسکین دل تو پر کین است

دل‌من است به دست توشوخ خونخواری
چوصعوه‌بی که گرفتار چنگ‌شاهین است
دمی بـه سوی مـن از رحمتت نمی‌بینی
سرم فدای تـو آیین دلبری این است ؟
تو راست ریختن خون من مبـاح ولی
مرا رضا به قضای تو مذهب و دین است
نظر ز «فـانی» بی‌دل مکن دریغ که او
در آستان تو از بندگـان دیرین است

مولانا فانی در سال ۱۲۱۸ هـ.ق. «۱۱۸۲» شمسی وفات کرده است و یکی از شعرای معاصر این ماده تاریخ را ساخته است .

فانی به وصال دوست پیوست = ۱۲۲۳

این ماده تاریخ در مواد التواریخ مصراع چنین ضبط شده است :

فانی بوصال دوست پیوست = ۱۲۱۸

از اشعار اوست :

بـاللوح مـا رقم الرحمن منذبدی — نو نـاکحـا جبه بـالنون و القلم
بـالله یـا لائمی دعنی علی المی — فی حب هـذا الفتی ایـای لا تلم

از مثنویات فانی :

ای برق متـاع آشنـایی — دامن زن آتش جـدایی
ای دشمن دوستان یکرنگ — ای‌دوست به‌دشمنان‌دل‌سنگ
ای آنکه به دل وفـا نداری — فکـر غم آشنـا نداری

ای بیهده کار و بی‌وفا یـار　　ای گشته‌به این و آن وفادار
از بهر چه یار آن و اینی　　از بنده بگو چرا غمینی
بگرفتی و در قفس فکندی　　بی همدم و همنفس فکندی
ای سرو ریاض زندگـانی　　این است طریق زندگـانی
مرغی که ز جور دور ایام　　افتاده به قید دام نـاکام
دربـاره‌ی او دو کار بـاید　　کاری به جز این دو برنشاید
یا باید کشت یا رها کرد　　نه آنکه به درد مبتلا کرد

از رباعیات اوست :

گفتی که به‌دردتو دوا خواهم کرد　　خوش‌باش که‌منبعدوفاخواهم کرد
این بود وفا که ترك کردی مـا را　　من‌ترك‌توای صنم کجاخواهم کرد

* * *

در عـالم عشق می پرستی بهتر　　رنـدی و قلندری و مستی بهتـر
هستی‌مطلب که بهرعاشق به جهان　　یك نیستی از هـزار هستی بهتـر

* * *

دیروز ز دوریت فغـان سر کردم　　دامن ز سرشك دیده‌هـا تر کردم
گه سر ز تغافل تو کردم برخاك　　گه خاك ز هجران توبرسر کردم

* * *

مرحوم فانی در کتاب خود از آثار صبا به تفاریق و تنـاسب مقـام ذکر کرده از آن جمله قصیده‌ای است که در نغز کتاب فدیل به متقیت علی بن ابی - طالب علیه‌السلام گوید :

کیست آن دانای نادان‌چیست آن گویای لال

در شواهد بی‌شبیه و در مسائل بی مثال

ساکت بسیارگوی و ساکن گیتی نورد

آنکه باریك‌بین بود هم ابکم شیرین مقال

نزد هر بینـاست بینـا در بر هر کور کور

پیش هر گویاست گویا در بر هر لال لال

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۹ ـ ریاض‌الجنة ص ۵۹۳ داستان دوستان ص ۸ ـ تذکره‌ی‌اختر ص ۱۵۵ ـ فرهنگ‌سخنوران ص ۴۲۹ دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۲ ـ ریحانت‌الادب ج ۲ ص ۷۸۹

فدوی

نامش ملا مهرعلی معلم نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز بود و در شعر (فدوی) تخلص می کرد و در اوایل سلطنت قاجار در تبریز می‌زیست و فرهاد میرزا در تذکره‌ی زنبیل سال وفات اورا ۱۲۶۲ ه.ق. (۱۲۲۴ هجری شمسی)در تبریز قید کرده و نوشته است :

(مردفصیح‌البیان ، مرقع لباس و ملمع اساسی بود ... نزدیك به سیصدجلد کتاب داشت که غالب آنها به خط خودش بود وخط شکسته‌ی نستعلیق‌متوسطی داشت در اواخر عمر زنی گرفت و از او اولادی به عمل آمد و در مراتب شعر

و شاعری ید علیا داشت فن حسابی او ترکی پس از آن عربی و پس از آن فارسی بود.»

او شاعری توانا و به زبانهای عربی و ترکی و فارسی شعر می گفت اشعار ترکی را از فارسی بهتر می گفت.

چندین قصیده‌ی مفصل عربی و فارسی دارد و از جمله قصاید عربی او که در مدح حضرت امیر علیه‌السلام گفته که بیت زیرین مطلعش می‌باشد:

ربه فیه تجلی و ظهر ها علی بشر کیف بشر

این قصیده‌ی عربی را که‌مشتمل برسی بیت است‌استاد مهندس نقوی(حامد تبریزی) که از شعرای توانای معاصر است بزبان پارسی تخمیس کرده است که از نظر خوانندگان می گذرد:

کیست این نور خدای اکبر ـ که دهد جلوه به شمس و به قمر
حکمفرمای قضا سیر قدر
ربه فیه تجلی و ظهر ها علی بشر کیف بشر

* * *

ای که گفتی که علی نیست خدا ـ گر خدا نیست ازو نیست جدا
به ره گمشدگان نور هدی
هو والواجب نور و قمر هو والمبدء شمس و ضیاء

* * *

حکم تو بر همه عالم ساری ـ مهر تو در رگ جانها جاری
تو یدالهی و از غش عاری

اذن اللـه و عین البـاری یا له صاحب سمع و بصر

* * *

علـی آن مظهـر حق دست خـدا ـ بـه جبین دو جهـان نور صفـا
علـت خلـق زمین است و سمـاء
علت الکون و لولاه لمـا کان للعـا لم عین و اثر

* * *

گشت شـرمنده ز حلـم تـو عدو ـ آنکـه انـداخت بروی تـو خدو
آید این نغمه به گوش از هر سو
ولـد ابدع مـا تعقده من عقول و نفوس و صور

* * *

دشمنـان تـو ز هر خیل و گـروه ـ از دم تیغ تـو دایم بـه ستـوه
ای بمیدان غـزا همچـون کـوه
جنس الاجناس علی و بنوه نوع‌الانواع الی حادی‌عشر

* * *

خیـل دلسوختگـان را آهـن ـ روزی کـرسنگـان را ضـامـن
گنـج اسـرار ازل را خـازن
مظهر الواجب یا للممکن صورت الجاعل یا للمظهر

* * *

آنکـه افکنـد بـه هنگـام وغـا ـ لـرزه بر پیکـر اربـاب دغـا
گرد شیر اوژن میـدان غـزا

ما رمی رمیة الا و کفی ما غزی غزوة الا و ظفر

* * *

با علی هر که بشد رویارو ـ گشت لرزان به خود از هیبت او
ذوالفقارش شرر جان عدو

اغمد السیف متی قابله کل من جرّد سیفاً و شهر

* * *

رهرو و راهبر راه فلاح ـ آفتاب فلك سلم و صلاح
از تو پیدا به جهان لیل و صباح

اسداله اذا جال و صاح ابو الایتام اذا جاد وبر

* * *

دوستت در کنف رب رحیم ـ دشمنت پیرو شیطان رجیم
علی آن قاسم رضوان و جحیم

حبه مبدءِ خلد و نعیم بغضه مبدءِ نار و سقر

* * *

در گلستان به سر شاخه‌ی گل ـ به ولای تو نوا خوان بلبل
به جهان از تو بود هر غلغل

هو فی کل امام الکل من ابوبکر و من کان عمر

* * *

علی ای فخر بشر خیر انام ـ شرح مدح تو نگنجد به کلام
که کند ذات خدا بر تو سلام

لیس من اذنب یوماً بامام کیف من اشرك دهراً و کفر

* * *

پور بوطالب و بن عم رسول ـ همسر حضرت زهرای بتول
دین حق را تو فروعی و اصول
قوسك قوس عروج و نزول سهمك سهم قضاء و قدر

* * *

آن مریدی که بود وردش (هو) ـ به در شاه نجف آرد رو
تا بگیرد ز کف پیر سبو
کل من مات و لم یعرفه موته موت حماراً و بقر

* * *

آفتاب آیتی از پرتو تو ـ مه ز مهر تو فشاند پرتو
ای به طاعت ز رسل برده گرو
خصمك البغضه و الله و ولو حمدالله و اثنی و شکر

* * *

علی ای راه صفا را رهرو ـ در تقا از همگان برده گرو
خرمن خصم خدا را تو الو
خلك بشره الله ولو شرب الخمر و غنّی و فجر

* * *

شمع جمع حرم آل عبا ـ شافع اهل گنه روز جزا
خضر را از یم تو آب بقا

من له صاحبة کالزهرا و سلیل کشبیر و سبر

* * *

عارف حادث و دانای قدم ـ وارث علم رسول اکرم
در علم است علی بر عالم
عنه دیوان علوم و حکم فیه طومار عطات و عبر

* * *

در نیستان جهان شیر خدا ـ بدبستان شرف درس تقا
به شبستان فلك شمع رجا
و هو النور و اما الشرکا فضلام و دخان و شرر

* * *

هستی ذات خدا را تو علم ـ به تو دادهست خدا لوح و قلم
امتت در دو جهان فخر امم
بوتراب و کنوز العالم عنده نحو سفال و مدر

* * *

لا مکانی و مکانت همه جا ـ لا یموتی و ممات تو بقا
بی مثالی و مثالی ز خدا
ایها الخصم تذکر سندا متنه صحّ بنصّ و خبر

* * *

مصطفی ختم رسولان بشیر ـ مبشر وحی خداوند خبیر
حج آخر چو شد از ناقه بزیر

اذ اتی احمد فی خم غدیر بعلی و علی الرحل نبر

* * *

رفت بر منبر و گفتا (قولوا) ـ بجهان نیست خدا (الا هو)
من رسولش و علی آیت او

قال من کنت انا مولاه فعلی له مولا و مفر

* * *

او ولی است و وصی است و امیر ـ او امام است و همام است و مجیر
وارث احمد مرسل به غدیر

قبل تعیین وصی و وزیر هل تری مات نبی و هجر؟

* * *

ای سبق برده ز اقران به خلوص ـ مرشد کامل عاری ز نقوص
مصطفی را تو وصیی به نصوص

من اتی فیه نصوص بخصوص هل باجماع عوام ینکر

* * *

آیت هستی حق ذوالمن ـ گنج اسرار خدا را مخزن
قطب اقطاب زمینی و زمن

آیت الله و هل یحجد من خصه الله بای و سور

* * *

علی ای سرور خوبان جهان ـ عاشق روی تو ام از دل و جان
ای تو عشاق جهان را جانان

ودك اوجب ما فی القرآن		اوجب الله علینا و امر

* * *

هر که آورد به غیر تو پناه ـ روز محشر بکشد بار گناه
هست بر قول من این گفته گواه
مدعی حب علیاً و عداه		مثل من انکر حقاً و اقر

* * *

قصیده‌ی ۵۵ بیتی دارد که در مدح یکی از بزرگان معاصر خود گفته و چنین آغاز می‌شود :

در مزاج جهان وفایی نیست		دور ایام را بقایی نیست
نکنی تکیه بر بنای جهان		که از آن سست‌تر بنایی نیست
اعتنا بر اساس دهر مکن		که سزاوار اعتنایی نیست
دل به دنیا مده که آن معشوق		دل نگهدار دلربایی نیست
من ندانم چه روزگار است این		کاندر آن با حق آشنایی نیست
همه در معرض فنا ، اما		کس در اندیشه‌ی فنایی نیست
خون خورید ای هنروران کامروز		جز هنر جنس ناروایی نیست

* * *

زاد بندینده اولان راد اولماز		اولسا مفتی آدی بیر زاد اولماز
ای معلم منی اوز حالیمه قوی		سنه شاگرد اولان استاد اولماز
لاله‌ئون باغرینه باخجاق بیلدیم		دهر باغیندا اولان شاد اولماز
عاشقه سویلیمون آغلاماسون		تا دو شط اولماسا بغداد اولماز

بیر چکردیم سنه زاهد اما خاک اولان کیمسنه ده باد اولماز
او رفیق‌لر که منیم واریدلر ددیلر مهر علی داماد اولماز
بیله ویردیم که ددی مشاطه بو خرابه داخی آباد اولماز
عاشق اولدون«فدوی» عقلی بوراخ بیر عروسه ایکی داماد اولماز

او پسری بنام میرزا فضلعلی داست و خانواده‌ی او حالا هم بنام فضلی در تبریز ساکن هستند.

دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۵ ـ زنبیل فرهاد میرزا ص ۸۰ ـ نشریه دانشکده‌ی ادبیات تبریز سال اول شماره‌ی ۵ ص۲۶ سخنورای آذربایجان ص۱۰۲۵ـفرهنگ سخنوران ص ۴۳۷ ـ ریحانت‌الادب ج ۴ ص ۳۱۱

فنای زنوزی

نامش میرزا عبدالرسول فرزند میرزا محمدحسین فانی که در شعر، فنا تخلص می کرد.

از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. زنوز است.

او بمسافرت علاقه‌ی زیادی داشت درجوانی اغلب به سیروسیاحت می‌رفت درمسافرت روم با مؤلف تذکرةالخطاطین میرزا سنگلاخ ملاقات وطرح‌دوستی افکند.

فنا دیوانی دارد که نسخه‌های آن در کتابخانه‌ها بشرح زیرموجوداست :

نسخه‌یی در تبریز در کتابخانه‌ی ملی بشماره ۵۶۲ به خط خود شاعر که بدون رعایت حروف آخر قوافی نوشته است . در مراثی و نوحه می‌باشد این نسخه در۱۶۷ برگ ۱۶ سطری است و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی ملی‌تبریز بشماره‌ی ۵۶۱ موجود است که با مصراع زیرین شروع می‌شود :

باز این فغان و غلغله اندر زمانه چیست

در تهران کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی ۷۲۹ با دیباچه‌یی به نثر ، سپس مراثی و ساقینامه و رباعیات اوست در ۲۰۰ برگ ۱۷ سطری .

درتهران کتابخانه‌ی مجلس به شماره ۵۱۵۸ به خط نستعلیق خود شاعردر ۱۹۴ برگ ۱۶ ـ ۱۵ سطری .

تهران ـ کتابخانه‌ی ملی به شماره‌ی ۱۶۶ به خط نستعلیق عبدالکریم .

فنا در سال ۱۲۶۳ ه.ق. ۱۲۲۵ (هجری شمسی) وفات کرده است .

اشعارزیردرتاریخ بنای مسجد نمازیه خوی که به هزینه‌ی شادروان‌حسین خان بیات ماکو ساخته شده سروده شده است .

در زمان جلوس جمجاهی که بود زیب تخت خاقانی
فخر ایل بیات ماکویی هادم کفر و شرع را بانی
مسجدی ساخت تا شود برپا پایه‌ی کعبه‌ی مسلمانی
گفت تاریخ این مقام «فنا» (کرد معمور کعبه ثانی)

۱۲۳۸ ه.ق. ۱۲۰۱ هجری‌شمسی

فنا در ماده تاریخ شهادت امیر خان سردار چنین گفته است :

سردار امیر خـان به لشکر هم نظم چو رشته‌ی گهرداد
تاریخ شهـادتش فنـا گفت (سرداربکوی دوست‌سرداد)
۱۲۴۲ هـ.ق. ۱۲۰۵ هجری‌شمسی

از ساقینامه‌ی اوست :

خدا را ستایش که آرد برون ز رگهـای رز آب آتش درون
چه آب ارچکد قطره‌یی روی خاك سراسر کند خاك را جـان پـاك
اگر خضر از او جرعه‌یی یافتی رخ از عمر جـاوید برتـافتی
از او قطره‌یی گر چکد برصدف بریزد همه در و گوهر ز کف
به عشاق از وی صفایی دهند به رنجور از وی دوایی دهند
اگر مفتی شهر از او شهد کام شدی ، کی ، کجا گفتی آنراحرام
حرام است بر زاهد خودپرست نه بر عـاشق مست روز الست

* * *

هر کس به‌عیب‌خویشتن مشغولست در بزم حضور اهل دل مقبولست
هر شخص که عیب‌جوی مردم‌باشد بیچاره به علت نهان معلولست

* * *

باز این فغان وغلغله اندر زمانه چیست ؟
این آتش زبان فنارا زبانه چیست ؟
مرغان باغ کرده چرا سر بزیر پر ؟
درمانده جمله ازطلب‌آب و دانه چیست ؟

پژمرده غنچه و گل بر گلستان چرا
برقی کزوست سوخته بر آشیانه چیست ؟
غنچه فکنده پرده‌ی عصمت چرا ز رخ
بلبل ز غصه بسته زبان ازترانه چیست ؟
سنگ‌عزا به سینه زند مطرب از چه‌رو ؟
برچیده بزم عشرت چنگ‌وچغانه چیست ؟
گفتم‌به‌مرغ‌دل که‌به‌دهراین‌چه‌شورشی‌است
این داستان تازه چه و این فسانه چیست ؟
گفت آنکه دیده بسمل در خون تپیده را
داند بخون نشانده ما را نشانه چیست ؟
گفتم که نیست بی‌سبب این شیون عجیب
بر های و هوی ناگه مردم بهانه چیست ؟
گفتا چو نی‌نوا کن و بر نینوا گذر
بنگر که سرّ ناله نی در میانه چیست ؟

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۲۷ ـ فهرست نسخه‌هاج ۳ ص ۲۴۷۱ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۰۲ ـ بزرگان وسخن‌سرایان آذربایجان غربی ص ۱۹۹ ـ فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ج ۲ ص ۶۲۱

محمد هاشم طسوجی مرندی

فرزند حاجی‌میرزاعبدالله موسوی که درسال ۱۲۹۵ هـ.ق. «۱۲۵۷»شمسی متولد شده است نسبتش با ۲۵ واسطه به امام موسی بن جعفر (ع) می‌رسد .

محمد هاشم طسوجی از علمای فاضل و دانشمند و درعلوم متنوعه‌کامل و صاحب نظر و مخصوصاً در فقه و اصول و حدیث استاد ماهر بود و حافظه‌ی‌قوی داشت و اشعار عربی و فارسی و ترکی او نشانه‌ی توانایی قدرت طبع اوست .

سید محمد هاشم علاوه بر معلوماتش ناطقی زبردست بوده و در مجالس درس بزرگان و علماء معروف عصر خود منجمله محمدکاظم یزدی ، آقا ضیاء‌الدین عراقی و شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی و حاج سیدابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری و عده‌یی از دانشمندان فاضل و معروف کسب فیض و کمال کرده و به مقام اجتهاد نایل شد . اودر سال ۱۳۲۰ هـ.ق. (۱۲۸۱ هجری شمسی) به شهرستان خوی رفته و در اختلافات ارامنه با علما تشریك مساعی می‌نمود .

شادروان سید هاشم مرندی تألیفات زیادی دارد از آن جمله است :

ذخرالمساکین در ادعیه و اوراد ، رجوم‌الشیاطین در عقاید و چند رساله در احکام اموات و طلاق زوجه‌ی غایب و رد نظریه‌ی فیلسوف معروف داروین ، شرح‌الاربعین در شرح چهل حدیث ، شفاالصدر فی تفسیر سورة القدر ـ مجالس الاصول ، مرقاة التقی فی شرح قضاء عروة الوثقی که به چاپ رسیده‌اند .

چند جلد از تألیفاتش از آن جمله احسن‌الکلمات فی ردالغلات ترجمه احتجاج طبرسی ، شرح رسایل شیخ مرتضی انصاری ، فقه‌القران در دو جلد که متأسفانه تا حال چاپ نشده‌اند .

از اوست :

شنیدم همی خواند در باغ بلبل که آمد خزان رفت بر باد سنبل
کجا رفت آخر گل و سنبل و مل (هر آن کس که بر کام گیتی نهدل
به نزدیك اهل خرد نیست عاقل)

به دار فنا بس که ظاهرپرستی چو عشاق مفتون مخمور و مستی
بدیدی اگر از جهالت‌پرستی (که نقد بقا نیست در جنب هستی
ز دامان او دست امید بگسل)

مده عمر خود را به باطل ز راهی که حاصل ندارد به جز روسیاهی
مشو غوطه‌ور در خیال تباهی (همان گیر کز فیض لطف الهی
شده بهره‌ور در فنون فضایل)

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۱ - تاریخ خوی ص ۵۵۹

مدرس زنوزی

نامش آقا علی فرزند آقا عبدالله زنوزی ملقب به استادالاساتید وحکیم مؤسس که در سال ۱۲۳۴ ه.ق. (۱۱۹۷ هجری شمسی) متولد شده است .

آقا علی فیلسوف بزرگ و محقق ومؤسس حوزه‌ی علوم عقلی تهران‌بود در اوایل عمر نزد پدرش تحصیل کرده و بعد به نجف اشرف مشرف شده و از محضر علمای عصر کسب فیض و کمال کرد و بعداً در اصفهان و قزوین نیز نزد میرزا حسن فرزند ملا علي نوری و ملا آقای قزویني به تحصیلات خود ادامه

داده و به تهران مراجعت کرده و در مدرسه قاسم خـان مدت مدیدی مشغـول تدریس فلسفه و حکمت شـد و بعداً در مدرسه‌ی سپهسالار مشغول تدریس بـود و در ۱۷ ذی‌قعده سال ۱۳۰۷ هـ.ق. (۱۲۶۸ هجری شمسی) در تهران وفات کـرد و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

از تألیفات چاپی او عبارتند از :

۱ ـ ابواب حکمت میزانیه واسامی هر یك از آن ابواب به لسان حکمای یونان.

۲ ـ بدایع‌الحکم در مسایل مشکله حکمیه.

۳ ـ حاشیة علی شوارق‌الالهام (عربی).

۴ ـ رسالة فایدة فی‌النفس (عربی).

۵ ـ النفس کل‌القوی (عربی).

۶ ـ رسالة‌الحملیة (عربی).

۷ ـ رسالة فی وجودالزابطی (عربی).

۸ ـ سبیل‌الرشاد فی اثبات‌المعاد (تعلیقه بر معـاد اسفار ملاصدرا).

از اشعار اوست

نرگس مست تو تا بادەپرستی کندا
هرچه‌هستی‌همه‌چون چشم تومستی کندا

شدبه یك نقطه عیان ازدهنت‌سرّ وجود
نیستی بین که عیـان نکته هستی کندا

بسیط عالم هستی بساط باده‌پرستی
اگر نداشت ندانم چه داشت عالم هستی
زمین میکده را برتر از سپهر شمارم
چه حکمتی است؟ندانم دراین بلندی و پستی

ازفیلسوف اعظم آقای علی مدرس زنوزی تهرانی
سخنوران آذربایجان ص ۱۰۳۳ ـ
ریحانت‌الادب ج ۲ ص ۱۳۴ـ دانشمندان
آذربایجان ص ۱۱ ـ مؤلفین کتب چاپی
ج ۴ ص ۳۱۳

مسکین زنوزی

نامش آقا سیدعلی زنوزی از شاعران قرن سیزدهم ه.ق. است .
آقای سلطان‌القرایی در روضات‌الجنان می‌نویسد :
«میرعلی زنوزی که در شعر (مسکین) تخلص می کند مردی است فاضل و در فنون ادبیه استاد بسیار ماهر بوده به‌کار معلمی اشتغال داشت و با تدریس و تعلیم اطفال خاندان حاج میرزا رفیع نظام‌العلما و بعضی دیگر ازخانواده‌های تبریز امرار معیشت می‌نمود .

دیوان شعر او را در پیش یکی از ورائش دیدم ، قصاید محکم با زبان فارسی وعربی دارد . خودوافراد خاندانش ازپیروان شیخ احمد احسایی بودند.»

سید حسین زنوزی پسر میرعلي باباکه درسرای عباسي به‌کار مکتب‌داري

می‌پرداخت خواهرزاده‌ی اوست ، در احوال و آثار خوشنویسان تألیف دکتر مهدی بیانی جلد اول ص ۱۴۹ مطالبی درشرح حال سید حسین نوشته شده‌است ولی روشن نیست .

درتاریخ وفات میرزاعبدالکریم ملاباشی متوفی بسال ۱۲۹۴ ه.ق.«۱۲۵۶» شمسی گفته است .

در شب چارشنبه چـاردهم مـاه از صفر کافتاب در برحوت است
سوی رضوان شدآن کریم خصایل به‌مقامی که‌ذروه‌ی‌جبروت‌است...

سخنوران آذربایجان‌ص۱۰۳۵ ـ روضات ـ الـجنـان ج ۲ ص ۶۶۴ ـ دانشمنـدان آذربایجان ص ۳۴۲

مضطر زنوزی

نامش میریحیی فرزند مصطفی است .

دیوانش بسال ۱۳۰۲ ه.ق. (۱۲۶۳هجری شمسی) در تبریز چـاپ شده و منظومه‌ی مختصری هم بنام (مشوق‌الصبیان) از ترکی به زبان فارسی در مقـابل نصاب‌الصبیان نوشته که در سال ۱۳۸۰ چاپ شده است . اشعارش بد نبود و مضطر تخلص میکرد و مطلب دیگری از او بدست نیامده است .

سخنـوران آذربـایجـان ص ۱۰۳۶ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۸

مغربی

نامش محمد فرزند عزالدین بن عادل بن یوسف مشهور به محمد شیرین که در قریه‌ی امند محال رودقات متولد شده است .

از قراریکه مشهور شده‌چون دردیار مغرب بیشتر مقیم بود لذا (مغربی) تخلص اختیار کرده است .

جامی در نفحات‌الانس نوشته است :

«مولانا محمد شیرین مرید شیخ اسماعیل سیسی است که وی ازاصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی است .»

مولانا مغربی با بسیاری از عرفا و فضلای قرن هشتم ه.ق. مخصوصاً با کمال‌الدین خجندی(متوفی بسال ۸۰۳ه.ق ۷۷۹ هجری شمسی)معاصرومعاشرت داشت .

مولانا در شصت سالگی درسال ۸۰۹ ه.ق. (۷۸۵ هجری شمسی) درتبریز وفات کرده و در سرخاب حظیره بابا مزید دفن شده است .

در اغلب تذکره‌ها تاریخ فوت مغربی را اشتباهاً ۸۰۸ ضبط کرده‌اند .

دیوانش شامل غزل و رباعی و ترجیع‌بند است که مکرر به سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۰ و ۱۳۰۲ و ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۲۴۹ و ۱۲۴۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۸۴ هجری شمسی) در ایران و بمبئی چاپ شده است و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های معتبر داخلی وخارجی موجود است وقدیمی‌ترین نسخه‌ی آن در موزه‌ی بریتانیاست.

مؤلف لطایف‌الخیال دیوان سه هزار بیتی او را دیده است.

تألیفات او عبارتند از :

۱ ـ جام جهان نما در توحید و به روش عرفانی نوشته شده است که آغاز آن چنین است :

«حمـد بی حد و شکـر بی عد سزای ذاتی که وحدتش منشاء احدیت و واحدیت شد .»

نسخه‌هـایی از آن نیز در کتابخانه‌هـای مجلس اسلامی ، آستـان قدس رضوی، ملك، دانشگاه تهران ، سپهسالار، و کتابخانه‌ی ملی و درخارج از کشور در ایاصوفیا و قاهره موجود است .

شیخ عثمانی مغربی به جام جهان‌نمـا حاشیه نوشته است . چند نفر دیگر نیز به این کتاب بشرح زیر شروح نوشته‌اند :

۱ ـ احمد فرزندموسی‌رشتی جام‌جهان‌نما را شرح کرده و نوشته است که :

بسال ۸۲۰ هـ.ق. (۷۹۶ هجری شمسی) به تبریزرفتم و در مدرسه‌ی شیخیه به تدریس جام جهان‌نما که نگارش استادم مغربی بود و من آنرا نزد اوخوانده بودم و اجازت از او داشتم پرداختم و بر آن حواشی نگاشتم . سپس بسال ۸۵۰ نیز به تبریز بر گشتم به خواهش کمـال‌الدین یوسف مشهـور به میـر شکی به گزارش آن پرداختم و در شهر باکو بانجام رساندم » .

این‌شرح که‌به‌خط نستعلیق خوش سده‌ی نهم است همراه(شرح گلشن‌راز) او در دانشگاه تهران به شماره‌ی ۲۲۶۱/۳ موجود است .

۲ـشرحی‌است ازخواجه بنده‌نواز(گویا سید محمد گیسودراز) و نسخه‌یی از آن در انجمن ترقی اردوی پاکستان هست .

۳ ـ شرحی است از وجیه‌الدین علومی .

در روضات‌الجنان جلد اول ، صفحه‌ی ۶۶ از سایر تألیفات و آثار او چنین یاد شده است .

۲ ـ اسرار فاتحه .

۳ ـ درفرید .

۴ ـ نزهةالساسانیه .

از اوست :

هرجا که‌دویدیم‌همه‌سوی‌تودیدیم هرجا که‌رسیدیم‌سر کوی تودیدیم

* * *

کس جانب ما ذلت و نیاز نباشد

جمال روی تو را هیچ عز و ناز نباشد

جهان‌پرشوراز آن دارد لب شیرین ترك‌من

که‌ترکان‌دوست می‌دارند دایم شوروغوغارا

* * *

دل همه دیده شد و دیده همه دل گردید

تا مراد دل و دیده ز تو حاصل گردید

دل که دیوانه‌ی زنجیر سر زلف تو بود

هم به زنجیر سر زلف تو عاقل گردید

رساله‌ی دررالفرید فی معرفةالتوحید مشتمل بر سه اصل توحید و افعال و صفات خدا به زبان فارسی در گیلان تألیف کرده است .

شیخ عبدالله شطاری مؤسس طریقه‌ی شطاریان و مؤلف رساله‌ی اشتغال

شطاریه از جمله‌ی خلفا و جانشین این مرد بزرگ بوده از دست وی خرقه پوشیده و شطاری لقب یافته و از طرف اوبرای ارشاد مردم به مملکت هند رفته و در ۸۳۲ ه.ق. (۸۰۷ هجری شمسی) در آنجا فوت کرده است . و باید دانست که مولانا محمد مغربی غیر از ابوعبدالله مغربی است که در سن صدسالگی در سال ۲۷۹ ه.ق. (۲۷۱ هجری شمسی) وهمچنین غیراز (ابوالحسن‌الاقطع مغربی متوفی بسال ۳۴۳) و (ابوعثمان مغربی متوفی بسال ۳۷۳) و (ابومدین مغربی متوفی بسال ۵۹۰) و (عبدالرحیم مغربی متوفی بسال ۵۹۲) و (ابوالحسن مغربی متوفی بسال ۶۵۴) و (ابو محمد مرجانی مغربی) است که بسال ۶۹۹ فوت کرده و (شیخ اسحق مغربی متوفی بسال ۷۷۶) .

آقای ادیب طوسی درنشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز ازیك نسخه‌ی‌خطی که تاریخ کتابت‌آن ۱۰۱۴ ه.ق. (۹۸۴هجری‌شمسی) ومتعلق به‌آقای‌عبدالحمید مولوی است یك غزل و سیزده دو بیتی او را که به زبان فهلوی آذری است‌نقل و تصحیح و معنی کرده است بدین شرح :

هنو گیتی نبداچ نیستی هست که‌بدیان (و) دلم‌جویان سرمست

معنی : هنوز گیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان سرمست بود .

نبداچ یان و دل نام و نشانی کوایان من‌من اویان عهد می‌بست

معنی : هنوزازدل وجان نام ونشانی‌نبود که حق با جان من‌عهدمی‌بست .

ورآن عهدین کویان بسته‌ها من من اچ اویان پیمان هیچه‌نشکست

معنی : و اگر آن عهد اینست که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ

نشکستم .

نبد دستی و دامانی به گیتی کمن اچ ناد دامان هازره دست

معنی : هنوز در گیتی دستی ودامانی نبود که من بدامن «ناد» دست‌زدم .

چ خویشم مغربی آنروژ برخاست کوا اویان من آن روژه پیوست

معنی : مغربی ! من ز سرخود آنروز برخاستم که جان من با حق‌پیوست .

ار بدریا رسم دریا ته وینم ور بصحرا رسم صحرا ته وینم

بجز تو هیچ گنجی نی بگیتی از آن هریا رسم هریا ته وینم

معنی : اگر بدریا رسم ترا می‌بینم و اگر بصحرا رسم ترا می‌بینم ، در عالم گوشه‌ای از تو خالی نیست ، از آنرو هر کجا می‌رسم همه جا ترا می‌بینم .

دل بچهنام آذر سوتمی ناد چشم یان اچ دو گیتی دوتمی ناد

لاوه جهنا میر بیباره ببرد هر چه دسالها اندوتمی ناد

معنی : ای ناد دل به آذر عشق سوختم و چشم از دو گیتی دوختم سبیل عشقت بیك‌باره برد ، آنچه در سالها اندوختم .

من اچ اویان کواهنامم آورد نام چهنام من بخویشه نیست

معنی : من ازحقم که عشق مرا آفریده من خود نام عشق برخودنبسته‌ام .

مهر اچ مهروانان میشه خوش نی نیچه رومهروانی گسته بی گسست

معنی : مهر زیاد از دلبران خوش نیست ، همچنانکه اظهار مهر نیز از دلبران زشت است (؟)

کما دل اچ گهان آن روژه ببریر کما و نادپان خویشه بنشست

معنی : که من آنروزازجهان دل بریده‌ام که‌دمی با حق‌دورازخودنشستم .

نه گیتی بر هنو نه کوشن و دشت کما چهنامه داری تو مه‌می کشت
تو مه چهنام اما آورده بین بوم امـا رنگ اژول و آلالوان رشت

معنی ، نه هنوز گیتی بود ونه کوشن و دشت که تخم عاشقی می کشتم تخم عشق ما به این زمین آوردیم و به گل لاله‌های دشت ما رنگ بخشیدیم .

دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۱ روضات الجنان ج ۱ ص ۶۶ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۲ ص ۱۱۰۷ حبیب المنیر ج ۳ ص ۵۴۹ لطایف‌الخیال(نسخه‌ی عکسی) ـ سخنوران آذربایجان ص۱۰۳۷ـ فرهنگ سخنـوران ص ۵۵۶ ـ نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز ج ۸ ص ۱۲۱

شعرای معاصر مرند و زنوز

آخشین

نامش محمدتقی قاسمی که آخشین تخلص می کند درسال ۱۳۳۹ شمسی در قریه‌ی «آغ کمرلی» مرند متولد شده است تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران فرا گرفته و بعداً بشغل دندانسازی مشغول شد و اکنون نیز به این کار ادامه می‌دهد.

آخشین همیشه کتابهایی را که موافق میل خودش باشدمطالعه می کندو به دواوین شعرا علاقه زیادی دارد.

او در عین حال که اشعار کلاسیك می‌سراید بشعر آزاد نیزعلاقه‌ی‌زیادی دارد.

از اوست:

آی مارالیم

آی مارالیم! داغی - داشی گزنده
جئیرانلاری آرخاشلارا دوزنده
ظالم آووچی، الدن الین اوزنده
قویمایاسان برەلرده دورالار
کورپەلری نشانلاییب وورالار

آییق دولان ، گوی اوتلاری بیچنده
بولاقلارین سرین سویون ایچنده
ظالم آووچو اوردان گلیب گئچنده
بیر فیشقا چال ، سیزی تورا سالماسین
گوزللرین داها جانین آلماسین
سورولری آپارانداا اوتلاغا
گوز ـ قولاق اول باتمیالار باتلاغا
بوینوزلاری ایلیشمه سین بوداغا
آووچو گؤره ، جیران دوشوب تله‌یه
بالا اولوب ، آنا قالیب مه‌لیه
بیرده سنسن طبیعتین گوزه‌لی
به‌زه‌یرسن بوتون شعری ، غزلی
بیرلیك اولسا ، اگر یوللار دوزه‌لی
آووچو میسیب ، بیرده بره باغلاماز
آنالارین سینه سینی داغلاماز
باهار اولار ، هی دوغارسان ، توره‌رسن
طبیعتدن شائلی حیات سوره‌رسن
شاعرلره سؤنمز الهام وئره‌رسن
اوینایارسان ذیروه‌لردن آشاندا
یوکسه‌لرسن «آخشین»نغمه قوشاندا

اطلاعات شخصی

اورمان

نامش رضا حصاری فرزند فریدون حاصارلی که در سال ۱۳۴۱ شمسی در قریه‌ی کهریزیکان مرند متولد شده است.

اورمان جوانی با استعداد است و اورمان تخلص می کند اشعار او بارها در مجلات چاپ شده و در سال ۱۳۶۱ شمسی خدمت سربازی خود را انجام داده است.

از اوست:

آنا یوردوم آذربایجان

ایستی دیر غوجاغین سنین　　سؤنمز دیر اوجاغین سنین
بار وئره‌ر بوداغین سنین　　آی دردلره اولان درمان
آنا یوردوم آذربایجان

قهرمانلار قوجاغی‌سان　　اصلانلاریـن یاتاغی‌سان
آزادلیغین اوجاغی‌سان　　ثابت ائدیبسن هرزمان
آنا یوردوم آذربایجان

تاریخلره ائتدیم نظر　　هاچان قارشی گلیب خطر
سن چالمیسان شانلی ظفر　　شاهد بونا، یئنی دوران
آنا یوردوم آذربایجان

بیز سؤمیشیك آنادیلی　　اونوتماریق دوغما ائلی
ده‌لیلری، چنلی بئلی　　درس آلمیشیق کوراوغلودان
آنا یوردوم آذربایجان

کئچمیشیوی سال یادیوا بابك‌لر چاتیب دادیوا
(اورمان) یازیبدیر آدیوا ایلك شعرنن ، گوزل مکان
آنا یوردوم آذربایجان

اطلاعات شخصی

بنابی مرندی

نامش محمدباقر بنابی مرندی است بیش ازاین مطلبی از او بدست‌نیامده است .

جلالیه ج ۲ ص ۱۱۶ ـ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵

حاصارلی

نامش فریدون فرزند میرحبیب که در سال ۱۳۱۶ شمسی در قریه‌ی کهریزیکان مرند متولد شده است و در شعر حاصارلی تخلص می کند وپدررضا (اورمان) است .

حاصارلی از هشت سالگی شعرمی گفت شاعری باصداقت و بامحبت است . از اوست .

مهربان دیلیم

اوره کدن وورولدوم ازلدن سنه آنام تك سن منه مهربان دیلیم

شعرین قدرتینی ، سن وئردین منه جسمیمده،روحومداچاغلایان‌دیلیم

* * *

اولو بابالاردان ، سنسن یادگار ائللره گتیره‌ن خزانسیز باهار
قلبیمین باشیندا سنین یئرین‌وار دشمزسن دیلیمدن‌سن‌بیر آن‌دیلیم

* * *

قلبیمی غصه‌لر ، آلان زماندا چوغونا ، چیسگینه سالان زماندا
ائللریمدن آیری قالان زماندا هامی دردلریمه سن درمان دیلیم

* * *

سن‌ائله گووه‌ننم هر بیر دیاردا طبعیم چیچکله‌نر قیش‌دا باهاردا
چالیشیب قویماریق قالاسان داردا حاضرم یولوندا قویام‌جان ، دیلیم

* * *

بیر نئچه‌بوش‌بوغاز،اوزون اویناداں گاهدان تاپیلیب دیرسنه خور باخان
باغیشلا گوناهین قاداندیر ، نادان اولما بو بابتدن پریشان دیلیم

* * *

حاصارلی‌نین عشقی ، آمالی سنسن اوره کدن سؤینجی ـ ملالی سنسن
هر زمان فیکیری ، خیالی سنسن اونوتمارام سنی هئچ زمان دیلیم

ادبیات اوجاغی ص ۴۸۶

شهبازی

نامش ابوالفضل است که درسال ۱۳۱۵ در کندلج مرند متولد شده است .
بیش از این مطلبی از او بدست نیامده است .

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۵ ـ کتاب
تبریز و پیرامون ص ۲۷۷

صفری

نامش میر تراب صفری که در سال ۱۳۳۴ شمسی در قریه‌ی کهریزیکان مرند متولد شده است . اوشغل آزاد دارد .

از اوست :

آذر ائولادی

اونوتما یادیندان کئچن گونلری
تاریخه رونق وئر آذر ائولادی
یارات شن اولکه‌نین شانلی ظفرین
اوجالسین ستارخان ، باقرخان آدی

* * *

سن بوگون کئتدیگین آزادلیق یولون
آد ـ سانلی بابالار قویوبلار ایزین
ائلین‌له گوجله‌نیب پولادتك قولون
داغلارا دایاقدیر یئنیلمز دیزین

بابکین تیکدیگی داش قالاسیندا
هله‌ده ایگیت‌لر دویوشدن دئییر
دویوشده اؤله‌نین فارا یاسیندا
آناسی ده‌میردن بیر گئییم ، گئییر

* * *

بو اودلار یوردوندا سنینده یوگون
بؤیوك بیر وظیفه‌ن ، تعهدین وار
هرداغدان آغیردیر چیگنینده بوگون
سنده امید گوزلورو بوائل ، بو دیار

* * *

قارتال تك گویلره اوچوب اوجالان
قوی‌قورخسون‌قارقالار،قوزقونلارقاچسین
سنی آلقشلاسین سهند ـ ساوالان
الیندن اوپمگه قوللارین آچسین

فریدون

نامش فریدون تیموری که در سال ۱۳۲۵ شمسی در کهریزیکان مرند متولد شده پس از خاتمه‌ی تحصیلات اولیه بدانشگاه وارد و از دانشکده‌ی اقتصاد به اخذ لیسانس موفق شده ودریك شرکت خصوصی انجام وظیفه می‌نماید و در شعر (فریدون) تخلص می کند .

از اوست :

قوجالیق

سبب‌لی ، سبب سیز غملر قوجالدیب
منی بلالره سالدی آغلارام
چکدیردیم دیشلری ، آغزیم بوشالدی
اؤلومه بیر منزل قالدی آغلارام

* * *

آغزیم بوشالیب‌سا ، اوره گیم دولوب
گول رنگیم غصه‌دن سارالیب - سولوب
بیلمیرم هایاندان خبردار اولوب
عزراییل قبضیمی آلدی آغلارام

* * *

قوجالیق غباری قوندو اوزومه
تیترتمه دوشوبدو دیلده سوزومه
مرواری گلیبدیر ایکی گوزومه
طبیل‌چی طبیلین چالدی آغلارام

* * *

«فریدون» بو دنیا فتنه کاریدی
اوغلانی قوجالدار ، قیزی قاریدی
منیمده بیر شمشاد قدّیم واریدی
الف قدّیم دونوب ، دالدی آغلارام

اطلاعات شخصی

وصالی

نامش سیف‌اله وصالی در سال ۱۳۰۴ شمسی در زنوز متولد شده و در کارخانه‌های قندایران مشغول کار گردیده‌و درسال۱۳۵۹شمسی بازنشسته شده‌است.

از اوست :

خاک ایران باشدم من

من درون سینه‌ام جز آتش انباری ندارم
گر بسوزاند مرا از هستی آثاری ندارم

بین دریای خروشان سرنشین قایقم من
ای خدا من جز دعا بردرگهت کاری ندارم

خاک ایران باشدم من

من تحمل می‌کنم آسیب از بیگانه‌ها را
از خیانتهای داخل جز دل‌آزاری ندارم

حمله‌ی چنگیز و اسکندر و اعراب آنچه بود
دفع بنمودم بتاریخ از خودم خواری ندارم

خاک ایران باشدم من

من درخت بس کهن هستم ندارم هیچ باکی
از بریدن شاخه‌های هرز انکاری ندارم

صاعقه و سیل وطوفان را زبون سازم همی
زیر چتر حفظ استقلال افکاری ندارم

خاک ایران باشدم من

هاشمی

او در سال ۱۳۲۴ شمسی در قریه‌ی زراقان مرند از یك خانواده‌ی مذهبی و مستضعف متولد شده است .

هاشمی شبها درس می‌خواند وروزها درکارخانه‌ی فرش‌بافی مشغول کاربود و به شعر و شاعری علاقه‌ی زیادی داشت .

از اوست :

کارگر

سن اوزون رحم ائله خلاق جهان کارگره
وئر گیلان ایشلهمگه تاب و توان کارگره

* * *

بیر طرفدن بهالیق کارگری تنگه سالیب
اهل عیال دردوغمی، صبرینی یوخ جانین آلیب
قیرخدان آزعومرائله‌ییب، لیك باخیرسان قوجالیب
اولسا وجدان ، بیری گریاندیری جان کارگره

* * *

ایشدن آخشام کی چیخیر اللری‌نین قانی آخیر
آلیری یوز تومنی ، هر شیئه حسرتله باخیر
دائماً فیکره‌جوموب هر گئجه گوندوزداریخیر
بیر گلین ، رحم ائله‌یین جانی چیخان کارگره

بیر کیلو مال اتی باخ ، یوز تومن ایله آلینـار
مگر او یوز تومن ایله عمی جان اثو دولانار ؛
باخسا وجدان ایله هر کس ، اوره گی پارچالانار
قویمایین ظلم اولا بو قلبی یـانـان کارگـره

* * *

یئددی سکگیز باش اوشاق واریاز یغین، یوخ گلیری
سیخیلر گؤنلو ، ائلیر فیکر ، باشین سیلکه لیری،
بالاسی ناخوش اولوب ، گوز یاشی غمدن الیری
دنیـا واللهـی جهنم دیـر ، اینان کارگـره

* * *

کارگر ایشله بیب ، او اون طبقه دام دوزه لیب
اوقدر کرپیچ آتیب ، قوم اله یب ، جانه گلیب
جان قویوب ، یاره اولوب الّری ، قدی اگیلیب
قان ایچن سرمایادار ! باخ بیر اوتان کارگره

اطلاعات شخصی

یادگاری

نامش پیرمحمدیادگاری است که در سال ۱۳۴۰ شمسی در کهریزیکان مرند متولد شده و تا کلاس ششم ابتدایی درس خوانده و نوحه‌خوان موردتوجه مردم است .

خیبر شکن

خیبری فتح ائله‌دی عصرین علی وارلری
قوودولار وادی «مجنون» داکی بیعارلری

ائله بیر حمله ائدیب دشمنه مردان خدا
قلم عاجزدی چکه نظمه بو ایثارلری

سنگرین ، تانك‌وتوپون بوشلادی‌افرادپلید
چاندی مینلر نفره کشته‌ی مردارلری

آللاهین آدینی رمزائیله‌دی ، الله قوشونو
سالدیلار وحشته او حمله‌ده اغیارلری

کیمده جرئت وار او حالتده ائده‌پیشروی؟
بلی جرئت ائدر اسلام فداکارلری

شیمیایی راکت و بمبی تؤکوب بعث لعین
یاندیریب بمب و راکت آتشی،پاسدارلری

شعرالرده گرك شعرله ائتسینله جهاد
اونلارین یازدیغی اشعاردی رگبارلری

«یادگاری» سیزه قوربانلری ، حقیقی‌شعرا
جبهه‌ی‌جنگه گئدیب‌سویله‌سوزاشعارلری

ادبیات اوجاغی ص ۴۸۹

مراثہ

شهرستان مراغه یکی از شهرهای قدیمی آذربایجانشرقی بوده و در دامنه‌ی جنوبی کوه سهند قرار گرفته واز مشرق به دریاچه‌ی ارومیه وازشمال به شهرستان تبریز و از جنوب به میآندوآب و یك قسمت از مغرب نیز به دریاچه‌ی ارومیه محدوداست.

ارتفاع مراغه از سطح دریای آزاد ۱۴۸۵ متر و فاصله‌ی آن به تبریز از جاده‌ی آسفالته ۱۳۰ کیلومتر و بطور مستقیم ۷۶ کیلومتراست.

مراغه در فاصله‌ی ۴۶ درجه و ۳۷ دقیقه طول و ۳۶ درجه و۵۲دقیقه‌عرض جغرافیایی واقع شده است و مساحت آن ۵۳۸۸ کیلومتر مربع و شهر تاریخی است.

بطلمیوس، دریاچه‌ی چیچست را بمناسبت واقع شدن در قسمت غربی مراغه دریاچه‌ی «مارگیانی» نامیده است.

مارك آنتوان ۳۶ سال قبل از میلاد از این محل بنام «فراءته» نام برده‌است.

خانیکف که درسال ۱۸۲۵ میلادی «۱۲۰۴ شمسی» بعنوان‌سرکنسولگری روس درتبریز اقامت داشت، غالباً به مراغه مسافرت می کرد ومطالعه‌دراوضاع جغرافیایی این شهر و بخصوص در اوضاع دامنه‌های کوه سهند و دریاچه‌ی ارومیه داشت‌وبه کشف آثار حیوانات پستاندار مربوط به‌یکی‌ازطبقات‌عهدسوم زمین « در دره‌ی‌مروه‌جال» مراغه موفق شد.

درسال ۱۸۵۶ میلادی «۱۲۳۵» شمسی یکی از داتشمندان‌روسی‌بنام«ن.و» به‌مراغه رفته و ضمن بررسی اوضاع دریاچه‌ی ارومیه در دامنه‌ی شمالغربی

سهند صفحه‌یی را دیده که دریك سطح وسیعی قرار گرفته‌است و همچنین وقتیکه بولیك درسال ۱۸۸۴ میلادی «۱۲۶۳» شمسی به‌مراغه‌مسافرت کرده از کوه‌سهند و جزایر دریاچه‌ی ارومیه دیدن می کرد و مطالعاتی از لحاظ زمین‌شناسی بعمل می‌آورد و نیز مانند خانیکف آثار مربوط به حیوانات دوران سوم را کشف و حفریاتی در رسوبات کچی و لجن‌هـای آهکی طبقه بندی نشده بعمل آورده است .

احمد کسروی نام قدیمی مراغه را «مراوا» یا «ماراوا» نوشته‌است .

یاقوت‌حموی و بلاذری و ابن‌فقیه نام سابق مراغه را «افرارود» یا «فرارود» نامیده‌اند .

درسال ۲۲ هـ.ق. «۲۱» شمسی این شهر به‌وسیله‌ی «مغیرة‌بن‌شعبه» گشوده شده و به‌سال ۱۲۳ هـ.ق. «۱۱۹» شمسی مروان‌بن‌محمد ، والی‌ارمینیه دراین‌محل فرود آمده و چون مراتع سبزوخرم مراغه را نظر کرده چهارپایان ومراکب سپاهیان را دید لذا آنجا را «مراغه» نام نهاد .

مراغه از حیث کشاورزی و باغداری از مراکز مهم آذربایجان بوده و قسمت زیادی از خشکبار ایران در آنجا تامین می‌شود .

آثار تاریخی این شهر هم قابل‌توجه‌است .

رصدخانه‌ی مراغه : تاریخ بنای آن سال ۴۴۸ هـ.ق. «۴۳۵» شمسی‌است .

گنبدسرخ . درسال ۵۴۲ هـ.ق. «۵۲۶» شمسی بنا شده‌است .

گنبد کبود:مشهور به مقبره‌ی مادر هلاکوخان که تاریخ بنای آن‌سال ۵۹۳ هـ.ق. «۵۷۵» شمسی است .

گنبدغفاریه ، مسجد معزالدین ، مقبره‌ی اوحدی و..... می‌باشند .

در این مجموعه بیش از این نمی‌توان در مورد اوضاع و احوال مراغه مطالبی نوشت بهتر است به رساله‌ی مرحوم عبدالعلی کارنگ و یا کتاب مراغه به نوشته‌ی آقای یونس مروارید که بسیار خوب تنظیم کرده است مراجعه فرمایند

از مراغه شعرای نامی بسیاری برخاسته‌اند که اینك شرح حال و آثار آنها از نظر خوانندگان عزیز می گذرد .

آتشی

آتشی از شعرای معروف و مشهور قرن سیزدهم هـ.ق. شهرستان مراغه و در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار زندگی میکرد و منصب شیخ‌الاسلامی شهر مراغه را داشت .

دیوان بیگی در تذکره حدیقه‌الشعرا می‌نویسد : « او کتاب‌های زیادی تالیف کرده و دیوانی هم دارد که بیشتر به‌زبان ترکی آذربایجانی است .

متاسفانه از اشعارش در دست ما نیست .

کتاب مراغه ص ۴۲۷

ادیب مراغه‌یی

نامش عبدالعلیخان فرزند حاجی‌علی‌خان حاجب‌الدوله از شعرای زمان ناصرالدین شاه است و قصاید زیادی در مدح این پادشاه گفته است و به لقب ادیب‌الممالك مفتخر شده‌است .

چند بیت از یك قصیده‌ی او که در مدح ناصرالدین شاه گفته بشرح زیر است .

میان شاهان ضرب‌المثل بود به خبر حدیث ملك ستایی و رزم اسکندر
شنیده کار نیاید ز دیده باید گفت که دیدنی دگر است و شنیدنی است دگر
ابوالفتوح ابوالنصر ناصرالدین شاه که آفتاب ملوکست و انتخاب بشر
به فر شاه مسخر نمود حصن هرات به روی ملکت بگشود از سعادت در
برای فتح هری و دعای دولت شاه بر آستانه‌ی آنان همی نهادم سر
ادیب ملك به بغداد داد عشرت‌داد از آن سپس به ملك‌شد همی ستایشگر

از رباعیات او :

ای گشته‌چومی مایه‌ی بیهوشی‌من با یاد تو خوش بود قدح‌نوشی من
جزیاد توهرچه در جهانست نشاط ایکاش از آن بود فراموشی من

مرحوم هدایت در مجمع‌الفصحا چنین می‌نویسد :

«شبی مجمعی عظیم و ضیافتی جسیم در خانه‌ی حاجب‌الدوله برپای کردند و از شاهزادگان و امرا و اشراف واعیان خاصه فضلا وشعرای بسیاری راحاضر و به مدح حضرت اقدس زینت مجلس فزودند و بدین لقب ادیب‌الممالك را تهنیت گفتند و مورد صله و اکرام شدند .»

ادیب در قصایدی با مطالع زیرین ناصرالدین شاه را ستوده است :

نگار ماهرخ من به روزعید خلیل زدردر آمدچون‌بخت‌شهریارخلیل

ساقیا می‌ده به فیروزی که آمد جشن جم
توامان با عید ملك آرای دارای عجم

* * *

قامت و رخسار توست ای صنم دلپذیر
سروی و سرو سهی ، بدری و بدر منیر

* * *

ای غنچه ز شرم رخ گلگون تو دلتنگ
ماه رمضان رفت بیار آن می گلرنگ

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۶- مجمع -
الفصحاج۴ ص۱۲۴. گنج شایگان ص۱۱۸.
الماثر ص۱۹۱. گلزار جاویدان ج۱ ص۸۶

اشراق مراغه‌یی

نامش میر عبدالفتاح موسوی ازفضلا ودانشمندان معروف مراغه وشیخ - الاسلام آن شهر بود . اشراق مراغه‌یی مردی روشنفکروعارف بوده وبه حضور و صحبت میر محمدتقی شاهی مشهدی که در سال ۱۱۵۰ ه.ق. «۱۱۱۶» شمسی معاصر شاه سلطان حسین صفوی بود رسیده ومرید اوشده است . اشراق مدتی در محضر او بوده و بعد به زادگاه خود مراغه مراجعت کرده و بسال ۱۱۷۵ ه.ق. «۱۱۴۰ شمسی» در ایام سلطنت کریمخان زند وفات یافته است وقبرش درجنوب شهرمراغه‌درحوالی گورستانی که سرراه محال‌هشترودواست می‌باشد وروی‌قبرش

گنبدی ساخته‌اند چون اشراق به‌میر مشهور بود مزارش نیز به‌قبر میر معروف است .

در وقف‌نامه میرزا خلیل و میرزا رحیم (فرزندان میرزا جعفر) وزیر مراغه که بسال ۱۱۷۲ ه.ق(«۱۱۳۷» شمسی نوشته شده و به امضای کثیری از علما و دانشمندان تبریز و مراغه رسیده مهر اشراق نیز ملاحظه می‌شود .شکل مهر مربع و نقش آن که با خط ثلث نوشته شده «عبدالفتاح موسوی» است .

حاجی کبیر آقا ملقب به مجذوبعلی شاه و متخلص به مجرم که خود از مشایخ و معاریف صوفیه بود از اولاد صاحب ترجمه است .

میر فتاح خوابی درباره‌ی مراد خود میرشاهی مشهدی دیده و آنرادر مثنوی ریاض‌الفتوح به رشته نظم کشیده است .

می گوید :

حمید الشیم زین آل رسول شدیدالتبری من اهل‌الحلول

جهان شرف میر محمد تقی نشد در جهان خصم او جز شقی

چو اسلاف او بشمری کاف و ها رسد بر علی بن موسی‌الرضا

این مثنوی عظمت و جلالت قدر «میر» را نشان می‌دهد .

بنابه‌روایت زنوزی اشراق به‌زبان‌های ترکی وفارسی شعرزیادی گفته‌است .

او در اشعار ترکی (فتاح) ودر شعر فارسی (اشراق) تخلص می کرد .

از اوست :

که ناگه از دیار جان مشتاق بر آمد ناله‌ی‌کای دیوانه (اشراق)

* * *

باز گوید ،

ز خلوتگه جان به گوشم سحر بر آمدکای (اشراق) خونین جگر

دو مثنوی دیگر بنام «ساقینامه و ریاض‌الفتوح» است که از آثار اشراق می‌باشند که با همت آقای میر ودود سید یونسی که از مردان زحمتکش و از نویسندگان شیرین قلم است در سال ۱۳۳۸ شمسی در تبریز چاپ شده است.

ساقی‌نامه‌اش حاوی ۲۳۲ بیت‌است که از ساقینامه حافظ پیروی کرده و چنین شروع می‌نماید:

سروشی خواست‌دوش‌از محفل‌جان — که اندر شهر شد ذات انسان
بود دل لوح اسرار خدایی — زبان مفتاح گنج کبریایی
خداوندا دلی ده برق رفتار — چو نخل وادی ایمن شرربار
دل سرگشته‌یی با صد جهان شور — شهید التفات زخم ناسور

آقای سیدیونس در چاپ ریاض‌الفتوح و ساقی‌نامه فقط از یك نسخه که نویسنده آن یوسف‌علوی‌میلانی که از خوشنویسان سده‌ی سیزدهم هـ.ق. بوده استفاده کرده‌است.

در صورتیکه علاوه بر آن نسخه‌های خطی دیگری در کتابخانه‌های سپهسالار و ملی و ملك تهران و آستان قدس رضوی و دارالکتب قاهره موجود است.

نسخه دیوان مراثی ترکی او هم‌در کتابخانه شادروان مرحوم‌حاجی‌محمد نخجوانی به خط نستعلیق موجود می‌باشد.

سخنوران آذربایجان ص ۹۶۹ ـ ریاض الجنة روضه ۴ ص ۶۶۶ ـ مقدمه‌برساقی نامه و ریاض‌الفتوح نوشته آقای جعفر

سلطان‌القرایی ، بحرالعلوم ، نسخه‌خطی
کتابخانه شادروان حاج‌حسین نخجوانی
ج ۲ شعبه‌خامسه‌ـدانشمندان آذربایجان
ص ۴۱ـالذریعه ج ۹ ص ۷۷

اشرف مراغه‌یی

اشرف از شعرای قرن نهم هـ.ق. است .

شادروان تربیت حسب‌ونسب او را از دیباچه کلیاتش که در تاریخ ۸۵۹ هـ.ق. «۸۳۲» شمسی نوشته‌است بدین‌شرح نقل می کند :

«اشرف‌بن‌الشیخ‌الامام‌السعیدقدوة ارباب الحدیث ابی علی‌الحسین‌بن‌الحسن المراغی التبریزی » .

اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد «اشرف خیابانی مردی درویش نمدپوش ... بوده با مردم کم‌آمیختی و تتبع‌خمسه کرده‌است» .

در کتاب صحف‌ابراهیم چنین ضبط شده‌است :

« مولانا سیداشرف همیشه با شاهزاده پیربوداق‌خان ولد جهانشاه‌خان پادشاه بود . در تذکره‌ها نوشته‌اند وقتیکه پیربوداق درسال ۸۷۰ هـ.ق. «۸۴۴» شمسی در بغداد بدست پدرش جهانشاه کشته شد درویش اشرف به تبریز آمده در بر روی مردم بست و تا زنده بود به مجلس کسی نرفت تا در سنه ۸۵۴ هـ.ق. (۸۲۹ شمسی) از این دار ناپایدار در گذشت . البته این تاریخ احتمالا درست نوشته نشده است و اشرف درسال ۸۷۴ هـ.ق. « ۸۴۸ » شمسی وفات کرده است .

نامش در تذکره آرزو دیده نشد و علیقلی‌خان واله در تذکره خود او را درویش‌اشرف نوشته است».

زنده‌یاد تربیت می‌نویسد: «میرزا پیر بوداق درسال ۸۶۱ ه.ق «۸۳۵هجری شمسی» کشته شده و لذا تاریخ منقول در صحف‌ابراهیم صحت ندارد. یادرویش اشرف در بغداد حاضر نبوده و یا اینکه در تاریخ فوت او اشتباه شده است و بنابراین محتمل است فوت درویش‌اشرف در سنه ۸۶۴ ه.ق. «۸۳۸ شمسی باشد»

دیوان درویش‌اشرف حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیحات و مقطعات است که آنها را به چهار قسمت تقسیم کرده و هریك را بشرح زیر نامگذاری کرده‌است:

خیرالامور.

عنوان‌الشباب.

مجددات‌التجلیات.

باقیات‌الصالحات.

علاوه براین چهار کتاب، صد کلمه از بیانات حضرت علی (ع) را نیز در سنه ۸۳۸ ه.ق. به پارسی بر گردانیده‌است.

اشرف تالیفات دیگری بشرح زیر دارد:

از مثنوی‌های پنجگانه او که در مقابل پنج گنج نظامی ساخته‌است.

منهج‌الابرار: که بسال ۸۳۲ ه.ق «۸۰۷ هجری شمسی» ساخته و بااین بیت شروع می‌شود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم هست سرآغاز کتاب کریم

شیرین و خسرو یا ریاض العاشقین: که در سال ۸۳۶ ه ق. «۸۱۱ هجری شمسی سروده و بیت اول آن این است:

خداوندا ره بهبود بنمای　　نقاب از چهره‌ی مقصود بگشای

لیلی و مجنون: بتاریخ ۸۴۲ ه.ق. «۸۱۷ شمسی» ساخته است و با این بیت شروع می‌شود،

ای دل ز تو دیده روشنایی　　وز تو بتو کرده آشنایی

هفت اورنگ یا عشقنامه که بیت اول آن این است:

ای زمین گستر و زمان آرای،　　وی جهان پرور و جهان پیرای

ظفرنامه که در سال ۸۴۸ ه.ق. «۸۲۳ شمسی» که با این بیت شروع می‌شود خاتمه یافته‌است.

خدایا تویی پادشاه همه　　خداوندی تو پناه همه

مولانا اشرف ضمن مثنویها از دو نفر فرزندان خود «علاءالدین علی و نظام‌الدین خضر» نام برده‌است.

ادوارد براون می‌نویسد: «نظام‌الدین محمود قاری یزدی مولف دیوان البسه اشعاری در استقبال اشعار درویش اشرف سروده‌است».

نسخه‌یی از دیوان وی در کتابخانه مرحوم حاج حسین نخجوانی موجود است و بنوشته ایشان متاسفانه صفحه آخر آن از بین رفته و تاریخ تحریرش معلوم نیست ولی از شیوه خط و جنس کاغذ معلوم می‌شود که در قرن نهم حیات داشت که کتابت شده‌است.

دیوان اشرف در حدود شش هزار بیت شعر دارد.

یك غزل از دیوان اشرف :

اگر دردش به نرخ جان خریدی — کفایت کردی و ارزان خریدی
به او از جان فروشی نیست منت — که جانی دادی و جانان خریدی
بهای عشق او اقطاع هستیست — گر این دادی بهایش آن خریدی
بیك دیوانگی آشکارا — هزاران غمزه پنهان خریدی
اگر در راه او مردی چو مردان — به مردن عمر جاویدان خریدی
دل ما را خریدی باز مفروش — اگر سود و اگر نقصان خریدی
تو دانی قدر درد یار (اشرف) — که دردش را بصد درمان خریدی

اشرف مدح کسی را نگفته‌است و مداح نبود و یکی از شعرای بلندهمت و قانع و خداشناس بود .

ترجیع بند

ما که از باده ازل مستیم — تا ابد با پیاله همدستیم
کی دگر التفات ذره کنیم — ما که با آفتاب پیوستیم
تا که میل وجود شد به ظهور — از نهانخانه عدم جستیم
به خرابی و مستی ابدی — عهد با ساقی ازل بستیم
باده‌ی عاشقانه نوشیدیم — توبه‌ی زاهدانه بشکستیم
از دو عالم به غمزه‌ی ساقی — تا مقید شدیم وارستیم
هر کجا هست ساقی ما اوست — مست اوییم هر کجا هستیم
رغم انف حریف خلق پرست — ما به غیر از خدای نپرستیم

ما درین بحر بی میان و کنار ماهیانیم لیك در شستیم
رشته روزگار پیچاپیچ همه زنار بود بگسستیم
چه طلبکاریی که می‌باشد خدمت پیر را کمر بستیم
این شنیدیم در سلوك و سکون خواه رفتیم و خواه بنشستیم
لیس ما فی الوجود الاهو الذی لا اله الا هو

* * *

سالها در سلوك پیچیدیم چون فلك گرد خویش گردیدیم
گاهگاهی گریستیم چو ابر گاهگاهی چو ابر خندیدیم
گاه بر خوان حسن بنشستیم گاه از باغ عشق گل چیدیم
گاه مستانه باده‌ها خوردیم گاه رندانه عشق ورزیدیم
شرح شاهد به عارفان شهود گاه گفتیم گاه بشنیدیم
در خرابات عشق با رندان درد خوردیم وصاف نوشیدیم
تا نشانی از او بدست آید پای هر رهروی ببوسیدیم
هر محبی نشان دیگر گفت چون ز محبوب راه پرسیدیم
در سلوك بدیهی و نظری چونکه دیدیم باز او دیدیم
همه عالم ز نور او پر بود در همه عالمش بپرسیدیم
ذره و سایه و ضیاء و شعاع همه زان آفتاب رو دیدیم
دور نبود ز ما اگر گوییم چون درین ره زاهل توحیدیم
لیس ما فی الوجود الاهو الذی لا الله الا هو

اشرف فقط قصیده و ماده تاریخی در وفات شاه نعمت‌الله ولی در سال ۸۳۴

هجری قمری ساخته است که دو بیت آن ذیلا نقل می‌شود .

سوار ما از این میدان کجا شد — که میدان خالی از نور و صفا شد

شدش زان جنة الفردوس تاریخ — که ذات او به فردوس علا شد

از رباعی‌های او :

آن ماه نهان چو برقع از روی گشود
آیینه گرفت و خود به آیینه نمود
در آیینه حسن خویش بی‌پایان دید
از غایت دلبری دل از خویش ربود

دانشمندان آذربایجان ص۱۴۷ـ سخنوران آذربایجان ص ۹۷۲ ـ صحف ابراهیم ص ۶۲ ـ ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۲۸ ـ چهل مقاله نخجوانی ص ۳۱۲ـ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره ۱۲ ـ از سعدی تا جامی ص ۳۷۰ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۴ ص ۳۲۴۵ ـ کتاب مراغه یا افزار رود ص ۴۲۴ ـ تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌اله صفا ص ۸۰۹

اعرجی

پایش لنگ بود . به او قاضی لنگ مراغه‌یی می گفتند . از شعرای قرن

دهم ه.ق. بوده و «اعرجی» تخلص مـی کـرد . او هم غـالباً بـزبان تـرکـی آذربایجانی اشعاری می گفت که متاسفانه از اشعارش در دسترس ما نیست .

کتاب مراغه ص ۲۸ـ

امین مراغه‌یی

نامش میرزامحمدتقی از شاعران قرن چهاردهم ه.ق. وازفضلاودانشمندان مراغه است و در زهد و تقوی مورد توجه مردم بـوده و به فقرا و مستمندان کمك و یاری می کرد و در اواخر عمر بکلی تهیدست و بی‌چیز شد و بادسترنج خود امرار معاش می‌نمود .

امینی در مورد احکام دین و مسلك خود فوق‌العاده تعصب داشت و شدیداً مخالف تزویر و ریا بود و به دو زبان «فارسی و ترکی» شعر مـی گفت . غالباً اشعار نغزوشیرین می‌سرود و «امین» تخلص می کرد و گاهی هم « طرمـاحی » تخلص می‌نمود .

اغلب اشعارش در مورد مذمت تزویرودریا بوده که متاسفانه‌ازبین‌رفته‌است، از اوست:

ژنده می‌پوشم و صد فخر به کیوان دارم
افسر از فقر وز خاك سیه ایوان دارم
من چه محتاج به تاج و کمر زرینم
از قناعت کمر و تـاج ز ایمـان دارم

نکشم منت دیبا و حریر و اکنون
که برهنه سر و پا و تن عریان دارم

* * *

رفتم به سراغ دل گم گشته به کویش
با عجز و نیازی که بود رسم گدا را
گفتم که اسیر است دلم در خم زلفت
رحمی کن و از قید کن آزاد نگارا
درحیرتم آن توده‌ی مشك است و یاموی
وین دانه‌ی خال است و یا عنبر سارا
محراب «امینی» است و یا ابروی جانان
با یك شبه ماهی ز افق گشته هویدا

از اوست :

نولدی میخانه‌ده ساقی که داخی جام اولماز
جام ویر جام که می رافع اسقام اولماز
بدوده یاری و آخرده دوروب جام گتور
بئله آغاز تاپیلماز بئله انجام اولماز
دور حریت و سردار شجاع الدوله
مخبرالسلطنه والی بئله ایام اولماز
قلم آزاد و دل آزاد و خلایق آزاد
زاهدین منعی جز افسانه و سرسام اولماز

زاهدا چون عملون نیت قربتله دگول
بودی وجهی عملون قابل انعام اولماز
او زیارت که اولا قصد ریا خرجی ربا
هاموسی میکده‌ده قیمت بیر جام اولماز
بو زیارتلره نه حور وئررلر نه قصور
سهلدور قصر کی بیر خشت لب بام اولماز

از تاریخ وفات امینی در تذکره‌ها چیزی بدست نیامد ولی در اوایل مشروطیت در قید حیات بوده است (۱۳۲۴ ه.ق.).

سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۷۷
الذریعه ج ۹ ص ۱۰۶ - ریحانت‌الادب ج ۴ ص ۴

اوحدی مراغه‌یی

نامش مولانا شیخ رکن‌الدین فرزند حسین که در سال ۶۷۰ ه.ق. «۶۵۰» شمسی درمراغه متولد شده است.

اکثر تذکره‌نویسان اوحدی مراغه‌یی را از مریدان و اصحاب اوحدی - کرمانی شناخته‌اند در صورتیکه او ۳۵ سال پس از فوت اوحدی کرمانی یعنی سال ۶۷۰ ه.ق. متولد شده است بعقیده نگارنده دراین صورت اوحدی مراغه‌یی اوحدالدین کرمانی راندیده‌ولی ممکن‌است بعقایدش‌علاقه‌و ارادت پیدا کرده‌است.

اوحدی تحصیلات خود را در مراغه فرا گرفته و برای این منظور بخارج

نرفته است زیرا که در آن زمان مراغه مدرسین و مدارس عالی داشته و پایتخت شاهنشاهی هلاکوخان بود ورصدخانه و مدرسه عالی داشت و از فضلا و دانشمندان خالی نبوده است. چون مسلمان نبودن مغول و عدم علاقه و بستگی آنان به علوم و مدنیت اسلامی نگذاشته است که از تأسیسات علمی مراغه، آثار مهم و قابل توجهی منتشر شود و در تاریخ علمی مبحثی برای معارف مراغه برجای ماند چنانکه شعر و ادب فارسی هم مثل سایر علوم در آخر قرن هفتم هجری به آخرین درجه‌ی نزول رسیده و بکلی در حال نابودی بود.

شهرت این شاعر در زمان سلطنت سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول (۷۱۶ - ۷۳۶) ه.ق. «۶۹۵ - ۷۱۴» شمسی به حد اعلا رسیده بود.

اوحدی سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله را در اشعار خود ستوده است.

در مجالس‌العشاق میر کمال‌الدین حسین نوشته شده است که ۱۸ کس از اولیاءالله در مجلس حضرت صدرالدین قونیوی (متوفی سال ۶۷۳) ه.ق. «۶۵۳» شمسی فصول‌الحکم می‌خواندند. شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی مراغه‌یی از هیجده نفر مزبور بودند. با توجه به تاریخ تولد او (۶۷۰) و تاریخ فوت صدرالدین قونیوی ۶۷۳ به نوشته‌ی مؤلف «مجالس‌العشاق» هم نمیتوان اعتباری قایل شد ولی اقدامات و تغییراتی که در اول قرن هشتم ه.ق. در ایران نمودار شد عالم شعر و ادب و شاعری هم جان گرفت و از تنزل نجات یافت. بسال ۷۰۰ ه.ق. «۶۷۹» شمسی غازان‌خان پادشاه مغول با جمعی از بزرگان مغول مسلمان شده و پس از هشتاد سال حکومت با رعایای خویش از لحاظ

مذهب همرنگ و همعقیده و از خفت و ذلت مسلمین تا حدی کاسته شد و از همین موقع ادبیات فارسی و شعر مختصراً جانی گرفته و بازار شعر متدرجاً رونق گرفت و سلاطین ترك از آن پس به شعرا ارزش و احترامی قایل شدند و آنانرا به دربار خویش نزدیك کردند. این پیش آمد مصادف با شهرت اوحدی شد.

محمد بن بدر جاجرمی در «مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار» و جامی در «نفحات‌الانس» و حاجی خلیفه در «کشف‌الظنون» اوحدی را به مناسبت اینکه پدرش اصفهانی بوده و خود نیز چند سالی در آنجا سکنی داشته است، اصفهانی شناخته‌اند ولی در تذکره دولتشاه سمرقندی و ریاض‌العارفین و مجمع‌الفصحا و فهرست زیور لطایف‌الخیال و تاریخ ادبیات ادوارد براون و چندین تذکره‌ی دیگر او را مراغه‌یی قید کرده‌اند و حق نیز با این گروه است زیرا شاعری که در مراغه متولد شده و در آنجا درس خوانده و زندگی کرده چطور می‌توان او را مراغه‌یی نشناخت. اوحدی مسافرتهای زیادی داشته است منجمله: باصفهان، کرمان، بغداد، کربلا، سلطانیه و دارالسلام رفته است و در اشعار خود به بعضی از این مسافرتها اشاره کرده است:

اصفهان اقلیم چارم آسمان چارم است
سوی او عیسی صفت بی‌بار و خر باید شدن

* * *

چشمم کنار دجله شد جز یاد بغدادم مکن
چون آن هوس دارد دلم از دیگری یادم مکن

این آسمان صدق و دراو اختر صفاست — یا روضه‌ی مقدس فرزند مصطفاست
ای دیده خوابگاه حسین علی‌است این — یا منزل معالی و معموره‌ی علاست
ای جسم خاك‌شو که بیابان محنت‌است — وی چشم آب‌ریز که صحرای کربلاست

* * *

اوحدی را با چنین قوم اوفتاد — راه سلطانیه و دارالسلام

در جام جم فرماید :

سالها چون فلك بسر گشتم — تا فلك‌وار دیده‌ور گشتم

اوحدی پس از اتمام مسافرتها به زادگاه خود مراغه برگشته و تا آخر عمر در آنجا ساکن شده و بیشتر آثار خودش را هم در همانجا نوشته است و علاقه‌ی زیادودلبستگی شدید به مراغه داشته‌ودراین ابیات «آب قرق» و«صافی‌چای» را وصف کرده و علاقه‌ی خودش را به زادگاه خود چنین‌شرح کرده‌است:

لب نیست که ازمراغه پرخنده نشد — آب«قرق»اش‌دیدو به‌جان‌بنده‌نشد
از مرده‌ی گور او عجب می‌دارم — کزشهر برون رفت چرا زنده نشد

* * *

ای خاك تو آب سبزه‌زار صافی — تابوت تو سرو جویبار (صافی)
تا عمر مراغه بود هرگز ننشاند — مانند تو سرو در کنار (صافی)

اوحدی درچند مورددیگرنیز اشارات‌لطیفی‌به‌رودخانه‌ی صافی کرده‌است.

مرحوم تربیت به نقل از صحف ابراهیم به اشتباه چنین پنداشته است که اوحدی ابتدا «صافی» تخلص می کرده است .

تاریخ مرگ او را در تذکره‌ها به اختلاف ذکر کرده‌اند بدین شرح :

هفت اقلیم سال ۶۰۷ هـ.ق. «۵۸۹» شمسی .

آتشکده آذر ومجمع الفصحا و ریاض العارفین سال ۵۵۴ هـ.ق. «۵۳۸» شمسی

دانشمندان آذربایجان سال ۷۳۲ هـ.ق. «۷۱۵» شمسی .

نفحات الانس و قاموس الاعلام و حبیب السیر ومجالس المومنین سال وفاتش را ۷۳۸ هـ.ق. «۷۱۶» شمسی .

تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی، سفینة الشعرا سال ۶۹۷ هـ.ق. «۶۷۶» شمسی

همچنین عده‌یی از تذکره‌نویسان از قبیل دولتشاه ، آذر بیگدلی وهدایت محل وفات او را اصفهان ضبط کرده‌اند وعقیده دارند که در آنجا دفن شده‌است.

دولتشاه چنین می‌نویسد : «مرقد منور شیخ اوحدی دراصفهان است واهل اصفهان اعتقادی بدان مزار دارند » . ص ۲۳۶

در صورتیکه بدون تردید اشتباه کلی است او در مراغه وفات کرده و در همانجا دفن شده است . قبر اوحدی در آنجاست اهل محل امروز پیر اوالدین (به فتح اول و دوم) که مخفف پیر اوحدالدین است می گویند .

مؤلف محترم سخنوران آذربایجان می‌نویسد :

«خود اینجانب در فروردین ماه سال ۱۳۴۵ شمسی مدفن او را در مراغه زیارت کردم . سنگ مزارش هنوزسالم است ودر آن عبارت‌زیرخوانده‌می‌شود :

«هذا قبر المولی المعظم قدوة العلماء افصح الکلام زبدة الانام الدارج الی رحمة الله تعالی اوحد الملة والدین ابن الحسین اصفهانی فی منتصف شعبان‌سنه‌ی ثمان و ثلثین و سبعمائه». سال ۷۳۸ هـ ق. «۷۰۶ شمسی» است .

از تألیفات وآثاراو عبارتند از : دیوان اشعارش که شامل قصاید و غزلیات

عرفانی و قطعات و رباعیات و ترجیعات است .

اشعار او را در تذکره‌ها از شش هزار تا پانزده هزار ضبط کرده‌اند.

دیوان اوحدی در سال ۱۳۳۰ شمسی با کوشش و همت سید یوشع چاپ شده است و در سال ۱۳۴۳ شمسی نیز با سعی و کوشش حمید سعادت در تهران چاپ گردیده است .

کلیات دیوان شعر او شامل مثنوی جام جم و ده نامه درسال ۱۳۴۰شمسی با اهتمام و کوشش شادروان سعید نفیسی چاپ شده است .

نسخه‌های خطی دیوان اوحدی در کتابخانه‌های مجلس اسلامی ، کتابخانه‌ی ملك ، کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی و کتابخانه‌ی تبریز و کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و در خارج از کشور در دارالکتب قاهره و دانشگاه پنجاب پاکستان و طوپقاپوسرای استانبول و موزه‌ی بریتانیا موجود است .

مثنوی ده‌نامه یا منطق‌العشاق را بسال ۷۰۶ ه.ق. بنام وحیدالدین شاه یوسف نوه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی بنظم درآورده است که گوید :

وجیه دولت و دین شاه یوسف — که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیرالدین طوسی را نبیره — که عقل از فطنت او گشت خیره

این مثنوی را درپانصد بیت سروده است که درسال۱۳۵۰شمسی به اهتمام و سعی محمود فرح بنام منطق‌العشاق چاپ شده است که ابیات آغاز وانجام آن بشرح زیر است :

بنام آنکه ما را نام بخشید — زبان را در فصاحت کام بخشید

دلم مصباح گشت و فکرتم زیت — بدان فکرت بگفتم پانصد بیت

این منظومه نیز نسخه‌هایی درموزه‌ی بریتانیا ودارالکتب قاهره و آستان قدس رضوی موجود است .

مثنوی جام جم که بر وزن واسلوب حدیقه سنایی ساخته ودرآن سلطان ابو سعید را مدح کرده است .

این مثنوی شامل پنجهزار بیت است و در سال ۷۳۳ هـ.ق. در ماه رمضان تألیف آن پایان یافته است چنانچه خود گوید :

چون بتاریخ برگرفتم فال		هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون بسالی تمام شد بدرش		ختم کردم به لیلة القدرش

دراین مثنوی عرفانی که شاهکارشاعراست ضمن مطالب اخلاقی‌واجتماعی حکمرانان را نیز پند آموخته است :

ای که بر ملك و مملکت شاهی		عدل کن گر ز ایزد آگاهی
عدل بی علم بیخ و بر نکند		حکم بی عدل و علم اثر نکند
شاه کاو عدل وداد پیشه کند		پادشاهیش بیخ و ریشه کند
بر قوی پنجه دست کین مگشای		بر ضعیف و زبون کمین مگشای

اوحدی دراین مثنوی ضمن ستایش خواجه‌غیاث‌الدین عمارت ربع‌رشیدی راکه درآنوقت به کمال شکوه وجلال مشهورشده‌بود چنین توصیف کرده‌است:

ای همایون سرای فرخنده		که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری ز دفترت کسری‌ست		هشت جنت ز گلشنت قصری‌ست

دولتشاه سمرقندی و بعد از او امین احمدرازی در تذکره‌های خود نوشته‌اند که مثنوی جام‌جم در زمان خود به‌قدری شهرت یافت که در نخستین

ماه چهار صد نسخه از آن استنساخ شد وبه‌بهای گزاف بفروش رسید .

از مثنوی جام‌جم او نسخه‌هایی در آستان قدس‌رضوی و در کتابخانه‌های سالن سلطنتی سابق تهران و کتابخانه‌ی دانشکده تهران و کتابخانه‌ی‌سپهسالار سابق تهران و کتابخانه‌ی ملی تبریز و کتابخانه‌ی ملك تهران و موزه‌ی‌بریتانیا و طوپقاپوسرای استانبول و دارالکتب قاهره و کتابخانه‌ی بانکی‌پور هند و کتابخانه‌ی پنجاب پاکستان و کتابخانه‌ی عمومی پاریس موجوداست،درفهرست نسخه‌های خطی جلد دوم ص ۱۱۲۸ از منظومه‌یی بنام حقیقت‌العشق و یامونس العشاق نیز یاد شده‌است که بنام وی در دارالکتب قاهره به‌دنبال‌دیوان‌وی آمده است ولی در بعضی از تذکره‌ها متذکر شده‌اند که این منظومه از سهروردی است نه اوحدی .

قصیده عرفانی زیر در سبك و اسلوب سنایی و شیخ عطار سروده‌شده‌است؛

سر پیوند ما ندارد یار — چون توان شد ز وصل برخوردار
همدمی نیست تا بگویم راز — خلوتی نیست تا بگریم زار
در خروشم ز صوت آن معشوق — در سماعم ز صوت آن مزمار
همه مستان در آمدند به هوش — مست ما خود نمی‌شود هشیار

از غزلیات او :

به غم خویش چنان شیفته کردی بازم
کز خیال تو به خود نیز نمی‌پردازم
هر که از ناله‌ی شبگیر من آگاه شود
هیچ شك نیست که چون روز بداند رازم

گفته بودی خبرم ده که ز هجرم چونی
آنچنانم که ببینی و ندانی بازم
عهد کردی که بسوزی به غم خویش مرا
هیچ غم نیست تو می‌سوز که من می‌سازم

* * *

مردم نشسته فارغ و من در بلای دل
دل دردمند شد ز که جویم دوای دل
رمزی بگویمت ز دل ار بشنوی بجان
بگذر ز جان که زود ببینی لقای دل
گر در دل تو جای کسی هست غیردوست
فارغ نشین که هیچ نکردی بجای دل
دل عرش مطلقست و بر او استوای حق
زینجا درست کن بقیاس استوای دل
بر کرسی وجود چو لوحی است دل ز نور
بروی نوشته سرّ خدایی خدای دل

از رباعیات اوست :

ای آمده گریان تو و خندان همه کس
وز آمدن تو گشته شادان همه کس
امروز چنان بزی که فردا چو روی
خندان تو برون روی و گریان همه کس

امشب از پیش مـن شیفته دل دور مـرو
نور چشم منی ، ای چشم مرا نور ، مرو
دیگری از نظرم گر برود باکی نیست
تو ، که معشوقی و محبوبی ومنظور ، مرو
خانه ما چو بهشت است برخسار تو حور
زین بهشت ، ار بتوانی ، مرو،ای حور،مرو
عاشق روی توام ، خسته هجرم چه کنی
نفسی از بـر ایـن عـاشق مهجور مـرو
دل رنجور مرا نیست بغیر از تـو دوا
ای دوای دل مـا ، از سر رنجور مـرو
او حدی چون ز وفا خاك سر کوی تو شد
سر کشی کم کن و از کوی وفا دور مرو

* * *

گل در (قرق) عرق کند از شرم روی تو
(صافی) به کوچها دود از جستجوی تو
در شانه دید موی تو (صافی) وزان زمان
بر سینه سنگ می‌زند از سوی موی تو
بـر پای سرو بید نهـد روی هـر نفس
(صافی) حسرت و هـوس قـد و روی تـو

مشکین کند کنار و لبش هر بمدتی
آن باد مشك بیز که آید ز سوی تو

(صافی) بجای آب روانها کند نثار
بر دست آنکه آب زند خاك کوی تو

دستش بجان نمی‌رسد، ارنی بجای آب
می کرد جان خویشتن اندر گلوی تو

روزی بنه بخوردن می پای در (قرق)
تا ما بسر کشیم چو (صافی) کدوی تو

کی کرد می از لب (صافی) حدیث اگر
وقتی بر او دهان ننهادی سبوی تو

تو در مراغه فارغ و (صافی) به نوبهار
در خاك و خون مراغه ز نان زآرزوی تو

بر ما تو بسته در چو (قرق) سال وماه وما
سر در جهان نهاده چو (صافی) ببوی تو

(صافی) ز سنگ تفرقه فریاد می کند
مانند اوحدی، که بنالد ز خوی تو

همانطوریکه قبلا تذکر داده‌شد (صافی) و (قرق) که درین غزل جای آورده‌است نام دو محل است.

وقتی علاج مردم بیمار کردمی
اکنون چنان شدم که ندانم دوای خویش

من نخواهم برد جان از دست دل
ای مسلمانان فغان از دست دل

* * *

شبی چو زلف دراز تو آرزوست مرا
که با تو باشم و صبح از برتو برخیزم

* * *

بر گل از عنبر کمندی بسته‌ای
گرد ماه از مشك بندی بسته‌ای
میوه‌ی وصلت بما کمتر رسد
زانکه بر شاخ بلندی بسته‌ای

* * *

خوشا آن عزت و آن کامرانی
که ما را بود از ایام جوانی
سفر کردم به امید غنیمت
غنیمت عمر بود و گشت فانی
فراق دوستان با جانم آن کرد
که در گلشن کند باد خزانی
ترا ای چرخ بسیار آزمودم
همانی و همانی و همانی

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۱۷۲ ـ دیوان اوحدی‌سعیدنفیسی ـ دانشمندان آذربایجان ص ۵۵ ـ نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۲۲۴۳ ـ سخنوران آذربایجان ص ۹۷۹ از سعدی تا جامی ص ۱۵۶ ـ کتاب‌مراغه ص ۴۱۷ ـ تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم ص ۹۴

تایب مراغه‌یی

نامش مولاناشرف‌الدین‌محمود مراغه‌یی از شعرا و خوشنویسان معروف مراغه است ودر شعر تایب تخلص می کرد.

عده‌ی زیادی از اهالی مراغه به تایب اعتقادکامل داشته و مرید اوبودند مولانا تایب بخدمت شیخ‌مجاهد و شیخ‌ابراهیم که هر دو ازفرزندان‌شیخ‌مصطفی عزیز کندی بوده‌انـد رسیده و از مصاحبتشان بسیار بهره‌مند و مستفیض گشته است واین شیخ‌مصطفی مرید خاص و با ارادت شیخ‌فخرالدین‌عبدالغفار مشهوربه کله‌بابای‌مراغی است. از مولانا تایب خرق عادت بسیارمنقول است‌از آن‌جمله در روضات‌الجنان مسطور است که: درویش کبیرنام‌عزیزی که در کمال‌فقیری، اعتماد و وثوق و اخلاق تمام به مولانا محمود داشت روایت کـرد نوبه‌یی بسر کهبازار رسیدم در دکان قصابی گوشت بسیار بر قناره زده‌بودندبربالای گوشتها پارچه گوشتی قریب به یکمن‌وقیم تبریزی بود بنظرم چنین‌آمـد که بـر روی گوشت اسم شریف مولانامحمود را نوشته‌اند و حـال آنکه درویش شیخ کبیر چیزی نخوانده بود و امی بود. درویش گفت پیش قصاب رفتم و آن گوشت را خریدم به نیت خدمت مولانای‌مومی‌الیه و متوجه خدمتش شدم. احیاناً آنروز در منزل مولانای مذکور از جنس ماکول هیچ‌چیز نبوده حرم‌محترمه‌ی‌مولانا گفته بود امروز در منزل ما هیچ‌چیزی نیست که اکل شود حال چون خواهد بود؟ مولانا فرموده‌اند. برخیز و دیگ را مهیاکن و آتش برافروزکه اینك درویش شیخ کبیر رسید و جهت ما گوشت‌آورد، در خلال ایـن حـال درویش

می‌رسد و دست بر در می‌نهد از اندرون مولانا آواز می‌کنند که شیخ کبیر، لبیك می‌گوید، می‌فرمایند که جهت ما گوشت آورده‌ای؟ می‌گوید: بلی، به اندرون می‌رود و گوشت را به ملازمان حضرت مولانا می‌سپارد.

درویش پیربنی و مولانامتینی شاعر و مولانا خواجه‌جان نیزازمریدان مولانا محمودتایب بودند.

مولانا شریف‌الدین‌محمود در اواخر عمر خود در کوی چرنداب تبریز وفات یافته ودر مقبره حضرت‌شیخ‌ابراهیم‌چوبنانی دفن شده‌است.

از اوست:

بلبل که در حریم چمن آشیانه ساخت
مقصود او گل است وچمن را بهانه ساخت

* * *

دهان بگشوده‌چون‌شیریست‌خون خصم‌راراغب
علی رغم عدوعین علی بن ابی‌طالب

* * *

گر ز بعد مصطفی جز مرتضی دانسته‌ام
در دو عالم یك رسول و دو خدا دانسته‌ام

* * *

فلك پندی نهاد از شش جهت‌برهفت‌اندامم
که‌سرازهرطرف بیرون کنم‌درحلقه‌ی‌دامم

سخنوران آذربایجان ص ۹۸۸ـ الذریعه
ج ۹ ص ۱۶۳ ـ دانشمندان آذربایجان
ص ۸۴ ـ روضات‌الجنان ص۳۵۸ـ گلزار
جاویدان ج ۱ ص ۲۷۰

تشنه‌ی مراغه‌یی

از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است .

در تذکره‌مدایح‌معتمدیه مسطور است که نامش محمدتقی و خواهرزاده مهدی‌بیگ‌شقاقی است . در اوایل زندگی به کلاهدوزی مشغول بوده است او دیوان شعری دارد که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس اسلامی موجود است و بنوشته ابن‌یوسف‌شیرازی از مندرجات دیوان وی بدست می‌آید که اصل او آذربایجانی است و در سال ۱۲۱۰ ه.ق. «۱۱۷۴» شمسی درمراغه‌متولد شده‌است .

خود گوید :

مرا آخرین مام فرخنده هوش به ملك مراغه فکنده ز دوش

ودر مورد کشته‌شدن آقامحمدخان‌قاجار گوید :

چو شه کوفت برکاخ جنت لوا بری شد لب من ز پستان جدا

معلوم می‌شود در موقع کشته شدن آقا محمد خان حدود دو سال داشته‌است .

چون پدر شاعر بفرمان آقامحمدخان‌ازمراغه‌به‌کاشان‌تبعیدشده‌و گروهی

نیز از خویشان شاعر در تهران ساکن شده بودند . تشنه هم در تهران بخوشی زندگی کرده و بدان‌جا دلبستگی پیدا کرد . دراین‌مورد گوید :

به چندی در آن عشرت آباد (ری)

مرا عمر بگذشت بـا چنگ و نی

از مطالب دیوان تشنه معلوم می‌شود که او تا سال ۱۲۶۴ ه.ق. «۱۲۲۶» شمسی زنده بوده ودر مدح ناصرالدین‌شاه اشعاری ساخته‌است .

دیوان تشنه حاوی یك مثنوی تاریخی است کـه در سال ۱۲۶۰ ه . ق . «۱۲۲۳» شمسی شروع کرده ودرآن پس از حمدوثنای‌خدای‌یکتاونعمت‌حضرت رسول(ص) مسافرتهای خودرا که در ایران و روم و هندوعراق نموده‌بودمفصلا شرح داده‌است . یك قصیده و غزل ترکی نیز دارد .

تشنه شاعری بسیار توانا و قطعات و قصاید و غزلیات و مثنویهای‌شیرین و هجوهای نمکین دارد .

سخنوران آذربایجان ص۹۹۱ ـ فهرست
کتابخانه مجلس ابـن یـوسف ص ۲۴۴
فرهنگ سخنوران ص۱۱۴ـ کتاب‌مراغه
ص ۴۲۹

حامد مراغه‌یی

مولف محترم سخنوران آذربایجان چنین می‌نویسد :

نامش میرزا احمد در پانزده سالگی ترك مولد نموده و مدتی در تهران

زندگی کرده و بحضور میرزا محمد تقی خان سپهر مستوفی الممالک نشرف حاصل کرده سپس سفری به هرات و بخارا نموده و به سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۳۲ هجری شمسی) به دهلی رسیده و پیش حکیم احسن اله خان طب نظری و عملی آموخت و از آنجا به کانپور رفت و مدتی درملازمت نواب علی حسین خان جد عارف دهلوی بسر برد و با صبیّه آقا درویش اصفهانی ازدواج کرد و فرزندانی به نامهای آقا محمدتقی و آقا محمد داشت به حضرت عارف علیشاه ارادت می‌ورزید. عارف دهلوی که از شاگردان اوست گوید :

من از پانزده سالگی کتب درسی فارسی را به خدمتش می‌خواندم در نثر جهانگشای نادری و دره‌ی نادری و منشآت قایم مقام را درس گرفتم و در نظم مدتی کلیات اساتید شعر ایران را می‌خواندم ...

او فقیرانه می‌زیست بارها خواستم که عکس او بگیرم تن در نداد سببش پرسیدم گفت بابا فقیرم ،درعالم فنا ذریعه‌ی بقا نخواهم ، عمرشریفش نودویکسال بود ، به غایت نحیف و ناتوان شده بود ، دو سه روز تب کرد و در حدود سنه ۱۳۱۸ ه.ق. «۱۲۷۹» شمسی در ماه شعبان المعظم درکانپور وفات یافت » .

از غزلیات حامد مراغه‌یی :

در دلم تا کرد منزل سطوت سلطان عشق
عقل را نگذاشت دیگر دردرون دربان عشق
عمر جاویدان بیاید نیست مر او را فنا
هر که نوشدجرعه‌یی از چشمه‌ی حیوان عشق

شرط اول عشق را ترك سرو و سامـان بود
هیچ نبود جز پریشانی دگر سامان عشق
عشق آمد کـرد آزادم ز قیـد این و آن
تـا دم مردن بود دست من و دامـان عشق
هر که جز معشوق نگذارد دگرازوی اثر
جمله را فـانی نمـاید آتش سوزان عشق
سینه‌یی سوزان ، دل بریان و چشم اشکبار
زردی رخسار باشد شاهد و برهـان عشق
نیست غیر از مرك دیگر عشق را «حامد» علاج
کس نمی‌داند دوای درد بی‌درمـان عشـق

* * *

تـا زنـده‌ام ای دوست طلبکار تـو بـاشم
و ز کـون و مکان طالب دیـدار تو بـاشم
حـرفی نشنیـدم ز لب لعل تـو ، تـا کی
در حسرت گفتـار شکـر بـار تو بـاشم
با طنز به من گفت که ای «حـامد» شیدا
خـواهم که انیس دل افـکار تـو بـاشم

سخنوران آذربایجـان ص ۹۹۱ ـ مقـاله
عارف‌دهلوی مجله ارمغان سال‌دوازدهم
ص ۱۷۳ ـ کتاب مراغه ص ۴۷۰

حسرت مراغه‌یی

نامش میرزا محمد تقی فرزند میرزا محسن از شعرای قرن سیزدهم‌ه.ق. مراغه است و خط شکسته را خیلی خوب می‌نوشت و در مدرسه علمای این حدود تحصیل علم نموده است .

حسرت مردی باسواد بود و از علم صرف و معانی و بیان و فقه آگاهی کامل داشت .

او جوانی متقی و پرهیزکار و مقدس بوده و اشعار بدیع می گفت . مؤلف نگارستان دارا در مورد حسرت می‌نویسد که :

«در جوانی او از این دنیای فانی رفت ، سلیقه نیکویی در بستن مضمون داشت ، اگر اجل به او مهلت‌می‌دادو وفات نمی کرد یکی ازفحول ادب می‌شد.»

در تذکره‌هاییکه در اختیار نگارنده بوده از اشعارش بدست نیامد .

سخنوران آذربایجان ص۹۹۳ـ نگارستان دارا ص ۷۲ ـ کتاب مراغه ص ۴۲۸ .

دخیل مراغه‌یی

آخوند ملاحسین مراغه‌یی از شعرای قرن سیزدهم ه.ق. است و دیوان اشعارش مربوط به وقایع کربلای حسین (ع) بوده و به زبان ترکی آذری در شش مجلد مکرر در تبریز چاپ شده است .

از اوست :

درمذهب‌ما کلام حق فاد علی است — طاعت که قبول حق بودیادعلی‌است
از جمله‌ی آفرینش کون و مکان — مقصود خدا علی و اولاد علی است

* * *

ومنه گلشن چشمه‌ساری جوی‌خون — نوجوانلار نعشی ، سرو واژگون
قانه باتمیش طره‌لردیر سنبلی — پنبه‌ی داغ جراحتدیر گلی
بیرطرف گل‌لر تمام اولموش خزان — بیر طرف مبهوت دورموش باغبان
بیرطرف پی هم اسر باد سموم — بیر طرف زاغ و زغن‌ائیله‌ر هجوم
قدسیان اول گلشنه حیران همه — وادی حیرتده سرگردان همه
بیر بئله گلشنده آغلار بلبلی — قان ایچینده تربیت تاپمیش گلی
ائتدیلر دقتله چون هریان نظر — گؤردولر آچمیش زبان‌سوسن‌دیر
بو چمن دیر بوستان کربلا — مقتل پیر و جوان کربلا
بیرطرف‌قان‌ایچره‌یاتمیش‌بیرجوان — حلق پاکیندن اولور آل‌قان روان
آشیان مرغ پیکان پیکری — پای تا سر زخم ، جسم انوری
بسکه ده گمیش تیروخنجر آبدار — هر سر مویی آچیب بیرچشمه‌سار
یوسف مصری کیمی گلگون کفن — صید تك خنجر گروگان جفا
کیمدی یارب اول جوان ماهرو — کیمدی یاران اول غزال مشك‌بو
ام لیلی نین علی اکبری — کربلا سرداری نین گل پیکری
گوردولر بیریاندادوشموش‌خوارزار — بیر اوجا قامتلی قولسوز شهریار

بسکه جسمیندن اولوب هریان روان کوه و صحرانی ائدوب دریای قان
کیمدی یاران اول غریب ناامید تشنه‌لر سقاسی عباس شهید

* * *

سیزده اگر یزید بداختر نشانی وار گوندن ایشیقدی بیزده پیمبر نشانی وار
من نایب حسین، حسین وارث علی منده حسین و حیدر و صفدر نشانی وار
واردیر آتام حسین ده چون صورت علی ائتسه قبول منده ده قنبر نشانی وار
اولمازحریف کیمسه منه، منده بی خلاف عباس نامدار دلاور نشانی وار

دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۶ ـ سخنوران آذربایجان ص ۹۹۳ ـ ریحانت‌الادب ج ۲ ص ۲۱۵ ـ الذریعه ج ۹ ص ۳۲۰ ـ نگاهی بتاریخ ادبیات آذربایجان ص ۹۷

دیوانه پیر

مؤلف محترم کتاب مراغه چنین می‌نویسد :

(دیوانه پیر نام یا تخلص شاعری است که قسمتی ازوقایع و حوادث بوقوع پیوسته در زمان خود را باز گو کرده است از جمله این حوادث می‌توان حمله بلباس طایفه‌یی از اکراد ساکن مهاباد را نام برد که در این کتاب آن وقایع باز گو شده است . در زمان جلوس ناصرالدین میرزای ولیعهد به تخت پادشاهی بصورت شعر به رشته تحریر درآمده و باز گو کننده شمه‌یی ازاوضاع آن زمان می‌باشد . این کتاب در سال ۱۲۶۵ هـ.ق. (۱۲۲۷ هجری شمسی) یعنی از یکسال

بعد از فوت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه با خط بسیار بدی توسط خانمی بنام گوهر بنت خدیجه نوشته شده است. آقای حاجی عبدالقادر یزدان پناه‌در مورد این کتاب در مقدمه دست‌نویس شده کتاب چنین اظهار نظر کرده‌اند.

اگر چه اشعار این کتابچه بسیارست و الفاظ غیر دستوری و عوامانه در آن به چشم می‌خورد. اما بااین حال باز گو کننده یك واقعه‌ی تاریخی می‌باشد.

این کتاب حاوی هشت صد بیت شعراست که دربحرتقارب بوزن شاهنامه فردوسی سروده شده است. ابیات زیر نمونه‌ای از این اشعار می‌باشد.

درباره عزیمت ولیعهد(ناصرالدین شاه)از تبریز به‌تهران‌چنین‌سروده‌است:

وزان روی فرزند شاه جهان — هنوزش به تبریز بود آنزمان
به پایتخت او بد رئیسان همه — بدورش غلامان وزیران همه
که در جای آبای شد برقرار — که جمله خلایق برو بنده‌وار
ورا نام آن ناصرالدین بود — برای عدو دل پر از کین بود
وفات شهنشاه را چون شنید — بلرزه درآمد چو او برگ بید
سپردند ملك ولایت ورا — به تخت بزرگی شده جابجا

درموردحمله بلباس ولایت‌مقدم(میاندواب واطراف آن)چنین‌سروده‌است:

ولکن جهان جمله مغشوش بود — همه مردم آزاریان را نمود
خصوصاً دو بلباس ناپایدار — دو تا بی‌همیّت دو تا بی‌وقار
نهادند روشان به ملك عجم — که از بهر تاراج خیل و حشم

بالاخره در پایان کتاب چنین سروده است:

الهی بحق امام هدی وصی پیمبر ولی خدا
به پایان رسید این سخنهای من اگر خوش سخن بودم و بدسخن
الهی بحق والای تو بحق تولی و تبرای تو
ببخشای گناهان این بینوا بحق علی سرور اولیا

کتاب مراغه ص۴۵۲

زکی مراغه‌ای

نامش لطیف‌الدین زکی و اصلش از مراغه بوده اما درکاشغر تولد یافته است. مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان تاریخ وفات او را ۶۰۷ ه.ق. و سخنوران آذربایجان ۶۷۰ ه.ق. ذکر کرده‌اند ولی درنزهةالمجالس نوشته شده که ابوالفرج رونی و زکی مراغه‌ای غالباً با هم مشاعره داشته‌اند. و چون ابوالفرج در سال ۵۱۵ ه.ق. درگذشته است و با زکی مراغه‌ای نیزمعاصر بوده است پس زکی مراغه‌ای دراوایل قرن ششم زندگی می کرده واینکه دربرخی تذکره‌ها تاریخ وفات او را درسال ۶۰۷ ه.ق‌نوشته‌درست نخواهدبودمگراینکه در مشاعره زکی با ابوالفرج تردید روا داریم.

زکی از شعرای شیرین زبان ومتبحر بود وقصیده زیبایی درمدح‌سلطان‌سنجر سلجوقی سروده است.

عوفی در این باب معتقد است که: «لطایف اشعار او از حد و عد متجاوز است و همه مقبول علما در برهان فضل و دلیل هنر و حجت لطف طبع او این قصیده‌ای تمام است.

و اینک قصیده‌ای که در مدح سلطان سنجر سلجوقی سروده است:

تا گرد ماه عارضش از خط نشان نشست
گویی که گرد عالیه بر ارغوان نشست

یا بر کران چشمه‌ی خور سایه اوفتاد
یا در میان شعله‌ی آتش دخان نشست

یا حلقه حلقه زنگش بر طرف آینه
زان طره‌ی زره وش عنبرفشان نشست

یا بر یقین صادق عقل مصیب رای
از وهم تیره غالیه‌های گمان نشست

با خط سبز لعل لبش بین که گوئیا
بر نیم برگ موز یکی ناردان نشست

بر گرد نقل دان دهانش نگاه کن
تا مغز پسته در شکرش بر چه‌سان نشست

گویی چو طوطی آن خط زیبای فستقیش
از بهر شکر آمد و بر نقل‌دان نشست

طوطی است آن خط و دهنش ترجمان، بلی
طوطی برای نطق بر ترجمان نشست

تا گه دمید خط عذارش الف مثال
نون خط لبش چو به لب بر عیان نشست

یعنی که این ز غایت خوبی کتابتیست
بر درج حسن او الف و نون از آن نشست
شد بیقرین در آن مگرش برمثال حسن
توقیع فرخ شه صاحب قران نشست
خسرو معزدینی و دین آنك ملك ودین
زو در پناه امن و ضمان امان نشست
آن شاه کی نژاد ملك سنجر آنکه او
بر حق به چار بالش ملك کیان نشست
در مسند جلالت ، هر کس بدید گفت
بر تخت پادشاهی بخت جوان نشست
شاها به یمن مدح تو آوازه‌ی (زکی)
بر ابلیق زمانه گشاده عنان نشست
غواص عقل هر گه کز بهر در نظم
در بحر طبع او ز پی امتحان نشست
در مدح شاه لؤلؤ شهوار نام کرد
هر در کز او بر آمدو در ریسمان نشست
آن بلبل است بنده که تا بال باز کرد
از آشیان خویش برین آستان نشست
چندین چو حلقه بر در نسیان چه کار ماند
اکنون که گل به شاهی در بوستان نشست

جاویدمـان که هم به گواهی عدل تو
بـر لوح عمر تو رقم جـاودان نشست

* * *

از رباعیات اوست :

در طـاعت اگـر مقصرم ای قـادر نـومید نیم ز رحمتت ، من قـاصر
زیرا که گناهم‌ارچه‌بس بسیاراست از رحمت تـو بیش نبـاشد آخـر

این بیت اززکی مراغه‌یی‌است که به‌کافی بن ابوالفرج رونی فرستاده‌است.

صاحب قران عالم «کافی» تویی که هست
گلـزار دار خلد نمـودار شعـر تو

کافی بن ابوالفرج در جواب وی این قطعه را انشاء کرده وبه او فرستاد :

سلطان نظم و نثر «زکی» آنکه در جهان
داد سخن بداد به معیـار شعـر خـویش
در دیـده‌ی افـاضل خـار و خسك نهـاد
از گلبن ضمیر و ز گلزار شعـر خویش
در فضل و در لطافت حقـا که در جهـان
نی مثل خویش دارد و نی یار شعر خویش
چـون دیـده‌ام هـزار معـانی بکـر او
بیزار شاعری شدم از عار شعر خویش
(کافی) کند به مجلس او عرض از ابلهی
چون چشمه پیش دریا اسرار شعر خویش

در قاموس‌الاعلام شاعری نیز بنام لطیف‌الدین سنجری متخلص به لطیف قید شده است که اهل مراغه است و این رباعی از اوست :

گویی که بگو چگونه اشکت خون شد
خون نیست ولی با تو چگویم چون شد
در دیده‌ی من خیال رخسار تو بود
اشکم چو گذر کرد بر آن گلگون شد

بعقیده نگارنده نیز ممکن است این «لطیف» همان لطیف‌الدین زکی مراغه‌یی باشد . در نگارستان سخن از شاعری بنام نرگس مراغه‌یی یاد شده که درکاشغر متولد شده و از مداحان سلطان سنجر بوده است و رباعی مذکور با مختصر تفاوت به شرح زیر بدو نسبت داده شده است :

گفتی که سرشك تو چرا گلگون شد
از خون نبود ولی بگویم چون شد
در دیده‌ی من خیال رخسار تو بود
اشکم چو گذر کرد بر آن گلگون شد

با توجه به محل تولد و سایر خصوصیات چنین استنباط می‌شود که زکی مراغه‌یی اشتباهاً به صورت نرگس مراغه‌یی درآمده است .

در کتاب منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی (چاپ کلکته‌ج‌اول ص ۵۴) از«زکی‌مراغه» ذکری‌رفته منتها در آنجا نام وی«نازکی مراغه» چاپ شده است .

روشن است که در اصل «مولانا زکی مراغه» بوده در کتابت یا چاپ

اشتباه شده است .

بداونی درباره‌ی معزالدین محمد سام‌بن حسین (۵۹۹ ـ ۶۰۲) ه.ق.(۵۸۱ ـ ۵۸۴ هجری شمسی) پادشاه غوری که مدایح شاعران را در حق او آورده چنین می‌نویسد :

مولانا زکی مراغه‌یی نیز در مدح او می گوید :

شه معزالدین کز دولت اوست همچو گلدسته فلك بسته میان
رفت بر تخت چو گل در وقتی که فلك برد خور اندر میزان
آنکه در آتش قهرش بدخواه جان شیرین بدهد شکر سان
شکر دین و گل دولت را با هم آمیخت سپهر گردان
یارب این گل شکر دولت ودین سبب صحت عالم گردان

خیلی روشن است که این قطعه را زکی مراغه‌یی در جلوس معزالدین در ۵۹۹ ه.ق. (۵۸۱ هجری شمسی) گفته است .

غلط چاپی منتخب التواریخ در کتاب دانشمندان آذربایجان نیز راه‌یافته و در ص ۳۶۸ شاعری بنام «نازکی مراغه‌یی» یاد کرده‌است .

پس با توجه به این مطلب معلوم می‌شود که‌لطیف‌سنجری که‌شرح حالش در قاموس‌الاعلام آمده و نازکی مراغه‌ای که‌در منتخب‌التواریخ و دانشمندان آذربایجان از او یاد شده همین لطیف‌الدین زکی مراغه‌ای است .

زکی مراغه‌ای مردی بزرگ‌منش و شاعری شیرین سخن و توانا مورد احترام مردم دوران خود بوده است .

در نزهة‌المجالس چند رباعی به نام او آمده است :

من کی گفتم پری نه‌ای، حور نه‌ای ؟ یا کی گفتم چشم مرا نور نه‌ای ؟
بوسی خواهم، بها زمن جان خواهی با اینهمه ، از معامله دور نه‌ای ؟

دل جز غم تو ، غذای جان هیچ نداشت
سودی نه ، ز تو به جز زیان هیچ نداشت
زیرا که هر آن عهد که کردی به وفا
همچون کمر تو ، در میان هیچ نداشت

* * *

یار از دل ما گرد غبار رفت آخر وز وصل ، گل امید بشگفت آخر
آن پسته‌ی بسته از شکر سفت آخر با ما ، به زبان خود سخن گفت آخر

سخنوران آذربایجان ص ۹۹۴ ـ نگارستان سخن ص ۱۲۰ ـ لباب الالباب نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۷۲ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۷ مجمع ـ الفصحا ج ۲ ص ۶۹۰ ـ لغت‌نامه دهخدا لطیف الدین ص ۲۱۳

سلطانی بنانی

او از شعرایی است که در تذکره‌ی حدیقة الشعرا فقط نامی ازاو برده‌شده است و مطلب دیگری در دست ما نبود .

حدیقة‌الشعرا ـ دانشمندان آذربایجان

ص ۱۸۳

شرف مراغه‌ای

این رباعی به نام او آمده است :

جانا ، می لعل ارغوانیت که داد ؟ بر جام شراب کامرانیت که داد ؟
مطرب چه ترانه گفت :ساقیت که بود ؟ نقلت که نهاد و دوستگانیت که داد ؟

نزهة المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۷۷

صاین مراغه‌ای

در روضة‌الناظر هم اشعاری از صاین الدین تبریزی هست که شاید همو باشد . این رباعی از اوست :

تا شیر و شکر در رطب آورد لبت خال خوش عنبر لقب آورد لبت
آن خال بر آن لب لبت جان من است از بهر چه جانم به لب آورد لبت

نزهة‌المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی

ص ۸۰

طوطی

مردی عالم و فاضل و صوفی مسلك بود و در شعر طوطی تخلص می کرد

اشعار عارفانه به زبانهای ترکی و فارسی زیاد دارد متأسفانه در تذکره‌هاییکه در اختیار نگارنده بود مطلبی از او بدست نیامد .

دیوان خطی این شاعر در کتابخانه آرامگاه محبوب‌علیشاه (پیر مراغه) موجود است .

از اوست :

خواهم اکنون به در میکده مستانه روم
مدتی بر طلب باده و پیمانه روم
دلم از مدرسه شد سرد خدایا مددی
آرزومند همینم که به میخانه روم
دلم از طلعت لیلی منشان گشته جنون
در خیالم که چو طفلان پی دیوانه روم
سر نپیچم ز کمند خم گیسوی بتان
زیر شمشیر بلا خواهم مردانه روم
رخ‌مپوشان که‌چوخورسیدبرآن‌روی‌لطیف
خواهم ای دوست به میخانه بشکرانه روم
دل بتنگ آمدم از غصه غربت یاران
حالیا طالب اینم بسوی خانه روم
جان دل‌بند و حجابست بخواهم طوطی
بگذرم از دل و جان بر سوی جانانه روم

هر چه داری زاهدا صرف می دیرینه کن
طرح عیش و ناز نو اندر شب آدینه کن
سجده مستانگان‌را بین که برخم می کنند
چون سبو هرقدرمی درخم بودبرسینه کن
باشد ازتشریف حق ایدل چوباطل مضمحل
با می گلرنگ ودیرین دفع کفر کینه کن
مطلب از سنجاب و قاقم گر بود ستر عیوب
پرده‌ی زنار خود را خرقه‌ی پشمینه کن

کتاب مراغه ص ۴۵۳

ظفرالدوله

در سال ۱۳۰۶ شمسی مطابق ۱۹۲۷ میلادی وفات کرده است.

مؤلف محترم کتاب مراغه در مورد او چنین می‌نویسد :

«فتح‌اله خان مقدم مراغه‌یی (ظفرالدوله) سردار موید ملقب به‌ظفرعلیشاه در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. (۱۲۳۲ هجری شمسی) در مراغه متولد شد و پس ازتکمیل تحصیلات مقدماتی وارد خدمت ارتش گردیده و در سال ۱۳۰۸ هـ.ق. (۱۲۶۹ ـ هجری شمسی) با درجه سرتیپ یکمی فرمانده فوج سوم مراغه شد و در سال ۱۳۱۴ هـ.ق. (۱۲۷۵ هجری شمسی) ملقب به ظفرالدوله گردید. در همان سال تحت ارشاد دایی خود مرحوم حاج کبیر آقا کسوت فقر پوشیده و ظفر علیشاه لقب یافت وازانفاس قدسیه وی به مدارج عالی عرفان رسید ودرسال ۱۳۲۴هـ.ق.

(۱۲۸۵ هجری شمسی) طبق اجازه‌نامه‌ایکه مذکور شد، ازطرف حاج کبیر آقا اجازه‌دستگیری پیدا کرد. وی مدتها رئیس گارددربار سلطنتی مظفرالدین شاه بود و لقب سردار موید گرفت. پس از مشروطیت در سال ۱۳۳۲ هـ.ق. (۱۲۹۲- هجری شمسی) بحکومت خمسه (زنجان) منصوب و پس از دو سال به تهران باز گشت و تا آخر عمر در انزوا بسر برد. مرحوم سردار موید در ایام انزوا که مدت دوازده سال طول کشید در تهران در خیابان سعدی جنوبی - کوچه ظفرالدوله اقامت داشت وبه ارشادطالبین مشغول وخانه او محفل صاحبدلان بود.

اشعاری نیز سروده و دیوانی هم دارد که چاپ نشده است.

منقول است که مظفرالدین‌شاه قاجارطی نامه‌یی، ازحاج کبیر آقاتقاضای تشرف به فقر می‌نماید، حاج کبیر آقا جواب می‌دهد که: فقر شما عدالت به مردم است« چون مجدداً اصرارمی‌ورزد اجازه می‌دهد که بوسیله‌ی سردارموید مشرف‌شودوذکر بگیرد. اینکارعملی‌ومرحوم‌مظفرالدین‌شاه‌به فقرمشرف‌می‌شود.

سردار موید در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در سن ۷۷ سالگی درتهران‌وفات یافت و طبق وصیتش در قریه رستم آباد - جنب مقبره آخوند رستم آبادی مدفون گردید.

قطعات زیر بعنوان نمونه از دیوان مرحوم سردار موید نقل می‌شود.

قلندران که ز دور زمان بینندیشند		مدام خون جگرمی‌خورندودلریشند
به کامرانی کون و مکان نپردازند		ز کفرودین بکنارندوفارغ‌ازخویشند
دلا نصیحت آنان نیوش و دم درکش		که هادیان طریقند و نوش بی‌نیشند

دل ار بدست نیاری درون کس مخراش
که خلق مظهر حقند و نقشی از نقاش
تکبر از سر خود دور کن بخویش مناز
که بندگان خدا ممکنند در اوباش

* * *

چو حلقه بر در درگاه نیك‌مردان باش
هرآنچه گویمت‌ای دل مطیع فرمان باش
نعیم هر دو سرا در مقام قرب بجوی
نمی‌خرند بعزلت بکوش و خندان باش
اگر سعادت دنیا و عاقبت طلبی
براه عشق قدم زن درست پیمان باش
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
غناز کنج قناعت بگیر و سلطان باش

مرحوم ظفرالدوله فرزند سرتیب اسکندر خان او نیز فرزند حسین‌پاشا - خان میر پنج او نیز فرزند سرتیپ جعفر قلیخان و او نیز فرزند احمد خان مقدم بیگلر بیگی آذربایجان بوده احمد خان مقدم فرزند علیمحمد خان سرسلسله مقدمهای آذربایجان است که درزمان حکومت کریمخان زند حاکم مراغه بوده است .

پس ازدرگذشت سردارموید لقب ظفرالدوله به فرزند او سرلشگرحسن-مقدم‌داده‌شد وفرزند دیگرش اسکندرخان مقدم لقب (سردار ناصر) یافت . وی

مدتی حاکم مراغه و نیز سالها نماینده‌ی مجلس از طرف اهالی مراغه بود :

مرحوم سردار موید (ظفرالدوله) پنج فرزند بشرح زیر داشته است :

۱ ـ سرلشگر حسن مقدم (ظفرالدوله)

۲ ـ مهندس علی محمد مقدم

۳ ـ سرهنگ فضل‌الله مقدم

۴ ـ مهندس رحمت‌اله مقدم که از نویسندگان باسابقه کشور هستند .

۵ ـ سلیمان مقدم

سخنوران آذربایجان ص ۹۹۹ ـ مؤلفین کتب چاپی ج ۳ ص ۲۹۷ ـ کتاب مراغه ص ۴۹۳

ظهیرالدین مراغی

این رباعی به نام اوست :

در دیده ز آرزوت گر خون آرم		تو... ز دست تو چون آرم

هم خون بارم ز دیده تا بوك مگر		با خون دلت ز دیده بیرون آرم !

نزهةالمجالس تصحیح دکتر ریاحی ص ۸۳

عبدالقادر مراغه‌ای

نامش کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر فرزند مولانا غیبی که در

تاریخ بیستم شهر ذی‌القعده سال ۷۵۴ هـ.ق. (۷۲۸ هجری شمسی) در شهرستان مراغه متولد شده و در چهار سالگی به مکتب رفته و در هشت سالگی حافظ قرآن بوده و در ده سالگی در علم صرف و نحو و معانی و بیان متبحر شد و نظر به فطرت اصلی به تحصیل علوم ریاضی و موسیقی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌داد و از مشاهیر و موسیقی‌شناسان عهد خود گردید.

مولانا عبدالقادر مراغه‌یی به دربار شیخ اویس (۷۵۷ - ۷۷۶ هـ.ق.) (۷۳۵-۷۵۳ هجری شمسی) و پسرش سلطان حسین جلایری و همچنین سلطان احمدراه یافت و همین سلطان احمد «قبل ازجلوس به تخت سلطنت» وصف‌نامه‌یی بتاریخ ۷۷۹ هـ.ق. (۷۵۶ هجری شمسی) در حق خواجه نوشته است که نشان‌دهنده‌ی فضیلت و کمال این هنرمند می‌باشد.

خواجه عبدالقادر آخرین موسیقیدان بزرگ بوده و عود می‌نواخت و خوش می‌خواند وبطوریکه نوشته‌اند در خطوط و نقاشی دست داشت. عبدالقادر با آنکه اهل آذربایجان بوده و ترکی می‌دانست کتابهای خود را بزبان فارسی نوشته و از این راه خدمتی بس بزرگ و قابل توجهی به زبان و ادب فارسی انجام داده است.

کتابهای او سرشار است از اطلاعات دقیق درباره موسیقی نظری و علمی وسازها وآوازهای قدیمی و اقوال موسیقیدانان بزرگ باضافه آرا و تحقیقات شخصی او.

یکی از دقیق‌ترین وکامل‌ترین شرحهاییکه در باره عبدالقادر نوشته شده است مقاله‌یی به قلم فارمر در دایرةالمعارف اسلامی فارمر است چنانکه رسم

فرهنگیان است با مراجعه به مآخذ معتبر و با روش انتقادی علمی اطلاعات مربوط به عبدالقادر را جمع آوری کرده و درباره آثار و احوال او با دقت بحث کرده است. نام و نسب او به قراریکه خود در آغاز و پایان نسخه مقاصدالالحان آستان قدس رضوی نوشته بدین قرار است:

عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی

از اینکه سطح تحصیلات عبدالقادر در چه حدودی بوده اطلاعاتی از تذکره‌ها بدست نیامد ولی کتاب مقاصدالالحان نشان می‌دهد که علوم متداول زمان را دارا بوده و موسیقی را از پدرش یاد گرفته بود.

عبدالقادر در کتاب مقاصدالالحان از پدر خود به‌احترام یاد می کند و می‌نویسد: پدرم غیبی که در انواع علوم بخصوص در موسیقی دست داشت در تربیت من کوشید. از عبارت «سقی‌الله‌ثراه و جعل‌الجنة شواه» که بعد از نام‌پدر آورده‌است اینطور برمی‌آید که پدر عبدالقادر در سال ۸۲۱ ه.ق. (۷۹۶ هجری شمسی) که عبدالقادر مقاصدالالحان را به‌رشته تحریر کشید زنده‌نبوده‌است.

آقای تقی‌بینش می‌نویسد «اینکه بعضی نوشته‌اند عبدالقادر دردربار اویس جلایری بوده‌است صحیح بنظر نمی‌رسد» زیرا که سلطان‌اویس بیست‌سال(۷۵۷ ۷۷۶ ه.ق.) سلطنت کرد و عبدالقادر که در زمان جانشین او سلطان‌حسین‌جوانی تازه به عرصه رسیده‌بود می‌بایست در دوره‌ی اویس دوران کودکی خود راطی کرده باشد، در صورتیکه با توجه به تاریخ تولد عبدالقادر (۷۵۴ ه.ق.) او در آخرین سالهای سلطنت سلطان‌اویس بیش از بیست سال داشت.

فارمر می‌نویسد:

وقتیکه امیرتیمور بسال ۷۹۵ ه.ق. (۷۷۱ هجری شمسی) بغداد را فتح کرد عبدالقادر را با سایر هنرمندان آن دیار به پایتخت خود سمرقند فرستاد تا سال ۸۰۰ در سمرقند بود، در سال ۸۰۲ خبر داریم که عبدالقادر به قصد دیدار دیار خود به‌تبریز آمده و چندی در دستگاه میرانشاه پسر امیرتیمور زیسته است و پس از مرگ امیرتیمور (۸۰۷ ه.ق.) مدتی در دربارخلیل‌سلطان بن‌میرانشاه که وارث امیرتیمور در سمرقند بود بسر برده و به جانب‌هرات‌نزد میرزاشاهرخ رفته وتاآخرعمرمقرب و معتمد وی بوده‌است.

شخصیت هنری عبدالقادرمراغه‌یی مرکب است از موسیقی وشعرودرخط زیبا و نقاشی بدیل و نظیر نداشت واز پیروان‌صفی‌الدین‌ارموی‌بود ودرساختن تصنیف مهارت کلی داشت.

دوران زندگی عبدالقادر مقارن است با دوران پرآشوب از تاریخ‌ایران، جنگ و ستیزهای آل‌جلایر. در اوایل یورشهای امیرتیمور و حوادث و نابسامانی‌های بعد از تیمور در اواخر زندگی او رخ داده‌است.

دولتشاه در کتاب تذکرةالشعرا می‌نویسد که:

عبدالقادر شاگرد سلطان‌احمد بوده‌است.

آقای رازانی در کتاب شعر و موسیقی به نقل از نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار تقدیرنامه‌یی را نقل کرده که سلطان‌احمد در نیمه‌ی‌صفر سال ۷۷۹ ه.ق. نوشته ودر طی آن مراتب دانش و فضل و تسلط عبدالقادر را در موسیقی و نواختن عود و داشتن انواع خطوط خوش ستوده‌است.

تقدیرنامه‌ایکه سلطان‌احمد قبل از جلوس به تخت سلطنت‌درموردخواجه عبدالقادر بقلم آورده بشرح زیراست :

« اگر خواهم که شرح و بیان فضایل و کمالات پسندیده یارهمدم موافق غمگسار افتخار و پیشوای هنرمندان اول و آخر که برسریر هنرمندی مستقل است و مملکت روحانی سلیمانی را با الحان روحپرور داوودی در تحت تصرف درآورده و جباران این قسم را که هریك درهنر خودسر به‌فلك هشتم‌می‌افراشتند بضرب موسیقی رام کرده سلطان‌الحافظ‌ذوفنون عصر فیلسوف زمان کمال‌الملة والدین عبدالقادر ادام‌الله‌سعادتة کم نوعی باشد از تکلیف و تکلف در نظر اهل بصیرت و طایفه استعداد پسندیده نیست پس برین جمله از وی‌دیده‌وشنیده‌ام از هزار یکی واز بسیار اندکی نگفته ، چه از شرح اوصاف او قاصر است » .

درتاریخ۷۸۴ ه.ق. (۷۶۱ هجری شمسی) سلطان احمدبن‌اویس بـه تخت سلطنت نشسته و خواجه را از ندمای مخصوص خود قرار داده و همیشه درتبریز وبغداد با وی بوده و دور شاهی را بنام او تصنیف ساخته است و تفصیل آن اینست کـه در بغداد درکشتی‌نشسته و ۳۰ نفر ملاح آن سفینه را حرکت می‌دادندبرحسب امـر آن سلطان سی دور تالیف ساخته کـه بـه شماره نفرات هـر دوری سی بوده است .

تألیفات عبدالقادر :

۱ـ مقاصدالالحان : که در سال ۸۲۱ ه.ق. «۷۹۷ شمسی» آنراتالیف کرده است این کتاب بسال ۱۳۴۴ شمسی بواسطه بنگاه ترجمه و نشر کتاب به اهتمام تقی‌بینش با مقدمه فاضلانه که شامل شرح‌حال‌اجمالی و انتقادی‌این‌هنرمنداست

چاپ گردیده است .

نسخه‌های خطی آن بشرح زیر در کتابخانه‌ها موجود است :

۱ـ تهران ، کتابخانه‌ی دانشگاه به خط نستعلیق قرن نهم .

۲ـ تهران ، کتابخانه‌ی ملك به خط نستعلیق قرن نهم .

۳ـ مشهد ، کتابخانه‌ی آستان قدس‌رضوی به خط نستعلیق .

۴ـ استانبول ، طوپقاپوسرای .

کنزالالحان : این کتاب دریك مقدمه و دوازده باب و هر باب در چند فصل و یك خاتمه است و نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه‌ی ملك موجود است .

جامع‌الالحان : مهمترین اثر عبدالقادر است ازاین اثر نفیس نسخه‌یی در بادلیان و در دو نسخه در نوری عثمانیه موجود است این کتاب را برای پسر خود تالیف کرده‌است .

دراین کتاب فصل مفصلی بنام «مجالس» هست ودر آن مانند بحورالالحان فرصت شیرازی اشعاری را که باب مجالس و مقامات مختلف بوده ، جمع آوری کرده‌است . و شاید هم این فصل کتاب مستقلی بوده و بعد مراغی خلاصه یاتمام آنرا در جامع‌الالحان گنجانیده‌است .

زبدةالادوار : این کتاب دریك مقدمه با سه اصل و یك مقاله با دو فصل و یك خاتمه دارای « زواید و فواید » در شرح‌الادوار ارموی است .

نسخه‌یی از آن در کتابخانه‌ی ملك موجود است .

ترجمه کتاب الادوار به زبان ترکی .

نسخه‌یی از آن را «فارمر» در کتابخانه لیدن معرفی کرده‌است.

علاوه بر آثار مذکور شادروان محمدعلی تربیت صاحب‌تذکره‌دانشمندان آذربایجان فواید عشره‌ولحنیه را نیز که از جمله تالیفات خواجه عبدالقادر می‌باشد در کتابخانه‌ی نوری‌عثمانی استانبول دیده‌است‌نسخه‌بادلیان که‌خصوصیت آن را به تفصیل در فهرست کتابخانه بادلیان آورده و به خط خود عبدالقادر است این نسخه در ماه محرم سال ۸۰۸ ه.ق. «۸۷۴ هجری‌شمسی» نوشته و تالیف شده و دوباره در ماه صفر سال ۸۱۶ ه.ق. «۷۹۲» شمسی مولف در آن‌تجدیدنظر کرده‌است. همین نسخه دست‌نویسی دارد که می‌رساند عبدالقادر کتاب رادر نهم ماه محرم ۸۱۶ به پسرش نورالدین‌عبدالرحمن بخشیده است.

عبدالقادر علاوه برداشتن هنرهای متعدد و اوصاف جمیله طبع‌روانی هم داشت و اشعار خوبی گفته است.

از اشعار ترکی عبدالقادر:

ای جان جهان، بحر صفا بیزنی اونوتما
وای ما جبین، مهر لقا بیزنی اونوتما
حقدن دیلایور جان‌و کونول عمرون اوزاقی
وردوم بودور هر صبح و مسا بیزنی اونوتما
اولدم که یوزون ویرسه شها حسن زکاتی
گر اولمیا، حاضر بو گدا بیزنی اونوتما
آیرلمدی جانوم قلیج ایله ایشیگوندن
گرچرخ و فلك قیلدی جدا بیزنی اونوتما

واردور کرمـونـدن بو قدر بیرکاتوقع
گر سالدی جدا بیزنی قضا بیزنی اونوتما
بیز عمرو کی چون دیلاروز ازحق بدعاها
سن عیش قیل و روح فزا بیزنی اونوتما
هجرون قیلایور هر نفسی سینه‌می‌مجروح
بیر قیل بو جراحت‌غا ، دوا بیزنی اونوتما

تاریخ مرگ او :

معین‌الدین محمداسفرازی در روضات‌الجنات جلد دوم ص ۹۳تحت‌عنوان « در ذکر بلیه‌ی‌طاعون»می‌نویسد:

« درسال ۸۳۸ هـ.ق. «۸۱۳» شمسی در هرات طاعونی پیدا شد که از هفتم تا پانزدهم ذی‌القعده به طول انجامید و عبدالقادر استاد موسیقی نیز از دار فنا به عالم بقارفت اما «فارمر» به نقل از جلد سوم صحائف‌الاخبار منجم‌باشی مارس ۱۲۳۵ نوشته‌است که چون درآن سال ژوییه بـا اول سال ۸۳۹ « ۸۱۴ شمسی » مصادف بوده‌است معلوم می‌شود غرض او سال ۸۳۹ بوده‌است نه ۸۳۸ »

فوت خواجه را تذکره دانشمندان چنین نوشته است .

« خواجه در تاریخ ۷۳۷ هـ.ق. «۸۸۲ شمسی» در شهر هرات از مرض وبا درگذشته ودرآنجا مدفونست» .

او در شعر عبدالقادر تخلص می کرد .

از اوست .

گر برد سوی چمن بوی بهار گل کند بر خویش پیراهن قبا
در هوای مهر تو پران شود جان و دلها ذره‌وار اندر هوا
ماجراها می کند با ما لبت این همه جور و ستم با ما چرا
یك نظر بر سوی ما افکن که شد عالمی پر آب زاشك چشم ما
می نپرسی هر گز ای روزی که هی چیست احوال تو عبدالقادرا

در خاتمه مقاصدالالحان خواجه عبدالقادر گوید :

بیماری که بنده را عارض شده‌بود و اطبا ملازم بودند و شکوه‌یی که از اطبا می‌بود به تعرض در عملی درآوردم و در حسینی بدور مخمس ۸ فقره این عمل ساخته شد .

طبیبا دردمندان را علاجی کن بگو ما را
نداری شفقتی یارا چگویم من تو نادانرا
علاجم دیدن شاهست دوایم روی آن ماهست
سر من خاك این راهست فدایش کرده‌ام جان را
زتو شربت همی خواهم جوابم می‌دهی دردم
نداری ریش را مرهم نمی‌دانی تو درمان را
مگو بسیار بی‌قانون شفا بخشی نه کار تست
نجات از غم خدا بخشد چه غم زین درد مردان را
عمل فرموده‌ای بازم بقول تو عمل سازم
عمل در عود پردازم شنو از حلقم الحان را

به عبدالقادر ار قادر شفا بخشد عجب نبود

چو او تحقیق می‌داند شفای خویش‌قران را

آقای ادیب طوسی در نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز نوشته است :

«در یك کتاب خطی که در فن موسیقی نوشته شده و مولف آن عبدالقادر ابن‌الحافظ مراغه‌یی است و تاریخ استنتاج آن مربوط به اوایل قرن نهم می‌باشد و در کتابخانه‌ی ملی ملك (بشماره ۱۳۰۴) ضبط شده این دو فهلوی‌دیده‌می‌شود:

ایگهان پرخوری من سوی ته وس ور گهـان پر گل من بوی ته وس

ار دو گیتی گربه‌دامانم‌زندچنگ من از هر دو گهان واروی ته‌وس

یعنی : اگر جهـان پر از خورشید شود مـرا روشنی تو بس است و اگر جهان پر گل باشد مرا بوی تو کافی است . اگر دو گیتی دست به دامن من‌زنند مرا از هر دو جهان روی تو بس است .

شوان گـردان و یـاوانـان برامـان

خمـار ببـریده یـا بـدریده دامـان

چسرحشمان(چشمان) خودمی کی‌ژنم‌لاو

بو که لاوم به بج کیلی (کبلی) سامان

یعنی : شبها در حالیکه برای منزل در بیابانها خماربریده یا دامن دریده گردانم از چشمان سر خود کی «می‌توانم» لاف بزنم (یعنی ادعـا کنم که جهت منزل را می‌بینم) چه ممکن است لاف من در «جهت» قبلی سامان باشد .

در حبیب‌السیر آمده است که چون خبر شهادت سلطان احمد جلایر در

هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده مخاطب ساخته و پرسیده که برای دوست خود چه گفته‌ای که خواجه عبدالقادر رباعی زیر را خوانده است :

عبدالقادر ز دیده مردم خون ریز — با دور سپهر نیستت جای ستیز
کآن مهر سپهر سروری را ناگاه — تاریخ وفات گشت (قصد تبریز)

۸۱۳

دانشمندان آذربایجان ص ۲۵۸ـ سخنوران آذربایجان ص ۱۰۰۱ مقدمه بر مقاصدالالحان ـ فهرست نسخه‌های فارسی ج ۵ ص ۳۹۲۸ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۵۸۷ کتاب مراغه ص ۴۳۲

عثمان مراغه‌ای

این دو رباعی از اوست :

در دیده مرا سرشك خون است از تو — هر لحظه غمم به دل فزون است از تو
در عشق تو گر چه نیست‌دل،مانده‌مرا — دل ماند گیم‌نگر، که چون است‌ازتو

* * *

در دم بشنید ، گفت بر من به دو جو
اشکم چو بدید ، گفت : صد من به‌دوجو

جان کردم عرضه ، گفت ازاین صد خرمن

نزدیك من سوخته خرمن به دو جو

نزهة‌المجالس ص ۸۳

علی بن حسکویه

نامش علی فرزند حسکویه فرزند ابراهیم ابوالحسن مراغی از علما و فضلا و مشاهیر و فقها و ادبای قرن پنجم هـ.ق. می‌باشد . اوفقه را در بغداد از شیخ ابی اسحق تعلیم گرفته است . علی بن حسکویه شاعر صوفی مسلك و نیك سیرت بود .

از اوست :

لست بآب بباب ملك له بالباب نواب و حجاب

و انما اتی المليك الذی لا يغلق الدهر له باب

او درروزدوشنبه‌ی سال ۵۱۶ هـ.ق. (۵۰۱ هجری شمسی) وفات کرده‌است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۰۸ ـ کتاب مراغه ص ۴۳۰ . دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۸

عماد مراغه‌یی

عمادالاسلام با حاج مهدی شکوهی معاصر بوده و از شعرای مراغه‌است. تاریخ فوت شکوهی را چنین گفته است :

ادیب فاضل مداح اهل بیت «شکوهی»

که داشت طالع علوی و بود حافظ وقت

به زهدوعلم وادب عمرخویش صرف نمود

روان به خلد برین شدبه سن شصت و هفت

برای سال وفاتش نوشت کلك «عماد»

(ازاین جهان بجنان مهدی شکوهی رفت)

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۰۹ ـ کتاب مراغه ص ۴۳۰ ـ موادالتواریخ ص ۴۱۴

غفورای مراغه‌یی

در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌یی است بشماره ۳۰۹۳در قسمت اول آن از صفحه ۱ تا ۱۰۸ دیوان غفورای مراغه‌یی جا گرفته است و شامل قصاید مذهبی وشیعی است و ماده تاریخ تعمیر بقعه‌یی که شاه صفی برروی سنگ جای پای حضرت امیرالمومنین علی (ع) ساخته و میرزا علی‌اکبر وزیر مراغه در سال ۱۳۰۷ هـ.ق. (۱۲۶۸ هجری شمسی آن را تعمیر کرده است بابیت زیرین آغاز می‌شود :

دوش آن مه ناگهم از در درآمد بی‌حجاب

کافتاب از شرم رویش گشت پنهان در سحاب

از اوست :

خدای در دو جهانش جزای خیر دهاد

به حق میر عرب شهسوار خیبر گیر

فهرست دانشگاه ج ۱۰ ص ۲۰۴۰ ـ سخنو ـ
ران آذربایجان ص ۱۰۰۹ ـ کتاب
مراغه ص ۴۳۰

فتوحای مراغه‌یی

نامش حاجی فتوحای مراغه‌یی ازشاعران قرن دهم‌ه.ق. است .مجموعه‌یی در کتابخانه دانشگاه تهران هست که درصفحه‌ی ۵۶۳ آن از حاجی فتوحای مراغه‌یی اشعاری درج شده است که دو بیت زیر از آن مجموعه می‌باشد :

السلام ای مشرق خورشید رب‌العالمین
مرتضای سابقین و مصطفای لاحقین

* * *

عالم علم لدنی خضر با آن منزلت
در محیط دانشت خود را شناور یافته

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۰ ـ فهرست دانشگاه ج ۹ ص ۱۲۰۷

فخر مراغه‌ای

فخرالدین مراغه‌ای در سال ۶۵۶ در بنای رصدخانه مراغه با خواجه ـ نصیر طوسی همکاری داشت . این دو رباعی از اوست :

آن نرگس نوشکفته ، مست از چه فتاد ؟
وان سنبل تازه ، گل‌پرست از چه فتاد ؟
نمسوده سیاهی سپه ، مشك خطت
بر لشکر زلف تو ، شکست از چه فتاد ؟

* * *

آن عارض خوش‌بین که سمن خوانندش
وان خانه پر در ، که دهن خوانندش
در چاه بود آب و تو را آن چه چیست
در آب معلق ، که ذقن خوانندش !

نزهة‌المجالس تصحیح دکتر ریاحی ص ۸۹
تاریخ گزیده ص ۵۹۰ ـ مجمل فصیحی
۲ : ۳۲۶

کمال‌الدین مراغه‌ای

مردی فاضل وعالم‌وشیرین بیان بودو گاهی شعرهم‌می گفت . درتذکره‌ها از تاریخ زندگی این شاعر بیش از این اطلاعی به دست نیامد ، فقط به اعتبار تاریخ تألیف مجمع‌الفصحا (که قدیمی‌ترین مأخذی است که درباره این شاعر شرحی نوشته) می‌توان حدس زد که وی مقارن سده‌ی سیزدهم هـ.ق. زندگی می کرده است . از اوست :

ازروی توام لطیفه‌ای درجان است		پیداش کنم ؛ کز نظرت پنهان است

در چشم من آمده است رویت روزی سیرابی لاله‌زار رویت، زان است

در مخاطبه شمع چنین گفته است:

ای شمع بر فراخته قامت چو بنگری
گویی که در میان شبستان چو عرعری
سلطان ملك عالم تاریکیی از آن
زرین سریر و زرد قبا، آتش افسری
صورت‌پذیر جمله ذواتی چه ماده‌ای
نقش نگین جمله جهانی چه جوهری
بهر چه لاف معجز موسی نمی‌زنی
کز جیب هر شبی ید بیضا برآوری
هستی عصا به‌شکل و چو ثعبان شوی به طبع
تا جاودان ظلمت شب را فرو بری
چون برگ زرد بید به هنگام مهرگان
لرزان چرا شوی نه بقامت صنوبری
آید ز زعفران همه را خنده، ای عجب
از چیست گریه‌ات نه بطبیب مزعفری

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۱ ـ مجمع الفصحا ج ۳ ص ۱۱۴۲ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ ـ الذریعه ج ۹ ص ۹۲۰ ـ کتاب مراغه ص ۴۲۸ ـ گلزار

جاویدان ج ۳ ص ۱۱۷۸ـ نزهة‌المجالس
به تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۹۴

مجرم مراغه‌یی

نامش حاجی‌میرسلام‌الله‌موسوی معروف به حاجی کبیر آقا و ملقب به «مجذوبعلی» از محترمین شهرستان مراغه و از احفاد میر عبدالفتاح موسوی «اشراق» بود و در شعر (مجرم) تخلص می کرد.

تألیفات او عبارتند از:

۱ـ مرات‌العارفین: که در سال ۱۳۲۲ هـ.ق (۱۲۸۳ هجری‌شمسی) در تهران چاپ شده‌است.

۲ـ دیوان اشعار بنام «بحرالاسرار» حاوی قصاید و غزلیات که در سال ۱۳۲۴ هـ.ق. (۱۲۸۵ هجری‌شمسی) با سعی و کوشش رضاقلی میرزا مجنون‌علیشاه در ۱۴۸ صفحه در تبریز چاپ شده‌است و قطعه زیر را در سال ۱۳۱۶ سروده‌وبه قحطی که رخ داده بود اشاره کرده‌است.

سال ایت نیل آمد و بدرید — مردمانرا چو سگ به روز سفید
گندم و گوشت و استخوان همه‌را — خورد و بر هیچکس جوی نرسید
قحطی نان چنان فراهم شد — پشت مردم ز جوع جمله خمید
مهر را از میان چنان برداشت — همه یاران ز همدیگر ترسید
شانزده سال و یکهزار و سه صد — هست تاریخ سال، سال شدید
سال آینده را خدا داند — کار (مجرم) به آه و ناله کشید

ساقیا می صاف ومطرب‌مست ویاران با صفا
ساغری ده وارهان ما را ز قید ماسوا
من کجا و محنت و افدوه ساقی می بیار
زانکه بی می جانم از محنت‌نمی گرددرها

* * *

گنج وحدت خزینه دل ماست
سرّ حق در دفینه‌ی دل ماست
خواهی از بحر این جهان برهی
زورق آن سفینه‌ی دل ماست

* * *

تا کی ز هجران ناله‌ای آن یار کو آن‌یار کو
تا چند سوزد دل ز غم دلدار کو دلدار کو
بهر نشان وصل او هر سو دویدم مدتی
زان بی نشان نامد نشان دیدار کو دیدار کو
مستم چومنصورازمی‌اش‌فتوی بقتلم ده که من
دایم اناالحق می‌زنم آن دار کو آن‌دار کو
سیل سرشت دیده‌ام از بس روان شد در غمش
ویران شد این قصر دلم معمار کو معمار کو
عالم همه سرمست وی سرشار جام دست وی
دل مست‌وی جان‌مست وی‌هشیار کوهشیار کو

گر شش جهت رابنگری معدوم‌صرفنداینهمه
نبود بغیر ازحق کسی دیّار کو دیار کو
دریا تموج گر کند موجی از او ظاهر شود
دریا و موج است عین هم اغیار کو اغیار کو
هر دم نوازند اولیا ، صور سرافیلی صفت
خلق جهان درخواب‌خوش‌بیدار کو بیدار کو
هستی تو زاهد در برون بس‌بیخبر ازاندرون
در ظلمت جان و دلت انوار کو انوار کو
محوند در ذات احد کم پرس از ایشان ماجرا
اندر زبان عارفان گفتار کو گفتار کو
گشتم به گلزار جهان حق بود پیدا و نهان
گل دیدم آنهاراهمه پس خار کو پس خار کو
آن خنجر دلدوز را هر دم زند بر سینه‌ام
کشته‌ست‌ابرویش‌مراخونخوار کوخونخوار کو
کالای دلها ریخته کس نیست تا دزدد ز کف
آن رند ومست وسرخوش و عیار کو عیار کو
من کافر بیدین شدم ای واعظ ازمن در گذر
بت می‌پرستم این زمان زنار کو زنار کو
ای زاهد با علم و دین کس را رساندی بریقین
گویی محك دارم ولی معیار کو معیار کو

هستم طبیب باطنی من از دم روح‌القدس
هر درد را درمان دهم بیمار کو بیمار کو
(مجرم) کند با گلرخش اندر گلستان عیشها
گویند کوران جهان گلزار کو گلزار کو

* * *

اگر زلف دلدار چوگان نمی‌شد — سر عاشقان گوی میدان نمی‌شد
اگر کفر زلفش نمی‌زد ره دین — بری(مجرم) از کفر و ایمان نمی‌شد

* * *

ز خود کناره نمودم که در کنار تو باشم
بخویشتن شدم اغیار تا که یار تو باشم
ز انتظار تو جانا به لب رسید مرا جان
چو (مجرم) اینهمه تا کی در انتظار تو باشم

* * *

صد شکر که از حقایق آگاه شدم — در مملکت فقر و فنا شاه شدم
بطلان مذاهب و ملل را دیدم — ز آنست که من عارف بالله شدم

* * *

عاشق شده‌ام بدلبر زیبایی — ازعشق رخش نیست چومن شیدایی
سودا زده‌ی عشقم وجز عشق نگار — در سر نبود مرا دگر سودایی

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۱۲ ـ مؤلفین
مشار ج ۳ ص ۳۴۲ ـ الذریعه ج۹ ص ۹۶۵
دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷ ـ کتاب
مراغه ص ۴۸۳ ـ گلزار جاویدان ج ۳
ص ۱۲۳۵

نصیرای مراغه‌یی

از شعرای نیمه اول قرن دوازدهم هـ.ق. است.

در فهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران کتابی بنام مجموعه‌ی نصیحت تحت شماره ۲۷۷۹ بشرح زیر معرفی شده‌است.

«مجموعه‌ی نصیحت از میرزا فرزند حاجی معصوم مراغه‌یی متخلص به نصیرا که در سال ۱۱۴۳ هـ.ق. «۱۱۰۹» شمسی بنام شاه‌طهماسب دوم ساخته است، نام مولف و کتاب و شاه و تاریخ در دیباچه هست. در ختم چهارم خاتمه، طبقات سلاطین ایران است تا شاه طهماسب.

شعری از مولف در نصایح کلمات متقدمین هست و کتاب چنین خاتمه یافته است:

و فراغ از تالیف این اوراق بتاریخ ۹ شهر رجب‌المرجب تغاقوئیل سنه ۱۱۴۳ هـ.ق. «۱۱۰۹» شمسی امید و ملتمس آنکه هرگاه این (مجموعه‌ی نصیحت) بر مطالعه کیمیا اثر صاحب‌خردان دقایق بین و فیلسوفان حقایق آیین برسد قلم عفو برجرایم این ذره‌ی بی‌مقدار عیب‌نادانی را پوشیده دارند و باقی

والسلام من اتبع الهدی سنه ۱۱۴۳ هـ.ق.

سخنوران آذربایجان ص۱۰۱۴ ـ فهرست
کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه ص ۱۶۴۷
کتاب مراغه ص ۴۳۱

وجدی

وجدی یکی از شعرای گمنام مراغه است که حدود ۱۳۰ سال پیش در مراغه زندگی می کرد و تخلصش وجدی بود .

دیوان اشعارش خطی و چاپ نشده‌است .

از اوست :

ساقی بیا به مجلس رندان شراب ده
بر رهروان تشنه عشق خود آب ده
از راه راست رو به عراق آراز حجاز
با شور از ولایت کابل رهاب ده
بر دست مطربان دف و چنگ و نای و عود
سمتور و ساز بر بط و تار و رباب ده
گویم هر آنچه بر تو در این بزم ساقیا
بر من ز ساغر می گلگون جواب ده
اموال دهر دون همه دردهر دون بنه
املاك این جهان به جهان خراب ده

تا پیش از آن که عالم فانی رود بباد
جام بلوریی تو بمن با شتاب ده
از باغ حسن بر من مسکین مستحق
کامد زکات حسن به حد نصاب ده
بفکن ز رخ نقاب و خجل ساز ماه را
کاکل بدوش افکن و بر طره تاب ده
تا هست اینجهان و ز ما بیخبر شوند
یا رب مدام چشم رقیبان بخواب ده
یارب تو خود بروز قیامت مکان مرا
در زیر سایه‌ی علم بو تراب ده
آن بوستان حسن که بر تو سپرده‌اند
در حشر صرف آن همه اشرا حساب ده
منشین‌دراین مراغه دگرخیز (وجدیا)
خود را بر آستانه‌ام الکتاب ده

کتاب مراغه ص ۴۵۰

شعرای معاصر مراغه

آتشباک

نامش نصرالله فتحی در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در روستای آتشبغ مراغه دیده بجهان گشوده است پس از فوت پدرش به مراغه آمده و در مکاتیب قدیمه به تحصیل مشغول و تحصیلات بعدی خود را درشهرستانهای تبریز و تهران به اتمام رسانده و در وزارت دارایی به خدمت مشغول گردید و چند سال پیش فوت کرده است .

مرحوم فتحی مردی دانشمند و محقق بود و تألیفاتی بشرح زیر دارد :

۱ ـ یادی از حیدر بابا .

۲ ـ رادمردان .

۳ ـ عارف و ایرج .

۴ ـ آخرین تصمیم .

۵ ـ آزاده‌ی گمنام .

۶ ـ وارث بار بد .

۷ ـ مرگ عیش .

۸ ـ جام مراد .

۹ ـ دیدار همرزم ستارخان .

۱۰ ـ زندگانی شهید شادروان ثقةالاسلام تبریزی .

فتحی در شعر آتشباک تخلص می کرد . در پاسخ حیدربابای شهریار

منظومه‌یی دارد که چند بند از آن در زیر درج می گردد :

شهریارا تعظیم

کیمسه بیـزیم دردیمیـزی بیلمه‌دی		گؤزومون یاشین بیر کس سیلمه‌دی
هامی گلدی بیزه کومك گلمه‌دی		هیچ اوزوموز بو دوره‌ده گـولمه‌دی
هـی دئییـرم آللاه سنـه تـوکل		اولار بیتسین تیکانلیقدا قیزیل گـول

* * *

سؤز اوستاسی کسکین سؤزلو شهریار		شیرین دیللی سؤزو دوزلو شهریـار
مجنون کیمی عاشق گؤزلو شهریار		اود دایانـان قلبی کؤزلـو شهریـار
آذربایجـان ائـده‌ر سنه افتخـار		آفا وطن سن تك اوغول آز دوغـار

* * *

قـار یاغـاندا پنجره‌دن باخـاردیق		بـاشدان باشـا اله حنـا یاخـاردیق
شکار گونو ایلدیریم تك شاخـاردیق		کهلیك‌لرین باشین قـارا تاخـاردیق
کهلیك باشین قـارا سوخـار سؤینر		هیچ بیلمـز کی قلبی ندن دویـونـر

* * *

قیش گئجه‌سی حالیمیز ساز گلنده		اود ووراردیق گـوه‌نه غـاز گلنده
چـاییر دریب قیش یئمی آز گلنده		مال حیوانـا وئره‌ردیك یـاز گلنده
بایرام گونو آغ یومورتا بویاردیق		اوشاقلارین یـان جیبینه قویـاردق

* * *

توی‌توتاندا شمع یوللاردیق هر کسه		هر کس دئدیم نه گؤرمه‌میش نا کسه

کس اودو کی سسین یئتیرسین سسه چالاغانی سالماق اولماز قفسه
سؤزو بوتون اولان کیمسه کیشی‌دی ایکی سؤزلو کیشی دگیل دیشی‌دی

* * *

آتشبکلی بوندان آرتیق باشارماز یاخشی شاگرد اوستاسینا قابارماز
آیری‌دیلده هیچ‌وقت شهرت آپارماز فاشی اولان آتین یئیین چاپیرتماز
قوی دئسینلر بونو دەین دەلی‌دی واریم‌یوخدوریوخدان وئره‌ن‌علی‌دی

* * *

نه اولاردی قانادلانیب اوچایدیم بو دارلیقدان بیرقورتولوب قاچایدیم
اوچوب گئدیب‌حق قاپوسین آچایدیم عدالتین نورون اوردان ساچایدیم
حئیف اولسون کلید دەوه بوئینوندا بیز بوردایبق دەوه گیلان یولوندا

* * *

انسان اولان آیبق یاتار یوخلاماز دەوەسینی هریان گله ، هیخلاماز
مارالالاری مئشەلرده اوخلاماز دوستی قویوب اؤزگەلری یوخلاماز
بیز تانیریق آغزی‌اگرینی اوزاقدان آسلانماریق قوردچورونمیش‌بوداقدان

دوستلار گؤروشو ص ۱۷۱

آیدین

نامش فرید فرزند صالح فتحی که در سال ۱۳۳۰ شمسی درشهرستان مراغه متولد شده و تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در زادگاه خود فراگرفته است او از دوران نوجوانی به شعر و شاعری علاقه نشان می‌داد وشعرمی گفت.

آیدین علاوه بر تحصیلات متوسطه دوره‌ی دانشسرای راهنمایی را نیز بپایان رسانده و در اداره فرهنگ بعنوان آموزگار استخدام شده است. اشعار آیدین مورد علاقه و توجه دوستان است وشعر خوب می گوید و آیدین تخلص می کند:

از اوست:

گذر عمر

به سر گور کسان فاتحه خوانیم هنوز
ما هم از غصه چو گل بند خزانیم هنوز
روزگاری شد وما بر در این کهنه رباط
ز غریبی ره خود را نتوانیم هنوز
آفتاب لب بامیم ولی با چه امید
ز سر این هاله غم را بپرانیم هنوز
همه‌رستند از این عرصه‌ی خاموش نبرد
ولی افسوس که ما دل نرهانیم هنوز
همه خفتند به افسوس ملك وای چرا
ما به هم قصه و افسانه بخوانیم هنوز
عجبا ما که هراسنده ز ویرانی عمر
زهر غم را به عزیزان بچشانیم هنوز
شد هویدای جهانی غم دیرینه ولی
خود بدین شهرت و افسانه نهانیم هنوز

کم دلانیم که از وحشت پژمردن عمر
شبنم تر ز دو دیده بچلانیم هنوز

ما همان آدم مطرود بهشتیم که خود
کس دیگر ز بر خویش برانیم هنوز

جغد ویرانه‌ی خاموش جهانیم کنون
به سر نعش عزیزان به فغانیم هنوز

نام انسان‌زده‌بر خود چه نشینیم به صدر
به خدا ما کم از آن دیو ددانیم هنوز

انشاء ساعاتی

کلاسدا باخیرام معصوم اوزلره
اوشاقلار تومو خوب گوز تیکیب منه

ایستی باخیش‌لاری ، ایسته‌یبر مندن
اونلارا سوز آچام گوشدن ینه

اوره گین یاغیلا شمع جانیمی
گئجه‌نین قوینوندا ، الوولاندیرام

ایشیقا سورونن ، کپنك‌لرین
قارانلیق یوللارین ، ایشیقلاندیرام

دوشونجه قولونا ، فنارلار آسام
گوسترم اونلارا انسانلیق یولون

گول اوستونده دییم شبنم سایاقلار
یالنیز انسانلیقا آرخاداش اولون
قارقینمیش اینامین قایغی سین چکون
بسله‌ییـن سینه ده محبت ـقوشون
قاراجیق شیطانا نیفرت باغلایین
انسانا بولاق تك اوره کدن جوشون
سیزلرده اوجالون سهندیم تکین
تپه‌لر ساچینی نوازش ایدین
خیال مرکبینه ، گئجه اویاندا
آییقلیق یوکله‌ییب سحره گئدوبن
بالاجا ایلهن سیزده قالدیرون
گورونمز ذیروه‌یه همت بایراغین
آچلون سولمایین قیزیل گوللریم
بؤی آتین بزه‌یین یاشایش باغین
گئجه‌نین باغرینی یارون قلملن
النین یئر ، گویه ایستکلی باریش
آچیلار ، چیچک‌لر قارالچگی
اویناسین یئل ایلن ، بو داقلی قاریش
حیاتین گوزینده قاراگیله‌سیز
افق ده ، شافاقاسیز باخاجاقسیز

قوه‌لی سولار تك یانغی توپراغا
بولوت دان آیریلیب سیز آخاجاقسیز
صاباحین یولونا آینا شافاقسیز
سیزایلن یوردوموز یازلار گؤره‌جك
گوز تیکیب سیزلره خسته اولکه‌میز
آنانی شاد ائتمك گرکدیر ، گرك
ایندی دیین گوروم آی قلم قاشلار
یازیبسیز انشازی آنا سایندا
دوزوبسوز اینجی‌لر ، سوزلریز ایلن
آنانین تئلینه یورقون چاغیندا
یازیبسیز بو اؤلمز انسان وصفینده
عشق اودون قالاییب یاندیران سن سن
تاریخین باشلانیش یاشایشیندان
ایگیت‌لیك رمزینی قاندیران سن سن
یازیسوز یوماریق گئجه مین گوزون
یات ، شیرین یوخویا حسرت آنامیز
عرشه‌ده وئریرسن اوجالیق مشقین
اوجا قامت ، اوجا همت آنامیز
یازیبسوز مشقت یولداشی سن سن ؟
غملرین مونسی ، اوزون زامانلار

روزگار اسدیریب سیزقین یئل‌لرین
قونوبدیر باشینا قارلی دومانلار

* * *

ائشیتدیم یازمشیق ، یازمشیق بلی
مهربان آنانین ، شیرین دیلیندن
محبت وولقانی سؤنمز انساندان
ایستکلی قوینون ، ایستی لیگیندن
آچیلار جنتین باغلی قاپیسی
یازمشیق آنایا اسم اعظم سن
تاقرینین یانیندا حورمتون چوخدور
کاینات سررینه بویوک محرم سن
ایتیرمز امگین خلف اوغوللار
یازمشیق آنایا مهربان آنا
قالدیرریق بابکین قانلی بایراغین
ظلم اؤنونده اگر بله شک قانا

* * *

بیریسی یازمیشدیر ، آنامین سسی
اویدورور انسانی رویا باغیندا
خیالدان اینجه دیر ترنم لری
نسیم تك اوینایبر گول بوداغیندا

آنامین گئجه‌لر لای لای ماهنی‌سی
ایندی‌ده ، دئیه‌سن قولاقیمدادیر
یوبان سام بیر آزجا اونون ، ایندی‌ده
اوره گی قورخودا ، سراقیمدادیر
بیریسی یازمیشدیر ، آنا گونشدیر
گؤلگه‌سی اولماسین ، اسکیك باشیمدان
اوندان ایشیق آلیر وارلیغیم منیم
یاشاماق آناسیز زندان دیر زندان
گئجه‌لر آی تکین پارلایب گؤیده
گؤز تیکیب گؤزومه شیرین یاتمیشام
یوخونون حصار سیز ماوی قصرینده
وارلیغین یاخشی‌سین پیسین آتمیشام

* * *

هره‌سی بیر سایاق اوز آناسینین
بوینونا سالمشدیر سوز بویون باغین
قلملر خیالدان الهام آلار کن
اوجاتمشدیر عرشه قوجامان داغین
اونلارین یام یاشیل دویغولاریندا
آرزیلار امکانا قوناق لانمشدیر

عطرلی اؤلکه‌نین ، شن کؤشنینده
حسرتین بوخونو ، فاداق لانمشدیر
شیرین صحبت‌اری باری بولوت تك
پیتراق اورمانلارا کؤلگه سالیردی
چیرپینان اوره کدن قالخان سوزلری
احساسین سازینا مضراب چالیردی

* * *

سویله‌دیم بیرینه آی اینجه خیال
آنانی سن نه جور خاطر لایب سان
یوردومون گله‌جك اوستون اردمی
شاینده آنانین نه لر یازیبسان
دونیایا مات باخان باخیش لاریندا
ساحل‌سیز دنیزلر توفان قوپارتدی
نیسگیلین مندمسی دالغایا بنزمز
اؤزونو هوله‌سك ائشیگه آتدی
بیر داملاقانلی یاش گوزدمن آیریلدی
برابر دئیه‌سن ، آخان چای‌لارا
او دیللی باخیشدان اوخودوم بونو
همدمیم اوره کده قالان وای لارا

اوخودوم بونو کی پاسلامیش زامان
قهریله گوزلرین آغاردیب منه
عمرومون چیچگی یازین ایلکینده
توش گلیب، خزانین سیزقین یئلینه
چوخاندی گئجه‌لر اولدوز سانیرام
بلکه‌ده آنامین اولدوزون تاپام
اللریم آنادان اوزاق اولارکن
اونون خیالینی باغریما باسام
بیر ورق کاغاذی ویررکن منه
سویله‌دی انشامی بوجور یازیمشام
غملر سؤنگوسیلن اوزون زامانلار
کونلومده آنامین آدین قازمیشام
چکمیشدیر کاغاذدا بیر قبیر شکلین
قیراقدا بیر اوشاق راز و نیازدا
بیله یازیلمیشدیر اوشاق دیلیلن
قبرین اوسته کی پولاد اوز داشدا
گؤزومه گلمیری یوخو گئجه‌لر
آچ سالیم قولومو آنا بوینونا
سن سیز سویوقدور اتاقیم منیم
گتیرمیشم پناه ایستی قوینانا

اطلاعات شخصی

اخگر

نامش محمداصغر که درسال ۱۳۲۹ شمسی درشهرستان مراغه متولدشده‌و تا کلاس سوم متوسطه تحصیل کرده‌است.

او از ده سالگی شعر می گفت و اصغر تخلص می کرد و بعداً در انجمن ادبی اوحدی مراغه‌یی به او اخگر تخلص دادند و اکنون در شعراخگر تخلص می کند. از آثارش کتابی است بنام «قیام‌حسین» که چاپ شده‌است.

از اوست :

آیریلماز

ندن ساقی ، صفا اهلی غم دنیادن آیریلماز ؟
گؤررهر گونده‌مین‌محنت،باشی‌غوغادن آیریلماز

اجل درك ائتدی لیلائی ، کسیلسین ناله‌ی‌مجنون
ولی مجنونون عشقی تربت لیلادن آیریلماز

یانان شمعین طوافیندا آچار پروانه پر یانسین
شرار عشقه یانماق عاشق شیدادن آیریلماز

گرگ بازار عشقه نقد جانیله گلن ، گلسین
اوباش کی شور عشقیله دولا ، سودادن آیریلماز

لبالب‌ایله‌می جامین گتیر وئر « اخگره » ساقی
غزل شعرینده شاعرلر ، می مینادن آیریلماز

ادبیات‌اوجاغی ص ۴۹۷

اقدم

رحیم اقدم در شهریور ماه سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در شهرستان مراغه متولد و تحصیلات مقدماتی را در مکتب‌خانه و سپس در محضر طلاب علوم دینی مدرسه‌ی مسجد جامع مراغه ادبیات پارسی‌وعربی را فراگرفته وبعداً درمدرسه طالبیه تبریز و سپس در شهرستان مشهد مقدس به آموزش زبان عرب ومعانی‌و بیان و منطق و اصول و فقه پرداخته و پس از مراجعت به شهرستان مراغه به تدریس طلاب علوم دینی مشغول گردیده است.

اقدم رشته‌ی حقوق را در دانشگاه تهران و رشتهٔ علوم سیاسی و اجتماعی را نیز در دانشگاه مزبور به اتمام رسانده است و اکنون در جوار امور حقوقی به تحقیق و تألیف کتاب در زمینهٔ علوم یاد شده مشغول است و کتبی بنامهای: پیدایش و تطورات و حقوق وقف - کودك در مکتب اسلام - دو سوی جهاد و شهادت - اقرار بعد از صلح - داوری در اختلافات مکتبهای حقوق جزا و جرم - شناسی از دیدگاه اسلام - سیاست وسیاست بازان که هنوز به چاپ نرسیده‌اند.

اقدم به زبانهای پارسی و عربی و ترکی آذری شعر می‌سراید و تا کنون بیش‌از بیست‌و چهارهزار بیت‌به‌زبانهای مزبور سروده ولی هنوز تدوین نگردیده است و غالب سروده‌هایش درمدایح ومراثی چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشد.
از اوست:

سرود عشق

تو در سکوت من آهنگ بی‌صدای منی
کنم چو لب به سخن باز، مبتدای منی

تـو در تصـور من جـاودانه تصویـری
تـو در عـروج سخن شهپـر همـای منی
غـزالـهٔ غـزل آسمـانی عشقـی
تـو در فضـای خیـال اوج انتهـای منـی
سـرودهٔ ملکـوتـی کـلام لاهـوتـی
سرود عشق من، آهنگ من، نوای منی
تـو حـرف اول درس کتـاب عـرفـانی
تو فقـر من، تو نیـاز من و غنـای منی
مـرا تـو معنی ایمـان و سـّر تسلیمی
تویی که چون و چرای من و رضای منی
به جان و تن غم وشادی و راحت و رنجی
تـو هم طبیبی و هم درد و هم دوای منی
همیشه در رگ و خـونی مدام زیـر لبی
بگو که جان عزیزی تو یـا دعـای منی
مگو که عمر ز من لحظه لحظه می گذرد
مرا تو عمر عزیزی تـو لحظه‌هـای منی
تو آخـرین سخنی از کتـاب هستی من
تـو شـرح قصهٔ عشق من و وفـای منی
کنون که در ید تقدیر توست زندگی‌ام
بگو که خـالق عشقی تو یـا خدای منی

مـرا ز روز ازل از بلـی بلا آیـد
خدا نگیـردت از مـن و گـر بلای منی
همیشه بر سـر کـویت قدم زند (اقـدم)
به کنج غـربت هستی تـو آشنـای منی

* * *

خواهم که روز وشب بنشینم به پای گل
من عـاشق گلم نکنم جز هوای گل
هرچند همچو بلبلم آهنگ‌ورنگ‌نیست
چون خار صد زبان شوم اندر ثنای گل
هرجا گل است مجمع دلهای عاشق است
جـان‌پـرور است رایحهٔ دلـربـای گل
در خـامهٔ خیـال مصور شود مـرا
در خوابگـاه نیـز همیشه لقـای گل
ز آن موکب بهار عزیز است و محتشم
کاو می‌کشد به دوش همیشه لوای گل
بـا گلرخی اگر بنشینی به گلستـان
از لطف او هزار شود یك صفـای گل
با سرو گـو به رسم وفـاقد علم کند
تـا تندبـاد پـاره نسـازد قبـای گل

زیبایی و طراوت و لطف و کمال را
بر گل تمام کرده به عالم خدای گل
خلقی که دستشان به گلستان نمی‌رسد
دایم همی خرند به زر شاخه‌های گل
از کار گلفروش ولی غرق حیرتم
بهتر ز گل چه می‌خرد او با بهای گل
با آنهمه طراوت و حسن و صفا و ناز
دیدی چگونه داد زمانه سزای گل
(اقدم) مباش غرّه بدین چند روزه عمر
تیغ زبان به خون کشدت در منای گل

* * *

ای که می کوشی به عالم سر شوی　　سروران دهر را افسر شوی
تا توانی خدمت مردم بکن　　تا چنان «دیهیم» تاج سر شوی

* * *

از مستی چشمان تو آبست دلم　　پیوسته خمار است و خرابست دلم
از تیر نگاه تو به خون غلطیده　　همرنگ شرابست و کبابست دلم

* * *

مرا هر زمان نوبت غم رسد　　چو باران رحمت دمادم رسد
ولی بار دار شادی از آسمان　　مرا قطره‌یی مثل شبنم رسد

هر کجا سینهٔ چاکی‌ست بر او داغی هست
لالهٔ سوخته انگار به هر باغی هست

* * *

من نه بهر خود برای مردمم مردم چشمم فدای مـردمم

* * *

درمیکده نیمشب به کف جام شراب افتاده حریفان همه سرمست و خراب
ناگاه ندا شنیدم از هاتف غیب کز عمر همین شب است فرصت دریاب

* * *

بتخانه‌یه گئتدیم سنی بتخانه‌ده گؤردوم
میخانه‌یه گئتدیم سنی اول‌خانه‌ده گؤردوم
ایستیردیم ایچم می سنی پیمانه‌ده گؤردوم
آندیم که وفا گوللرینین دانه‌سی‌سن سن
بو مجمع عشقین دولی پیمانه‌سی‌سن سن

* * *

بیر گون‌وارایدی‌قوش کیمی من گؤیده‌اوچاردیم
پروانه کیمی گوللرین اوسته پر آچاردیم

* * *

گؤللوم قوشو سعییم بویودور دوشمه‌یه بنده
بیر ساچلی قیز آخر منی‌ده سالدی کمنده

سندن کؤنولوم بیربئله تقصیریله دؤنمز
هراود سؤنرعالمده ولی عشق اودو سؤنمز

باریشماز

حیدر عباسی در سال ۱۳۲۲ شمسی در مراغه متولد شد.

او پس از فراگرفتن تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشگاه تبریز وارد شده و به اخذ لیسانس در رشته زبان و ادبیات انگلیسی موفق شد. عباسی علاوه بر زبان انگلیسی به به زبانهای ترکی و عربی آشنایی کامل دارد و ادبیات ترکی را هم بخوبی می‌داند.

غالباً اشعار و آثارش به زبان ترکی می‌باشد و باریشماز تخلص می کند از او کتاب « نغمه داغی » به زبان ترکی در ۶۰ صفحه چاپ شده است. و «چاغیریلمامیش قوناقلار» و «شاهنامه و استعمار» و « نفرت حکایه‌لری » که به صورت نثر است. و کلمات‌القران، حسینی محمدمخلوف ترجمه‌ازعربی به‌ترکی آذری و مجموعه‌ای از اشعار متفرقه که هنوز چاپ نشده‌اند. ولی بیشتر اشعارش در روزنامه فروغ آزادی چاپ شده‌است.

باریشماز عضو انجمن ادبی اوحدی مراغه است‌ودر حکاکی‌ومجسمه‌سازی و نقاشی مهارت دارد. و اشعاری از اساتید شعر را روی سینی‌های‌مسی باخطی زیبا حکاکی کرده‌است. چندین مجسمه از آدم‌وحوا عده‌یی از مشاهیرادبی را تمام قد تهیه کرده و خطاطی و گچ‌بری را به نحو شایسته‌ای انجام مـی‌دهد. و اوقات بیکاری و فراغت را با مطالعه دواوین شعرا و آثار هنری می گذراند.

او هم اکنون در دبیرستانهای مراغه مشغول تدریس زبان انگلیسی است.
از اوست :

سحر

شن باخیشلار لا لر آنلادیر انسانه سحر
دیه‌سن اینجی سپیر اوستومه‌مستانه سحر
دولدوربدور آفاقك وارلیقینی لایلاسینا
یاغدیریر شح‌لریله جانیمه پیمانه سحر
ئیل دولاندیقجاپیچیلدار قولاقیمدا پریلر
ملکوتین سسینی چاندیریری جانه سحر
ائله‌بیل دکّه‌ی عطاریدی صبحین نفسی
دولایاندا الینی سونبوله ریحانه سحر
نفسیندن آچیلار جنته مین‌مین قاپیلار
ال تاپار اهل یقین دولت ایمانه سحر
چشمه‌سیندن‌سوایچرایستگیمین‌غنچه‌لری
ائله‌بیب گوزلرینه عالمی پروانه سحر
نقد جانلار بو سببدن تو کولور توپراغینا
آچماییبدیر قاپی‌سین آزغیناشیطانه سحر
اوچماپیر روحوموزون‌طرلانی‌یئرسیز گوشه
اتکیندن سپیری روحوموزا دانه سحر

گزدیگی یئرلر اولور عشق مناسی سحرین
قان وئریر ملتیمیز باتمایا آل قانه سحر
چون ایشیقدان گئجه‌نین عومرو چاتیر باشه اودور
چئوریلیر اوزلریمیز خالق سبحانه سحر
عاقیلی زنجیره چکمك گئجه‌یه شایاندیر
سویله‌مزلر بیلیرم عاقیله دیوانه سحر
قودوزو کوتله‌لرین نفرتی آرتیب بوغاجاق
کونول الچاقلیق ائدیب گر چیخاسیرانه‌سحر
بئله میدان سولایانلار ایچی بوش قبّه دیلر
یوخ اولار لار قدمین گر قویا میدانه سحر
صون چاغیمدا گوره‌سن گزدیره‌جك صبحین الی
قانینان ایسلانیلان زولفومه بیر شانه سحر
گلمه‌سن یوخدی سوزوم حال حیاتیمدا منیم
نه اولار بس گله‌سن شام غریبانه سحر
خسته‌لین بیر گئجه‌سی بیر ایل اولاریوخدوسوزوم
آچیلانماز گئجه‌سی گئتمه سه پایانه سحر
بو قارانلیق گئجه‌لین دالغاسید ابوغسا منی
چکه‌جکدیر بیلیرم نعشیمی بیر یانه سحر
باشیمیز دایارانیب شور شهادت آرتیق
چاتاجاقدیر الیمیز سئوگیلی جانانه سحر

بواوزونلو گئجه ده قورد قویونودانلاسادا
دوشه‌جکدیر ایشیمیز بیر سرو سامانه سحر
گوزوموز یولدادی الگنجه میزه‌آیدا گله
بو قوناقلیقدا گونش گزدیره پیمانه سحر
گوستریش وار گوزلیم آل بویاماندا شفقی
انقلاب درسی وئریر طفل دبستانه سحر
عومرون شیشه‌سینی داشلا اگر سیندیریرام
وار امیدیم کی سنه اولمایا بیگانه سحر
ایستیرم تورپاقا سیلمکده اوره‌ك قانینی من
گله جکده وطنه اولمایا انسانه سحر
ده‌ومن ایکنه‌یه ساپلاتسادا استعمار الی
اگه بیلمز باشینی بیر نئچه نادانه سحر

* * *

یار الی قوش کیمی غمدن‌چابالاردیم گئجه‌لر
قیزیشیب دردین الیندن آلیشاردیم گئجه‌لر
عمریمین‌هاموسی گئچمیشدی‌قارانلیق گئجه‌ده
یوخی گلسیدی گوزه‌تیز قووالاردیم گئجه‌لر
یاشاماق بو قارا چادرده ایش اولموشدی‌بیزه
قورخیدان گاه‌چیغیروب‌نعره‌ویراردیم گئجه‌لر

تك ناغیللاردا دویاردیم سحرین مارلاخ آدیمن
قورد سسین دویماق همان درده جوماردیم گئجه‌لر

سحرین موکبینی گورمگه هیچ یاتمازدیم
آجیشان گوزلریمی برکدن اوغاردیم گئجه‌لر

هوشلامازدیم دیه‌سن بیربوداق اوستونده مدام
دیسگینوب سرسم ایدوب هی‌اویاناردیم گئجه‌لر

کورکیمی آردیم آنیب گاه دایاناردیم دووارا
صبحه‌تك هی یبخیلوب یوزیول آزاردیم گئجه‌لر

قاماشاردی ایشیقین فیکرینه ده گوزنه دیمك
سحرین خاطره سین داردان آساردیم گئجه‌لر

یوخیدی کیمسه‌ده جرات گولی نویاده سالا
آرزی بوی‌توتماق همان قبره باساردیم گئجه‌لر

کونلومه آغ گون آچیق پنجره‌دوشسیدی اگر
قوردون آغ دیشلرینی یاده سالاردیم گئجه‌لر

بسکی کئچمیشدی عمور بو باجاسیز زندانده
یوخودا قبریمه آغ پرده آساردیم گئجه‌لر

یاسینان ماتمیدی خوش گونوموز ظلمتده
گونشین شانلی آدین باشدان آتاردیم گئجه‌لر

ایسلاداردیم گئجه‌نین قاره دونین گوز یاشلا
چوخ اومادیم آغارا بلکه یووادیم گئجه‌لر

یوگـورردیم ایشاران سمته سوینجك لکن
قورد گوزون گورماق همان تیز دایانار دیم گئجه لر
کتاب مراغه ص ۵۶۹

باقی

نامش سید قدرت‌الله تقوی فرزند آقا میرولی‌الله یکـی از روحـانیون شهرستان مراغه بود ودر سال ۱۲۹۳ شمسی درمراغه‌ازیك‌خانواده‌مذهبی‌متولد شده‌است.

تحصیلات ابتدایـی خـودرا تـا کلاس ششم در زادگـاه خـود بپایان رسانید و پس از مطالعات‌کافی درسال ۱۳۰۷ شمسی‌کارهای اجتماعی و فرهنگی خودرا آغاز کرد ودرمدرسه ادبیه مراغه جزء آموزگاران درآمد. و بعد به تاسیس مدرسه ملی «سعادت» اقدام وشاگردانی را تعلیم داد.

مرحوم تقوی در شبستان مکتبی دایر کرد که جوانان محل را درآنجا جمع کرده و بتدریس مشغول شد. مدرسه ملی سعادت تـا سال ۱۳۱۹ شمسی با تلاش پربار او ادامه داشت.

در سال ۱۳۱۹ شمسی بعنوان آموزگار خط در اداره‌ی فرهنگ مراغه استخدام و مشغول‌کار تدریس شد.

مرحوم قدرت‌الله تقوی‌فردی هنرمند وبااستعداد بودوخط‌خوب‌می‌نوشت واز موسیقی و نقاشی و علوم‌نجوم نیز بهره‌یی داشت.

او به‌شغل زرگری‌پرداخت ودر صنعت ساعت‌سازی نیز مهارتی‌بسزاداشت

و مدتی هم در کار چاپ بود.

مرحوم نقوی درسال ۱۳۱۴ شمسی بفکر پرواز در آسمانها افتاد و برای این منظور بالی درست کرد ودر راه قریه‌ی آهق که از دهات نزدیك مراغه است قصد پرواز داشت که وسیله ژاندارمری مراغه دستگیر وازوی تعهد گرفته شد که از اجرا و انجام اینکار جداً خودداری نماید.

مرحوم نقوی صدای خوش و مطلوبی داشت که در مراسم عزاداری و در هیئتهای حسینی نوحه می‌خواند.

نقوی علاوه بر استعدادهایی که در بالا ذکر شد دارای قریحه شاعری بوده ودر نوشتن و سرودن اشعار طنز و انتقادی و اجتماعی اطلاعات کافی داشت

او در شعر باقی تخلص می کرد و در دوران زندگی خود قسمتی از غزلیات ترکی وفارسی خودرا بنام «ترانه‌های دل» و بعد کتاب کوچك دیگری بنام (نغمه‌های دل) چاپ کرده‌است.

سید قدرت‌الله نقوی در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی درمراغه وفات کرده‌است.

از اوست:

بخند ای لعل لب تا در چون سندان شود روشن
بکن یکدم تبسم تا که روح وجان شود روشن
سرشکم غم نموده این دل ویرانه‌ام ظلمت
ز نزد من برو تا این دل ویران شود روشن
سیه چون خال تو بختم خیال تار چون زلفت
چراغ وصل روشن کن شب هجران شود روشن

تو ای مشاطه‌ی دانش بده زینت به حسن یار
بسوزان پرده‌ی جهل عارض جانان شود روشن
بگو ای گل دگر از پرده بیرون کن جمال خود
ز بوی عنبرینت کشور ایران شود روشن
دگر زاغ و زغن را ره‌مده بر صحنه‌ی گلشن
بزن اهریمنان تا قدرت ایمان شود روشن
بیا ای نادر دوران بکش تیغ شرربارت
ز برق تیغ جوهر عرصه‌ی میدان شود روشن
فتاده یوسفت بر چاه جهل از زور نادانان
جمالت ای زلیخا وا کن این زندان شود روشن
برافروزید شمع دانش و علم و هنر در دل
که تا از پرتو نورش دل نادان شود روشن
خرافات وجهالت را بکن از ریشه بیرون کن
جمال اهل حق از صفحه قرآن شود روشن
بگو ای واعظ از تفسیر بی معنی مخوان برما
بخوان آن آیه فرق آدم از حیوان شود روشن
مکن کتمان حق لعنت نموده حق بناحق گو
بگو واضح بگو تا دشمن پنهان شود روشن
مترس از حربه‌ی دشمن اگر چه سر رود از تن
که گفتار ولی حق شه مردان شود روشن

خدا همواره با حقست و حق با حق گویانست
بگو حق و بخوان حق گفته‌ی یزدان شود روشن
عزیز من جهان بر هیچکس «باقی» نمی‌ماند
بدفتر حق بنویسید تا هر آن شود روشن

* * *

غزل ترکی از باقی:

ایدل داخی بو عصرده غیرت گوتورولدی
غیرت یولی چون باغلیدی عصمت گوتورولدی
ناموس و حیا اولسا بو دنیاده تاپولماز
همتلی جوانلار گئدوب همت گوتورولدی
نه رحم و نه انصاف و نه بیر ذرّه مروّت
بولمم ندی باعث که مروت گوتورولدی
جاهللر اولوب مایل رومان و خرافات
تفریح‌دی گولمکدی بصیرت گوتورولدی
دین اولدو فنا مذهب و ایمان دان اثر یوخ
ناصح دیمه بو خلقه نصیحت گوتورولدی
اسلامیدن آد قالدی مسلمان اله گلمز
قرآندا یازان دوزخ و جنت گوتورولدی
ایندی نه نماز وار نه اوروج وار نه طهارت
پاداش عمل حول قیامت گوتورولدی

واعظ داخی منبرده چخوب یاده دانشما
بیهوده اوزون یورما دیانت گوتورولدی
قیزلاردا حیا قالمادی اوغلاندا شرافت
سایماز آتادور یا آنا حرمت گوتورولدی
حق سوز دیه هر کس دیلین آغیزدا کسللر
لال اولدی او بیچاره جسارت گوتورولدی
قران اوخویان لحن حجازیله غنادور
میزان عمل طرز قرائت گوتورولدی
هاردا ایکی یوز مذهبی قرآندا یازوبدور
بس امر آخوندیله علامت گوتورولدی
من عاجزم آخر بولارون هانسیدی اسلام
تفسیرده یوزمین جوره آیت گوتورولدی
بو عصرده دین مذهب عبارتدی قیزیلدان
گر اولماسا هر کسده شرافت گوتورولدی
«باقی» بو قدر دینلمه ایماندا دانیشما
اوضاع زمان دوندی شریعت گوتورولدی

پیمان

نامش رضا نویدی آذر در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهر مراغه متولد شده و در شعر پیمان تخلص می کند.

پیمان معلومات ادبی خود را با تحصیلات کلاسیك تا اخذ دیپلم ادبی در مدارس ومکاتب مراغه ازاساتید این شهرستان کسب نموده وسپس به اخذلیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تبریز نایل آمده وخدمت‌سربازی خود را درشهرهای تهران و شیراز و کرمانشاه انجام داده است .

پیمان نه تنها در شعر بلکه درمقاله‌نویسی نیز اطلاعات وقدرت‌کافی‌داشته و بیشتر مقالات و نوشته‌های خود را در مطبوعات بچاپ رسانیده است .

پیمان در شعر کلاسیك و آزاد متبحّر است . اومطالعاتی درتاریخ‌عرفان و نقد ادبی و سبك‌شناسی دارد و مطالعاتش درشعر اوتاثیربسزایی گذاشته است.

اودر سبك عراقی شعرمی‌سراید و شعرهایش ازجهت اجتماعی و سمبولیك غنی است .

پیمان از اعضای علاقمند انجمن ادبی اوحدی مراغه‌ای است .

از اوست :

خوشترازنقش تودرجام چه خواهد بودن
به ز لعل لبت انعام چه خواهد بودن
آب‌حیوان همه‌درچشمه‌ی‌خوش‌نامی‌هاست
گر بود ننگ مرا نام چه خواهد بودن
شرمم از موی سپیدی است که بر سر دارم
ورنه از لعل تو دشنام چه خواهد بودن
صبح پیروزیم ار مژده امید دهد
هول غارتگری شام چه خواهد بودن

عقده‌ی غم به دلم وانشد ای پیك سحر
نامه بگشای که پیغام چه خواهد بودن

سالها شعر من الهام ز چشم تو گرفت
بی‌تو سرچشمه‌ی الهام چه خواهد بودن

ساقیا جام میم ده ز شفاخانه غیب
تا مداوای من از جام چه خواهد بودن

لاله‌ها می‌دمد از خون شهیدان غمت
ختم غمنامه سرانجام چه خواهد بودن

من که یکران فلك می کشد آزاد گیم
توسنی گر نشود رام چه خواهد بودن

بیمم از فتنه‌ی روبه صفتانی است پلید
ورنه شیر اوژنی سام چه خواهد بودن

آن عقابم که دل از قید تعلق وارست
دانه برچین که مرا دام چه خواهد بودن

گر بود روزن امید ز چشمت بدرآر
دودم از روزن این بام چه خواهد بودن

گر به میعاد گه طور برآیی (پیمان)
فکر بدعهدی ایام چه خواهد بودن

گنج عزت

تـا چشم فتنه‌جوی تو شد ترکتـاز کن
هر گوشه نغمه‌یی است ز هر فتنه‌ساز کن
مـا و شـرابخـواری و رندی و عـاشقی
وانگه تو و ز جـامه‌دران احتـراز کن
حقـا که دیده چون تو ندیده‌ست دلبری
دست جفـا بـه هستی مـردم دراز کـن
تـا گنج عـزت تـو به عزلت حواله شد
گنجی نیـافتم به از آن بی‌نیـاز کن
افتاده است بـار ملالت به دوش مـا
زین رهزنان قافله‌ی حق مجـاز کن
ترسم که دامنش ندهد روز رستخیز
بر دست پرنیـاز من آن سرو ناز کن
ای دل بیار باده که مستـانه بشنویم
اسرار عشق از در میخانه بـاز کن
رندی و زهد هر دو به معیار عشق‌سنج
تا خود کدام باشد از آن سرفراز کن
ره بر مجاز می‌روی و بی‌جهـاز حق
کی از طریق دل شوی عزم مجاز کن

پروانه‌وار جان خود از یاد می‌بریم
گر شمع روی دوست بود جانگداز کن
ترسم که اشك پرده درافتد و گرنه نیست
کس چون انیس من همه افشای راز کن
آنجا که قد سرو تو شد سرفراز باغ
«پیمان» بیاد روی تو شد نغمه ساز کن

اطلاعات شخصی

ثاقب

نامش علی موسی‌زاده فرزند عیسی‌خان که درسال ۱۳۳۹ هجری شمسی‌در مراغه متولد شده است. پس از وفات پدرش علی با سرپرستی برادر بزرگترش در سال ۱۳۵۷ دیپلم ادبی را در زادگاه خود بدست آورده است.

ثاقب جوان باذوقی است و به شعر و شاعری علاقه زیادی دارد و در شعر ثاقب تخلص می کند.

از اوست:

بیز اولاق

گلین گونش سایاقی، گؤیده پارلایان بیز اولاق
ائلین دالیندا دوراق، یاره باغلایان بیز اولاق

آی اولمیاق کی، گونشدن ایشیق اوماق گئجه‌لر
گونش پیناری کیمی ، گویده چاغلایان بیز اولاق
شهیدلرین قانی ، آخسا ، یئرینده لاله بیته‌ر
سحر کیمی گئجه‌نی سینه داغلایان بیز اولاق
گلین بومرزی بیخاق : سن قره، من آغ، اوساری
بو یولدا ، یولداش اولاق حقی ساخلایان بیز اولاق
وطن ساتان نه قانیر توپرافین نه قیمتی وار ؟
گلین شرفلی اولاق ، دینی ساخلایان بیز اولاق
نه «ثاقب» اولمالییق ، اؤد توتوب یانیب کول اولاق
گرگ گونش سایاقی ، گویده پارلایان بیز اولاق

شمع و پروانه

یئنه پروانه ، یانان شمعله پیمان ائیلیر
بال وپر یاندیریر، عشقی له اورك قان ائیلیر
شمع ، ویرانه‌نی آیدینلادیری نوری ایله
جان وئریرسؤیگوسونه ، جانینی قوربان ائیلیر
دئمه پروانه‌نی یاندیرمادا اود ظالم ایمیش
چاره‌سیز دردلرینه ، یانمادا درمان ائیلیر
سنده یانماقیویلن کامه چاتارسان « ثاقب »
جانیم اؤز وارلیغینی شمعله تالان ائیلیر

ادبیات اوجاغی ص ۵۰۶

جودی

نامش احمد جودی فرزند حاجی ملا محمدرحیم که یکی از فضلاو مفاخر علم و ادب شهرستان مراغه و ملقب به «معین‌الاسلام» است و در شعر جودی تخلص می کرد.

او در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. (۱۲۷۰ هجری شمسی) در شهر مراغه در یك خانواده مذهبی و روحانی متولد شده است.

پدر مرحوم معین‌الاسلام هم یکی از علما و فضلای بنام شهرستان مراغه بوده ودرفقه واصول متبحرومدتی سمت استادی‌خود«معین‌الاسلام» راداشته‌است.

معین‌الاسلام بعد از پدرش از محضر مرحوم حاجی میرزا حسین آقامجتهد از علمای نامی مراغه و درفقه واصول وعربی مهارت کافی داشت استفاده می کرد ودراین مکتب یکی از بزرگان و صاحب‌نظران زمان خود گشت.

او از طرف دربار قاجار به لقب معین‌الاسلام ملقب گردید. با اینکه تحصیلات او در علوم دینی‌وعربی بود ولی اطلاعات کافی نیز درعلم‌هیئت و نجوم داشته ودر نظم و نثر نیز استاد و اطلاعات فراوان داشت.

از آثار او قطعه شعری است که با خط بسیار زیبا نوشته‌شده و به مرقد مطهرامام‌رضا(ع) هدیه کرده‌است.

معین‌الاسلام مورد احترام و علاقه اهالی مراغه بود و با اینکه سالها در لباس روحانیت بوده ودراین لباس تلمذ و استادی می کرد ولی در آخربه‌دلایلی از لباس روحانیت خارج گردیده بود ودر سال ۱۳۳۲ شمسی در مراغه‌به‌رحمت

ایزدی پیوسته‌است. از اشعار او در دست نگارنده نبود.
کتاب مراغه ص ۵۲۱

خامل

نامش رحیم مهکام مراغه (خامل) درسال ۱۳۱۹ در شهرستان مراغه متولد شده و معلومات ابتدایی را بپایان رسانیده و پس از ۱۶ سال ترك تحصیل درسال ۱۳۵۶ موفق به‌اخذ دیپلم ادبی شد.

بیش از سه هزار بیت درنوحه و غزل به‌زبان ترکی‌وفارسی‌سروده‌است. از اول شغل آزاد را انتخاب نموده و هم‌اکنون مغازه چلوکبابی دارد و یکی از اعضای انجمن‌ادبی‌اوحدی مراغه‌یی می‌باشد.

از اوست:

اگه از ستّر نگارم کـرد عشق　　آشنای کوی یارم کـرد عشق
تو چه میدانی که سر عشق چیست　　ای که گفتی‌خواروزارم کرد عشق
در دیار یار اگر گیری قرار　　گویی آندم بی‌قرارم کرد عشق
ناصحم گفتا رفیق عشق بـاش　　مست بودم هوشیارم کرد عشق
تا شدم از جام عشقش جرعه‌نوش　　فارغ از هر گیر و دارم کرد عشق
خواب غفلت را زدود از چشم دل　　مرحبا شب زنده دارم کرد عشق
بودم انـدر زمـره‌ی بیگانگان　　بنده‌ی پروردگارم کـرد عشق
تا شدم دنبال یـار انـدر طلب　　دربدر در هر دیارم کرد عشق
همچو مرغی در هوای دانه‌یی　　پرزدم تاگه شکارم کـرد عشق

جان چو پروانه به عشقش باختم — بر وصالش جانسپارم کرد عشق
سوختم در آتش عشق از درون — همچو لاله داغدارم کرد عشق
خرم آن چشمی که آبش می‌برد — شکر لله اشکبارم کرد عشق
پا ، میان عاشقان بگذاشتم — پیش گل چون خارخوارم کرد عشق
کرد بار عشق سنگین است لیك — از همه آسوده بارم کرد عشق
ز آتش عشق آب شد خون دلم — پیش دیده شرمسارم کرد عشق
در میان وادی خوف و رجا — سوی او امیدوارم کرد عشق
در پی تحصیل عشقش روز و شب — عاقبت آموزگارم کرد عشق
(خاملا) لطف و کرم از آن اوست — چند گویی کامگارم کرد عشق

* * *

کمند زلفوه جانا گرفتار اولمیوم نیلوم
سنون تك نازلی بیر دلداره دلدار اولمیوم نیلوم

دگنده زلفوه شانه منیم قلبیم کیمی تتریر
او گیسوی پریشانه گرفتار اولمیوم نیلوم

قدم قویدوم حریم عشقوه ائتدون وفا شرطین
احاطه ایلیوب عشقون وفادار اولمیوم نیلوم

ازل گوندن قبول ائتدیم کی آلام هرغمون جانه
غمون گر حدیدن آریتخدی غمخوار اولمیوم نیلوم

منیم بوقان اولان گویلوم اولوب دیوانه عشقونده
بله دیوانه‌دی عشقه پرستار اولمیوم نیلوم

دوشوبدور باشیمه سودای عشقون شورشیرین تك

بو بازار محبتدور خریدار اولمیوم نیلوم

گرك فیض وصالون آختاران شب زنده‌دار اولسون

وصاله یول تاپاتماز یاتسا ـ بیدار اولمیوم نیلوم

زیارت ایلسه معشوقی کام دل آلار عاشق

اسیر عشقوم کویونده زوار اولمیوم نیلوم

اوزاقدور «خاملا» مقصد، گوتورال بارسنگیندن

قرانلوق یول تکانلوق‌دیر ـ سبکبار اولمیوم نیلوم

اطلاعات شخصی

خیری

نامش فیروز خیری فرزند ابراهیم که در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در شهرستان مراغه متولد شده وتحصیلات ابتدایی را تا کلاس ششم در زادگاه‌خود فرا گرفته و از ۱۶ سالگی شعر می گوید و خیری تخلص می کند .

از اوست :

واقعی عاشق

عالمده هامی ، عاشق جانباز اولابیلمز

معشوقه یولوندا ، غمه دمساز اولابیلمز

عاشق اودوکی ، عشقینی اثباته یئتیرسین

هر بوالهوس و یاکی دغلباز اولابیلمز

چوخلار چکیلیبدی محك عشقه، و لاکن
اقرار ائله‌ییب ردینه اولماز، اولا بیلمز
بیر عاشقی آمماتانیرام اولمادی مردود
یوخدور تایی، دنیاده تاپیلماز، اولا بیلمز
او عاشیقی کی، من دئییرم آدی حسین‌دیر
بو رتبه‌ده هر کیمسه سرافراز اولابیلمز
عریان قورو یئرلرده اگر قالماسا جسمی
جنداللە ایچون واقعی سرباز اولابیلمز
فکرائیله‌مه‌سین، اولدو حسین دینه شکست‌دیر
گر ریشه‌سی قان ایچمه‌سه دین، سازاولابیلمز
چوخلار ائله‌ییب انقلاب ایرانلی تك، آمما
نه رهبری، نه ملتی ممتاز اولابیلمز
(خیری) الیوی چکمه حسینین اته گیندن
گوزیاشی کیمی، یاخشی پس‌انداز اولابیلمز

ادبیات اوجاغی ص ۵۱۵

خیری

محمد فرزند اسماعیل که درسال ۱۳۰۹ هجری شمسی در شهرستان‌مراغه متولد شده است.

از دوران نوجوانی شعر می گوید و خیری تخلص می کند وغالب‌اشعارش

نوحه و مرثیه است.

خیری از اعضای فعال انجمن ادبی اوحدی مراغه است.

اشعار او با احساس و مورد توجه دوستانش می‌باشد.

از اوست:

حضرت علی اکبر (ع)

دوشنده یادیما جدّیم رسول دنیاده
باخاردیم عارض گلفام و قدّ شمشاده
سنین جوانلیقیوایانمیرام، جوان‌چوخ اؤلوب
پیمبریم گئدیر الدن بوچؤلده معناده
قیامتی باجووین سن قیام ائدن وقتی
بیلیر قیامت اولار، سن دوشنده قتلاده
بو شوقیله گئدیسن خیمه‌یه طرف باخما
نظام برهم اولار، یوخ دوام لیلاده
بو چؤلده آیریلیغون انقلابه باعث اولار
دالینجا پرده‌نشین‌لر گلرله فریاده
بو آیریلیق باخیشی‌له رقیه‌مه باخما
اوره‌کده حسرتیوی درك ائدر، او ایماده
اولومدن آیریلیغون‌چوخ چتینمدی قیزلاریما
باخیم دالینجا، یاواش گئت، او سرو آزاده

زمان ظهردی ، گونده چخیب تماشایه
گورو بدو کیم، دوشه گون آی دالینجا صحراده
عصا اولار قوجا وقتی جوان اوغول ، آتایا
فرحله‌نیر آتانین قلبی باخسا اؤولاده
منیم عصایه قوجا وقته احتیاجیم یوخ
دالینجا گلمه‌لی‌یم ، غم یئمه بو ناشاده
باخاندا گؤزلریوه ، جدّیمی گؤرردیم من
نئجه گوروم او گوزه قان دولوب بواتناده
وداع اکبره چوخ طول‌وئرمه (خیری) دایان
گئدیدین (اکبر) یله کاش سن مهاباده
سنی‌ده اکبریله دفن ائدردیلر باهم
ایکی اوغول ، بیر آتا فخر ائدیدی عقباده

اطلاعات شخصی

خشنود

نامش اصغر برزلی فرزند محمدعلی برزلی است که در سال ۱۳۳۴ شمسی در قریه چهار برج مراغه متولد شده ودر بچه گی با پدرو مادرش به شهرستان بناب که محل تولد مادرش می‌باشد رفته و مقیم شده‌اند . پدرش در سال ۱۳۵۱ شمسی در بناب وفات کرده و پس از وفات پدرش تحت سرپرستی مادرش بوده‌است.

او تحصیلات دوره‌ی ابتدایی را در قریه‌ی چهار برج و راهنمایی و نظری

را در بناب گذرانیده‌است.

اصغر برزلی حالا در دانشگاه مشغول تحصیل است.

از اوست:

شراب صافی عرفان کشم بنام شما
کجاست باده‌ی عارف کجاست جام شما
مرا به دیر بخوانی بپای سر بدوم
اگر ز کعبه برانی روم بکام شما
گهر به رشته کشی چون سخن بیاغازی
چه رازها که نهفته در آن کلام شما
اگر چه نیش زنی عین نوش پیمایم
حلال محض بود باده‌ی حرام شما
جهان بکام شود گر ببام من آید
همای بخت بلند از فراز بام شما
به پیش قاصد تو عاشقانه جان بازم
اگر به من برساند یکی پیام شما
من آن زمان ز قفس می‌پرم به آزادی
که بسته بال شوم روز و شب بدام شما
به کلبه‌ام چونشینی به گلستان ماند
قدم چگونه گذارم بر آن مقام شما

به هر گدا که ببخشی به گنج تاب رسد
به کیش من شه شاهان بود غلام شما

ذاکر

نامش میرزامحمدعلی ذاکر از شعرای معروف معاصر مراغه بوده و در سال ۱۲۷۲ شمسی در شهرستان مراغه متولد شده و در جوانی به کسب علوم و معارف اسلامی مشغول بوده‌است.

ذاکر ضمن تحصیل و آشنایی با آثار متقدمان بـه شعر و شاعـری نیز علاقه زیادی پیدا کرده و با اینکه تمام اوقات خودرا صرف کار و تلاش برای تأمین معاش می کرد. در کنار این کارها از توجه و علاقه بـه شعر و ادب نیز غـافل نبوده و همیشه محضر او کانون گرم فضلا و صاحب‌نظران و شعرا بود و به‌خاندان عصمت و طهارت علاقه و ارادت زیادی داشت و سه جلد دیوان در مراثی دارد که در گذشته هم چاپ شده‌اند.

ذاکر مردی پاکدل و با تقوی و پرهیزکار بود و در سال ۱۳۵۶ شمسی در شهرستان مراغه وفات کرده و در آنجا مدفون شده‌است.

او در حدود ده هزار بیت شعر دارد و مقدار زیـادی از اشعارش انتقادی است که چاپ نشده‌است.

از اوست.

عشق آتشیله جسم قزوب جانی یاندیرار
معشوقه‌دن صورا هامـی انسانی یانـدیرار

نی‌دن نواسی گرمدی هر استخوانمون
آهیم زبانه چکسه نیستانی یاندیرار
عشق ایلیوبدی آه زلیخانی آتشین
قمچی آلیشدی یوسف کنعانی یاندیرار
گوزدن دوتار شراره یانار مغز استخوان
یوسف اودور باخاندا زلیخانی یاندیرار
ایتمز نمو تربت لیلی ده گل گیاه
مجنونین آهی ایندیده لیلانی یاندیرار
عشقین نحوستنده بو بسدور ، شراره‌سی
هر قلبه ایستدی دوشه ایمانی یاندیرار
صنعان بیرارمنی قزینون اشتیاقنه
دینین دانار سالار اوتا قرآنی یاندیرار
فکر ایلمه که هر اوتو خاموش ائدندی‌سو
بیر قوه واردی اشکیده دریانی یاندیرار
دوشمه او گل یاناقدان اوپوش اشتیاقنه
قوی گئت بالام بو اود لبودندانی یاندیرار
یومدی گوزین باخانمادی بو آه سردیمه
سرما بولوردی نرگس شهلانی یاندیرار
پروانه‌نون سیزیلماسی گور شمعه نیله‌دی
مظلومین آهنون اودی دنیانی یاندیرار

بازار شعر بسکه کساد اولدی (ذاکرا)

سعدی دیر یلسه یازدیقی دیوانی یاندیرار

کتاب مراغه ص ۵۴۰

راحمی

نامش احمد فرزند حسن راحمی که درسال ۱۳۰۴ ازیك خانواده‌بی بضاعت در قریه چوپلوجه شهرستان مراغه متولد شده ودراثر فشار زندگی بـه تبریز رفته و همانجا مقیم شده‌است و در شعر (راحمی) تخلص می کند .

از اوست :

باغریمیز یاندی داها ، درد و مصیبتدن عم‌اوغلو

دور گیلان‌شهره‌قاچاق‌بیر گئجه‌بو کتدن‌عم‌اوغلو

بیرعوموراپشله‌میشیك،وئره‌میشیك‌اربابه‌قازانجی

یوخ بیزه بهره‌سی‌هئچ ، بیر ئله‌محنتدن‌عم‌اوغلو

چاتلادیب اللریمی ، گونده چغندر آلاغ ائتمك

پولونو ارباب‌آلار ، یوخدو خبرقتدن عم اوغلو

هئچ کسه رحم ائله‌مز چیلپاق‌اولا،یا کی‌قالا آج

اوندا یوخدور سوراغیم ، رحم‌ومروتدن‌عم‌اوغلو

گئجه‌ـ گوندوز اکیسن‌غله‌نی،مین‌زحمت‌وغمله

بیچی‌سن ، تومله‌یوسان خرمنه‌هرذاتدن‌عم‌اوغلو

لیك قالمازاوزیوه بیر داناسی درمان اوچون‌ده
چوخ‌اوزاقدور بئله‌ایش داد وعدالتدن عم‌اوغلو
بو قرا ائولـریمیز ، بنزیری زندان بلایه
یاکی بیر گوشه‌ی دوزخدی قیامتدن عم اوغلو
یاتمیشام گون‌قاباغیندا،قارالیب‌باش‌واوزوم، گور
خورتدانا بنزیرم آنجاق کی بوصورتدن عم‌اوغلو
ائوده‌یوخ‌بیر کاسااون،آخشاما بیر حالواچالیم من
آلیشیبدیر اوره گیم ، بوغم و محنتدن عم‌اوغلو
داها بسدیر بوقدر ایشله‌یب ، آج قالماغیمیزدا
اویانان وقت دیر آنجاق کی بو غفلتدن عم‌اوغلو
دایانیب عرشه داخی ظلم بو گون، صبرائده‌بیلمم
اوره گیم قانه دؤنوبدور بئله بدعتدن عم‌اوغلو
الغرض کی ، سنی یوردوم ، ائله‌یبم قطع کلامی
نه‌قده‌ر سویله‌سم آزدیر بئله صحبتدن عم‌اوغلو
باور ائت (راهمی) ده بو ستمه دؤزمه‌دی قاچدی
استفاده ائله‌دی بیـر گئجه خلوتدن عم‌اوغلو
ادبیات اوجاغی ص ۵۱۶

پاشازاده

نامش رضا فرزند اکبر در سال ۱۳۱۵ شمسی در زاد روزولادت حضرت ـ

رضا (ع) امام هشتم شیعیان در یك خانواده تقریباً مرفه و مورد احترام در شهرستان مراغه متولد شده و دوران طفولیت را پشت سر گذاشته و مدارج تحصیلی خود را در این شهر خاتمه داد و بعد از طی دوره متوسطه بسال ۱۳۳۶ شمسی بعنوان کارمند صندوقهای تعاونی روستایی و بانك کشاورزی شعبه‌ی مراغه استخدام شد. تلاش شبانه‌روزی و پشتکاری که در کار داشت ازیکطرف وصداقت و امانت‌داری او موجب شد که مورد توجه و عنایت مسئولین بانك قرار گیرد. او در زمان کوتاهی از یك کارمند عادی به یك کارمند سرشناس تبدیل گردید. بعد از اصلاحات ارضی و تاسیس سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران در شهرستان مراغه به این سازمان منتقل شد و به سمت حسابداری منطقه تعیین و سپس ممیز حسابهای منطقه و بعداً بعنوان عضوهیئت مدیره اتحادیه شرکتهای تعاونی و بعد بعنوان معاون مدیرعامل اتحادیه‌ی مزبوروسپس بعنوان مدیرعامل تعاونیهای مراغه ترفیع مقام یافت و در سال ۱۳۴۸ با سمت مدیر تعاونیهای شهرستان اردبیل به این شهر منتقل وسپس بریاست تعاونی شهرستان مشگین‌شهر و مغان و سراسکند و چند شهرستان دیگر منصوب و صادقانه انجام وظیفه نموده است.

پاشازاده درکارهای اجتماعی پیشقدم و بطورکلی فردیست اجتماعی ضمن خدمت در بانك کشاورزی از سال ۱۳۲۹ همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرده و از بدو انتشار روزنامه آذرآبادگان صمیمانه با این نشریه همکاری کرده و جزو نویسندگان این روزنامه بود.

مدتها نیز با روزنامه اطلاعات همکاری داشته و در طنز و داستان‌نویسی

شیوه بخصوصی دارد. سالهای سال است که مقالات طنز و انتقادی با نام مستعار سبزعلی و سکینه‌سلطان و تیزهوش نوشته است.

اومدتی‌نیزجزو نویسندگان روزنامه فروغ آزادی بود.

پاشازاده مردی مؤدب و بذله گو و در هر محفلی که باشد باعث گرمی آن محفل خواهد بود و مصاحبتش ملال‌آور نیست.

او از سال ۱۳۴۵ در تبریز اقامت گزیده‌بود و فعلا در شهرمراغه ساکن است. از دوران نوجوانی عشق به مطالعه و نویسندگی داشت و در جلسات انجمن‌های‌ادبی باعلاقه‌واعتقادشرکت کرده‌ومستمع خوبی‌است‌ویکی‌ازاعضای‌انجمن ادبی‌آذرآبادگان‌هم‌بود. وفعلا جزواداره کنندگان انجمن‌ادبی‌اوحدی‌است.

دفتر شعرش از هفت صد صفحه تجاوز می کند و اغلب اشعارش در جراید به چاپ رسیده ولی تا حال به چاپ آثارش اقدام نکرده است. او ازارادتمندان و مریدان واقعی استاد محمد حسین شهریار بود.

استاد شهریار نیز علاقه‌ی شدیدی به ایشان داشته بطوریکه در غیبت چند روزه پاشازاده ابیات زیر را ساخته بود:

سویله گوروم، هاچانا تك، پاشاجان

انتظاردا، گونیمیزی، سانیاخ

بئله گل گیت که بیر زماندان صورا

بیر بیرینی، گوره بیلسك، تانیاخ

و یا در یك دوبیتی دیگر که باز هم چند روزی از محضر استاد دور بوده‌اند استاد شهریار به طنز چنین گفته‌اند:

پاشا گینه اونوتدون مخلیصوی یانقلیجی قویدون گنه فسیوی
ایندی کی اوز گوسترمیسن هردن بیر تلفون ائله بیر اشیدك سسیوی

از پاشازاده است :

چك خنجر مژگانی

گوز کاسه‌سی هر گون دولوری قانیله سنسیز
قلبیم قوشو ، مونس اولور افغانیله سنسیز
صبحه چاتارام هر گئجه من ، یوخ یوخو گؤزده
صبریم توکه‌نیب ، دوزمورو هجرانیله سنسیز
آی ـ اولدوز ، عجبدیر یانار احوالیمه هردم
گوز یولدا قالار پیکر سوزانیله سنسیز
هردم سنی دینلر ، گوزمون کورپه‌سی یاتماز
محنتده بوغولموش دل نالانیله سنسیز
لیلادن اوزاق بیر دلی ، دیوانه منم من
غم سینه‌ده ، گؤزلر دولودور قانیله سنسیز
فرهاد اؤلوبن ، هر گئجه شیرین سوراغیندا
غم داغلاریني قازمادا مژگانیله سنسیز
گؤزدن تؤکولن قطره دئیزدیر قوجاغیمدا
دالغاسی سؤکور باغریمی پیکانیله سنسیز
واردیر اومیدیم وصلینه ، بو محنته دؤزدوم
عصیان ائدیرم دردلره ، تك جانیله سنسیز

زولفون تك ، ائدیبسن منیم احوالیمی درهم
دؤزدوم غمینه حال - پریشانیله سنسیز
شادلیق قوشو اوچدو داها بو قلبیم ائویندن
قالدیم نئجه گؤر شام - غریبانیله سنسیز
دوشدوم غمه ، درده منه یوخ کیمسه پرستار
بو خسته‌یه کیمدیر باخا درمانیله سنسیز
چك خنجر- مژگانی، داغیت لشگری ، «دلبر» !
قویما «رضا» قالسین بئله عدوانیله سنسیز

پرستانه‌ای

اگه از حال دل زار من ای یار نه‌ای — با خبر از من آشفته و بیمار نه‌ای
خفته در بستر سنجابی و شب تابه‌سحر — با خبر از غم هجران وشب تار نه‌ای
تو ندانی که‌غمت با دل خونین‌چه کند — داغها هست بدل مایل تیمار نه‌ای
صبر و آرام ندارد دل ریشم ز فراق — ناله‌ها سردهد آگه ز دل زار نه‌ای
آتش‌ازداغ فراغت‌زده‌ای بردل‌وجان — لیك ازین آتش سوزنده خبردارنه‌ای
دل ز هجران تو در سینه فغان‌ها دارد — از چه آگه ز فغان دل افکار نه‌ای
ز فراق تو دل و جان شده بیمار بتا — از چه بیمار دلم را تو پرستار نه‌ای
دیده برحلقه‌ی‌دردوخته‌ام درشب‌هجر — تا بیایی ولی ایدوست پدیدار نه‌ای
ماهها شد پی هم از توخبر نیست مرا — مردم‌ازبی‌خبری از چه خبردار نه‌ای
ناله از نای دلم خیزد و اشك ازچشمم — شاهدناله‌ی دل ، دیده‌ی خونبار نه‌ای

دلبرم سوخته ازسوزغمت قلب «رضا»
تو چرا با خبر از سوز غم یار نه‌ای

وطن عشقی

عشق عالمینین من کیمی دیوانه‌سی واردیر
بو اوددا یانان ذوقولو پراوانه‌سی واردیر
قلبیم آلیشیر آتش عشقینده کی بیلسین
من‌تك آلیشان عاشق فرزانه‌سی واردیر
هر کیمسه کی عشقین یولونا دوشدو گذاری
افسانه اولار مین جوره افسانه‌سی واردیر
گر وورمایا عشقین اودو بیر سینه‌یه آتش
آخیر او ائوین آفت دیوانه‌سی واردیر
گر باغلیدی قلبیم قوشو گیسوی نگاره
هردم داریان توکلرینی شانه‌سی واردیر
معشوقه منه شاملی وطندیر بو غزلده
سانما گونولون باشقادا جانانه‌سی واردیر
بو یولدا گره‌ك باشیله جاندان گئچه عاشق
اول کیم که اونون همت مردانه‌سی واردیر
هر کیمده بو سودا اولا خوار اولمویاجاقدور
دونیاده اونون عزت شاهانه‌سی واردیر

قویمام وطنین مولکونه بیگانه یول آچسین
اورماندا وطن اصلانینین لانه‌سی واردیر
قانیمله سوواراام وطنین گل چیچگین من
گورسونله بومولکون ینه گلخانه‌سی واردیر
دوشمان هوس اتسه وطنین مولکونه بیر گون
مردانه دایانام قانا جانانه‌سی واردیر
تك یوخ که جوانلار قانینا لاله گوورسین
قلبیم‌ده قانین لاله‌لی کاشانه‌سی واردیر
ایستر یول آچا اجنبی بو اؤلکه‌یه ، بیلمز
ایمان سلاحی‌تك یئنه قورخانه‌سی واردیر
احساس ده‌نیزی دالغالانیر سینه‌ده هردم
احساسله دیلده دولو پیمانه‌سی واردیر
تکجه نه رضا بو وطنه باغلی کی‌مین‌لر
شانلی وطنین بابك مردانه‌سی واردیر

اطلاعات شخصی

سهند

نامش بولود قاراچورلو که در سال ۱۳۰۵ در شهرستان مراغه از یك خانواده زحمتکش متولد شده است . او شاعری انقلابی بوده و در شعر سهند تخلص می کرد .

سهند جوانی پرشور و احساساتی بوده و بیشتر عمر خودش را در مبارزه بسر برده است و لحظه‌ای از فعالیتهای ادبی و سیاسی خود غفلت نکرده است. قسمتی از اشعارش در مجله‌ها و روزنامه‌ها چاپ شده ودیوان شعری در دومجلد بنام (سازیمون سؤزی) از او منتشر شده که افسانه‌های کتاب دده قورقود را به نظم کشیده است.

دو قطعه از اشعارش که یکی در وصف مادر که خود نشانگر عواطف زیبا و انسانی اوست و دیگری تحت عنوان سلام بر تبریز که نشان‌دهنده‌ی روحیه انقلابی او می‌باشد به زبانهای فارسی و ترکی ساخته است.

سهند مرد پاك‌سرشت و شاعر توانا است.

از اوست:

بو باغین بیر باغبانی وار — انسان بیتر باخچاسیندا
حیات گلی دسته‌له نیر — اورگنین طاخچاسیندا

* * *

بو مشعلی ، او داشییر — او قورویور ، بو اوجاغی
او یانیری ، یانماغیلان — یاندیریری ، بو چراغی

* * *

هامیلارلا ، تانیشدیر او — هامیلارلا ، دوستلوق سالار
هامیلاریـن ، دوداغیندا — ئوپوشینین ، ایزلری وار

* * *

اونون ، گنیش سینه‌سینده — گونش بویلا ، بیر شعله‌وار

الولانیب ، یـانـدیقجا او　　ابـدیـت ایشیقـلانـار

* * *

او آنـادیـر ، اورگینده　　حیـات عشقی لبه‌لـه نیر
اونـون ، آنـا محبتی　　گله‌جگـه ، وثیقه دیـر

* * *

سلام ای اختر شرق شب آلوده
که روشن پرتوت اندر دل تاریخ ظلمانی
همیشه همچو خورشیدی فروزان
پرتو افشانی نموده تا جهان بوده
سلام ای شهر عصیانها
سلام ای سرزمین قهرمان خیز
سلام ای شهر پرجوش و خروش
ای دل نژند چهره خشم‌آلود

ای تبریز

که هرگز دیده‌ی بدخواه لبخندت ندیده
سلام ای مادر خون گرم اخم‌آلود
که اندر ماتم و سوگ عزیزانت
خنده برلبهای خندان تو خشکیده
سلام ای دلبر گلروی ، برنا محرمان بدخو
که هرگز هیچ دشمن خمر گرمای تنت را ناچشیده

ناز آن چشمان خونبار و نگاه پرشرارت
ناز خشم و کینه‌هایت ، جان فدای اخمهایت
نیك می‌دانم نخواهم دید هرگز
دیدگان هیز دژخیمان سفاکی
که ، روی پیکر گل منظر نوباوگانت
اسب می‌تازند ، نقش خنده‌هایت را

مگر آنروز

مگر آنروز موعودی که آن پتیاره تردامن
سیه دل مادر بی سیرت ضحاك را برروی نعش
زاده‌ی نفرین سزایش
اشك ریز و موکنان بینی
سلام ای مجمر پرسوز آتشهای ورجاوند
سلام ای آذرستان
ای دیار شیر مردان و دلیران
که از صدها و صدها
آبشار چشم اشك آلوده‌ی
کوه سهندت برعذارت خون همی ریزد
و از هر قطره‌اش
صد داغ بر دل لاله می‌خیزد
زود باشد بگذرد

این عهد شوم و این سیه دوران
دامنت همواره گلشن‌باد
اجاق و دودمانت دودخیز و گرم و روشن باد
سلام ای خاك بابك
موطن زرتشت
ای مهد ختایی
که محراب در و دیوار ویران گشته‌ی
گوی مسجدت
با قطره‌های خون مردانت سرشته
واز آزادگی و رادمردیهای
ستارخان و باقرخان گو
یا از خیابانی ... چه گویم
آسمان صد داستان
با کلك پروینش نوشته

سهند در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ دراثر سکته قلبی بدرود حیات گفت

از اشعار ترکی سهند:

گو گورد کبریتیله‌هر آخشام‌اوستو　　اونلوق لامپامیزی آنام‌یاخاردی
دوزولردیك هامی کرسی باشینا　　سماور قایناردی بوغوقالخاردی
آتام چوخ گئجه‌لر ائوه گلمزدی　　سفره اولاردی یاپینلان ـ قیشی
سوز ـ سوزه گلنده آدینا آتام　　دئیردی: چول قوشو، بیابان داشی

هر گئجه آتامی ، صبر ائله مدن
قیله شوربامیزی توکوب یییرسیز
چوخ واخ باشیمیزی آتیب یاتاردیق
بعضاده اوتوروب ناغیل دئیردیك

* * *

آنامین مهربان ، حزینلی سسی — ایندیده وار ، هله قولاغیمدادیر
سؤیملی ، وقارلی توتغون‌سیماسی — ائله‌بیل ، گوزومون قاباغیندادیر

استاد شهریارا مکتوب

بیر الیمده قلم ، بیر الده کاغاذ — خیالیم بویلانیر دامدان،دیوواردان
باشیمدا یار باغین گزمك هاواسی — قاپیلار باغلیدیر،یول تاپیم‌هاردان؟!

* * *

حصارین دالیندا کونول‌وئردیگیم — اویار بیرباغ سالیب‌سویوبولولدن
هیواسی کهربا ، ناری یاقوتدان — تاغی فیروزه‌دن ، دیواری گولدن

* * *

ماوی ایوانیندا ساز چالیر زهره — بورجوندایای‌چکیب‌دایانیب کیوان
لایقی وار گیرم قصرینه منده — قیللی پاپاغیملا ، سینیق‌سازیملان؟

* * *

او بو احتشاملا ، بو طمطراقلا — قاپی‌سین اوزومه آچماسانه وار
شاهلارعیتین صحبتی توتماز — من بیر او بالیام ، اودیر(شهریار)

گرک رخصت آلام «حیدر بابا» دان		یوخ جوابی بلکه منه وئرمه‌سین
بیرده «شهریار» دان فرمانیم واردیر		شاعرلر بیر بیرین اولور گورمه‌سین

* * *

یوخ! منده «سهند»م باشیم اوجادیر		ایچیمده سونمه‌ین عشق آتشی وار
منده صفاسی وار گوللو باهارین		باشیمی توتسادا قارا بولودلار

* * *

بیر الیمده اودوار ، بیر الیمده سو		بیراوزوم قاراقیش، بیری باهاردیر
دوستا، ایستکلی یه‌ایستی قوینوم وار		دوشمانا باخیشیم شاختادیر، فاردیر

* * *

گؤنلوم هاواسیله قول قانادآچیر		قاف قالاسین آشماق دئیه اوجالیر
قالخدیقجا بوی آتیرداش دیوارلارا		آلیجی طرلانیم یورولور قالیر

* * *

دیوارلار ، دیوارلار ! پولاد اولسازدا		آلماس موشار اوللام کسیب بیچه‌رم
کولونگون بورج آللام «فرهاد» بابامین		بیستون اولسازدا چاپیب گئچه‌رم

* * *

دیوارلار، دیوارلاریول وئربن گئچیم		ولقانام نفسیم توفان قوپارار
بولودام سالالانسا قاشیم ـ قاباغیم		آغلارام ، عالمی سئللر آپارار

* * *

ایچیمده بوغولور دادیم فریادیم		هاییمانه‌دیوار های وئریر نه یار
نه‌داشدان سس چیخیر نه‌ده‌قارداشدان		سانکی بو شلوقلاردا ایتیر دالغالار

بلکه ده خیالدیر منی سارسیدان
یاداکی ، سحردیر یاردان آییران
دئیرلر دلبریم بولـول قصرینده
دار دادیر ، آسیلیب تپه‌ساچیندان

* * *

سهندی قورخوتماز نه سرای نه‌سحر
محبـت دئیلـن بیر افسونـو وار
هم اسم اعظمدیر ، هم اسم شب دیر
باغلی قـاپیلاری اوزونـه آچـار

* * *

آچیلین - آچیلین باغلی قاپیلار
محبت نامینه ، ایستك نامینه
اری‌یین ، تو کولون دمیرقیفیللار
کونول خاطرینه ، اوره‌ك نامینه

* * *

گلیر قـولاغیما ، اینیلتی لـری
(بوردا بیرشیر دارداقالیب باغیریر)
دوغرو داندا من بیر «مـروتسیز»م
قارداشیم داردادیر منی چاغیریر

* * *

چکیلین چکیلین یول وئرین کئچیم
اوره گیم آلیشیب آلـو سـاچارام
شهریار بوینونـا زنجیر ووراللار
چئینه‌رم، گمیررم ، دارتیب آچارام

* * *

ایشله‌یین قولوما دمیر پـاخلالار
زنجیرقینجیق دیریر، سانجیراتیمی
جان قارداش! هله‌لیك باغیشلامنی
دئیه‌سن اونـوتدوم اسـارتیمی

* * *

عزیز شهریاریم منی بـاغیشلا
اینجمه،داریلما، فکرین هاردادیر
«مروتسیز» دگیل سنین قارداشین
آنجاق سنین کیمی اودا داردادیر

اوزون دئمه‌میسن بیزیم ائللرده　　وکیل موکلین خرجینی چکر
آنا عشق اوجاغی سونمه‌سین دئیه　　اوره گین اریده‌ر چراغا تؤکر

* * *

هریانی بیلمیره‌م ، بیزیم دیاردا　　هئچده خیال دگیل دوستلوق محبت
آنجاق ایشیق ساچان ایستی گونش دی　　بعضاً بولود آلتدا گیزله‌نیر البت

* * *

نه بیلیم بلکه‌ده سلطانیم قارداش　　حقیقتده ایشین عیبی بیزده دیر
همین بو ایلقارین دوشگونویوك بیز　　گناه یاددا دگیل اؤزومودە دیر

* * *

بیر اووچ کلك باز قمار بازیلان　　پاکباز اولموشوق، پاك اوتوزموشوق
مرد ایکن نامرده رحم ائله‌میشیك　　ایندی نامردلره محتاج اولموشوق

* * *

دولتلی‌یه ساخسی لازم اولاندا　　ووروب سیندیرمیشیق اوز گوزه‌میزی
چیخدیغیمز قینی بگنمه میشیك　　بیز ائللی آتمیشیق ، ائل آتیب بیزی

* * *

ائلیمیزه نه گون آغلامیشیق بیز　　باغین شاختا ووروب ، بوستانی یانیب
ائل بیزه‌نئیله‌سین نه گون آغلاسین　　آغزی قیفیلانیب ، دیلی باغلانیب

* * *

ایندی اولان اولوب گئچنلر گئچیب　　جالانان سو بیرده کوزه‌یه دولماز
دالدان آتیلان داش توپوغا دگر　　گوز یاشی توکمك‌له ، یارا ساغالماز

بو گون من سهندم ، سن شهریارسان گل باشین اوجالداق قوجا تبریزین
بیر کره یادلارین داشینی آتاق چکك قایغی سینی اوز ائلیمیزین

* * *

شاعریم دنیانی ئیجه گورورسن دوز یئییب دوز قابین سیندیرانلارار
قدیر بیلن یارا جان قوربان ائیله قدیر بیلمه‌ینه حیف دیر ایلقار

* * *

اوزگه چراغینا یاغ اولماق بسدیر دوغما ائللریمیز قارانلیقدادیر
یانیب یاندیریلان یادین اوجاغین ائویمیز سویوق دیر قیش دیر شاختادیر

* * *

دئمیرم یانمییاق آلولانمیاق یانماسین ئیله‌سین یازیق پروانه
یانمییاق وفاسیز یارین اودونا یاناق ائیلمیزه یاناق وطنه

* * *

وفاسیز گوللرین اوستوندن اوچاق قوناق صداقتلی ائل قوجاغینا
سؤنمز عشقیمیزدن بیر پیوند سالاق ائلین شاختا وورموش گول بوداغینا

* * *

بیر یئرده قالماقدان داریلدیق ئولدوق دوغما یوردومو زو دولاناق گره‌ك
ائل ایله آغلیاق ائل ایله گوله‌ك اینجی‌میزی وطن ساپینا دوزه‌ك

* * *

او گؤزه‌ل شهرده عزیز دیاردا شاعری جوشدوران صحنه‌لر چوخ‌وار
نیسگیل‌لری چوخدیر دردلی تبریزین بیری سن اوزونسن عزیز شهریار

هله‌لیك کیچیك بیر دامـلا اولساقـدا　　سوزولك دوزولك داماق گول اولاق
بیزده باشیمیزی قـاتـاخ باشلارا　　قاریشاق سولارا آخـار سئل اولاق

* * *

دره‌لـری گئچـك دئیزه چـاتـاق　　شیلتاق دالغالارا دؤنك کؤ کره‌یك
ایستی گونش ایله‌قول بویـون اولاق　　قیزیناق تـرله‌یك بـولـودا دؤنك

* * *

اوچاق اوقوراخلیق پوزغون دیارا　　سوسوزوندان دیلی چیخان داغلارا
یییه‌سیز قایغی‌سیز یازسیز، باهارسیز　　چیچك‌سیز یارپاق‌سیز نارسیز باغلارا

* * *

شاختالار طوفان لارسرین کـولك‌لر　　اسسین اوزوموزه بوز بوز بـوزاراق
آغیناق آغناياق اوجا داغلاردان　　دانقاز قـایالاری دیبدن قـوپـاراق

* * *

چایلاراسدووراق دره‌لـر دولسون　　داشقین آخان سولار هدر آخماسین
یاشارسون قوروموش کوللارین کؤ کی　　زمی‌لر سوسوزدان گؤیه باخماسین

* * *

(سهند) ده گـول آ چسین (حیدربابا) دا　　اوزه‌رینده چادیر قورسون (شهریار)
باخاخ چیچکله نن یوردا شعر یازاق　　شاعـرده بختیـار شعـرده بختیار

* * *

کسك دنیامیزدان کینه‌نین کؤ کون　　عشقدن بیرئنی قـورولـوش قوراق
ویرمك شمشکلر له قـانـاد قـانـادا　　گئدك اولدوزلارا گـونه‌شه قـونـاق

شاعریم سؤزومـو غربته سالما
باغریوی سیخماسین بوهای‌هارایلار
قولاق آس دنیادا گؤرنه بیرسس دیر
قیریلان زنجیر دیرسینان قفس دیر

کتاب مراغه ص ۵۵۴ـ دوستلار گوروشو ص ۳۴ ـ شهریار و آذربایجان دیلینده اثرلری ص ۲۵

شاهین

نامش عباس است که درسال ۱۳۳۷ هجری‌شمسی در بخش بناب‌شهرستان مراغه متولد شده وتحصیلات مقدماتی و متوسطه‌رادر زادگاه‌خودبپایان‌رسانیده ودر اداره فرهنگ مراغه به‌سمت آموزگار استخدام شده‌است .

اکنون نیز مشغول ادامه تحصیل در دانشگاه ابوریحان بیرونی است .

شاهین از قالبهای شعری به غزل علاقه بیشتری دارد .

از اوست :

آند اولسون

اونوتمارام سنی من ، زولف یاره آند اولسون
علی بئلینده اولان ذوالفقاره آند اولسون
چیخارتمارام گونولومدن سنین محبتیوی
نه‌قدر وار نفسیم ، روزگاره آند اولسون
سن اولماسان نه گـرگ زمانه‌نین اولوشو
هدردی سنسیز اولان دل ، نگاره آنداولسون

اوره‌ك امید یویلن هی دولور قانا ، بوشالیر
اولان سنین باخیشیندا ، وقاره آند اولسون
سینه‌مدن عشقین اودو ، گون ـ بگون آلاولو چیخار
زبانه‌سی یئتیشه‌ن عرشه ، ناره آند اولسون
چوخ آرزولر اولوب دفن گؤنلوم ایچره گؤزه‌ل
سینه‌مده کی قازیلان ، دار مزاره آنداولسون
سنین یولوندا گؤزل ، هر جفایه صبر ائده‌رم
نگاه مست نگاره ، دوباره آند اولسون
گزه‌ر دالینجا گوزل عشقمین (الکترونو)
محبتین (آتم) یندا (مداره) آند اولسون
سن اولماسان عومورومده نه عشق وار ، نه ایشیق
اولان گوزوم قابیغیندا غباره آند اولسون
سورونمم هریانا گئتسن دالینجا شام و سحر
سن اختیار ائله‌ین خوش دیاره آند اولسون
سنین خیالویله (شاهین) تن کلیر نفسی
امیدی تك سنه‌دیر : کرد گاره آند اولسون
ادبیات اوجاغی ص ۵۲۲

صدرالشریعه

نامش میرزا حیدر بوتراب ملقب به صدرالشریعه که در قریه چلان از

توابع شهرستان مراغه بدنیا آمده است.

او از علماء و فضلای معروف شهرستان مراغه بوده و در حدود ۴۵ سال پیش وفات کرده است مرحوم صدرالشریعه شعر هم می گفت.

از اوست:

چیخوب یوللاره باخماقدان جگر قان اولدو یار گلمز
آخار دورماز گوزوم یاشی سئل، عمان اولدی یار گلمز

* * *

اون اوچون اورکدن سورەم سنی هریانا باخارام گورەرم سنی
نه قدر آغلاسون اورکدن گوللم قاپیدان گووسون باجادان گللم
جمالون گورمەسم یقیناً ئوللم اون اوچون اورکدن سورەم سنی

هر یانا باخارام گورەرم سنی

کتاب مراغه ص ۵۴۱

عارض

نامش ابوالقاسم پرویزی شرح حال خودش را چنین می‌نویسد:

«فقیر ابوالقاسم پرویزی در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در شهرستان‌مراغه چشم به جهان گشوده و در آن شهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را بپایان رسانیدم چون تحصیل درس کلاسیك روح مرا سیراب نمی کرد روی به تحصیل صرف و نحو و معانی و بیان آورده و در پیش دونفراز اساتید بنام مراغه کسب-

فیض کردم و در تمام این دوره‌ها از علم و فضل مرحوم پدرم نیز بهره‌ها بردم و بعلت اینکه شعر در روحم تاثیر فوق‌العاده‌ای می گذاشت به مطالعه دواوین شعرا پرداختم و در شعر سبك قدیم (کلاسیك) را سبکی در نهایت زیبایی و استحکام یافته و فطرتاً طبیعت و مظاهر آنرا موافق مقاصد عرفان مشاهیر کردم و مسئله راز دهر را فقط از راه عشق و سر گشتگی و فانی شدن از خوددانستم وازهمان دوره‌های تحصیل دبیرستانی گاهگاهی به سرودن شعر تمایل می کردم و سالهاست با انجام وظیفه تدریس در چندین شهر از این خاك خدمت نموده‌ام و در این اواخر چندی در دانشگاه تبریز به تحصیل پرداختم بعلت وجود دقایق ادبی ، علمی و فلسفی و عرفانی نامحدود و نامحصور در شعر استقراء تام در آن ممکن نیست و بقول مولانا جلال‌الدین :

آب دریا را اگر نتوان کشید　　هم بقدر تشنگی باید چشید

لذا اینك علاوه برتدریس اوقات فراغت‌را به مطالعه و تحصیل می گذرانم

دو نمونه از غزلهای فارسی عارض :

در کوی می‌فروشان آنکو که ره ، ندارد
در حق باده‌نوشان حرمت نگه ندارد
گر طعن و گر ملامت از مدعی نرنجم
حاشا طریقت ما این رسم و ره ندارد
بر افسر گدایی نازم که آسمان هم
در رفعتش بلندی از این گله ندارد

پروانه چون نسوزد چون شمع برفروزد
حکم قضا چو این است عاشق گنه ندارد

تا یابمش نشانی زین پس من و خرابات
کان ماه من گذاری بر خانگه ندارد

با نقد در بصارت کی دارد اعتباری
هر دیده‌ای که منت زان خاك ره ندارد

غمگین مباش (عارض) آه سحر امید است
در راه عشقبازی سعیم ثمر ندارد

* * *

عارف از دیده‌ی دل بر تو تماشا دارد
ورنه این مرتبه کی مردم بینا دارد

لاله با داغ دل آمد بره عشق ز خاك
ناز و حسن تو درین ره چه تمنا دارد

شمع رخ باز برافروز که پروانه‌ی عشق
آخر از سوختن خویش چه پروا دارد

تا صبا بوی ترا یافت سحر گه ز چمن
گشته دیوانه و چون من سر صحرا دارد

چه توان گفت که آن لعل به خون تشنه‌ی یار
کشت ما را و صد اعجاز مسیحا دارد

برو ای مرد حکیم اینهمه از عقل ملاف
در بـر عشق سـر و عقل چه معنـا دارد
دل بدرد آمد ازین غصه که دوران فلك
خون دل را همه خـود قسمت دانا دارد
(عارض) این خرقه وپیراهن تزویر بسوز
که به عیب تـو خدا دیده‌ی بینـا دارد

عاشق

نـامش درویش علی متخلص به عـاشق از شعرای معـاصر و از مریدان مرحوم حاجی میرزا کبیر آقا است.

مردی صوفی مسلك و عارف و شاعری بلند مرتبت بود اشعاری عارفانه‌ی زیادی به زبانهای فارسی و ترکی گفته است.

تاکنون اشعاری از او بطور مدون منتشر نشده و دیوانی هم ازاودردست نمی‌باشد. صاحب‌نظران بخصوص اهل تصوف وعرفان اشعاراورا تاحدی‌همردیف با اشعار حافظ می‌دانند! اشعاری را به او نسبت می‌دهند که بصورت نقل قول و و سینه به سینه نقل و ثبت شده است.

از اوست:

نگار گوشه هجروندە شمع تك یـاندوم
فـراق اودینه سمنـدر کیمی الـولاندوم

همای وحدت ایدیم هیچ دامه دوشمز ایدیم
او زلف ایچینده کی خال سیاهه تولاندوم

غـزال وحشی ایـدیم قیـد و بنددن آزاد
کمند زلفه گـرفتـار اولوب نچرلاندوم

ورق ورق دل صد پـارم اولـدی گنجفه تك
ز بسکه خال سیـاهون‌له اویندم یـاندوم

شهید عشقه دیللـر که خون‌بهـا حقدور
بو اعتقادیله فتـراك عشقه بـاغلانـدوم

شکاری ایستریکن طرفه دامه دوشدوم من
فضای عشقده بیـر شاهبـازه اولاندوم

رقیبیله سنی گورجکده ای کمان‌ابرو
اورکده لاله کیمی حسرتیله داغلاندوم

منیم آدیمی اگر چخمشیدون آرادن
شهید عشقله عـاشق آدیله آدلانـدوم

* * *

شراب عشقون ایچیب کاسه‌کاسه پی در پی
نه‌می تو کندی‌نه سیندی‌قدح نه من قاندیم

سئوال ائیلدی زاهد که سئر عشق نه‌دور
آچوب‌اومصحف‌رخساره آندا ایچوب‌داندیم

کفر زلفوندن صنم عشق اهلی ایمان آختارور
جان متاعین الده دوتموش وصل جانان آختارور
رندلر میده گورر ساقی جمالین دمبدم
زاهد بیچاره گئتمیش حور و غلمان آختارور
فارس ملکندن گلوب سلمان اولوب واصل بحق
مکده‌بو جهل استدلال و برهان آختارور
بیر قدمده کامه یئتدی رندلر زاهد هله
استخاره ایتمگه مسجده قرآن آختارور
طایر طبعیم هماتك قیلدی ترك آشیان
اوج توتموش عرصه‌ی سیمرغه جولان آختارور
قمری و طوطی تذرو خوشخرام وفاخته
باغ وصلوندن سنین سرو خرامان آختارور
جعد زلفوندن اویس آلدی قرندن رایحه
خضر ظلمات خطوندن آب حیوان آختارور
گورمدیم آبادلرده استقامت پایه‌سی
جغدتك ایندی کؤنول بیر کنج ویران آختارور
باده‌ی گلرنگ دوتموش الده پیر میکده
(عاشق) شیدا کیمی رند غزلخوان آختارور

کتاب مراغه ص۴۸۹

عاصی

نامش داودمثمر فرزند عباسقلی متخلص به عاصی در سال ۱۳۲۲ در شهرستان مراغه متولد شده و دیپلم ادبی را در زادگاه خود دریافت و سپس در اداره‌ی آموزش‌وپرورش استخدام شد و ضمن تدریس درمدارس ابتدایی به‌اخذ فوق‌دیپلم در رشته‌ی علوم انسانی نایل شده‌است.

عاصی به‌شعر و شاعری علاقه زیادی دارد.

از اوست:

نه‌تنها اوحدی امشب به‌بزم‌خویشتن پیداست
به جمع محفلش شیدا و شیدای سخن پیداست

تواضع کم کن ای جانان من درج غزل واکن
که بارکاروان از انتظار راهزن پیداست

ندارم ادعای شعر و دعوای سخن سنجی
سرور ممتحن از امتحان متحمن پیداست

مزن بیجا مرا زان اتهامات زلیخایی
که یوسف را برائت‌راز چاک‌پیرهن‌پیداست

حسودا تهمت جاه و جهان‌خواهی‌مزن‌مارا
صفای باطن ما از صفای انجمن پیداست

دهن‌چون‌بسته‌شدبطن‌سخن‌ظاهر نمی گردد
اگر چه سالها گفتند باطن ازدهن‌پیداست

به جانم از ممکدان لبش افطار می‌دارم
اگر بینم که شوال منست و ماه من پیداست

هلال ابرویش بدر تنم را در معاق آورد
به تربیع جوانی رفتن جان از بدن پیداست

منه پای تغافل در کمین حاسدان (عاصی)
که بوم شوم را حسن رفاقت از وطن پیداست

غفاری

نامش حیدر غفاری که در سال ۱۳۱۹ درقریه(کول‌تپه) شهرستان مراغه از یك خانواده مذهبی متولد شده‌است .

او علاقه‌ی زیادی به کشاورزی و دامداری دارد .

غفاری در انجمن‌های ادبی شرکت کرده و از اساتید استفاده می کند و شعر هم می گوید .

او در شعر غفاری تخلص می کند و بغزل علاقه زیادی دارد .

از اوست :

کئچر ـ گئدر

دنیانی هر نه جور توتا انسان کئچر ـ گئدر
یاخشی ـ یامان فنادی ، بودوران کئچر ـ گئدر

بئش گون سنیله‌سازش ائدر ، آلتی مینچی گون
ائیله‌ر سنین‌ده قصریوی ویران ، کئچر ـ گئدر

گئتمه گیلن بـو دار فنادن ذخیره سیز
سرمایه‌سیز او کسدی ، پریشان کئچر ـ گئدر
صرف ائیله مزعبث یئره هئچ عاقل عومرونو
بیچاره دیر او کیمسه نه نادان کئچر ـ گئدر
فرزانه سن ائشیت سؤزومو ، غفلت ائیله‌مـه
وار فرصتین الینده ، بو امکان کئچر ـ گئدر
دنیادن اوتـرو اگمه بـاشین اغنیایـه‌سن
اسگیلمه اغنیایه ، بو بحران کئچر ـ گئدر
بیر ارخه کی سو گلسه ، مثل‌دیر ، دوباره‌دن
بیرده گلـر ، چـوخ پریشان ، کئچر ـ گئدر
بولبول کیمی نوایـه گلیب ، اولما دل غمین
فصل باهـار گلسه ، زمستان کئچر ـ گئدر
«غفاریـا» عتاب ائله‌مـه روزگاره چـوخ
گیرم اولوبدو قورخولوزندان، کئچر ـ گئدر

ادبیات اوجاغی ص ۵۳۲

غمزده

نامش اوروجعلی است

مؤلف محترم کتاب مراغه در شرح‌حال اوروجعلی طلوعیان متخلص بـه غمزده می‌نویسد :

تولد : ۱۲۷۷ شمسی

محل تولد : مراغه آبادی گل‌تپه

فوت : سال ۱۳۵۶ شمسی

محل فوت : مراغه ، مدفون در گورستان گلشن زهراردیف۱۳شماره۲۳

(اوروجعلی‌طلوعیان دوران کودکی و نوجوانی خود را مدتی با شغل چوپانی گذرانده سپس با نیروی ذاتی فوق‌العاده‌یی که داشت در اثر مباحثه و مجادله باملای ده موفق به تحصیل سواد گردیده و پس ازمدتی طلبگی به لباس روحانیت درمی‌آید . پس از آن مدت زمانی را به راهزنی مشغول بوده و بعداً شغل پاسبانی (مامورآگاهی) را برگزیده و آخرالامر باانتخاب‌یك‌شغل آرام، کارمندی اداره‌ی دارایی مراغه و روی‌آوردن به‌دنیای مطالعه ، تالیف را وجهه همت خویش قرار داده وتاآخرعمر دست‌ازآن نکشید .

طلوعیان به‌معنای‌کامل کلمه جمع اضداد است ، روحانی است‌اما بر ضد خویش وبر علیه طبقه خویش قیام می‌کند . راهزن است اما دستهای‌بخشنده‌یی دارد . سیاستمدار است اما از قبول شغل وزارت دردولتی که بعداًمعلوم‌می‌شود دولت مستعجلی بیش نبوده‌است امتناع می‌ورزد . پیری بسیار سالو گوشه گیر است اما جوانان را می‌سازد وبه مبارزه‌ی بی‌امان با حکومتهای ظالم‌وامی‌دارد ودر تمام این احوال سرشار از شور زندگی است گرچه گاهی شیخ‌است‌و گاهی محتسب و گاهی زاهد است و گاهی رند اما همواره انسانی باشرف‌وغیرتمند و آزاده است . آنچه بیش از هرچیز در زندگی این مرد مورد توجه و شایان دقت می‌باشد زحمت و مشقت و مرارت اوست در تحصیل ، تفکر و تعمق‌وی در

جامعه‌یی که در آن زندگی می کند و ماهها بلکه سالها وقت ، برای تحریر با وجود عدم امکانات مادی و معنوی و آنچه که در زندگی و آثار این مرد خود ساخته برای انسان روشن‌می‌شود . اینکه وی در طلب هیچگونه سود ومنفعت مادی یا مقام و منصب دنیایی نبود ، فقط دلش مملو از عشق و صداقت‌وراستی‌و خدمت به همنوعانش بوده‌است وشاید در گذشته‌هایش‌مرتکب‌خطاهاولغزشهایی شده‌باشد . با توجه به‌این مطلب که هیچ انسانی خالی از عیب وسهووخطانیست و مهمتر آنکه شاید نود درصد نوشته‌های این شخص مشاهدات و تجربیات‌عینی اوست . او آنچه را دیده و شنیده نوشته و آنرا در ضمیر پاکش ارزیابی‌نموده آن کسیکه مردم را به خیروصلاح و نیکی هدایت می کرد . بواسطه معاشرت با او ، وی را مظهر شروخبث طینت یافته و واعظ غیرمتعظ دیده و پاسبانی که باید حافظ‌ونگهبان مال‌وجان و ناموس مردم باشد دزدیافته واین‌شهودات آتش درضمیر پاك وی‌انداخته واین‌مشاغل‌را ترك‌ودر گوشه‌ای نشسته و آتش درونش را با نوشته‌های ساده وبی آلایش مرحمی نهاده و بقول مولانا :

بر لبش قفل است ودر دل رازها لب خموش‌است و بدل آوازها

با توجه به اظهارات اغلب کسانیکه با این مرد روشن ضمیر تماس و یا ارتباطی داشته‌اند مقصود و منظور وی از انتخاب مشاغل مختلف صرفاً برای تامین مخارج زندگی و امرار معاش نبوده بلکه هدفی داشته و در جستجوی حقیقتی بوده که آنرا شخصاً لمس و تجربه کرده باشد . که آیا باصطلاح‌معروف این اسامی و مشاغل با مسمی بوده‌اند ؟ آیا لفظ با معنی و مقصود مطابقت دارد یا خیر ؟ اما در عمل خلاف آنرا مشاهده و درمی‌یابد لذا وجدانش به او نهیب-

زده ودر گوش دلش گفته «دست بر دامن هر کس که زدم رسوا بود.» درنهایت آنچه بنظر می‌رسد اینستکه مرحوم طلوعیان در زندگی سراسر پرماجرا و پربار خود بیك نوع جهان‌بینی خاص می‌رسد و آن جهان‌بینی حق و حقیقت و صداقت وراستی و واقعیات عینی ومشهود است که خیروصلاح را درآن می‌داند وگرگانی راکه لباس میش پوشیده‌اند به مردم می‌شناساند و نفرت و بیزاری خود را از فرصت‌طلبان و کذابان و دنیاپرستان که به خاطر منافع شخصی خود به هرکاری تن درمی‌دهد و لباس تزویر می‌پوشند عیان می‌سازد و بالاخره این انسان درکوره گداخته زندگی چون زر نابی که اطرافش را سنگهای بی‌بها و بی‌ارزش فراگرفته جوشیده وناخالصی‌ها را از خود دور و دریافته است که هر کس خود را شناخت خدا را شناخت.

طلوعیان در اکثر نوشته‌هایش به روحانی‌نمایان سالوس و مزور حمله نموده و درگفته و نوشته‌هایش آنان را عالمان بی‌عمل ذکر نموده و چون خود مدتی در این کسوت بوده پرده از ریا و تزویر آنان برگرفته و چون انسانی پاك و صادق بوده لذا خواسته‌ی باطنی خویش را در این کار نمی‌یابد و خود را از این لباس خلع می‌نماید و نصایحی نیز به دولتمردان وسردمداران مملکت در آن زمان برای هدایت و ارشاد مردم می‌نماید وعوامل بدبختی‌ملت محروم را از دیدگاه خود بیان می‌دارد.

به هر حال طلوعیان دزدید وبخشید و آنچه راکه نوشت دربیست‌وچهار دفتر بر جای نهاد این بیست و چهار دفتر که جنگی از سروده‌های فارسی و ترکی ونوشته‌های سیاسی واجتماعی‌اوست کامل و دست نخورده باقی مانده‌است.

زندگی طلوعیان این ارزش را دارد که در مورد آن تحقیق کاملی انجام بشود و گوشه‌های تاریك شخصیت او مانند اشتغال به راهزنی که مسلماً معلول دوران هرج ومرج داخلی و بی‌سروسامانی حکومتهای ضعیف است روشن گردد و علل به هرز رفتن استعدادهای درخشان او و امثالش باز نموده شود که این خود به زمان و نیروی فراوانی نیاز دارد.

در اینجا دو بیوگرافی از مرحوم طلوعیان که زندگی او را از دوزاویه و دید جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهند (بدون دخالت درنوشته‌ها) وتوسط دو نفر از کسانیکه او را از نزدیك می‌شناخته و نوشته‌اند از نظر خوانندگان می گذرد.

بیوگرافی طلوعیان بقلم یکی از فرهنگیان مراغه:

در یکی از دهات شهرستان مراغه بنام گل‌تپه در اوایل قرن چهاردهم-ه.ق. (۱۲۷۷هجری شمسی) کودکی متولد شد که اوروجعلی نامگذاری کردند شاید در ماه رمضان بدنیا آمده بود، پدر و مادر پیر و بیسواد او سال و ماه را نمی‌دانستند بدین جهت نه کسی یادداشتی در پشت جلد قرآن نوشت ونه‌تاریخی در پشت کتابی برای تولد این کودك نگاشته شد. همینقدر خانواده فقیر از تولد ذکور شادیها کردند و نیازها گفتند ولی دیری نپایید که این نوزاد پدر و مادر را از دست داد و از اوان کودکی مجبور شد بکار پردازد. اوروجعلی یتیم هرروز گوسفندان ده را به صحرا می‌برد و می‌چرانید و روزگار را چنین می گذرانید تا اینکه‌رفته رفته بزرگ شد و بنیه‌ی قوی پیدا کرد. دراین وقت بود که شبانی را کنار گذاشت و یاغیگری آغاز نمود. مدتی را به راهزنی

پرداخت ولی در این مدت نه کسی را کشت و نه ظلمی به مستمندان کرد. همواره ثروتمندان و انگلهای جامعه را می‌چاپید و با فقرا می‌خورد بطوریکه او را رهزن مهربان نام نهاده بودند.

در این مدت اوروجعلی درده مولد خود ازفرصت استفاده کرده و باملای ده بماحثه و ومجادله می‌پرداخت واکثراً تعلیم خط و الفبا را ازاویاد می گرفت کم کم سواد آموخت و آنچنان دراین راه پیشرفت حاصل کرد که بقول حافظ:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

باری خط نسخ را زیبا می‌نوشت و نستعلیق را زیباتر از آن، درآن‌زمان به مطالعه آثار ادبی و اجتماعی و سیاسی پرداخت و دست از راهزنی کشید وبه مراغه آمد یکچند در شهربانی مسئول آگاهی شد ولی چون این‌کار نیز به مذاق وی ناخوش آیند بود پس از چندی در اداره مالیه استخدام و مشغول بکار شد در سی سال خدمت صادقانه خود اغلب به مطالعه و نوشتن کتاب مشغول بود در حدود ۲۴ جلد کتاب نوشت. اوروجعلی طلوعیان (باید اضافه کنم‌برای خودنام خانوادگی طلوعیان برگزیده بود) زندگی‌ساده داشت محفل اوبقدری گرم و جذاب بود که انسان نمی‌توانست دل بر کند مخصوصاً پس از بازنشسته شدن همواره در خانه خود که در کوچه سبزیچی‌های شهر مراغه قرار داشت با زن خود زندگی می کرد و مجلس انسی داشت.

طلوعیان یك پسر ویك دختر داشت که گویا پسرش جداازاو و دخترش دردانشگاه تهران مشغول تحصیل بود. هیچیك از کتابهایش بعلت آنکه زودتر

از زمان و مافوق افکار عامه تدوین شده بود بچاپ نرسید .

در مرداد ماه سال ۱۳۵۶ شمسی بود که شمع وجودش با وزش نسیم پیری خاموش و در گلشن زهرای مراغه بخاك سپرده شد . طلوعیان دانشمندی خود-ساخته بود که در زمان حیاتش قدر وقیمتش را نشناختند و گفته‌هایش را نشنیدند مغز کوچك مردم ما گنجایش گفتار پرمغز او را نداشت .

طلوعیان مردی وطن‌پرست و باشهامتی بود در تمام مدت عمرش برای شناخت علل عقب‌ماندگی سرزمینش مبارزه کرد او عظمت گذشته ایران وعلل عقب‌ماندگی و انحطاط امروزی آنرا در کتابهایش بطور مفصل و جالب شرح داده است کتابهای او را از هرجا بخوانید مفید و خواندنی است .

مرحوم طلوعیان در تمام عمرش مورد تکفیر دشمنان و نادانان جامعه قرار گرفت ولی دوستان او را مرشد و مراد و قطب می‌دانستند و از او کسب فیض می‌نمودند . چنین بود در حقیقت فقدانش ضایعه دلخراشی برای مردم‌شهر بخصوص روشنفکران بود و شاید سالها سپری شود و کسی نظیراو بدنیانیاید . روانش شاد باد .

بیوگرافی طلوعیان بقلم یکی از همشهریان جوان او :

اوروجعلی طلوعیان شاعر و نویسنده مبارز و انقلابی در جوانی آخوند بود و بدرجه‌ای رسیده بود که به گفته خودش چند خدمتکار برایگان برایش کار می کردند ، یکی دهنه الاغش را می گرفته و دیگری برایش فانوس کش بوده و از این قبیل مردم به زیارتش می‌آمدند می گفت کسانی که به زیارتم می‌آمدند اول خم می‌شدند و آستانه در را می‌بوسیدند وبعد به دست‌بوس بنده

می آمدند و موقع رفتن خادم می گفت که فلانی گوسفندی نیز همراه آورده بود زندگی من همینطور ادامه داشت و روزبروز آخوندی مهم و سرشناس می‌شدم و هدایای بیشتر و زوار بیشتر به‌حضورم‌می آمدند یك روز بخود آمدم وبخود گفتم یا من دیوانه‌ام یا این ملت مگرمن کیستم که مرا ستایش‌می کنند مگر من برای اینها چکارمی کنم که مرا پرستش می کنند ، از خودم بیزارشدم چون داشتم همه راگول می‌زدم با حرفهاییکه خود به آنها معتقد نبودم به خاطر همین عمامه راکنار گذاشتم و بعد از مدتی دربدری با راهزنان همدم‌شدم و خود راهزن شدم مال مردمی راکه داشتند به غارت می‌بردیم چون احتیاج بدان نداشتیم به آنهاییکه نداشتند واگذار می کردیم . این دوره‌یی بود از زندگی من بعد از چند سال راهزنی راکنار گذاشته در شهربانی قدیم‌استخدام شدم و چندین سال در این شغل بودم چون‌کار این اداره زور گویی ، اجحاف‌به حق مردم وکارهایی از این قبیل بود درگیریهایی که در حمایت از طبقه پایین و مخالفت با اربابان داشتم وچون دراین درگیریها حمایت نمی‌شدم وباشکست مواجه می‌شدم این شغل را نیز رها کردم و بعد از چند سال به استخدام اداره‌ی دارایی درآمدم و بعد از سی سال خدمت در این اداره بازنشسته شدم .

طلوعیان در تمام عمرش از نوشتن باز نایستاد و تا دم مرگ نوشت اودر زمان‌کارمندیش در اداره‌ی دارایی نماینده‌کارمندان بود . مردی بود مبارز و خستگی‌ناپذیر تا دم مرگ می‌نوشت ومطالعه می کرد وحتی زمانیکه‌دستهایش می‌لرزید وچشمهایش خوب نمی‌دیدبعضی نامه‌هایش راکه ازدوستان و آشنایان برایش می‌رسید من برایش می‌خواندم . اودوست صمیمی پدرم بود موقعی که من

پانزده یا شانزده ساله بودم و تا بیست و یك سالگی که پدرم زنده بود به خانه ما می‌آمد و با پدرم مشغول گفتگو می‌شدند و من پای صحبت ایشان می‌نشستم و بعدها که پدرم فوت کرد من بحضور ایشان می‌رفتم و از صحبتهایش استفاده می‌کردم. دوستان زیادی داشت و خیلی‌ها در پیش او راه مبارزه و خدمت به خلق را آموخته بودند. از این قبیل افراد می‌توانم خواهران شهیدم صبا ـ بیژن‌زاده و مرضیه احمدی اسکویی را نام ببرم.

از طلوعیان شعرها و نوشته‌های زیادی بصورت کتاب که با خط زیبای خودش نوشته بجا مانده از آنجمله کتاب شرح حال خودش بنام مرثیه خوان بودم و راهزن شدم ... و در حدود بیش از پانزده جلد کتاب دیگر ...

طلوعیان بیش از سی ، چهل اولاد (فرزند ، نوه نتیجه) دارد البته ازتمام این اولاد فقط یك پسر از خودش (پسر تنی) و بقیه افراد فقیری بودند که‌تحت سرپرستی او بزرگ شده‌اند.

طلوعیان در سن ۷۸ سالگی در مرداد ماه سال ۱۳۵۶ در شهر مراغه در گذشت و در کورستان گلشن زهرای مراغه دفن گردید.

از اوست :

هرچه می‌خواهم کنم کوتاه اما سوز دل
هی زند برمن بگو تا دردمندان بشنود
کیست گفتم دردمندان گفت جمله‌ده‌نشین
با بلند گو بگو تا بلکه دهقان بشنود

گفتم آخر چند گویم تا کنون بس گفته‌ام
گفت صدها بار باید گفت نادان بشنود
عقل ایشان را ربوده دشمنان عقل و دین
با هزاران حیله و نیرنگ شیطان بشنود
مغز ایشان کرده عادت بر دروغ و پوچها
می‌زند بر ریشه خود تیشه آنان بشنود
چون عبادت هست خدمت بر همه زحمت کشان
اهل ده بخشنده‌ی نان است شایان بشنود
نان شیخ و شاه را دهقان دهد اما چه سود
خود تهیدست و گرسنه لخت و عریان بشنود
زور خود را گر بداند زارعین تیره روز
زندگی باشد بایشان خیلی آسان بشنود
اهل زحمت بی‌خبر از هر رموز زندگی است
زان سبب بیچاره شد مانند حیوان بشنود
دسترنج زارعین خرج قمار و عیش و نوش
لیك آن بیچاره گان داند ز یزدان بشنود
حرف حق را هر که گوید با خطرها رو برو ست
ممکن است ابن زیاد و آل سفیان بشنود
یا شریح قاضی عصر و زمان خویشتن
می‌دهد بر قتل هر گوینده فرمان بشنود

گر وضو سازد زخون ظالم و نیرنگ باز
پاك گردد تـا ابد از شـر دزدان بشنود
از دل آتش گرفته می‌جهد این شعله‌ها
هی زنم فریادهـا تـا بلکه نـادان بشنود
«غمزده»خودزاده‌ی‌دهقان‌بود در روزوشب
گریه و شیون کند تا بلکه دهقان بشنود

کتاب مراغه ص ۵۲۸

فایض

نامش آقاجان فرزند مرحوم پاشـا که در سـال ۱۲۷۴ هجری شمسی در شهرستان مراغه متولد شده و تحصیلات مقدماتی را فرا گرفته و بعداً در محضر آقاشیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی اعلی‌اله‌مقامه کسب فیض و کمال‌می کرد و مدتی هم نزد شیخ علی‌اکبر خوشنویس به تعلیم خط مشغول بود .

فایض در شرح حال خود چنین می‌نویسد :

«فقیر آقاجان نعمت‌الهی فرزند پاشـا آقـا از طفولیت به نمـاز و اوراد طالب بودم و در بدو ورود به مراغه از حسن تصادف با مرحوم مغفور حضرت ـ آقای شیخ عبدالحسین مجتهد قره چبوقی اعلی‌اله مقامه الفتی پیدا و سالهادر مسجد جامع در صف مریدان ایشان نماز جماعت می‌خواندم و اغلب اوقات‌بعد از نمـاز به منزل ایشـان رفته و از مصاحبتشـان ضمن تحصیل علم کسب فیض می‌نمودم . وی فعالیتهای اجتماعی و فـرهنگی خود را ازکابینه‌هـای حکام وقت

مراغه چون شجاع‌الدوله سالار محتشم ، سردار ناصر و میرزا ربیع کبیری (عدل‌الدوله) شروع نموده است :

در سال ۱۳۰۷ شمسی بعنوان آموزگار قراردادی با ماهی ۱۲ تومان حقوق وارد اداره فرهنگ مراغه شده و باسمت معلم خط در مدارس انجام وظیفه نموده است .

در سال ۱۳۱۱ هنگام تاسیس اداره ثبت اسناد در شهرستان مراغه بنا به دعوت مرحوم ضیاءالکتاب در جلسه‌امتحانیکه جهت‌کارمندی برای‌اداره‌مذکور در صحنه مدرسه تشکیل شده‌بود شرکت و بعلت داشتن خط زیبا جزو قبول شدگان اعلام و مشغول خدمت می گردد درسال ۱۳۴۱ بعد از انجام حدود ۳۰ سال خدمت در اداره‌ی ثبت و اسناد مراغه به‌افتخار بازنشستگی نایل‌می‌شود .

آقاجان ... در عنفوان جوانی با راهنمایی و دلالت مرحوم شیخ عبدالحسین قره‌چبوقی اعلی‌الله‌مقامه به حضور حضرت قطب‌العارفین‌معین‌العلماء قدس‌سره که یکی از علماء و فضلای زمان و جزو اقطاب سلسله نعمت‌الهی بود تشرف حاصل وبه ارشاد و راهنمایی مشارالیه راه فقر و فنا را طی نموده‌است و با توجه به خصوصیات اخلاقی و ذوق فطری به مشرب عرفان گراییده و از دراویش سلسله نعمت الهی می گردد و جهت کسب علم بارها به کرمان ، ماهان ، کربلا و نجف مسافرت می‌نماید .

اشعار و غزلیات عارفانه‌یی که در طول عمر پربرکت خود سروده است . نشانگر روح لطیف ، طبع‌ظریف و احساسات عارفانه این صوفی صافی‌است .

آقاجان در نیمه‌شب ۴۴/۹/۲۸ بعد از حدود هفتادودوسال‌زندگی‌بدرود

حیات گفته است .

مرحوم آقاجان نعمت‌الهی اشعار و غزلیات زیادی بفارسی و ترکی سروده ودر اشعارش فایض تخلص می کرد . متاسفانه اشعار و سروده‌هایش تاامروز بصورت مدون چاپ و منتشر نشده‌است .

قطعات زیر نمونه‌یی از اشعار اوست :

من به بحر عشق ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام
زنده از عشق الهـی بوده‌ام تـا بوده‌ام

لا اله انت سبحان ذکر جـان مـن شده
یونس خود را چو ماهی بوده‌ام تا بوده‌ام

یك نظر جانان بجانم کـرد در روز ازل
شیفته بر آن نگاهی بوده‌ام تا بوده‌ام

چون ایازم ظاهر و باطن بجزمحمودنیست
عاشق رخسار شاهـی بوده‌ام تـا بوده‌ام

تار پودم از ندای ارجعی از هم گسست
جذب حق را پرکاهی بوده‌ام تـا بوده‌ام

روز و شب اعمال خود را خود گواه‌صادقم
ناظر هر اشتباهی بوده‌ام تـا بوده‌ام

جان پناهی یافتم از عون حق در ظل پیر
متکی بر آن پناهی بوده‌ام تا بوده‌ام

با تقرب خود دهـد ره پـادشاه ذوالکرم
روز و شب پویان راهی بوده‌ام تا بوده‌ام
چون نهادم سر بپای دوست(فایض) عاقبت
فارغ از تاج کلاهی بوده‌ام تـا بوده‌ام
کتاب مراغه ص ۵۴۲

فتوح الممالك

نامش محمدفتوحی فرزند یکی از خانواده‌های شریف و فرهنگ دوست شهرستان مراغه می‌باشد .

مولف محترم کتاب مراغه چنین می‌نویسد :

« یکی از خانواده‌های فرهنگ‌دوست و معارف‌پرور شهرستان مـراغه خانواده فتوحی و در راس آن مرحوم حاجی‌محمدفتوحی (فتوح الملك) بوده است که خدمت ارزنده‌ای در بسط و توسعه‌ی فرهنگ مراغه در زمـان حیاتش انجام داده‌و بعد از فوتش فرزندارشد آن‌مرحوم‌حاجی‌عیسی‌فتوحی(فریدالملك) که سالها در اوایل تاسیس اداره فرهنگ ریاست افتخاری آنرا عهده‌دار بودند به پیروی از نیات خیرخواهانه‌ی پـدر در اعتلای فـرهنگ مـراغه زحمات و کوشش‌های فراوانی بعمل آورده‌است .

یـکی از اقدامات مفید و ارزنده و خیرخواهانه مرحـوم فتوحی تاسیس مـدرسه‌ی شبانه‌روزی فتوحیه در سال ۱۳۴۱ هـ.ق. مطابق بـا سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در شهر مراغه بوده‌است که سالها با سرپرستی مرحوم فریدالملك دراین

شهر دایر و اطفال بی‌سرپرست در آن نگهداری و به تحصیل اشتغال می‌ورزیدند.

مرحوم فتوحی درضمن وصایا ادامه‌ی مدرسه مزبوره را مادام صاحب قدرت بودن وراث به اولاد خود وصیت نموده که نسلا بعد نسل مخارج مدرسه را کفالت نموده ودرپایان هرشش سال که تحصیلات ابتدایی اطفال تمام می‌شد آنها را مرخص یا بکاری مشغول داشته و دوره‌ی جدیدی را شروع نمایند.

مدیریت این مدرسه به‌عهده‌ی آقامیرزامهدی بوده و ۲۰ نفر از اطفال یتیم در آن نگهداری و به تحصیل علم و کسب فن مشغول بودند. روش تعلیم در این مدرسه بدین ترتیب بود که پس از ۴ سال تحصیل ابتدایی روزانه چندساعت نیز صنایع دستی از قبیل پارچه‌بافی، کفشدوزی، خیاطی به آنها تعلیم داده می‌شد. برای اداره امور مدرسه یکنفر مدیر، یکنفر معلم یکنفر مستخدم و دو نفر خادمه‌زن جهت نظافت و تهیه غذا استخدام شده‌بودند. هرچهار نفر از محصلین دریك اطاق که مجهز به‌وسایل خواب و مطالعه‌بوده نگهداری می‌شدند و برای هریك از آنها سالانه سه‌دست لباس داده می‌شد.

آقای میرزامحمدعلیخان ضیاءالحکماخویی که شخصی عالم و وطن‌پرست و معارف‌دوست بود برای تشویق موسس و سایر اشخاص که در این امر خیر و محض خدمت بوطن و هموطنان خود درمعالجه و حفظ‌الصحه‌مدرسه‌مزبوره راتا آخر عمر بدون اخذ وجه افتخاراً عهده‌دار شده‌بود.

مرحوم فتوحی طبع شعر داشته و دیوانی از او باقی مانده است که هنوز بچاپ نرسیده ابیات زیر نمونه‌یی از سروده‌های مرحوم است که در باره سال تاسیس مدرسه فتوحیه سروده‌است:

هر آنکس اهل سود است ببازار　　برد سود متاع خود بناچار
نشینی گر تو در دامان غفلت　　بخاری کف بانگشت ندامت
مرا بد سالها اندیشه‌یی پیش　　که سودایی کنم با خالق خویش
مرا حال یتیمان بود معلوم　　که دیده بودم آن اوضاع مشئوم
بر آن گشتم که از اطفال معصوم　　که از مام و پدر گشتند محروم
کنم جمع و پرستاری نمایم　　بوجه خوش نگهداری نمایم
که با تدریس و تعلیم صنایع　　رها یابند از بعضی فجایع
مرا شد رهنما و یاور و یار　　مهین فرزند عیسی اندرین کار
همیشه زحمت و تشویق و تذکار　　بمن بنمود آن پور وفادار
بحمدالله که توفیق خدایی　　مرا شد یار و بهتر رهنمایی
چهل یك بدفزون از الف و سیصد　　فتوحیه بزد بر طاق گنبد

کتاب مراغه ص ۵۱۱

قوروچایلی

نامش غفورجعفری در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی درقریه چوغول شهرستان مراغه متولد شده و به شغل آزاد ریخته گری مشغول است .

او بشعر و شاعری علاقه زیادی دارد و قوروچایلی تخلص می کند و با یك عده از شعرای معاصر خود دوست و آشنا شده و از آنها تعلیم می گیرد و با تشویق در راهنمایی آنها شعر می گوید و اشعارش مورد توجه دوستانش است .

از اوست :

دورنالار

قارا گونلو دوشندن
هارا گئتدیز دورنالار ؟
اوزاقلاشدیز وطندن
هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

بو داغلارین داشیندان
بولاغلارین باشیندان
کورپه‌لرین یاشیندان
هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

جئیران گزن چؤللردن
سونا اوزن گوللردن
اوبالاردان ، ائللردن
هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

آچدیز داغدان ـ دره‌دن
سیلدیریم‌دان ، سره‌دن
آیری دوشدوز فره‌دن
هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

حق سوزلری قانان وار
بیرعدّه ده قادان وار
دیلیمیزی دانان وار
هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

سالین بیزی یادوزا
یاد چاتانماز دادوزا
بؤهتان دئیه‌ر آدوزا
هارا گئتدیز دورنالار ؟

قورخمایین سیز اؤلومدن　　ال چکمه‌یین ائلیم‌دن
یادلار باسیر بئلیمدن　　هارا گئتدیز دورنالار ؟

* * *

(قادر) دئییر ازلدن　　سیزه شعر و غزلدن
شاختا وورموش خزلدن　　هارا گئتدیز دورنالار ؟

ادبیات اوجاغی ص ۵۳۵

کاظمی

نامش محمدکاظمی فرزند حاج قنبر که در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در آذرشهر متولد شده است .

کاظمی مردی مقدس و مورد توجه اهالی مراغه است .

او تحصیلات مقدماتی را در آذرشهر فراگرفته و بعد در اداره‌ی سجل احوال (آمار) استخدام شده و در اردبیل و میاندوآب و مراغه انجام وظیفه می کرد و در سال ۱۳۵۸هجری شمسی بازنشسته ومشغول کشاورزی شده‌است . کاظمی اشعار ترکی و فارسی زیاد گفته و یکی از اعضای فعال انجمن ادبی اوحدی مراغه است و اشعارش غالباً چاپ شده است .

از اوست :

همیشه‌لیك عؤمر

گئتدیم طبیبه تا وئره بو جانه بیر نفس
باخجاق منه ، سوروشدو نئیین‌دی ؟دئدیم:هوس

بیلسئیدی اؤز ناخوشلوغونون علتین مریض
بیر بئیله یول گلیب ، سنه اولمازدی ملتمس
من بیلمیرم نئیمدی ، فقط بوستان اولموشام
گوز گورمه‌یبر ،اوره‌ك‌دویونور، هم‌باتیب‌دی‌سس
اللر اسیر ، قولاخ‌کار اولوب ، باش گیجه‌للەنیر
طول وئرمیرم کلامه کی ، دردیم بولاردی بس
دکتر ائشیتجاقین سوزومو بیر گولوب دئدی
کشف ائیله‌مك بو مطلبی موشکولدو (لاتجس)
آب حیاته چاتماغا موشگولدو سویله‌دی
خضریله چوخ گرك اولاسان یار و همنفس
اوج ائیله‌یبب ، عقاب کیمی قافه چیخماقا
همت گرك ، وگرنه ده‌بیل کار هر مگس
بولبولده‌چوخ سئوه‌رقونا گولدن ـ گول اوستونه
هاردان چاتار مرامینا تا سینمایبب قفس
گولزارین ایسته‌سن قالا لطف و طراوتی
گول بوته‌سین گرکدی ائده باغبان هرس
دئیاده کیم قالیب ، قالاسان سنده «کاظمی»
قورتار سوزو کی بیر بئله یازدین هوس‌دی بس
آخر اولوم وئرر سنه بیر عؤمر جاودان
سندن آلار نهایتی بیر جامه منـدرس

کونول نه ایسته‌یبر ؟

قیش گوره‌ن بولبول کیمی، دائم باهار ایسته‌ر کونول
حجله گاه عشقده ، بی‌بند و بار ایسته‌ر کونول
عاشق دیوانه‌یه آخیر نه‌لازم موعظه ؟
نه مشاور ، نه مشار و مستشار ایسته‌ر کونول
ایسته‌دیم گیزلینده یاردان بوسه لبلردن ، دئدی
بوسه‌یه گزلین نه لازیم ، آشکار ایسته‌ر کونول
آسلانیب هر تار زولفوندن نئچه حلاج‌لر
خم - خم گیسوده جانین سربدار ایسته کونول
شعله‌ی شمعه یانان ، پروانه تك پر - پر چالار
تا کی جان یازلیقدا تاپسین اشتهار ایسته‌ر کونول
بیر زیارت قسمت ائت یارب بیزه بو جمعله
کربلا دشتینده یوزغون بیرمزار ایسته‌ر کونول
مرقد شش گوشه‌نی شوط ائیلیه‌ك پروانه‌تك
اوخشاسین (خیری) ائدك بیر آه وزار، ایسته‌ر کونول
(کاظمی) پائین پاده اگلشه دیوانه‌تك
که گوله ، که آغلایا، لیل و نهار ایسته‌ر کونول

ادبیات اوجاغی ص ۵۳۷

کریمی

نامش میرزا حسین کریمی شاعری طنزنویس و غالباً شعرهای فکاهی و انتقادی می‌سراید.

میرزا حسین کریمی در سال ۱۳۱۰ در شهر ادب‌پرور مراغه پا به عرصه وجود نهاد اوازپنجسالگی درسهای مکتبی خود را پیش پدرش فرا گرفته‌است. کریمی بعلت چشم‌درد هرگز نتوانست امکان ورود بمدرسه و ادامه تحصیل داشته باشد.

پدر کریمی مرحوم «محمد علی ذاکر» از فضلا و شعرای برجسته‌ی مراغه بوده که در سال ۱۳۵۴ شمسی در مراغه فوت کرده است.

کریمی از شغل پدری که قبلا بقالی و صابون‌فروشی بود تبعیت کرده سپس با تغییر شغل به کتابفروشی پرداخت و اینك نیز در کتابفروشی خود بنام کتابخانه کریمی مشغول کار است.

کریمی طنزنویس مقتدر و شعرهایش ساده و روان است. تاکنون چند جلد کتاب نوحه و چند جلد فکاهی «رنگارنگ» که پراز احساس و هیجان‌است از این شاعر بچاپ رسیده است.

کریمی شاعری است معاشر ولطیفه گو که بهرمجلس وارد شود موجب خوشحالی مردم می گردد او عضو برجسته انجمن ادبی اوحدی مراغه است.

کریمی مرد باهوش و شیرین صحبت و مورد علاقه همشهریان خود و صاحبان ذوق و ادب می‌باشد.

از اوست :

نیمه شعبان

خوشا به طالع پیرم ز یمن عشق جوان شد
هوای گلشن طبعم بسان باغ جنان شد
بریز بر قدحم ساقیا از آن می گلگون
که محو جلوه و جاهش‌هزار پیرمغان شد
بنوش باده ز ساغر بیاد ساقی کوثر
که جرعه نوش‌همین‌درعزیزهردوجهان‌شد
رسیدمژده‌به‌بلبل بخوان که فصل بهار است
شکفته غنچه رعنا بسان غنچه لبان شد
قبای سبز بپوشیده سرو در لب انهار
نسیم خلد بر آمد بنفشه عطر فشان شد
ز روی غنچه‌ی احمر کشیده پرده‌ی اخضر
بسان شعله‌ی آذر در جهان لاله عیان‌شد
چکیده قطره‌ی‌ژاله چو در به چهره‌ی‌لاله
بسر کشید پیاله که وقت وقت همان شد
گریست ابر بهاران به حال‌غنچه‌ی‌خندان
قنات و نهر ز بستان چو سلسبیل‌روان شد
زمان گلشن‌و گل روز عید نیمه شعبان
کدام روز ازین روز عزیزتر به جهان شد

ز بطن نرگس خاتون قدم نهاده به دنیا
نشانه‌ی حسن عسکری امام زمان شد
ولی خالق داور سراج شرع مطهر
چو آفتاب منور ز پشت پرده عیان شد
طهیر اشرفت الارض گشت بر همه ظاهر
اگر چه شرط قبولیش مستنیر زمان شد
ازل به خاك برافتاد و سجده کرد خدا را
سپاس گوی خداوند پاك عالمیان شد
زبان گشود به راز و نیاز گفت الهی
رسد دمی که زمن پرزمین ، بعدل وامان شد
چه مدتیست که درجا بمانده خون شهیدان
که الف قامت گردون ز بارغصه کمان شد
صبا به حضرت زهرا ببر بشارت ما را
امام مغتنم آمد اساس ظلم نهان شد
بگو به‌زاده‌ی زهرا نمانده خون تو در جا
که قلب تیره‌ی اعداء به تیر غصه نشان شد
بگو به شیعه ننالد که وقت ناله سر آمد
که مشتری بدرخشید وزهره رقص کنان شد
ایا امام زمان یك نظر به جانب ما کن
که اشك دیده ایرانیان چو سیل روان شد

ز خون سرخ جوانان چه لاله‌هاست به صحرا
چه دیده‌ها که به راه عزیز خود نگران شد
اگر چه طبع «کریمی» لطیف نیست ولیکن
ز لطف مهدی موعود دلپذیر و جوان شد

* * *

یئتیشدی نامه‌ی یار بزرگوار الیمه
گئدن قراریمی قایتاردی روزگار الیمه
اوره‌ك سویوندو اوجوربیل سوسوزودیم یایدا
یئتیردی کولگه‌ده بستانچی بیرخیار الیمه
شتابیله پاکت نامه‌نی ائلمه جیردیم
مگر دوشوب قاچاراق دامن نگار الیمه
نه نامه سیلدی کونولدن غبار درد و غمی
کی آرتیریب گوزومه نورو ، اقتدار الیمه
یازیبدی نامه‌ده انزاب ، دلنشین جملات
که هر بیری زر خالص ، تمام عیار الیمه
چه فایده هانی منده جواب یازماقا حال
هاچاندی آلمامیشام کلك رشحه‌دار الیمه
نه نامه یازماقا شوقیم نه شعره وار هوسیم
دئین قلم دولاشیر مثل شاهمار الیمه

بیزه نه دوره‌ی طاغوتده مجال اولدو

نه ایندی ناقه فرصت وئریر مهار الیمه

نگارده منه بوز ،بوز باخیر اوزاقدا گزیر

وئریر نه سیب زنخ آغ‌زیما ، انار الیمه

باخان الیمه دئیر بس تویو مدی فکر ائله‌میر

فلك حنا یئرینه خون دل یاخار الیمه

فتیله تك ائشیگیم اوز گه‌نی ایچیم اؤزیمی

آلشیدیریپ سالیر آهیم اودی شرار الیمه

نقدر سئیر ائله‌دیم آرزینین گلستانین

الیمی هر گوله آتدیم یئتیشدی خار الیمه

اوزوم یئدیم ایچیمی ،اوز گه یاتدی کولگمده

قوجا آغاج کیمی داغ قویدی رهگذار الیمه

چمنده تو ندیئلینن انتظاری یم بیخیلام

بیخیلماسام بیلیرمم چاتماز اعتبار الیمه

بشر یوخ اولماسا وارلیقدا وارلیقا چاتماز

وئریب بو وارلیقی یوخدان ،همیشه وار الیمه

« کریمی » یم که میم وار ولی درم یوخدی

بو وارکی ناکس الی اولمییب سوار الیمه

اطلاعات شخصی

محبوب علیشاه

نامش محمد حسن پیر ملقب به محبوب علیشاه که در سال ۱۳۳۴ شمسی وفات کرده‌اند . مؤلف محترم کتاب مراغه می‌نویسد :

«پس از مرحوم فخرالمتألهین حاج معین‌العلماء طبق ارشادنامه مرحوم معین‌العلماء در مسند ارشاد و قطبیت سلسله علیه نعمته اللهیه کوثریه نشست از اعاظم اولیا و اقطاب است . مولد آنجناب در حوالی آذرشهر آذربایجان بوده و خدمت مرحوم حاج کبیر آقا به فقر مشرف شده و در سیر وسلوك به مرحله کمال رسیده است . در ارشادنامه پیروی درباره‌اش چنین می گوید :

آن جناب از هوی و هوس و شهوات نفسانی گذشته ، اطوار سبعه قلبیه‌و اسفار اربعه را طی فرموده ، مبدأء و مرجع قوسین صعودی و نزول راقلباً و قالباً سیر نموده سالك مخذوف و مجذوب سالك است » .

لامع قزوینی یکی از وعاظ صاحب فضل قزوین مرید مرحوم پیر بوده و درمدح‌مرادخود مثنوی ساخته واوراشاه دین وسر کرده‌اهل یقین خوانده‌است.

مطلع این مثنوی چنین است :

مراغه شد وطن آن شاه دین را		سر آن سر کرده‌ی اهل یقین را

حضرت محبوب علیشاه در اواخر عمر خود در تهران زندگی می کرد و در سال ۱۳۳۴ شمسی یازدهم دیماه (روز دوشنبه هیجدهم جمادی‌الاول ۱۳۷۵ ه.ق. در سن ۹۶ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفتند . و در آرامگاه اختصاصی خود واقع در سه‌راه ورامین و شهر ری مدفون گردیدند .

اشعار زیر را آقای مظفرالسلطنه ملك قاسمی متخلص به (پژوهی) در

ارتحال و ماده تاریخ فوت مرحوم پیر سروده و با خط زیبای مرحوم آقاجان نعمت‌اللهی که‌خود از مریدان آن مرحوم بوده به رشته تحریر درآمده است .

ماهی در آسمان صفا شد پدید رفت
بر شبروان ز مهر فروغی دمید رفت
سالار سالکان طریق مقام دوست
در منزل زمانه دمی آرمید رفت
بود عندلیب گلشن جانان اسیر تن
بشکسته دید تا قفسش را پرید رفت
مرغ حقی ز شاخه طوبی پریده بود
بانگ صفیر دوست دوباره شنید رفت
تن را میان وصل به جانان حجاب دید
از ذوق این حجاب سراسر درید رفت
قرنی به سیر انفس و آفاق زد قدم
شهر وطن چو یافت ز عزلت رهید رفت
عمر جهاد اکبر دایم نمود از آن
شد عاقبت براه حقیقت شهید رفت
از عالم فنای تعدد بتافت روی
بر سوی وجه باقی رب وحید رفت
شمس‌الحقی که باز ز مشرق طلوع کرد
بر مغرب از برای طلوع جدید رفت

دعوت نمود دوست بقبرش نوید داد
جان داد مژدگانی بر این نوید رفت
از خدمتی به خلق سعادت طلب نمود
آمد سعید و ماند سعید و سعید رفت
صدها هزار بتکده‌ی دل خراب کرد
صدها هزار کعبه‌ی دل آفرید رفت
از شهر آذر اوج گرفته سمندری
مسکن به خاك شهرری آخر گزیدرفت
باقیست نور مظهر اگر در تبدّل است
شمعی تمام شد نتوان گفت شید رفت
اما که نور مظهر خاصی ز چشم ما
رفت آنچنانکه از دل عاشق امید رفت
محبوبعلی محمد حسن پیر راه عشق
برحسب وعده روی محبّش بدید رفت
شمسی هزار و سیصد و سی و چهار دی
هجرت بشهر خلد ولی را رسید رفت
مرد خدا (پژوهی) اگررفت مرده نیست
رخت ازجهان بکشور جانان کشید رفت

کتاب مراغه ص ۴۸۷

موسوی مراغه

نامش سید محمد موسوی فرزند حاجی میر احمد در سال ۱۲۹۸ شمسی از یك خانواده مرفه و مذهبی در شهرستان مراغه متولد شد. تحصیلات خود را تا سوم متوسطه در زادگاه خود فرا گرفته و برای ادامه تحصیل به تبریز رفته و دوران متوسطه را خاتمه داده است. مرحوم موسوی جوانی پرشور و فعال بود و از اوان کودکی با وجود آنکه خود در خانواده‌ی مرفه و مالك زندگی می کرد مدام از این محیط خسته و ناراحت بود و شب و روز در فکر تهیدستان و بیچارگان بود که بتواند وسایل راحتی و آسایش آنها را تامین نماید و همیشه در مقام انتقاد از نظام ارباب و رعیتی بود.

مرحوم موسوی در دوره‌ی تحصیل خود با نوشتن مقالات انتقادی دردلهای خود را بیان می کرد و عقیده داشت باید ریشه‌ی زورگویی و بهره کشی انسان از انسانها را بر کند و این روش مرسوم را از بین برد او می‌خواست رفاه و آسایش و راحتی برای همه بندگان خدا فراهم و آنها را از فشار زندگی نجات بدهد روی این اصل در مجله‌ها و روزنامه‌ها مقالات و مطالب می‌نوشت و در تنویر افکار مردم راهنماییها می کرد. مدتی مدیر داخلی و یکی از نویسندگان مبرز روزنامه آذرآبادگان بود که باروش وسلیقه‌ی خاصی روزنامه را اداره می کرد.

در زمان حکومت پیشه‌وری یکی از مخالفین سرسخت و آشتی‌ناپذیر این حکومت بود و شب و روز بر علیه آنها فعالیت میکرد وقتیکه این حکومت ماهیت و ذات خودش را نشان داد مردم بکنه برنامه کثیف و خائنانه آنها پی بردند

بکلی ناراحت و در فکر نابودی این دولت پوشالی در آمدند صبح روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ نگارنده با کمك و یاری مردم وطن‌دوست و شریف آذربایجان قیام کردیم و حکومت پوشالی را از بین بردیم مرحوم موسوی نیزدوش‌بدوش‌مردم انجام وظیفه می‌نمودند.

او جوانی شایسته و وطن دوست و شریف و پاك و نویسنده‌ی بی‌باك و شجاع بود متاسفانه در ۱۷ اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۵۷ در بیمارستان سینای‌مراغه در اثر سکته قلبی وفات کرد و دوستان و علاقمندان و افراد خانواده خود را متاثر ساخت.

مرحوم موسوی گاهی شعر هم می گفت او چهار فرزند از خود بیادگار گذاشته‌است امیدوارم انشاالله با لطف و عنایت خداوندی موفق‌خواهندشد.

در شب چهلم آن مرحوم که عده‌ی زیادی از ادبا و شعرا در مجلس شرکت کرده‌بودند و هر یك شعری خواندند شادروان قراچورلو (سهند) نیز اشعاری بشرح زیر خواندند که روی سنگ مزار او حك شده‌است.

جان و دلم فدای دل مبتلای او　　او مبتلای دل شد و دلشد بلای‌او
دردآشنای خلق‌بدامان کس نبود　　افسوس آشنای غم آشنای او
ازبس‌جفاوجور ز دورزمان کشید　　برتافت رخ‌زد هروزریو و ریای او
بی‌اعتنا به مال و منال و مقام بود　　دنیا کمین نموده بخوان غنای او
باسفلگان‌بساخت‌ولی‌سفلگی‌نکرد　　آیین سفلگان و کجا اعتنای او
بس‌خون‌دل‌زدیده‌فروریخت‌درنهان　　دیگر نوا نداشت دل بینوای او
نازتوان‌وتوش دل‌ناتوان ، که مرد　　اما نکرد نالـه خلاف نوای او

ای‌وای رفت موسوی ای خاك برسرم کو دوستی دگر به صفا و وفای‌او
«هرگز نمیرد آنکه‌دلش‌زنده‌شدبعشق» انـدر فنای اوست خلـود و بقای او

از موسوی است :

سوختم

سوختم سر تا بپا تـا ریشه جـان سوختم
سوختم آری ، ولی ، بی‌شعله پنهان سوختم
کس ندیده در جهان‌هرگز بدینسان آتشی
بی‌شراروشعله و بی‌دود و تـوفان سوختم
من نه آن پروانه‌ام پروا کنم از سوز نار
آتشی سوزنده‌از نار است من‌زآن سوختم
اخگری افکنده‌برجان، گفته‌ی دوشین تو
نازنینا چاره‌یی از سوز و جـدان سوختم
آتش‌سوزنده‌ترازسوز وجدان نیست نیست
چاره‌یی ، راه علاجی ، جان جانان سوختم
یادی از بگذشته کردی در دفاع‌خویشتن
پیش‌خودحاکم‌شدی‌من کنج‌زندان سوختم
روزگاری آن لبانت بد مرا آب حیات
حالیا از زمـزم آن آب حیوان سوختم
آب آتش را کند خاموش هرجا این عجب
آب چشمت آتشم زد اشکریـزان سوختم

حکم ، حکم توست اما این نه‌رسم‌داوریست
خوانده‌توقاضی‌توخودمن‌دادخواهان‌سوختم
دادمن‌بستانی‌ازخود گر به‌حق قاضی شوی
چون ز تقصیر تومن‌ای سست پیمان سوختم
صاحب وجدانم و جز سوختن کو چاره‌یی
آری انسانم که از رنج تواین‌سان سوختم
جای گل خاری گرفتی باغبانا در بغل
من گلی بودم که اندر دست گلبان سوختم
تو گناهی کردی و گشتی پشیمان سوختی
منهم از حرمان تو اینگونه حیران‌سوختم

اطلاعات‌شخصی

نادم

نامش حسین‌مقدسی است که در سال ۱۳۴۵ شمسی در قریه « خراجو » شهرستان مراغه متولد شده‌است . تحصیلات ابتدایی را در زادگاه‌خودفرا گرفته و برای ادامه‌ی تحصیل به‌مراغه رفته و دوره‌ی متوسطه را پایان داده‌است .

نادم از دوران نوجوانی اشعاری بزبان ترکی و فارسی می گوید و از شعرائیکه در مراغه وجود دارد کسب‌فیض می کند و با راهنمایی وتشویق آنان بسرودن شعر ادامه می‌دهد و اکنون در دانشکده پالایش نفت در رشته نفت مشغول تحصیل است .

نادم در اشعار کلاسیك و آزاد اطلاعات زیادی دارد .

از اوست .

اگر دنیاده اولسا شمعدن پروانه آیریلسین

اولار عشقین اودوندان‌دا ، دل دیوانه آیریلسین

پاییزدارزاراولان بولبول ، دوزر تاپاز یئنه گلسین

گوروبسن بیر -بیریندن‌بوایکی‌جانانه‌آیریلسین

کتیر جام دوداقیندان می نابی ایچیم جانا

بو روحوم جسمدن دنیا بؤیو ، مستانه‌آیریلسین

سحرسن،یوردومایازسان،یئنه بیر گل‌بیزه‌مهمان

داها قویمام بوجانیم تووللایان عنوانه آیریلسین

ندیرعلت یولوندا بیر گئنیش دریا دوزلدیبسن

منه نصرت عطا ائت تا بو سو بیریانه آیریلسین

نئیه افسانه‌ایله تووللادین سن (نادم) زاری

گؤزوم آغلاردی،مندن‌قویما بوافسانه‌آیریلسین

ادبیات اوجاغی ص ۵۴۴

ناهید

نامش سید هدایت‌الله مکرمی در فروردین ماه ۱۲۹۳ هجری شمسی در مراغه در یك خانواده‌ی سرشناس متولد شده است .

پدرش سید آقا خان ملقب به سیف‌الایاله که از صاحب‌منصبان و مقربین درگاه صمدخان شجاع‌الدوله و مادرش دختر عزیز خان سرهنگ بود.

سید هدایت مکرمی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود بپایان رسانید ولی به علت ناملایمات روحی توفیق ادامه تحصیل را پیدا نکرد و بالاجبار به خدمت نظام وظیفه رفت و در سال ۱۳۱۸ شمسی دوره‌ی خدمت سربازی را بپایان رسانید.

از سال ۱۳۱۹ شمسی به استخدام اداره فرهنگ و اوقاف درآمد و در سمت آموزگاری مشغول کار شد ولی از آنجاییکه مطالعه‌ی کافی در رشته ادبیات وزبان عربی داشت. بعداً درسیکل اول دبیرستانهای مراغه مشغول تدریس شد.

مرحوم هدایت‌الله مکرمی از دوران طفولیت دلی درویش‌مآب داشت و با تشرف به حضور پیر طریقت بنام محمد حسن آقا مشهور به محبوب علیشاه به حلقه درویشان درآمد و مدارجی را نیز از مرحله «توبه» تا مقام «فنا» پیمود و از مخلصان مکتب عرفان شد و از مراحم عالیه پیر طریقت بهره گرفت.

از اوان کودکی با کلام خواجه‌حافظ شیرازی انس و الفتی داشت و مدام در اشعار خواجه تفحص می کرد و در نتیجه بسرودن اشعار توفیق حاصل و در شعر (ناهید) تخلص می کرد.

گر چه در دوران حیات پیکر ناتوانش را در بوته فقر و نداری گداخته بود ولی باطبعی عالی و غرور و افتخارزندگی کرد ومناعت طبع راازدست‌نداد.

ناهید دلی شکسته و غمباری داشت و در هشتم تیرماه سال ۱۳۴۰ شمسی درمراغه دارفانی‌راوداع گفت وچشم ازجهان فروبست ودرآنجابخاك‌سپرده‌شد.

این اشعار از اوست :

بسینه ز آتش عشقت شرارها دارم بدل ز درد فراقتو بارها دارم
درازی شب هجران زمن بپرس که من همیشه با سر زلف تو کارها دارم
گدای عشقم و در گوشه‌ی خرابه مقیم بدین مقام بسی افتخارها دارم
اگر چه مفلس و عورم ولی بدولت فقر ز تاج و تخت شهنشاهی عارها دارم
خدای را مددی ای ولی عصر که من بدل ز جور فلك انزجارها دارم
ز صدق خویش گرفتار اهل زرق شدم هزار شکوه ازاین حیله کارها دارم
بگیر دست من ای دستگیر محتاجان که من ز لطف تو بس انتظارها دارم
من از جفای ریا کار نیستم گله‌مند گلایه از روش پرده‌دارها دارم
ز تیر ناله‌ام ایمن مشو رقیب که من قرار در صف شب زنده‌دارها دارم
بدین گرانی و افلاس ای عجب ناهید سر محاوره با شهریارها دارم

* * *

باز اگر یارزند ، زخمه بتار از سر ناز ناله زیر و بم اندر رگ جان افتد باز
زنگ این اشتر بگسسته مهارم زدراه همچو عشاق زافشار گذشتم به حجاز
قلب مجنون بقرار آمدی از بانك درای چو شدی ناقه لیلی چو زلیخا به فراز
جان چکاوك صفت ازدام وجودم سر کرد در لب بام همایون تو شیون آغاز
مطربا آن نی داود درآور بنوا چند زنگوله چو بلبل بعراقی بنواز
بی تو ای ترك مراغم ز مراغه افزود وقت آنست که سازم سفر تهران ساز
منم آن گبر که در دشت غم انگیز جنون هر چه گشتم بسر زلف تو پیوستم باز
بار بدوار ، شها عشق تو نوسازم کرد خواندت بسکه بسی نغمه به شبهای دراز

گر بدانند خلایق که تو محبوب منی
من محب توام ای پادشه بنده نواز
باش (ناهید) صفت خاکره مطرب عشق
تا به فیضش ببری ره به حقیقت ز مجاز

کتاب مراغه ص ۵۴۱

نجفی

نامش حسین نجفی فرزند ابراهیم درسال ۱۳۲۰ هجری شمسی در قریه (بوکت) مراغه متولد شده و پس از تحصیلات ابتدایی درطالبیه‌ی تبریز مشغول تحصیل زبان عربی گردیده و سپس برای ادامه تحصیل به قم رفته و مشغول تکمیل معلومات شده‌است .

نجفی بعداً وارد دانشگاه گردیده وباخذ لیسانس موفق ودر دادگستری استخدام شده‌است .

از اوست :

عشقین وصفی

عشقین یولو چوخ گئتمه لیدیر جان یارادانلری
جانین هدفی عشقدی ، الباقی یالانلری
فرهادی اگر عشقین آدی ـ سانلی ائدیبدیر
شیرینلری ز بسکی آدی همواره قالانلری
مفهومونو عشقین ، نه گؤزل رابعه قاندی
عشقین چولونوان ـ بویونا گزدی ، دولاندی

تاپشیردی جانین عشقینه تا حقه یئتیشدی
رهبر اولوبان ، اوج ائله یبیب عرشه دایاندی
اکسیر دیر عشق، روح وئریری پیره جوانه
عشق اولسا اوره کده ، قوجاداتازه جواندی
عشق اولماسا دنیا دایانار نقطه‌ی مرکه
عشق اولسا جهان انسانا فردوس جناندی

کتاب مراغه ص ۵۴۱

نشید

نامش اسماعیل حمیدیه فرزند شادروان حاجی‌حسین حمیدیه بود . او در مراغه متولد شده و دوره‌ی متوسطه را بپایان رسانیده و همیشه به مطالعه و تحقیق درباره ادبیات فارسی و تاریخ و صنایع مستظرفه مشغول بود .

نشید تاجری مبتکر و کشاورزی مقتدر و ثروتمند نامی بودپدرش مرحوم حاجی‌حسین آقا هم از تجار و مالکین بنام و محترم مراغه بودند . شادروان اسماعیل‌حمیدیه درشعر (نشید)تخلص می کرد و شاعری توانا بوده‌وطبع‌موزونی داشت و اشعارش دارای مضامین و عناوین بکر بوده و شیوه‌ی‌خاصی در سرودن شعر داشت و مردی فاضل و شیرین صحبت و بذله گو بود .

از تالیفات او عبارتند از :

۱ـ منظومه‌ی (جهان‌جهل‌وجنگ) که بچاپ رسیده‌است ۲ـ دیوان نشید حاوی غزلیات و مثنوی هفت پرده و مجموعه‌ی قصاید و غزلیات است که چاپ

شده‌است . نشید شرح احوال خودرا دراین بیت تصویر می کند .

به چهرم این همه چین نقش نامرادیهاست
سیه نوشت نویسنده سرنوشت مرا

نشید در سال ۱۳۵۹ شمسی در تهران در اثر بیماری قلب وفات کرد .
از اوست :

خاك بسر

تا نه دیر است از این شهر سفر باید کرد
فکر کار دگر و یار دگر باید کرد
زهره مانمزده ، پروین نگران ، ماه عبوس
یارب امشب بچه امّید سحر باید کرد
وه چه‌نفرین شده شهراست وچه‌بی‌عاطفه خلق
از چنین شهر و چنین خلق حذر باید کرد
بسکه شر دیدم از این خیر ندیده مردم
دیده با مردم اگر دید بدر باید کرد
سگ اصحاب وفا را به لئیمان شرف است
ورنه تعظیم به قلاده‌ی زر باید کرد
هله ای شاعر شوریده به زندان حیات
پای در سلسله یك عمر بسر باید کرد
ناله‌یی نیست که نشنیدی و از خود نشدی
کوری چشم فلك گوش تو کر باید کرد

شعر نوعی ز جنون است و بانواع فنون
وه که با آتش و خون عشق هنر باید کرد
گر توان آه شد و موج زد و اوج گرفت
عالم از دود و شرر زیر و زبر باید کرد
چارده سال که با خون دلت پروردم
از تو هم سرو سهی صرف نظر باید کرد
گفتم ای دختر ناپخته ز دستت چه کنم
گفت ای خام پسر خاك بسر باید کرد
تو هنوزت هوس نقل و نبات است (نشید)
پیش پیکان بلا سینه سپر باید کرد
به امیدی که گل از خار جگرخوار دمد
ببیخ آن چند بخون مژه تر باید کرد ؟

دل بدرد آمد

اشك شوق ازچشم شبنم‌چون گلاب آید برون
تا کی آن خورشید رخشان ازنقاب آید برون
شیون شام غریبان خیزد از پرّان غراب
از نشیمن تا کی آن زرّین عقاب آید برون
دیو چشمك می‌زند یارب کجا ماند آن سوار ؟
کز کمان ابرویش تیر شهاب آید برون

تـا که‌راپیشانی از خجلت شود غرق عـرق
آفتاب آمدم که از پیشت سحاب آید برون

دل بدرد آمد خدایا بسکه بی‌حاصل تپید
حلقه بر در می‌زنم تا کی جواب آید برون

خیز و از چشم خمارین غمزه‌یی در کار کن
تا مرا از سر خیال خورد و خواب آید برون

ساقیا چندان شرابم ده که تیغم گر زنند
جای‌خون‌چون‌تاکم‌ازهر رگ‌شراب آیدبرون

زنده کن بازم بکش ، دردم بده صبرم بگیـر
وین صدف درهم شکن تا دُر ناب آید برون

دختر ترسا شو و راه کلیسا پیش گیر
تا ز مسجد شیخ صنعان بی کتاب آید برون

آتشم گر می‌زنی خـاکسترم بر بـاد ده
تادمـاراز روزگارخـاك و آب آید بـرون

برگ‌چون‌بیدم بلرزان ، شاخ‌چون تاکم‌بکن
پرپرم کن تـا دلم از اضطـراب آید بـرون

این منی از من بدر کن تا تو گردی جلوه گر
ذره چون از هم بپـاشد آفتـاب آید برون

پرده‌ها در نای بلبل پـاره کن ، تـا غنچه‌یی
از درون پـرده با نـاز و عتـاب آید برون

غنچه‌ی شعرم شکوفان کن و لیکن شرمگین
کاین عروس از حجله باید باحجاب آید برون
آبها را آتشین کن ، بادها را خاك بیز
تا ز خاك تیره گل و ز گل گلاب آید برون
دل درون سینه‌ام آتشفشان کن ، تا سخن
زین بدخشان، ناب چون لعل مذاب در آید برون
در گلستانی که جز عشق و جوانی باب نیست
حور و غلمان چون بهشت از هشت باب آید برون
دود کن ، نابود کن ، تارم بجای پود کن
آهم اشك آلود کن تا چون حباب آید برون
دیگر از مو تا میان ما راحسابی با تو نیست
جز کنار و بوس کآنهم از حساب آید برون
بسکه هر نقش صوابم ناصواب آمد ز کار
می‌زنم نقش گناهی تا ثواب آید برون
چون سپند نیم سوز از بس دماغم سوخته
دود آه از سینه‌ام پر پیچ و تاب آید برون
در خراباتی که هر خشتش کتاب عبرتی ست
هوشیار آنکو رود مست و خراب آید برون
من گذشتم بی‌درنگ از خیر این دیر خراب
کز درش هر کس درون شد باشتاب آید برون

گرد هم باقی نماند از رستم و افراسیاب
تا به امداد نسیم از آسیاب آید برون
کرد قارون زر بخاك و سود مسکین سر بخاك
زین دو خاکی تا کدامین کامیاب آید برون
جان بکن تا نان خوری یعنی به‌هرحالت‌بمیر
کآن عزیزم با عزاوین با عذاب آید برون
مطرب از قول (نشید) آوا برآور تا ملك
از رواق عرش با چنگ و رباب آید برون

نای شکسته

جوان بینوا بود و نی بینواتر　　چو دردست پیران عصای شکسته
دوپاداده‌ازدست‌وچون‌سایه‌سنگین　　خزیده بن یك بنای شکسته
دمیدی در آن نی هوایی و هردم　　در آوردی از وی نوای شکسته
ورای غم انگیز و دشتی که گفتی　　برون آید از ماورای شکسته
سکوتی به سنگینی سایه‌ی غم　　در آمیختی با صدای شکسته
چو الکن یتیمی که در سوك مادر　　کند گریه با های های شکسته
و یا کیر کرده گلو بلبلی را　　به لای زبان بر قفای شکسته
گروهی گرفتند گرد جوان را　　که بر کف نهندش سزای شکسته
یکی گفتش ای در نوا نینوایی　　چه خواهی از این بینوای شکسته
دریغ آیدم زان لبان شکرخا　　برای چنین بوریای شکسته

لبت نغمه‌ی جانفزا دارد اما
نیت ناله‌ی جانگزای شکسته

ز پای شکسته گرت عبرت آمد
سر و دست مشکن برای شکسته

نوای تو ای قمری شاخ طوبی
روا نیست زین ناروای شکسته

خروشنده چون چنگ و نالنده چون نی
خراشنده با چنگ، نای شکسته

جوان ناله سر داد و گفت ایکه گفتی
مکن جان شیرین فدای شکسته

بحسن و هنر طاق بود اینکه اکنون
نماید ترا با نمای شکسته

هنوزم بیاد آید آنشب که نوشد
عذاب شکست و عزای شکسته

فغان از نخستین شب آشنایی
که با پای دردآشنای شکسته

به آواش بشکن زنان جستم از جا
ولی شد گلو گیر وای شکسته

نگونسر شد این قالب استخوانی
چو تابوت پا در هوای شکسته

سبك خیزد افتاد اگر تندرستی
خدایا نیافتد گدای شکسته

دریغا! نی نازنینم دریغا!
که پامال شد زیر پای شکسته

دو پا داشتم لنك و این نادرستی
درست آمد اندر سه نای شکسته

کنون استخوان لای زخم است این نی
برای من مبتلای شکسته

تو نیز از من ای رهگذر برحذر شو
که سر بشکند سرسرای شکسته

چو ناقص به نقصان پذیرد تکامل
خورد ضربه هر جا به جای شکسته

دهد گردن اشتر لنگ زینت
شتربان به زنگ و درای شکسته

اگر آسمان نان دهد جان ستاند
بخون گردد این آسیای شکسته

«نشید» آنچه گفتی شنیدن نیارزد
که نشنیده ای ناله‌های شکسته

شراب و کتاب

بی‌خانقاه خانه‌ی عالم خراب باد — نقشی که نام پیر ندارد، بر آب باد
دل خانه‌ی خداوجهان خانه‌ی دل است — گر خانه بی‌خداست خدایا! خراب باد
در خواب با خیال تو بیدارم‌ای خلیل — بیداریم بشوق خیال تو خواب باد
عشاق را نصیبه ز دنیا و آخرت — گل باد و سبزه بادوشراب و کتاب باد
سوز سخن ز خواجه و آمین ز بندگان — (یارب دعای خسته‌دلان مستجاب باد)
با اهرمن تلاوت قرآن چه فایده — ساز سروش همره چنگ ورباب باد
امن یجیب، چاره مضطر نمی‌کند — دل با من و تو پیك سؤال و جواب باد
چون کودکی که قهر و عتابش بمادراست — یارب گناه من به ثوابم حساب باد
در کفه‌ی نصاب نگنجد گناه ما — میزان گر این حساب بسنجد مثاب باد
بر پشت بادبست سلیمان رکاب و گفت: — بر باد، هر چه دولت پا در رکاب باد
در دیده جانا اگر چه گرامی چو توتیاست — ایدل فدای خاك در بوتراب باد
خالی است کاسه‌ام زمی و کیسه‌ام ززر — ساقی شتاب کن، قدحت پر شراب باد
گل گفتن از «نشید» و بر آشفتن از حسود — هر کس ز آب چشمه‌ی خود کامیاب باد

معجزه‌ی عشق

ترسم ای موی میان آنچه میان من و تست
فاش گردد ز نگاهی که زبان من و تست
همه عالم به نگاه تو و من دوخته چشم
دشمن و دوست ز هر سو نگران من و تست

به نگاه آنچه توان گفت به گفتن نتوان
معجز عشق همین سحر بیان من و تست
سخن دل نه حدیثی‌ست که آید بزبان
همچو آن بوسه که بر کنج لبان من و تست
دیده وا کن که جوان ! تا مژه برهم بزنیم
رفته چون آب روان تاب و توان من و تست
تا بهار است شبی تنك در آغوش من آی
ورنه روزی بخود آیی که خزان من و تست
پیك پیری که چنین حلقه بدر می کوبد
دم در منتظر بخت جوان من و تست
اعتبار مه و سال‌ای گل‌سرخ اینهمه نیست
دم غنیمت‌شمر اکنونکه زمان من و تست
ساعتی نیست که ساعت نزند زنگ خطر
نکند با خبر از خواب گران من و تست
تاج گل بر سر گهواره و تابوت یکی است
گر چنین پا بهوا تخت روان من و تست
از صور تا به معانی ، ز گمان تا به یقین
به یقین ساخته‌ی وهم و گمان من و تست
رفته‌ها رفته بیا صحبت از آینده کنیم
گر چه آینده هم از رفته عیان من و تست

تا چو پروانه سکوت است زبان دل ما
شمع را ورد زبان سوز نهان من و تست
آشنایان که نگیرند ز بیگانه کنار
دم فرو بند که بیگانه میان من و تست
وین ستم‌ها که زبان قلم از تیغ کشید
چه به از مهر خموشی بدهان من و تست
صورت ما مگر از سیلی ما سرخ شود
کانچه زردی و زبونی‌ست از آن من و تست
دگر آن قرص قمر هم شده آغشته بخون
نه همین قرصه‌ی نانی که بخوان من و تست
گرچه گم کرده‌نشان همچو همائیم(نشید)
از کران تا بکران نام و نشان من و تست

نصیری

نامش علی‌نصیری فرزند سهندعلی که در سال ۱۳۴۵ در شهرستان مراغه متولد شده و پس از فراگرفتن تحصیلات ابتدایی در کلاسهای شبانه مشغول ادامه تحصیل شد . از اوست :

ایران ملتی

مرحبا ، صد مرحبا دنیاده ایران ملتی
با هم اولدو نهضته آماده ایران ملتی

وحدتیله سوندورو بلریئر اوزونده ظلم اودون

اولدو دنیالر بویی آزاده ایران ملتی

شرق و غرب ایستیردی ائتسین حکم قرآنی تباه

باغلایبلار یوللاری جلاده ایران ملتی

باغلایبلار یوللاری مستکبران کافره

یئر اوزونده ، گویده‌هم، دریاده ایران ملتی

بیز حسینی مکتب ایله ظلامه تسلیم اولمارو خ

اگمه ییب، اگمز باشین دنیاده ایران ملتی

سنده شعریله «نصیری» ایله تبلیغات دین

وئرمه سین فرصت‌داها بیداده ایران ملتی

ادبیات اوجاغی ص ۵۴۷

ولی

نامش سید ولی اله مقدسی بناب فرزند عبدالله در فروردین ماه سال ۱۳۴۲ شمسی در شهرستان بناب مراغه متولد شده ودر شعر ولی تخلص می کند. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خودرا در مراغه بپایان رسانیده‌است . او از پانزده سالگی با بهره گیری از دیوان شعرای نامی چون حافظ و سعدی و عراقی شعر می گوید که نمونه‌یی از اشعار اوست :

قفس اولدی

دنیا بو گنیش لیکله منه بیر قفس اولـدی
امدادیمه غملرده یئتن هانسی کس اولدی
بختیم چوبوروب کوه‌وبیابانه یـوزون‌لیك
یخمیش یئره چون‌صاحبینی بیرفرس‌اولدی
جانمدی کی یوخ روح گدیپ سیره مداوم
یار خیمه‌سینه بیر گئجه دائم عسس‌اولدی
هروقت گوزوم آیـدا ادیـر یـاری تجسم
بیر گوزلوبولوت گلدی‌قاباقداپرس اولدی
یار کروانی‌چو کمکده وریرزنك وداع نی
امیدیمی نومید ائله‌ین اول جرس اولدی
سئلندله عنقایه حـریف اوچماغـا گلین
عنقایه رقیب اوچماغا گویا مکس اولدی
توفان‌دئدی‌جولان الهسم کیمدی دایانسین
داغ ساکت‌اولوب‌امادینن‌خاروخس‌اولدی
بیر نعره‌ی عشق اصلانی تیتره تدی جهانی
میداندا قاچان شرمیله قوم هـوس اولدی
میخانه‌ده مست اولدی ایچن یار قدحیندن
نوبت کی منه چاتدی دئدی‌یار بس‌اولدی

فـرهـاد کیمی عشق داغیندا منه همدم
یوخ آیرسی لاکن دوتولان بیرنفس اولدی
هجرین سوزودی منده سورشماکی (ولی) دن
قلبون داماریندیبدن اوزه‌ن هانسی سس اولدی
خوش حالوا چوخ اولما پریشان بو سببدن
شعرون سنه‌دار گونده گلیب دادرس اولدی

اطلاعات شخصی

میاندوآب

از شهرهای آذربایجانغربی و در جنوب دریاچه ارومیه واقع شده است و بین مراغه و مهاباد قرار گرفته است.

اهالی این شهرستان فعال و غالباً زارع و باغدار و دامدار می‌باشند.

شاعرانیکه از این شهر برخاسته‌اند بشرح زیر است:

رومی میاندوآبی

نامش سید حسین فرزندرضاقلی افشارحسینی متخلص به رومی‌میاندوآبی است.

از اشعار او در دسترس نگارنده نبود.

او تالیفاتی نیزدارداز آن جمله‌حق‌المبین است که درتبریز چاپ شده است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۴۹ ـ مؤلفین

مشار ج ۲ ص ۷۴۷

زاهد صاین قلعه‌یی

نامش کربلای نوروز است و شعر ترکی می‌سراید و در صاین قلعه متولد شده است.

اطلاعات بیشتری از او در دست نگارنده نبود.

دانشمندان آذربایجان ص۱۶۲ـ سخنوران

آذربایجان ص ۱۰۴۹

سواره ایلخانی زاده

سواره ایلخانی‌زاده فرزند احمد آقا فرزند بایزید آقا، در یك خانواده محترم عشایری بوکان به سال ۱۳۲۱ ه.ش. تولد یافت، پس ازرسیدن به حدتمیز تحصیلات خود را تا آخر دبیرستان در بوکان و سقز به پایان رسانید و برای ادامه آن راهی تهران شد و در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران ثبت نام کرد. او زبان عربی و انگلیسی را نیز می‌دانست و اهل مطالعه بود، در ادبیات فارسی و کردی ذوق و قریحه‌ی سرشاری داشت، شعر را چه فارسی و چه کردی نیکو می‌سرود و نثر را نیز زیبا می‌نوشت. مدتی در رادیو ایران مسئول تهیه‌ی برنامه‌های ادبی کردی بود و در دیماه سال ۱۳۵۴ شمسی برابر با ۱۳۹۵ ه.ق. در عین جوانی و ناکامی دیده ازاین جهان ناپایدار فروبست.

از اشعار فارسی آن مرحوم در تهنیت سالروز میلاد دوست:

این باد خوش که می‌وزد ازسوی جویبار
آرد پیام مقدم آن سرو گلعذار
شاید که فخر بر همه روز خدا کند
این روز بیست و شش ز مه دوم بهار
روزی خجسته، مطلع خورشید روی تو
فرخنده ساعتی ز وجود تو یادگار
دامان مادرت چو بهار است گل نشان
آری بهار معجزه گر دارد این نگار

درمانده‌ام چه هدیه کنم بر تولدت
گل چو فرستمت که توی نفس لاله‌زار

درویش تنگدست به شاه دیار حسن
جز جان بی‌بها چه تواند کند نثار

اردیبهشت همچو بهشت است دلفریب
میلاد حور من چو در او گشت برقرار

گر قامت کشیده تو جلوه‌ای کند
سر خم کند به سجده سهی سرو جویبار

در موسم بهار نه از عشق روی گل
از یمن مقدم تو فتد شور در هزار

باد صبا که از دم عیسی سبق برد
یکدم گذشت از بر آن زلف مشکبار

ای لاله روی، غالیه موی، بهار بوی
صدها بهار شاد بزی، باش پایدار

مثنوی کردی زیررا سواره با اقتباس ازعقاب الکساندر پوشکین وترجمه کردی آن اثر استاد هه‌ژار، سروده است:

هه‌لو

پایزه، دارو ده‌ودن بی به‌رگه — دل په شوکاوی خه‌یالی مه‌رگه
هه‌ر گه‌لایی که له داری ده‌وه‌ری — نوسراویکه به ناخوش خه‌وه‌ری

تا و هه ناوی نیه ، وا مات وپه‌شیو
له شی زاماری ئه‌کیشیته نشیو

روژپه ره،سارده ، کزه‌ی بای‌زریان
کاته‌بو ژینی له ده‌س‌چو ، گریان

دلی پربو له پەژاره‌و له دلو
ژینی‌خوی هاته‌وه بیر ، پیره هه‌لو

به‌قسه خوشه مه‌ترسی مردن
تاله ئه‌وهه‌ستی به مردن کردن

کاتی کوچ کردنه ، وه‌ختی سه‌فه‌ره
داخه‌که‌م سه‌ختی نه‌مانم له‌به‌ره

توبلیی ئه‌وخه‌وه هه‌ستانی بی ؟!
یانه ئه‌وقافله وه‌ستانی بی ؟!

توبلیی پاشی نه‌مان ژینی بی
بو له‌شی سارده‌وه‌بو ، تینی بی

شاره‌زای ریگه‌ی‌مردن کی‌یه؟
چیه ئه‌وه‌منزله ، کونیه‌ی جی‌یه ؟

پاشه رو کیکی بکه‌م له‌و باخه
تاکو بالوپه‌ری من په‌رداخه

نابمه ریبواری گه‌لی‌هات و نه‌هات
چاره که‌م به‌شکو ئه‌وا هات ونه‌هات

خوی‌بخوی گوت که:ده‌چم‌بولای‌قه‌ل
که‌یخوای‌پیری به‌بیری گه‌لومه‌ل

* * *

هه‌لفری‌راو که‌ری زالی که ژوکیو
له چیای به زره‌وه ، روی کرده نشیو

که وته ئه‌وده شته‌له ترسا ته‌ق وره‌و
ده‌ربه‌ری« کورکور»و کرمایه‌وه « که‌و»

هاته لای قه‌ل به کزی و بیوازی !
قه‌ل ، وتی : «مامه‌هه‌لو فاسازی »!؟

وتی : قالاوه ره‌شه‌ی پسپوردم
پیرم و پی ، له‌لچانی گوردم

باخی ژینم به خه‌زان ژاکاوه
کاتی مه‌رگه و ئه‌چه‌لیش ناکاوه
تو بلی‌چونه که تو هه‌ر لاوی
زور به سال پیری به لام چاماوی
قه‌ل وتی: باشه که گوی رادیری
په‌ندی من پاکی به دل بسپیری
ئه و ده‌مه‌ی بابی به هه‌شتی من مرد
دورله‌تو ، ده‌ردوبه‌لای ئیوه‌ی برد ،
پی‌وتم: روله ! هه‌وای زار و نزار
هه‌یه‌تی ده‌ردو نه خوشی به‌هه‌زار
«دیق» و«زه‌ردویی» و «ئاهو» و «وه‌رهه‌م»
به کزه‌ی بای به قه‌وه‌ت دین به ره‌هم
گوشتی که‌و چه‌نده که تام داره به‌ناو
هه نگوهالاوی ، ده‌هه نویته هه‌ناو
که ره توپیوو که‌لاکی گویلك
هه‌لی دلرون که ره‌وه‌ی سه‌رگویلك
پیکه‌وه چینه بکه‌ین له‌و په‌ینه
بوی‌سه‌نیر مه‌لهه‌می بیر و زه‌ینه
په‌ین و پالی که‌له‌پالی دی‌یه
مه‌نزلی نوکه‌ری خوتی لی‌یه

وردبه‌وه چه‌نده به‌مانا قوله !
مه‌سه‌له‌و گوفتی قه‌لی ماقوله !
بیکه سه‌رمه‌شقی ژیان ئه‌وئیشه
هه‌ر له سه‌ر داری نه‌وی هه‌لینشه
هاته‌وه بیری هه‌لو رابردوی
پاکی بوژانه‌وه یادی مردوی
گول کرا راخه‌رو پایه ندازم !
چه‌نده ئازواله شی کیو ئاوازم ؟ !
چه‌ند روانیمه زه‌وی له و بانه ؟ !
کیو و ده‌شت ، له‌وسه‌ره‌وه چه‌ند جوانه؟!
چه‌ن چکوله‌ن په‌له‌وه‌ر له‌و به‌رزه
ئاخ که چه‌ن خویری گره‌ئه‌م عه ررزه!
چه‌نده راوی که وو که و بارم کرد
دوژ منی تا قمی شمقارم کرد ؟ !
حه‌وته وانان بومه دالی شه‌ری من !
چه‌نده شوراوه ، به‌خوین،شاپه‌ری‌من ؟!
کولکه زیرینه وه کو طاقی ظه‌قه‌ر
ئاسمان بومنی به‌ست کاتی سه‌فه‌ر ! !
ئیسته وامن ره‌به‌نو داماوم
من «هه‌لو» ! چاو له‌ده‌می قالاوم ! !

ساکه ئەوکاره وەها ساکارو
مەرگە میوانی گەداو خونکارە ،
وتی ، واژینی دریژ پیشکەشی خوت !
گوشتی مرداره وە بوهە ربە شی خوت !
ژینی کورت و بەهەلویی مردن
نەك پەنا بوقەلی روەش پردن ؟

* * *

لای هەلوی بەرزەفری بەرزەمژی ،
چون بژی شەرطە ،نەوەك چەندە بژی !

از یادداشتهای نویسنده تاریخ مشاهیر
کرد ج ۲ ص ۴۰۵

شفیعی بوکانی

ملا عصام‌الدین فرزند ملا محمد شفیع از علما و مدرسین بنام ، به سال ۱۳۰۰ ه.ق. در آبادی انبار از روستاهای بوکان تولد یافته ودرسنه ۱۳۷۴ه.ق. دربوکان وفات یافته است . وی پس از خاتمه تحصیل و اخذ اجازه افتاوتدریس ، همت خود را صرف تعلیم طلاب علوم دینی کرده و از هرجهت مدرس شایسته و برازنده‌ای بوده است ، به علم بلاغه و ادبیات عشق می‌ورزیده و تألیفاتی هم دراین زمینه داشته‌وگاهی هم شعر گفته است که اینك اشعاری از آن‌شادروان :

له عیقدی ئەو بروبەم لـی‌یەقین بونە قضی پەیمـانت
بە غەمزە کە وتە غەممازی ئیشارەی چاوی فەتتانت
بەصوغرای ئەودەمە و کوپرای چاوتمەطلەبیکم‌بو
بەصەد دەورو تەسەلول‌هاتە پیش زولفی پەریشـانت
لەوەصل وفەصلی من‌ئیجارو ئیطنابت موڕەتتەب کرد
لەف ونەشرتموشەووەش‌بی‌ئەدی کوامەیلی‌جارانت
بەدە وری قوطبی‌دەم ، خەططی‌عیذارتدایرەی کیشا
ئوفوق بوتە موعەددل ، پیم غەریبە هەیئەتی جوانت
لەشەرحی ڕەوضەیی‌روتدیومەبوتوحفەی‌مەلاچاکە
لەسەر ئەنواری ڕوخسارت کومە ئرایی زەنەخدانت
شەهیدی عشقم و جایز نیە نیە نویژم لەسەربکـری
لە میحرابی بروتدا بوبە صەف ویستاوە موژگانت ؟

* * *

ڕوح‌والە سەری لیومە بوماچی دە می‌تو
نالیمئەوەسەودایە ، کە می‌من، کەڕەمی‌تو
بالاتوە کوئالایە لەژیر پەرچەمی‌زولفت
کی‌بی کەبەپی‌خوەی‌نەیەتەژیرعەلەمی‌تو

* * *

من کە شیدایی عشقی تـوم مەستم چی‌دەلـی دوژمنم ، چدە ربـەستم
لیوی لەعلت جنیوی دابـو بە من قینی بـە نیـادەمە ، منیش گەستم

از اشعار فارسی شفیعی :

هر تازه‌ورق که سبز گشته — بر وی خط قدرتش نوشته
کین نقش ببین و نقشگر جوی — سبحانه لا شریك له گوی
حیران شده عقل در صفاتش — تا خود چه رسد به کنه ذاتش

جنت ثمری ز باغ مهرش
دوزخ شرری ز داغ قهرش

* * *

خطا کرد آن مرد شیرین بیان — سخن گفت در وصف شیرین لبان
که لیلی قد و قامتش راست بود — زلیخا مه بی‌کم و کاست بود
خدایا ستایش سزاوار تست — که این نقش زیبا ز کردار تست
تو رخسار آنها برافروختی — بدیشان چنان شیوه آموختی
ز پرگار صنعت فلك جدولی — ز انوار قدست قمر مشعلی
چو خواهی به افتاده عزت دهی — به فرق خسی تاج گل می‌نهی
به چوگان تادیب ، ای لایزال — سر سرکشان را دهی گوشمال
و گردست قهرت فروهشت چنگ — شهنشه‌زچوپان‌خوردچوب‌وسنگ

ز تختی که بر چرخ می‌داد بوس
سرازیر شد امپراتور روس

* * *

دوش در باغ بزم و غلغله بود — چمن آشوب و پر ز ولوله بود
ماهرویی نشسته در سنبل — آفتابی میان سنبله بود

شکن زلف و پرتو رویش شب تاریك پر ز مشعله بود
گرد چشمش کشیده حلقه زلف مست بود و سزاش سلسله بود
برقع افکنده در برابر خور قمر آنگاه در مقابله بود
خنده می‌زد زمین که ماه من است فلك از ماه خویش در گله بود
کاروانهای دل به دنبالش دل من پیشوای قافله بود

جنگهای خطی و یادداشتهای نویسنده ـ
تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۳۲۷

شعرای معاصر میاندوآب

مفتون

نامش یدالله امینی است که درسال ۱۳۰۴ در کنار رودخانه‌ی زرینه‌رود آذربایجان‌غربی متولدشده‌است .

او تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان قریه (هوله‌سو) گذرانید و برای ادامه تحصیل عازم تبریز شد و دوره‌ی دبیرستان را بپایان رسانید و به تهران رفت و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی مشغول تحصیل گشت وپس از اخذ لیسانس در رشته قضایی وارد خدمات دادگستری شده و در رشته‌قضاوت انجام‌وظیفه می کرد . مفتون از محترمین افشارهای صاین‌قلعه(شاهندژ) بود از مناظر فرح‌انگیز و دلربای آنجا لذت می‌برد و طبع شعرش‌قدرت می گرفت او شاعری توانا و لایق است .

از اوست :

ارک

این ارک بلند شهر تبریز است

افراخته قامت رسایش را — با کبر و جلال افتخارآمیز

همبازی آفتاب و اخترها — همسایه‌ی ابرهای‌طوفان‌خیز

پاینده‌ترین قراول تاریخ — برجسته‌ترین نشانه تبریز

ترکیب عظیم‌قهرمانیها !

بشکسته زمین بزیر پای او — بشکافته چشم او افقها را

انداخته بار پنج قرن از دوش — بشناخته زیر و روی دنیارا
بر تخت ثری نشسته بر سر — آویخته افسر ثریا را
سلطان هزار و یکشب ایران !

فرمان قضای خویش را خوانده — تا مرز فنای خود سفر کرده
یك دل به هزار آرزو داده — یك سینه بصد بلا سپر کرده
با دید زوال پنجه افکنده — افسون زمانه بی‌ثمر کرده
افسانه یك طلسم بی مفتاح !

آن لحظه که شامگاه نزدیك است — کوه و درو دشت رنك می‌بازد
او با همه‌ی جمال خلیایی — بر چهره سرخ خویش می‌نازد
بر گرد سرش طواف شاهین‌ها — یك هاله‌ی افتخار می‌سازد
این صحنه شکوه ایزدی دارد !

برگی ز خزان عمر تبریز است — هر خشت که از تنش جدا گشته
زخمی زده بر غرور این ملت — هر تیر که سوی او رها گشته
با اینهمه در غروب هر پیکار — پرچم کش فتح خلق ما گشته
اندوخته افتخار بی‌پایان !

اندوده بسایه‌های دیوارش — رنگ ستم مغول و ایلخانی
در سینه نهفته خاطراتی تلخ — از سلطنت تزار و عثمانی
دیده‌است و بروی خود نیاورده‌است — بس فتنه میان بزم مهمانی
آزرده از آشنا و بیگانه !

از آنهمه خون که ریخت بر دامن — پوشیده قبای سرخ پیروزی

آتش زن خویش گشت تا گردد پایان ده رسم آتش افروزی
در شام سیاه خود شکوفانید پیغام سپید صبح پیروزی
همراه نوید صلح جاویدان !

ای ارک ! ترا به جان آزادی همواره مدافع وطن باشی
ناظر بگذشته‌های شورانگیز یاد آور عزت کهن باشی
چون برسر کوی عشق من بودی شاهد به نیاز قلب من باشی
ای شاهد بس امید و بس حرمان !

ای مظهر لایموت استقلال ای ارک درود بیکران بر تو
منشور حیات نسل آینده است نقش شرف گذشتگان بر تو
خار دل روزگار دشمن باد شمشیر شکسته‌ی زمان بر تو
دیوار تو پرده‌دار رستاخیز !

ای ارک همیشه در امان باشی تا دور زمین و آسمان باقیست
بس نغمه نثار شأن والایت تا شاعر و شعر درجهان باقیست
یاد تو همیشه در دل تبریز تبریز بزرگ قهرمان باقیست
ای کعبه افتخار ماه ای ارک !

بوسه‌های ماه

ای ماه روی آن گل شب ناز را ببوس
بر بام آرزو بت طناز را ببوس
آنجا که ساز نغمه‌ی عشاق می کنند
دست سپید و نازك اعجاز را ببوس

دانم که پاکدامنی اما خدایرا
آنجا نگاه پیر نظر باز را ببوس
دستی ببر بگردن مینا و زلف تار
آنگه دهان یار خوش آواز را ببوس
چون سایه بوسه بر قدم این و آن مزن
آغوش مهر پرور همراز را ببوس
آهسته چون نسیم گذر کن بکوی ناز
در خواب نوش ، ساقی شیراز را ببوس
آنجا که خون خسروشیرین شکار ریخت
کارون صفت کرانه‌ی اهواز را ببوس
رو کن سبك بجانب تبریز شمس خیز
ایوان شهریار سخن ساز را ببوس
در بارگاه داد که کاخی است بی‌نظیر
«مفتون» اگر شدی رخ ممتاز را ببوس

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی
ص ۳۸۲ ـ نغمه‌های تبریز ص۱ـ سخنوران
آذربایجان ص ۱۰۴۸

ملامعروف کوکه‌ای

ملامعروف مشهور به «ملاعارف» از اهالی روستای کوکه از توابع بوکان به سال ۱۲۵۳

ه.ش. برابر با ۱۲۹۳ ه.ق. دریکی از دهات اطراف مهابادبه‌نام «حاجی خوش» تولد یافته است . پدرش ابراهیم‌بن‌عبدالقادر بن‌عبدالعزیز مشهور به «پیربه‌لاو» بوده‌است . ملامعروف در کودکی پدرش را از دست داد ، بعدها خود راه‌عراق را پیش گرفت و مدت دوسال و نیم در سلیمانیه تحصیل کرد و در سنه ۱۲۶۹ ه.ش. به‌ایران بازگشت و مدتی با برادرانش درآبادی کوکه به‌سر برد.پس از آن برای ادامه تحصیل به ترجان رفت و نزد ملامحمد صالح‌قزلجی مدتی تلمذ کرد . بعدازآن ایامی را در زنبیل و درویشان به امامت و تدریس پرداخت و در سنه ۱۳۰۳ ه.ش. به‌مهاباد مهاجرت کرد ودریکی از مساجدآنها وظیفه‌دینی امامت و تدریس و تعلیم خود را از سر گرفت و سرانجام در تاریخ ۱۹ رمضان ۱۳۲۴ ه.ش برابر با ۱۳۶۴ ه.ق. همانجا درگذشت . ملامعروف انسانی فقیر و کم‌چیز بوده و روزگاری را در مسکنت و پریشانی سپری کرده و گویا در سن ۴۰ سالگی هم ازنعمت بینایی محروم گشته‌است. به‌فارسی‌و عربی‌شعرمی گفته و اشعار فارسی او در مهاباد بسال ۱۳۴۱ ه.ش. به‌چاپ رسیده که متأسفانه سراسر مخدوش و مغلوط است .

اینك یکی دونمونه از اشعارکردی و فارسی ملامعروف :

مشو مکدر و آزرده از نیامدنم — اسیر قید بلا و مصیبت و محنم
قضابه‌دام قدر بسته‌دست قدرت‌من — که‌دامن‌تو بگیرم ، به‌پات سرفکنم
بیا ببین به هوای گل گلستانت — گهی چوقمری‌و گاهی‌چو بلبل‌چمنم
گمان مبر ز خیال تو فارغم یارا — ببین که خار فراقت دریده پیرهنم
اگر نظر کندآن سرورستوده‌سیر — ز راه لطف به‌عمق قریحه و سخنم

یقین کند که به‌یاد جمال شیرینش　　به بیستون محبت نظیر کوهکنم

ز لوح حافظه بیرون نمی‌شود نامت
وداع نافکند تن ز جان و جان زتنم

از لابلای اشعار ملامعروف چنان برمی‌آید که از مریدان خاص حضرت حسام‌الدین علی نقشبندی بوده :

خواهی رسی به مطلب دنیا و دین «ادب»
رو خاك آستانه پور بها نسب
نایب مناب فخر عجم ، سرور عرب
یعنی حسام ملت و دین شاه خوش لقب

واینك غزلی از اشعار کردی ملامعروف کوکه‌ای :

صوفی وەرە ! هە نگامی گول و فەصلی بەهارە
وەقتی طەرب‌وعەیش‌ومەیو گەشت‌و گوزارە
پیشە و عدەملت حیلە و تەزویر و ریایە
توبە شقی خوداییم بلی ئەم کارەچ کارە ؟
تی‌فیکرە ، تماشا کەلە کوچە ولە خیابان
سوزی نەیە ، نەشئەی‌مەیة ، ئاوازەیی تارە
رای ختوفەرراشی صە بافەرشی زوموررود
وەكئە طلەسی‌بەكرەنگەبەبی گەردوغوبارە
دە رژینی لە ئاوپاشی‌فەلەك ئاوی‌موقەطەر
سەقفای رەبیعی یە قە طارە و پە مە تارە

سه‌رتیپی به هاری له گول‌ولاله‌یی‌ره نگین
چه‌ن تیپی‌له سان دا ، له پیاده و له سه‌واره
موسته‌حفظ‌و نه‌و به‌ت‌چیه‌بو باغ‌و گولستان
که بکی‌ده‌ری‌و بولبول و قومری و قه‌ناره
سوسه‌ن به زمانی کی ئمر و تازه خه ریکه
بومه دح‌و ثه‌نای صانعی ئه‌م نه‌قش و نگاره
صه حرایه‌له‌به‌رعه‌طری گول‌ولاله‌وسونبول
وه‌ك ده‌شتی‌خه تاوخوته‌ن و مولکی‌ته تاره
شاعیرا وه‌ره‌تو به مشقی خودارو‌له‌چه‌مه‌ن که‌ین
صوه‌ت‌له گه‌ن ئه‌م عاله‌مه ، هه ردو‌ردو چه غاره

دیوان ملا معروف کوکه‌ای ـ تاریخ
مشاهیر کرد ج ۲ ص ۲۷۵

میانہ

میانه در جنوب شرقی تبریز واقع و یکی از شهرهای نامی آذربایجان است و از شمال به سراب و از جنوب به زنجان وازشرق به خلخال محدوداست.

اهالی میانه فعال و غالباً به شغل کشاورزی مشغول هستند.

رودخانه‌های پرآب میانه عبارتند از:

رودخانه‌ی قرانقو وسفیدرود«قزل اوزن» وآیدوغموش است وقوری‌چای و شهرچایی که در زیر قریه‌ی آچاچی تمامی آنها با هم تلاقی می‌نمایند:

کوههای میانه

رشته جبال بزگوش که در حدود شمالی میانه واقع است. میداندا غی در حدود شرقی میانه و قافلانکوه در جنوب شرقی آن قرار گرفته‌اند.

آثار تاریخی

مقبره‌ی امامزاده اسماعیل کمال‌الدین بن محمد بن امام جعفر صادق که در سال ۹۲۳ هـ.ق (۸۹۶ هجری شمسی) کشف شده است.

پل دختر و قلعه‌دختر که دروسط کوه‌قافلانکوه‌ورود قزل اوزن قرار دارد و تاریخ بنای آن از دوران صفویه بوده است.

این‌پل‌درزمان‌حکومت‌پیشه‌وری،وقتیکه‌تیمسارسرتیپ‌هاشمی‌بانیروی‌اعزامی برای‌قلع وقمع حکومت پیشه‌وری به‌تبریز می‌آمدبدستورغلام یحیی‌تخریب‌شد.

میانه یکی از شهرهای کشاورزی آذربایجان بوده و اهالی آنجا فعال و روشنفکر هستند.

حمداله مستوفی در نزهت‌القلوب صفحه‌ی ۹۹ نوشته است:

«گرمرود ولایتی است در میانج در اوضبپاره ده بوده و هوایش خوشتر از میانج بود.»

شعرای میانه و گرمرود بشرح زیر است:

اشرف گرمرودی

نامش میرزاعلی اشرف از شاعران قرن سیزدهم هـ.ق. بود که در قریه‌ی «باسلق» گرمرود متولد شده است. (باسلق از محال تبریز است). او از اشراف سلسله‌ی نبیله جابر انصاری است و در زادگاه خود کسب فضایل کرده و درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴) به سررشته‌داری و پیشکاری ایلات‌شقاقی و گرمرود و سراب که منصب موروثی او بود منصوب گشت و هدایت درمجمع‌الفصحا می‌نویسد: «به‌صوابدید اولیای دولت به منشی گری سفارت، مأمور به تفلیس شد و مدت پنج‌سال به تحریرات انشاء پرداخت و چندی نیز نیابت‌داشت و علی‌الجمله ادیبی لبیب و نگارنده‌یی قادر است و به طیب‌لهجه و کمال‌بهجة بی مانند. ودراین اوقات، فرزند او میرزا معصوم رابجای او برقرار و او رابحضور شاهنشاهی احضار و به پیشکاری ولایت سراب گرمرود و وزارت ایلات شقاقی مأمور داشته‌اند».

اشرف گرمرودی گاهی شعرهم می گفت.

بیت زیر از مطلع یك غزل است:

اگر ذوق گرفتاری و وجد ناله دانستی
هم آوامی‌شدی‌هرجا که‌بودی‌مرغ آزادی

* * *

گشتیم فراموش و فراموش نکردیم
در کنج قفس یک نفسی همنفسی را

* * *

نمی‌دانم صدای ناله است‌این کز دلم خیزد
ویا در سینه‌ام ساید همی پیکان به پیکانت

* * *

چو رسی به کوی سلمی‌زمن‌ای صبا سلامی
چو تو محرمی ندارم که فرستمش پیامی
اگرم حیات باشد که دگر رهش به‌بینم
چه حدیثها به زلفش برم از شکنج‌دامی

* * *

بس نبودی مگرم دل به شکنج سرزلفت
چشم و ابروی‌توباتیرو کمان کرده کمینی
خاطر هر که تعلق نپذیرفت به خوبان
بی‌نصیبی است که او راست نه‌دنیاونه‌دینی

از آن چشمان خونخوارت اگر ترسم عجب نبود
که ترسد هوشیار از مست و از دیوانه دانایی
سواران قوافل را چه غم از ماندگان باشد
مقیمان سواحل را چه بیم از موج دریایی

* * *

چاکهای دل من عذر مرا خواسته‌اند
«اشرف»از ناله ملامت نتوان کرد به نامی

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۰ ـ
دانشمندان آذربایجان ص ۴۲ ـ مجمع ـ
الفصحا ج۴ص ۱۳۲ ـ الذریعه ج۹ ص ۷۷
گلزار جاویدان ج ۱ ص ۱۰۵

افغان گرمرودی

نامش محمد سلیم بیگ یوزباشی از شاعران قرن یازدهم هـ.ق. است.
اودیوانی داردمشتمل برغزلیات ورباعیات در حدود ششصد بیت. نسخه‌یی از آن دیوان نزد مرحوم تربیت بود و این چند بیت از آن نسخه است :

در کوی توام پای طلب می‌لرزد — از بیم کنه دعا بلب می‌لرزد
از شوق گلستان جمال تو نگاه — مانند نسیم روز و شب می‌لرزد

* * *

مسجد و منزلکی ساخت افغان — از پی وارد هر شام و پگاه

یافت از فضل خدا چون اتمام گشت تاریخ که (من فضل‌الله)

۱۰۳۷ هـ . ق .

نسخه‌ی دیگری ازدیوان او به‌خط نستعلیق « گل‌محمد» درسال۱۰۷۵هـ.ق. (۱۰۴۳ هجری شمسی) استنتاخ شده است . که به شماره‌ی ۲۴۵۹/۱ در کتابخانه‌ی‌مرکزی‌دانشگاه‌تهران‌موجوداست . بیت‌زیرین‌مطلع‌یك غزل‌اوست :

نکرد خار طلب گل ز پای هستی ما

ندید کعبه‌ی فیضی ز خودپرستی ما

بیت زیرین نیز از یك مثنوی اوست :

ز آغاز بهتر کن انجام من به ساقی کوثر رسان جام من

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۲ ـ دانشمندان آذربایجان ص ۴۷ ـ الذریعه ج ۹ ص ۸۶ ـ فهرست دانشگاه ج ۹ ص ۱۱۹۷

بحری میانجی

بحری از شعرای قرن سیزدهم هـ .ق. میانه است .

دیوانش در حدودهفت هزار بیت مشتمل بر غزلیات و قصاید و رباعیات و ترجیع‌بند می‌باشد .

نسخه‌یی از آن دیوان در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی‌محمدنخجوانی‌موجود است و یك قسمت از اشعار او به زبان ترکی آذربایجانی است .

پشت جلد دیوان بحری تاریخ تولد فرزندانش بشرح زیر نوشته شده‌است :

حسن آقا بسال ۱۲۸۹ ه . ق . شب ۱۴ صفرالمظفر متولد شده است . (۱۲۵۱ شمسی)

گوزل خانم سال ۱۲۹۵ ه .ق . در ماه صفرالمظفر .

حسین آقا در سال ۱۲۹۸ ه.ق. شب ۲۷ محرم‌الحرام.

وقتی که‌حسن وفات کرددر رثای اواشعاروورباعیاتی بشرح زیر گفته‌است:

حسن ای نور دیدگان ترم — از غمت آتشی است بر جگرم
با تو غم را خرم به قیمت جان — بی تو شادی به یك جوی نخرم
از فراق تو جان به لب دارم — زین سفر غرق آتش سفرم
هر زمانم به یاد لعل لبت — اشك ریزد ز دیده چون گهرم
شکر از دست دیگران زهر است — و ز کف توست زهر چون شکرم
گر تو باشی مرا بجان تو من — غم هستی و نیستی نخورم
جاری از سیل اشك در غم تو — هر طرف جویی از کنار برم
(بحری) ام از خدا همی خواهم — کین سفر را بدل کند حضرم

این غزل نیز از اوست :

روشنتر از جمال تو ماهی ندیده‌ام
چون گیسوی تو ابر سیاهی ندیده‌ام
ماهی تو و کلاه بسر سحر بوالعجب
هرگز بفرق ماه کلاهی ندیده‌ام

قربان چشم تو که در آهوی دشت چین
چون او بغمزه شوخ نگاهی ندیده‌ام
پنهان هزار قافله دل از تو در ذقن
چندین حمام غرق به چاهی ندیده‌ام
چون چشم مست تو به میان صف‌مژه
خود خسروی به قلب سپاهی ندیده‌ام
در حیرتم که بهر چه برگشتی از وفا
جز بندگی بخویش گناهی ندیده‌ام
چون می‌روی ز پیش روان خیل دل ز پی
شاهی چو تو به حشمت و جاهی ندیده‌ام
تا در طریق عشق چو (بحری) قدم زدم
جز این طریق مسلك و راهی ندیده‌ام

* * *

فریاد عزیزان که مرا جان روان رفت
یعنی ز بزم تو کل گلزار جنان رفت
فرزند عزیزی که مرا رشته‌ی جان بود
بگسیخت ز من علقه و بی‌نام ونشان رفت

* * *

پوری که مرا مایه‌ی عیش دل بود — خود خانه‌ی دل برای او منزل بود
بربود فلك ز دست من برد به خاك — صد حیف که اودولت‌مستعجل بود

از اشعار ترکی اوست :

ای طره‌سی سنبل اوزی گل لبلری شکـر
ای قاشی کمان کپریگی اوخ قامتی عرعر

* * *

رخساروه قربان اولا بو روح و روانیم
هجروندە یتوب چرخه منیم آه و فغانیم

این غزل از اوست :

بـاز دل ، شیفته‌ی زلف پریشـان تو شد
وندرین شـام غریبـان بتو مهمان تو شد

درفشان گشت‌چون عمان زمن‌این‌طبع‌سلیم
بسخن تا دو لب لعل در افشان تو شد

قلم نسخ زدم بـر مه تابـان فلك
تا مه روی تو طالع ز گریبان تو شد

یافت تا خسرو عشق تو تسلط بر من
کشور دل همگی در سر تالان تو شد

روز (بحری) صنما تیره‌تر از شام تو شد
تا ره سرمه بر آن نرگس فتان تو شد

دانشمندان آذربایجان ص ۶۳ ـ الذریعه ج ۹ص۱۲۷ ـدیوان‌خطی بحری ـسخنو ـ ران آذربایجان ص ۱۰۵۳

ربیعی میانجی

نامش میرزا عبدالعلی از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است بیش از این مطلبی از او بدست نیامده است.

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۶۳ ـ حدیقة‌ـ
الشعرا ـ دانشمندان آذربایجان ص۱۵۸

رسمی میانجی

از شعرای قرن سیزدهم آذربایجان است مطلبی از او در تذکره‌هاییکه در اختیار نگارنده بود بدست نیامده است.

حدیقةالشعرا ـ دانشمندان آذربایجان
ص ۱۵۹ ـ سخنوران آذربایجان ص۱۰۶۳

سامی میانجی

ملا سامی اصلش از میانه بوده ولی در هندوستان مقیم شده بود.

بیت زیر مطلع یك غزل است:

شب که آن مه نیمرخ در پرده مست خواب بود
یك طرف در خانه ابر و یك طرف مهتاب بود

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۰ ـ تذکره
حسینی ص ۱۵۲

عاجز میانجی

نامش خلیفه محمد از نواحی سراب و گرمرود و از مردان قویدل بود. مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان چنین می‌نویسد:

«دلی پر آتش و شوق و سری از شرار عشق پردود و دماغی از شور محبت شعله‌افدود دارد بازی اوبا سنبل پریشان است وخیال اوبا حال پریشان خانواده او در آن حدود از اهل تقوی بوده و دعا و اوراد آبا و اجدادش نفس گرمی داشته‌اند وخود خلیفه درنوشتن خط غبار اعجوبه روزگار است متن دعاوقرآن را چنان طرح‌ریزی از خطوط کند که اگر نستعلیق باشد به عینه خط میرعماد است و اگر طرحی از ثلث آورد بهتر از خط ملا علاء بیگ تبریزی است و اصل خط او خط نسخ است بنازکی غبار تعویذ تولد و ادعیه مفید نگارد و اشعارش به زبان ترکی بوده و تخلص او «عاجز» است و دیوانش در تبریز چاپ شده است. ۷۲ ساله مرده در مقبرةالشعرای سرخاب مدفونست».

نگارستان دارا ـ دانشمندان آذربایجان

ص ۱۴۱ ـ کتاب میانه ص ۲۱۷

عین‌القضات میانجی

نامش عبدالله فرزند محمد فرزند علی فرزند حسن فرزند علی میانجی معروف به عین‌القضات یکی از علما و فضلا و عرفای نامی قرن ششم هـ.ق. و فوق‌العاده باهوش و مورد توجه و احترام مردم بود.در سی و سه سالگی مشهور

و محبوب جهان گردید و با شیخ احمد غزالی آتی‌الترجمه معاصر و معاشر و مکاتباتی صمیمانه با هم داشتند و خیام نیشابوری از شاگردان او بود .

آثار و تألیفات زیادی دارد از جمله‌ی آنها :

۱ ـ تازیانه‌ی سلوك که در تهران چاپ شده است .

۲ ـ تمهیدات که بزبان عربی و فارسی ، بصد فصل که ، حاوی تحقیقات شریفه و مباحث دقیقه‌ی لطیف عشق و عرفان می‌باشد . نام اصلی آن « زبدة ـ الحقایق فی کشف الدقایق» ولی بنام تمهیدات معروف شده است .

۳ ـ حقایق‌القرآن که تفسیر می‌باشد و به اتمام آن موفق نشده است .

۴ ـ رساله عینیه که نام اصلی همان تازیانه‌ی سلوك است .

۵ ـ زبدةالحقایق که بنام تمهیدات مذکور است .

۶ ـ سوانح‌العشاق که بنوشته بعضی بنام پیر ومرشدخود شیخ احمدغزالی تألیف داده وظاهر کلام ریاض‌العارفین برعکس‌این‌می‌باشدیعنی‌این کتاب‌راغزالی به‌محبت‌عین‌القضاة‌تألیف‌داده‌و در کشف‌الظنون‌نیز فقط‌یك کتاب‌بنام سوانح‌العشاق ذکر کرده و آن را هم به شیخ احمد غزالی نسبت داده است .

شادروان مدرس خیابانی مولف محترم ریحانت‌الادب‌می‌نویسد : دور نیست که کتاب سوانح را به غـزالی نسبت دادن ، مثل نسبت دیوان شمس مولانـا به شمس است که قطعاً از آثار طبع ملای رومی می‌باشد که بنام مرشد خود شمس تبریزی نظمش کرده است .

۷ ـ شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءالبلدان

۸ ـ لوایح .

۹ ـ المدخل فی‌العربیة که درعلوم ادبیه‌بوده وموفق به‌اتمامش نشده‌است.

۱۰ ـ نزهة‌العشاق و نهزة‌المشتاق که مجموعه‌ی اشعار او می‌باشد.

از اوست :

تا با دل من عشق برآمیخته شد — صد فتنه و آشوب برانگیخته شد
از خنجر آبدار آتش بارت — تا چشم زدم خون دلم ریخته شد

* * *

پر کن قدح باده و جانم بستان — مستم کن و ازهردو جهانم بستان
با کفر در اسلام بدن ناچار است — خود را بنما از این و آنم بستان

* * *

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر — بردی دل ودین تمام وفشان نیز ببر
گر هیچ اثرنماند ازمن به جهان — تأخیر روا مدار و آن نیز ببر

* * *

آتش زنم و بسوزم این مذهب و کیش
عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
مقصودتویی مرا نه جان است و نه مال
تا کی دارم عشق نهان در دل ریش

* * *

بستردنی است آنچه بنگاشته‌ایم — افکندنی است آنچه بفراشته‌ایم
سودا بده است آنچه پنداشته‌ایم — دردا که بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

چنانکه ظاهر این اشعار نشان می‌دهد با کمال بی‌پروایی دربیان افکار

صوفیانه نظماً و نثراً اظهارشده که مخالف مشرف عموم است . قوام‌الدین ابوالقاسم دره گزینی وزیر طغرل بن محمد بن ملکشاه که با وی مخالف بود از فرصت سوءِ استفاده کرده و مجلسی از بعضی علما که حسد ورقابت ایشان نیز باعداوت و مخالفت وزیر توام و اساس آن با تحریکات اومستحکم بود تشکیل داد ، کتب عین‌القضات را بنظر ایشان رسانید و تحریکات عجیبی کرده و به بهانه اینکه عین‌القضات در کتاب خود خدایتعالی را موافق اصطلاح حکما و بر خلاف اصول دیانت که اسماالله توفیقی است واجب‌الوجود نامیده که این چنین نامی در آثار دینیه وجود ندارد بلکه به دعوی خدایی نیز متهمش کرده و حکمی شرعی در اباحه‌ی خون او صادر و به استناد آن به بغدادش اعزام و زندانی کردند .

عین‌القضات نیز در زندان رساله «شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علما ـ البلدان» راتالیف کرد که بسیارمؤثرودلسوزو کلمات دردناکی‌داشت .بنوشته‌ی طبقات الشافعیة اگر آنها را بر سنگ بخوانند آب می‌شود بعداً امرقوام‌الدین او را از بغداد به همدان آوردند و شب چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخر ۵۲۵ ه.ق. «۵۰۹»شمسی دم در مدرسه او را بدارش کردند و بدنش را کندند و در حصیری آلوده به نفت پیچیدند و سوزاندند و خاکسترش را بباد دادند .

این رباعی راکه حاکی از پیش‌بینی این جریان است بدو نسبت دادند :

ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم و آن هم بسه چیز کم‌بها خواسته‌ایم
گردوست‌چنین کند که‌ماخواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم

ولی ماده تاریخیکه درست کرده‌اند تاریخ وفاتش را ۵۳۳ ه.ق. تعیین کرده‌اند ؟ !

نورالعین علوی ۵۳۳ و نورعین اهل‌العطا ۵۳۳ ماده تاریخ وفات او می‌باشد. در قاموس‌الاعلام و خزینة‌الاصفیا و تذکره‌ی حسینی نام او را فقط عبدالله یا عبدالله بن محمد ضبط کرده‌اند.

یك روز گذر کردم در کوی تو من
ناگاه شدم شیفته‌ی روی تو من
بنواز مرا که از پی بوی تو من
ماندم شب و روز در تکاپوی تو من

* * *

دین ما روی و جمال و طلعت شاهانه است
کفر ما آن زلف تار و ابروی ترکانه است
از جمال خدّ و خالش عقل ما دیوانه است
وز شراب عشق او هردوجهان میخانه است
روح ما خود آن لب است و قلب ما بتخانه است
هر کراملت نه این است روز ما بیگانه است

* * *

ابروی تو با چشم تو هم پهلو به
همسایه طرار یکی جادو به
آن خدّ تورا نگاهبان گیسو به
داند همه کس که پاسبان هند و به

* * *

ای سر و سهی ماه تمامت خوانم
یا آهوی افتاده بدامت خوانم
زین هر سه بگو که تا کدامت خوانم
کز رشك نخواهم که بنامت خوانم

در کوی خرابات چه‌درویش و چه‌شاه در راه یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگره‌ی عرش چه‌خورشید چه‌ماه رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

* * *

معشوق مرا گفت نشین بر در من مگذار درون آنکه ندارد سر من
آنکس که‌مرا خواهد گو بیخود باش این‌در خور کس‌نیست مگر درخور من

جد عین‌القضات را (علی‌بن‌الحسن) که قاضی همدان بود در ماه شوال‌سال ۴۷۱ هنگام نماز صبح در مسجد خودش بقتل رساندند پسرش محمد بجای وی نشسته بود که فرزند او هم (عین‌القضات) را چنانکه مشروحاً نوشته شد در همدان کشتند.

مجمع الفصحا ج ۲ ص ۸۶۹ ـ ریحانت‌ـ
الادب ج ۴ ص ۳۲۶ ـ دانشمندان آذرـ
بایجان ص ۲۸۳

محمدحسین گرمرودی

از ادبا و شاعران قرن سیزدهم ه.ق. گرمرود است و درزمان‌محمدشاه و وزارت حاجی‌میرزا آقاسی به دربار راه یافت و بعداً به کربلا رفت و در زمان ناصرالدین‌شاه به تبریز مراجعت کرد.

او مردی فاضل و ادیب و خوش بیان و شیرین‌زبان بود مولف تذکره گنج شایگان می‌نویسد:

« رساله به اسلوب مقامات نجم‌ائمةالادب بدیع الزمان مشتمل بر قصص

غرایب شیرین و حکایات دلپسند و شیرین به‌رشته نظم و نثر کشیده وقصیده‌یی درتبریز ساخته‌است که هیچ‌یك از فضلای معاصر را یارای آنکه‌مصراعی از آن موزون سازد نبود».

مولانا گرمرودی شاعر بی‌نظیر عصر خود بود واغلب اشعارش‌عربی‌است و شش قصیده فارسی گفته‌است.

نسخه‌یی از دیوان او در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه‌تهران‌موجوداست.

این دیوان به‌خط شکسته نستعلیق (علی‌محمد بن‌محمدحسن گرمرودی» است و مطالب‌آن بدین گونه است:

دیباچه‌ی آن ازصفحه ۱ تا ۱۰ شرح‌حال‌شاعر و چگونگی گردآوردن دیوان است که به عربی نوشته‌است. اشعارش غالباً عربی‌است‌مگر ۶ قصیده‌آن که به‌فارسی گفته‌است واز صفحه ۱۰ تا ۶۹ قصاید است که درآن قصیده‌عده‌یی را ستوده و مدح گفته‌است ازآن جمله ناصرالدین‌شاه و میرزاآقاسی وسردار کل ومیرزامحمدباقرمجتهدتبریز و معزالدوله وساعدالملك‌ومحمدصادقی‌خان قایم‌مقام والی آذربایجان و عده دیگر از رجال است.

از یك قصیده‌ی عربی او:

فدیتك یـا بـن المصطفی بعدك العفا
علی العیش ان العیش بعـدك مـا صفا

از یك قصیده فارسی او:

چون او به ارباب‌هنی رحمت کندبی‌منتها
بفزایدش فرو بها یاری خدای ذوالمنن

از اوست :

الصدر اعظم من وصفی و تبجیلی
و قدره فوق تشبیهی و تمثیلی
الشمس یعرفها من کان یعرفها
فلایزیدلها بسط الاقاویل

سخنوران آذربایجان ص۱۰۵۶ ـ فهرست دانشگاه تهران ج ۱۰ ص ۱۹۶۴ و ج ۱۳ ص ۳۰۷۷ ـ گنج شایگان ص ۵۱۸ دانشمندان آذربایجان ص ۳۳۰ ـ کتاب میانه ص ۲۱۴

نثار گرمرودی

نامش میرزا مهدی خان گرمرودی متخلص به نثار و ملقب به بیان‌الملك فرزند میرزا ابو محمد است که یکی از منشیان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بودو نسبتشان به خواجه عبدالله انصاری می‌رسد .

وقتیکه او چهارده سال داشت پدرش به رحمت ایزدی پیوست .

مولف سخنوران آذربایجان در مورد نثار چنین می‌نویسد :

«امیر نظام با احتشام محمد خان زنگنه» که از اکابر امرای روزگاربود در همان خردسالی وی را پیش خواند و در صف منشیان خویش نشاند و یکی از ادبای آن دیار را به‌کارتربیت وی بداشت وازنقد عمر و کیسه مبلغی گزاف دروجه وی مصروف ساخت وازآنجا که بخت بلندش مساعد و طالع مسعودش معاضد بوده خامه‌ی دوزبان نیز کمرخدمتش برمیان بست و نامه روشن‌ضمیر

سر بر خط فرمانش نهاد تا خطش چون خط خوبان شیرین ودلپذیر گشت و لفظش چون لفظ جانان شیرین و دلربای بالجمله چنان در اندك زمانی به لهجه پارسی گویا گشت و بیان تازی را مسلم آمد که ... هر گونه شعر را از عربی وفارسی سخت نکو می‌سرود ... امیرنظام به موجب این صفات و خصایل وی را دارای دیوان رسایل خویش کرد و چنانش در کنف حمایت و رعایت خویش درآورد که صدور تمامت احکام نظام رابه عهده‌ی کفایت وی مقررداشت و خود نیز بواسطه‌ی جوهر ذاتی و رشادت فطری وفرط هنرمندی بعلاوه امور لشکر درکارهای کشور نیز مبسوط الید آمد و چون امیر نظام داعی حق را لبیك اجابت نمود و از این سرای فانی درگذشت (۱۲۵۷ ه.ق.)کار نثار در آذربایجان از عزل عمل به خزی و خسار انجامید به دارالخلافه درآمد و به همراهی حسین‌خان نظام‌الدوله که در آن اوان حکمران فارس بود روانه آن حدود گشت و مدت چهار سال تمام بنادر اطراف‌وسواحل واکناف آن مملکت را به آسودگی و راحت گردش وسیاحت‌نمودودر بدایت این‌دولت قوی‌شوکت به دارالخلافه معاودت نمود ، در آن هنگام کفایت امور خاص و عام بعهده‌ی تقی خان امیرنظام بود و بواسطه سابقه‌ی خصومتی که با وی داشت به هیچ‌کارش نگماشته دستش ازکار کوتاه وکارش رفته رفته تباه گشت بطوریکه نزدیك بر آن بود که سائل به کف واز گرسنگی تلف شود وکارش از فلاکت به هلاکت‌رسد. زبان به مدح میرزا تقی‌خان امیر کبیر گشود و چندین قصیده سرود ضمناً التماس رجوع خدمت کرده و گفته است :

ای سایه‌ی اقبال تو آسایش گیتی
زنهار نجاتم‌ده از این ورطه‌ی خونخوار
گر نثر بخواهی منم امروز مسلم
ور نظم، منم نیز کنون شاعر سحار

ولی این تقاضا فایده‌یی نبخشید و امیر هیچگونه اعتنایی به وی نکرد.

پس از عزل امیر کبیر وروی‌کار آمدن میرزا آقاخان نوری، صدراعظم جدید نثاررا بخدمت خواند و به‌مقامی که پدرانش رادردیوان‌سلاطین‌بودرسانید».

نادر میرزا درباره‌ی بی‌مهری امیر کبیر نسبت به شاعر می‌نویسد:

«نثار درفن دبیری نظیر نداشت نخست به خدمت امیربزرگ‌محمدخان زنگنه امیر نظام راه و رسم دبیری داشت آنجا او را با اتابك اعظم‌میرزاتقی‌خان فراهانی سخنها گذشته که این مرد به همه چیز از او دبیرتر بود کجا آگاه بود که روزی همه‌ی ایران به فرمان او خواهد شد». همو در تاریخ وفات نثار می‌نویسد که بسال ۱۲۷۹ از ه.ق. (۱۲۴۱ هجری شمسی) در همان ناحیه‌ی گرمرود به جهان دیگر برفت». ولی مولف مجمع‌الفصحا وفات او را ۱۲۸۳ ه.ق. (۱۲۴۵ هجری شمسی) ضبط کرده است.

کوهی کرمانی در مجله‌ی یادگار می‌نویسد «سردار کل عزیز خان دبیری خود را به نثار داد اونیز روزگاری بیکار ماند تا نوبت دیگر سردار کل روی‌کارآمد دبیر را با خود به‌آذربایجان برد و مخاطب بیان‌الملکی یافت و رسایل را می‌نوشت ... به علت بجا که میرزاقهرمان امین‌لشکر از وی‌می گرفت

سلب اعتماد سردار کل از او شد. در آخر امور شقاقی به او محول شد. امین لشکر او را به حساب فرو پیچید آن وجاهت ازو برفت تا در سنه ۱۲۷۹ ه.ق. (۱۲۴۱ هجری شمسی)در گرمرود در گذشت. کوهی از تالیفات نثار به شرح‌زیر یاد می کند:

۱ـ گنج شایگان (شعر).

۲ ـ نصاب ترسل که در تبـریز بسـال ۱۲۷۵ ه.ق. «۱۲۳۷» شمسی در ۳۲ صفحه به قطع وزیری چاپ سنگی شده‌است. ونسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی بشماره ۵۸۳ بخط شکسته نستعلیق اواخـر سده‌ی سیزده دارای قصیده و غزل در ۵۱ بر گ ۱۴ سطری هست.

۳ ـ غزلیات بسال ۱۳۰۷ ه.ق. (۱۲۶۸ هجـری شمسی) در ۲۲۰ صفحه در بمبئی و بسال ۱۳۲۴ ه.ق. (۱۲۸۵ هجری شمسی) در ۱۵۹ صفحه در تبریز چـاپ سنگی شده است.

درمنقبت‌حضرت‌ولی‌عصر عجل‌الله‌فرجه این‌قصیده‌ی‌ذوقافیتین‌را گفته‌است:

ای برده نر گست زمن نـاتـوان تـوان
همواره سوده بر قدمت گلرخان رخان
سودن به خاکپای توای‌مه‌جبین ، جبین
بهتر زتکیه برفلك عز و شـان ز شـان
جانی به جسمم از نفس روح‌بخش بخش
آبی بر آتشم ز رخ خون‌فشان فشـان

زین جور و ظلم شکوه برم پیش آنکه نیست
اندر دو کون ملجأ ما عاجزان جز آن
مهدی هادی آنکه وجود شریف او
دارد چو روح در تن کون و مکان مکان
شاهی که باد عدلش اگر در چمن وزد
گردد به‌زیر برگ ز وحشت خزان خزان
گر در جهان ظهور ترا خصم منکر است
شاهد بس است خاتم پیغمبران بر آن
شاها کنون ز چهره بکش پرده‌ی خفا
بنمای جلوه در نظر شیعیان عیان
اهل نفاق ساخته تیغ ستیز تیز
شمشیر کینه آخته مریخسان خسان
ای حجت خدای بکش تیغ انتقام
از روزگار داد دل دوستان ستان
امروز در ظهور تو گر نیست مصلحت
ای در طریق بندگیت خسروان روان
توفیق ده که از پی تنبیه اشقیا
بندد امیر زمره‌ی اسلامیان میان

در تاریخ بنای پل سردشت که در زمان ناصرالدین شاه به مباشرت عزیز - خان سردار کل ساخته شده گوید :

فرمانروای عهد امیر خدایگـان سردار کل سپهبد ایران عزیزخـان
سرمایه‌ی فتوت و پیرایه‌ی خرد دیباچه‌ی مروت و شیرازه‌ی امـان
فرماندهی که بندگی آستان او عیشی‌است بی‌ملامت‌وسودیست بی‌زیان
ازرای اوفروغی ویك چرخ آفتـاب از حلق اوشمیمی ویکدست ضیمران
از کار روزگار بسی عقده‌ها گشود تا در ولای شـاه کمر بست در میان
بی اختیار مایل آثار و کار خیر گویی زخیرمحضش بر رشته‌اندجان
زان خیرها که باید تا انقراض دهر زان کارها که ماند تا آخـر زمـان
بر آب رودخـانه سردشت بست پل کز وی بیادگـار بماناد در جهـان
رودی چگونه‌رودی‌چون فکر عمیق آبی‌چگونه‌آبی چون حکم او روان
کلك نثـارش از پی تـاریخ زد رقم (پاینده بـاد جسر امیر خدایگـان)

۱۲۱۹

غزل زیر نیز از اوست :

زهد و سالوسی و پرهیز نبخشیدم سود
رند و قلاش و خرابات‌نشین خواهم بود
ایخوش‌آن‌رند که ازخون‌رزان‌ساخت‌وضو
ایخوش‌آن رند که زدبر در میخانه سجود
باده پیش‌آر که اسبـاب جهـان گذران
همه هیچ است در این غصه نباید فرسود
رخت ما را بدر پیر خرابات انداز
کان مقامی است که‌آنجا بود امکان خلود

خم می باز چه شادی بدل اندر دارد
کاید از بام در میکده آواز سرود

آوخ آرام دل مدعیان خواهد بود
آن پری‌چهره که از ما دل آرام ربود

باده بود اینکه بیکباره‌ام از پای افکند
یا مگر ساقی ما شعبده در کار نمود

گل ما را که سرشتند ز میخانه (نثار)
جان ما هم بدر میکده خواهد آسود

من خوداین قاعده‌دانم که‌به تطبیق عروض
این چنین قافیه در نظم غلط خواهد بود

* * *

پیش ما سوختگان قاعده دیگر باشد
غم و شادی و بد و نیك برابر باشد

می همانست ولی تا بصراحی بینی
می کند گریه و خنده چو بساغر باشد

دل یکی آیینه روشن اسرارنماست
حیف باشد که بدست تو مکدر باشد

سلسبیلی که بفردوس برین می گویی
باورم نیست که جز باده‌ی احمر باشد

می بخور می که جهان جمله خیال است و خیال
باز می خور سخنم گو که مکرر باشد
باده پیش آر که اسباب جهان گذران
چو خیالی است که در دیده مصور باشد
حالیا مصلحت وقت به می خوردن ماست
تا ببینیم که فردا چه مقدر باشد
خانه تاریك و بسی نکته‌ی باریك ولی
شمع باید که درین مرحله رهبر باشد
سر و جان بازی و تسلیم دلاور مردان
داند آن مرد که در رزم دلاور باشد
تکیه بر بالش هستی نتوانیم زدن
تا نه از خاك در میکده بستر باشد
گفته‌های همه گر جمع نمایند (نثار)
سخن ماست که دیباچه دفتر باشد

سخنوران آذربایجان ص ۱۰۵۷ ـ گنج شایگان ص ۴۴۵ ـ مجله یادگار سال دوم شماره ۸ ص ۷۲ ـ مقاله کوهی کرمانی ـ تاریخ تبریز ص ۲۳۲ ـ لغتنامه دهخدا ـ فهرست آستان قدس رضوی ج ۷ ص ۵۳۰ مولفین مشار ج ۶ ص ۴۵۳ ـ ریحانت ـ الادب ج ۶ ص ۱۳۱

وفایی

مولف محترم کتاب (شهرستان میانه دروازه‌ی آذربایجان) چنین می‌نویسد:

«یکی از شعرای گمنام این سامان محمد بن حسن المیانجی متخلص به وفایی است که درعهدناصرالدین شاه می‌زیسته‌واز فحوای کلامش چنین برمی‌آید که شاعری توانا و عارفی دانا و مخصوصاً در پرداختن به مثنوی و شکافتن اسرار معنوی استعداد خود را نیك آزموده است و در اتخاذ سبك وطریق پیرو مولانا است و در سلك عرفا قرار می‌گیرد و اشعار زیبا و قصاید دلپذیر در پیرامون عظمت پروردگار و قدرت مطلقه‌اش و همچنین شخصیت نبی مکرم و خاندان طهارت دارد و گاهی به سالار شهیدان و یاران پاکبازش اظهارارادت واخلاص کرده و در سوك آنان از جان سوخته است.

آنچنانکه از مقدمه شعرش برمی‌آید وفایی دارای تالیفاتی به زبان عرب و عجم است از جمله کتاب صراط‌النجاة که نگارنده آنرا ندیده و در هیچ تذکره‌یی نیز بنام کتابهای وفایی برنمی‌خوریم.

و اما حقیقتاً زندگی و زحمات این شاعر و عارف و عالم نامی بطاق نسیان فرو رفته و اطلاع دقیق ازنحوه‌ی زندگی وی دردست نیست فقط نسخه‌ی خطی دیوان وفایی برحسب اتفاق‌توسط یکی ازهمکاران فرهنگی‌بدست نگارنده افتاد که محتویات کتاب وی نشانگر علو روح و عظمت علمی سراینده می‌باشد.

وفایی به تهران و تبریز و مراغه و سایر بلاد مسافرت کرده و از التفات و عنایات ناصرالدین شاه نیز برخوردار بوده و عشق پاك و گدازنده‌اش از ورای تمام ابیاتش نسبت به خاتم پیامبران و سالار شهیدان متجلی است و بهتر است

فضایل و کمالات و تحصیلات وفایی را از زبان اشعارش یادآور شویم» .

تو مگو من شاعرم در مثنوی — مطلع بر بعض سر معنوی
سالها من درس خواندم در علوم — خوش براندم ذهن خود را درفهوم
در اصول و فقه و آداب و رسوم — در ریاض و منطق و سر و نجوم
در حکم اندر صناعات دگر — مر مرا شد اسم فن بس مشتهر
در رموز و همچنین اعداد بس — اوستاد گل شدم ای بوالهوس
در خطوط و هندسیات و شیدها — و آن فنون فتحها و قیدها
ماهر و حاضرم شدم من اینچنین — یادشان می کرد از من آن و این
در قضاوت شهره‌ی شهر آمدم — در حکومت مهره‌ی دهر آمدم
درهمان فنها که ذکرش منسی است — اشتهارش نزد اهل قدسی است
سالها من جسم خود را در تعب — آنچنان که جانم آمد زیر لب
اغلب جاهای عالم را قدم — بهر استفصای مردم می‌زدم
بر رسوم شعرها و شاعران — درنکات اهل ذوق و ماهران
اطلاع کاملم حاصل بشد — رتبه استادیم واصل بشد

علت اینکه وفایی اشعار خود را درقالب مثنوی سروده وباین قالب حقیقتاً عشق می‌ورزیده شاید بخاطر رفتن ازپی عالم ربانی ، شاعر وارسته (مولوی) بوده وتلاش کرده است که ارتباط روحی خود را با استادکامل خود حفظ نماید ویا به تعبیر دیگر برای بیان دردش زبانی گویاتر از زبان مثنوی نداشته است .

مثنوی خود فن بس عالی بود — می‌بداند آنکه او حالی بود
مثنوی خود دل ده و هم دلرباست — باغ و بستان صفا و ارتضاست

مثنوی خود رافع هر قیدهاست دست آرنده‌ی تمام صیدهاست
مثنوی خود حالتی دارد که جان اهتزازی دارد از وی بی گمان
زین سبب من برگزیدم مثنوی از برای ذکر رسم معنوی
زین سبب من شعر اندر مثنوی خود برآوردم به لفظ پهلوی
رسم اشعار دگر اندر مرام خود نمودم ترك ای عالیمقام

از سال وفات وتاریخ تولد این عارف بزرگ گمنام اطلاع دقیقی دردست نیست ودردیوانش نیز بتاریخ تولد خوداشاره نکرده است ولی مسلم است باتوجه بر مضمون اشعارش در زمان حیات ناصرالدین شاه قاجار می‌زیسته و در آن روزگار نیز دار فانی را وداع گفته است . از محتوای کلامش چنین برمی آید ضمن سیر و سیاحت در نقاط مختلف دنیا به مقامات برجسته‌ی دولتی نیز نایل آمده است و باید تحقیقات جداگانه‌ای در پیرامون شخصیت و عظمت علمی و تالیفات و زندگی وفایی انجام گیرد .

کتاب شهرستان میانه دروازه‌ی آذر ـ بایجان ص ۲۱۴

شعرای معاصر میانه

ائلبان

نامش محمد قاسمی در سال ۱۳۴۴ در میانه متولد شده است.

تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فرا گرفته و بعد به تبریز رفته و وارد دبیرستان شد وپس ازمدتی پدرش خانواده را به تهران منتقل کرد ومحمد نیز به تهران آمد و بشغل دندانسازی مشغول شد و پس از مدتی در کرج مطبی دایر کرد و مشغول کار شد.

ائلبان علاقه زیادی به شعر گفتن به زبان ترکی دارد و اشعاری بسیار باملاحت و بامضامین خوب سروده است.

از اوست :

آیریلار

مه جمالین گؤرمه‌سم ، روحوم بدندن آیریلار
آیریلیقدان گوئیا جانیم بو تندن آیریلار
ای پریوش حسرت دیدارینا وورغون گؤنول
سور گونه اوخشار کی ، حسرتله‌وطندن آیریلار
هجردن بوخسته گؤنلوم ، نی کیمی افغان ائدر
سانکی بیر بیچاره بولبول یاسمندن آیریلار
بختەور اوکسدی کی ، سنله حیاتی سئیر ائدر
بختی‌دونموش‌دوراوکس، بیرلحظه‌سندن آیریلار

فکر وصلین مشك تك خوشبو ائدر کن جانیمی
هجردن آهو کیمی ، کونلوم ختن‌دن آیریلار
وصلینه ال تاپماسا بیچاره «ائلبان» نئیله‌سین ؟
بیر قوشا بنزه‌ر کی ظلمیله چمندن آیریلار

وطن نغمه‌سی

عؤمروم بویو ، من سویله‌میشم تبریزه جانان
گول غنچه‌سینه ، سویئرینه ،وئرمیشم آلقان
ایسته‌ر بو کؤنول بیرده گئدم تبریزه مهمان
تسکین تاپا هجرینده مگر قلب پریشان
ای تبریزیم ! ای‌دوغما آنام توپراغی، یوکسل
هجرینده چکیبدیر اوره گیم ناله و افغان
پروانه اگر شمع اودونا یانماغا خوشدور
منده سؤیرم یوردوما جانیم اولا قوربان
تبریز اولاجاق صحن گولوستان بیلیرم من
هر گوشه‌سینه رشگ ائده‌جك روضه رضوان
«ائلبان» وورولوب سن کیمی بیردوغما دیاره
علت اودو کی قلبدن اولموش سنه حیران

ادبیات اوجاغی ص ۵۵۷

حسرت

نامش ابوالفضل است حسرت تخلص می کند ودر دهستان خشکناب‌تبریز در مولد استاد شهریار متولد شده ودر سال ۱۳۲۵ هجری شمسی به آذربایجان شوروی رفته بود او شاعر با ذوق و شیرین‌زبان و در اشعارش مضامین بکر زیاد است . قسمتی ازاشعار او در جواب حیدربابای شهریار است :

یوردوموزون خزان ووران چولوندن
باهارینا حسرت قالان گولوندن
ائللرینین باغلی قالان دیلیندن
استاد لارین استادینا سلاملار
تورپاغینین اولادینا سلاملار
شهریاریم شهریارلار ناجیسان
اوره‌ک شکار ائتمه‌یه قئیقاجیسان
مرده شیرین نامردلره آجیسان
الماسلارلا یازیلمیش بیر اثر سن
ظالملری‌قلینج کیمی کسه‌رسن
اثر یازدین هئچ بیلمیرم توپ آتدین
ایللر بویی یاتانلاری اویاتدین
یارامیزین گؤزمه‌یینی قوپارتدین
«کهف» اوچوب تورقیریلیب گؤزومدن
اوتانیرام من باخاندا ئوزومدن

دولاییدا سیره چیخان گونلری
باش آشاغی دوروب باخان گونلری
کوره‌ك زویوب سنی بیخان گونلری
من ده باخیب اوزاقلاردان گؤرورم
سئل آخیدان بولاقلاردان گؤرورم
یارپاق کیمی کولك قیریب بوداقدان
چیرپا ـ چیرپا آشیرسادا مین داغدان
دنیزلرین اوباشیندان اوزاقدان
ئوز باغچامی ئوز باغیمی گؤرورم
حیدربابا شاه داغیمی گؤرورم
داشلی بولاق بیر سئل کیمی داشایدی
گؤز یاشیمی ئوز سویونا قوشایدی
شبلیدن ده سهنددن ده آشایدی
سینمده کی بو داغلارا آخایدی
زندانلاری ، چپرلری بیخایدی
آیریلیغی حیله ایله سالدیلار
وصله چاتیب ئوزلری ذوق آلدیلار
ئوز ائویمده منه حاکم اولدولار
قفسده‌یم گؤزه‌للیگین اوجوندان
قیزیل اوسته ئولدورورلر آجیندان

بالیق کیمی اوره گیمین دیلسی یوخ
عصرلری گؤزله میشم ایلسی یوخ

بیر سازیم وار قیریق - قیریق تئلی یوخ
هئچ بیلمیرم اونی نئجه چالیم من
یئر اوزونه قیامتلر سالیم من

یکی دیگر از غزلهای اوست :

ظلمله اولدی خزان گوللری حیدربابائین
آه چکیب ناله ائدیر بئللری حیدربابائین

آیلاری داردا قالیب گونلری ظلمتده گئچیب
گؤزله بیر بایرامینی ایللری حیدربابائین

قوشلارین اوچدی یووا سی چمنی تودی دومان
بورونوب آغ کفنه چوللری حیدربابائین

چن تو توب قله سینی گؤزلری یوللارداقالیب
نوباهار ایسته بیر او تئللری حیدر بابائین

گؤزلریم هجران الینده ایکی قان چشمه سیدی
بیخاجاق غیرائوینی سؤزلری حیدربابائین

آچاجاق شیرینینی بئیله آغیر زنجیردن
کوجله فرهاد کیمی اللری حیدر بابائین

باغرینا باسماق ایچون اوغلونی یعقوب کیمی
آچیلیب حسرتیله قوللاری حیدر بابائین

کتاب شهریار ص ۱۲۹

موسوی

نامش میرحمیدغیاثی متخلص به (موسوی)است . مولف محترم کتاب میانه دروازه‌ی آذربایجان درمورد او چنین می‌نویسد :

« یکی از شعرای معاصر کـه در قید حیاتند میرحمیدغیاثی متخلص بـه موسوی فرزند حاج میراحمداست و بسال ۱۳۲۵ درمیانه متولدشده‌است اشعارموسوی بطورکلی از بسیاری از شعرای معاصر تاثیرپذیری دارد ودرسرودن رباعی بسیار توانا است و دیوانی بصورت رباعی در مدح علی بن ابی طالب(ع) سروده‌اند که در کمال حلاوت و زیبایی بردل می‌نشیند .

موسوی کار شاعری خود را از پرداختن به مراثی حسین بن علی(ع) آغاز کرده و دیوانی به‌زبان ترکی در ذکر مصائب حسین و یارانش انشا کرده‌است . اشعار موسوی از روانی و گوارایی خاص برخوردار است واخیراً کتابی دروزن و قافیه‌ی حیدربابای شهریار سروده که حقیقتاً توانایی و استعداد خـود را در فروریختن به‌عمق فرهنگ عامه وباز گو کردن آداب و عادات و سنن جامعه‌ی خود به‌بهترین وجهی نشان داده‌است واین کتاب بزودی تحت‌عنوان(دیلنن‌داغ) منتشر خواهد شد . ضمن آرزوی موفقیت بیشتر برای این شاعر جوان و خوش قریحه بعنوان نمونه ابیاتی چند از اشعار نامبرده در ذیل درج می‌شود، چکامه‌ی زیر مربوط به زادگاه شاعر است » .

منم میانه که از خاك پاك ایـرانم میان مشرق تبریز و غرب زنجانم
منم میانه که در سرزمین آزادی یگـانه مهد گرانمـایه‌ی دلیرانم

منم میانه که‌دارم‌به‌سینه صد گنجی　　کنوز معرفت بزم اهل عرفانم
منم میانه که چندین محرر دانا　　بود براه ادب کودك دبستانم
منم میانه که‌درشاهراه‌مذهب‌ودین　　مطیع منزل و پابند حکم قرآنم
منم میانه که اندر صحایف تاریخ　　بسان نیر تابان مدام رخشانم
منم میانه که شهر سبای بلقیسم　　شرار آه جگر هدهد سلیمانم
منم میانه که‌تیمورلنگ‌خون آشام　　ز راه فتنه شده چند ماه مهمانم
منم میانه که از قرنهای عهد قدیم　　به سرزمین وطن حامی و نگهبانم
منم‌میانه که درقلعه‌های قافلانکوه　　عیان ز قلعه‌ی دختر دلیل‌وبرهانم
منم میانه که در آسمان مشروطه　　همیشه جلوه کند کوکب‌درخشانم
منم میانه که آزاده‌ی چوغفارخان　　به لاله‌زار وطن بود سرو بستانم
منم میانه که در عهد شاهی قاجار　　به‌ترکمن‌چایی‌شدبسته‌عهدوپیمانم
منم‌میانه که‌سنگرشدم‌به جانبازان　　از آن بود به اقالیم سبعه رجحانم
منم‌میانه که‌درپهندشت کوه‌وفلات　　ز لاله‌های فتوت پر است دامانم
منم میانه که گرسرخی رخم پرسی　　به خون پاك شهیدان عشق غلطانم
منم‌میانه که‌هرلحظه‌خوندل‌خوردم　　ز رنگ عشق چو درخوشاب‌الوانم
منم میانه که افتاده‌ام ز چشم وطن　　همیشه از نظر روزگار پنهانم
منم‌میانه که‌سرگشته‌ام‌چوسیرفلك　　دراین مدارهوس نیست حدوپایانم
منم میانه که در این بساط پهناور　　به گوی گردش دورزمانه‌چوگانم
منم میانه که‌درمنجنیق تنگ زمان　　چو نی شکسته‌دل‌و زار زاروناالانم
منم‌میانه که در عرصه‌ی نبردسپهر　　غریق‌سیل‌سرشك‌است‌فوج‌مژگانم

منم میانه که با اینهمه ترقی روز — ملول و خون جگر و مضطر و پریشانم
منم میانه که فانوس خانه‌ی صبرم — نشسته دیده بره انتظار و حیرانم
منم میانه که با این همه فراز و نشیب — زطاق چرخ بلند است سقف ایوانم
منم میانه که تا صبحگاه یوم نشور — نمی‌شود متزلزل حصار بنیانم
منم میانه که در در که ربوبیت — بقای ملك وطن را همیشه خواهانم
منم میانه که صدها سخنور گمنام — شده چو (موسوی) بذله گو ثناخوانم

ابیات ترکی شاعر که بصورت جناس سروده شده و بایاتی نام دارد بسیار جاذب و در خور توجه می‌باشد.

ئولدورور یارا منی — تاپشرون یارا منی
قورخورام قلم قاشی — آرادان یارا منی

* * *

سیزیلداسا یارالار — اورك باشین یارالار
قزل گلین دسته سین — یار الیندن یار الار

* * *

هارایلارام آی گؤزل — اولدوز گوزل آی گوزل
بیر گونوه دوزمورم — نجه دوزوم آی گوزل

موسوی قطعات پخته و روان دارد، ابیات زیر از اوست:

می‌برد رونق جوانی را — هردم این مادر سیه پستان
آنچنان عمر می‌شود ضایع — برف در آفتاب تابستان

* * *

عشق فرهاد کوهکن بنگر — نقد جان بذل کرد بردیدار

آنچنان خفته در لحد شیرین　　تا قیامت نمی‌شود بیدار

میر حمید موسوی تالیفاتی چند دارد که کتابهای زیر از آنجمله‌اند :

دیوان رباعی درمدح مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع)، گلستان کربلا به زبان (ترکی) بوستان کربلا بزبانهای (ترکی و فارسی) هر دو در مدایح و مراثی حضرت سیدالشهدا (ع) فرهنگ بهایی (فارسی که مربوط به تاریخ پیدایش و احکام پوشالی بهائیت است) و (دیلنن داغ) و (یدی بلاغ) هر دو در وزن حیدر بابای شهریار و بالاخره بلیاتیلار (به سبك بایاتیهای موسوم ومشهور در میان مردم عامی است .

کتاب میانه دروازه‌ی آذربایجان ص۲۲۴

واثق

نامش قربانعلی اجلی فرزندمحمدعلی متخلص به واثق درسال ۱۳۱۸ هـ.ق. در میانه متولد شده است . مولف محترم کتاب میانه درمورداوچنین می‌نویسد:

«دوره تحصیلات ابتدایی را در میانه و متوسطه را در دبیرستان رازی به اتمام رسانده : سپس راهی تهران شده‌اند .

ذوق سرشار از هنر و لطافت و طبع روان وی باعث گردید که سه هنر خطاطی، نقاشی ، شاعری را استادانه با هم درآمیزد و در واقع در هرسه هنر سر آمد و شایستگی خود را به اثبات رسانده تا در سلك ادبا و عرفا درآید .

وی سرودهای دلنشین و ابیات جذاب و زیبا وروان دارد که خواننده را با سوز و گدازها و استعارات بسیار ظریف و بکر روبرو می‌سازد .

واثق درانجمن (باغ صائب) همکاری داشته ویکی ازچهره‌های این محفل ادبی بود. تابلوهای زیادی از آثارخطاطی و نقاشی وی در برپایی نمایشگاهها بارها به معرض نمایش گذاشتهٔ شده است.

ابیات زیرذوق واستعدادایشان‌رادرسرودن‌شعربوجه شایسته‌نشان می‌دهد.

چون گل پژمرده از خاطر فراموشیم ما
سوگـوار مـرگ خویشیم و سیه پوشیم ما

از ملامتهـای این مـردان دور از مـردمی
سینه مالامال فریاد است و خاموشیم ما

دل زدست سفله‌خو مردان بخون آغشته شد
روز و شب با درد و رنج وغم هم‌آغوشیم ما

تلخ گردد کام گـردون تـا ابد داند اگـر
کین چنین از بـاده‌ی محنت قدح نوشیم ما

شکوه و درد و غم و آه و فغان و حسرتیم
چون طنین ناله‌ی افتـاده در گوشیم ما

صورت مـا سیلی غم خورده از دست سپهـر
هر شب ای افلاکیان، شرمنده از دوشیم ما

شهرت رسوایی ما رفت و عالمگیر شد
بهر کسب آبرو بیهوده می‌کـوشیم ما

نیست دیگر احتیاجی بر می و میخانه‌ها
تا ز درد باده‌ی عشق تـو مدهـوشیم ما

گر چه (واثق) عاشقیم و شهریـار عاشقـان
پاکبـازان را غلام حلقه در گـوشیم مـا

واثق شغل دبیری انتخاب کرده و تحصیلات عالیه را در دانشکده‌ی هنرهای زیبای تهران باتمام رسانده و در سرودن غزل سخت پیرو استاد حافظ و شهریار آخرین بازمانده‌ی غزلسرایان ایران است و رنگ اشعار وی از این دو متاثر است.

واثق چنان شیفته‌ی لقای استاد شهریار بوده که در یك نشست کـوتاه، سیمای استاد را چنان با مهارت و زیبایی بروی کاغذ می‌آورد که مایه تعجب و حیرت استاد می‌گردد و استاد بصورت ارتجالی این دو بیت را در ستایش هنر واثق می‌سرایند:

عکس مـن واثـق کشیـده　　نخل مـن بـاسق کشیـده
عـاشقم مـن لیك معشـوق　　دست از این عـاشق کشیده

کتاب میانه دروازه آذربایجان ص ۲۱۹

ناصری

من فردین ناصری فرزند مقصود ناصری متولد ۱۳۴۶ در خانواده‌ای متوسط در شهرستان میانه بدنیا آمدم مراحل مقدماتی تحصیلاتم را در سه مقطع ابتدایی (امیر کبیر) راهنمائی (مطهری) و دبیرستان (امام خمینی) درسال ۱۳۶۵ به اتمام رسانیدم و در همان سال وارد دانشگاه صنعتی اصفهان شدم و در رشته مهندسی نساجی شروع به تحصیل کردم و در واقع رشتهٔ اصلی من فنی می‌باشد.

در مورد افکار ادبی‌ام تحت تأثیر مستقیم اندیشه‌هـای غنی استـاد محمد ـ

حسین شهریار قرار گرفتم و توانستم اشعاری به زبان ترکی وفارسی درشکلهای گوناگون بگویم.

بطور کلی احساس شعر در من در مواقعی بروز می‌دهد که تحت تأثیر حوادثی احساساتی شوم (خوشحال و غمگین) روی همین اساس احساس می کنم که توانایی بیان شعر در من نه خودآموزی بلکه باطنی و فطری‌ایست که در ضمیرم است. و تخلص خودم را در شعرها «ناصری» می‌نامم.

من قطره‌ای از سخنوران آذربایجان و میانه می‌باشم و در پهن‌دشت این بی کران بسیار حقیرم.

تصمیم دارم تحقیقاتی در زمینه افکار استاد شهریار و تأثیرات گوناگون افکار ایشان بر وجدان ادبی امروزی بنمایم البته اگر خدا فرصت دهد.

آهنگ بلا

تو در سبززار بهار رسیدی و در اوج بهار رفتی
تو همچون دانه‌ای که بر پهن‌دشت بی کران
به امید شکوه روئیدن
و به یاد حیات‌بخش خورشیدت
نوای بقاء داری و هوای بلا
تو نازی در منظر عاشقانت
و سازی در دست زمانان چرا ؟
سخن از خاك رفتن و دوباره روئیدن
بی‌تاب این گونه گوئی

این دشت دشت بلاست ای پر سیمرغ
این دشت ، دشت رجاءست ای باور امکان
کهی آهنگ ایماء بر این قافله
شتابان کن
که ما سودای سفر داریم
دانشگاه بهار ۶۸

آوای درونی

تا که بر ما بگذری جلوه‌ات آئینهٔ فردای را ماند
دسته دسته جسم خونینت ضجه‌های نای را ماند
بسوی محراب ز آن وقت پروا بگذری
خاطرات امیر ذوالفقار : مولای را ماند
نمی‌دانم عاشقانه بودنت یا همچو شمع سوختنت
چرا فرجام آن لالهٔ زیبای را ماند
بیم هستی تشنهٔ آب حیاتم می‌نپرسم
تازه تازه چشمه‌ام کوثر والای را ماند
بازم از ایثار تو ، التیام زخم تن کردی
نه ایثار که اخلاص تو عفت زهرای را ماند
بیچاره دیوانه‌ات تا تو بیند ترك سر جوید
آری ، آری دیوانهٔ تو پروانهٔ زیبای را ماند
درنگاه هر بیقرار شکوفد منظر او ناصری
نگاه ما بر دامنش پریشان خاطر تنها را ماند
پائیز ۶۶ دانشگاه

مہاباد

مهاباد یکی از شهرستانهای آذربایجان‌غربی است از شمال به دریاچه ارومیه و دهستانهای شهرستان نقده واز جنوب به بانه و ازمغرب به‌شاهین‌دژومیاندوآب واز باختر به مرز ایران و عراق محدود می‌باشد.

سابقاً مهاباد بنام ساوجبلاغ نامیده شده‌بود.

اهالی مهاباد مردمان زحمت کش و شجاع و غالباً کشاورز هستند.

آب این شهرستان از رودخانه مهاباد و سردشت بادین آباد سیمین‌رود و چشمه‌سارها و برف‌و باران تامین می گردد.

ارتفاعات کوههای مهم این شهرستان بشرح زیر است.

کوه سرمستان که ارتفاع آن ۱۸۱۲ متر است.

کوه قصریك‌بارتفاع ۲۴۲۴ متر.

کوه قیزقاپان سلسله جبالیست که مرز ایران و عراق را تشکیل داده و ارتفاع آن ۲۹۵۴ متر است.

شعرا و سخنوران معروف بشرح زیر ازاین شهرستان برخاسته‌اند.

آواره

ملااحمد فرزند ملامحمدامین همه‌وند، از اهالی دهکده شلماش سردشت به‌سال ۱۳۵۳ هـ.ق. متولد شده و نزد پدر تحصیلات خودرا شروع کرده و پس‌از آن وارد جرگه‌طلاب دینی شده، ازاین آبادی بدان آبادی واز این مدرسه‌به آن مدرسه درمناطق مختلف کردستان راه یافته و تحصیل خود را با کمال جدیت ادامه داده‌است.

آواره انسانی فاضل ، آگاه ، متدین ، باحمیت و مردم دوست بوده و در همان اوقات تحصیل از مشاهده وضع نابسامان طبقه محروم و به‌طور کلی اختلاف طبقاتی و ستم و زور گویی هیات‌حاکمه رنج می‌برد وخون‌دل‌می‌خورد،سرانجام تصمیم گرفت جهت مبارزه بااین اوضاع ناهنجار مردانه قد علم کند وبه فعالیت سیاسی بپردازد و از هیچگونه فداکاری در راه‌رستگاری ملت‌خود دریغ‌نورزد. آنگاه در حزب دمکرات کردستان آنزمان نام خود را قید کرد ودرسال۱۳۸۷ ه.ق. با سایرکادر فعال حزب از عراق به کردستان ایران برگشت و در نواحی سردشت و بانه و آلان و چندجای دیگربه گشت‌و گذار فعالیت‌سیاسی‌پرداخت و طبقات محروم و مستضعف را باهدف حزب خود آشنا ساخت .

آواره درمیان رنجبران کردستان پایه ارجمندی داشت و بسیار مورد احترام آنها بود ، زیرا او مردم را نسبت به ظلم‌وستم درباریان و طبقه حاکم و فئودال روشن کرده‌بود ، به زبان ملت شعر می گفت ، سرود می گفت و درمیان مردم‌پخش‌می کرد .و آنها هم‌به‌جان‌ودل‌خریدارش‌بودند گفته‌هاوسروده‌هایش‌را حفظ می کردند .

اینک نمونه‌ای از آثار او به نام : هاواری تووتنه و انیکی ناوچه‌ی سه‌رده‌شت :

تو و تنه وانیکی هه ژارم — بی‌خانوو نه وی و زارم
بی‌پول و باغ و بزن ومه‌ر — دورم‌له خیر، نزیك‌له شه‌ر
مثالم روت و برسیه — ژیانم پر مه ترسیله
قه‌رزارم و ده‌رده دارم — شه‌رمه‌نده‌ی‌خه‌لکی‌دی‌وشارم

روم نیه بچمه نیوخه لك
بی بەرگ و پیلاو بی که لك

خه لکی پی وایەته مبەلم
بی که سب و کار و چەپەلم

به لام چبکەم ، چاره رەشم
خەرمانم زوره و بی بە شم

هەرکات گوتیان سەری ساله
وادەی جوت و کشت و کاله

خوەو خیزان، گەورەو بچوك
رادە پەرین وە کوهە لوك

هەل دە بەزین لیرە ولەوی
بەلکوو کاریکمان دەس کەوی

یا قوره کاری و خشت برین
یا جوتە و زەوی هەلدرین

* * *

وابە هارە ، دەر کەوت گول
جیگەخوش دە کری بوشەتل

بە گاسن ، پیعە رە ، بە پاچ
بە چنگ و تینوك و بە قاچ

ئەوجا توشە قل پی دە کری
بەچیلکەو چال سەری دە کری

دوورو ژجاریك ئاوی دەوی
تاشین دەبی وەدەر دە کەوی

بژاری چەندناخوش و وردە
پیشەی کورو کثیری کوردە

شە وو روژخە وناچیتە چاو
کە نگی بەرم دە کە وی ئاو

زەویە کەم بورە ، دیربکەم
ئەومك سیس بین شە تلە کەم

بەشوبرین و وەردوخەت
کیلان دە گانەپینج کە رەت

دیراو هەلدان،خاکاو کردن
کورە کچ وە کو وە کردن

ناخوشە تووتن چە قاندن
هەلتر وشکان،پشت چەماندن

لە ئاو داشتن سستی تە کەی!
تادە گوری و شکی نە کەی

نورەی پشك و بژاربرە
جەرگ برە ، بژار پرە

وانیو کول کـرا ، ئـاودرا له دووره وه به رچاو کـرا

* * *

لایه‌لایه‌ی دایکیکی دلسوز بو کورپه ساوایه که‌ی

روله کورپه کهم ئارامـی گیانم خونچه‌ی گولزاری باغچه‌ی ژیانم
جگه‌ر گوشه کهم به رهه‌می ژینم سه روه‌ت و مـالم ، ئـابین‌و دینم
هیـزو ته وژمم ، بینـای چـاوانم هـاوده‌نگی به‌زهی روژو شه‌وانم

هه‌ی لایه لایه کـورپه‌ی سـاوایه
کویر بی‌ئه‌و چاوه‌ی به تو هه‌لنـایه

هه‌رچه‌ن تود گری‌جه‌رگم که‌بایه من بوتو چونم ، توش بـومن وابه
توشاگولی جوان ، من پـاسه‌وانم نـازت ده‌کیشم هه‌تـا ده‌تـوانم
دایك ئه‌وکانه‌ی‌دلی ده‌سـره‌وی که کورپه‌ی‌ساوای‌بی‌خه‌م‌وه‌ر که‌وی
یان‌به‌بزه‌ی‌لیسو، به‌خه‌نده‌ی زاری ئالو گـوریان‌کا گـریان و زاری

هه‌ی لایه لایه کـورپه‌ی سـاوایه
قه‌ضـات له گیـانم تاقـانه‌ی دایه

هه‌تـا ئیستـا که منـدالی و وردی خه‌لف و نه مامی بیستانی کوردی
شلکی، ناسکی ،نه‌ت داوه بای بال ده‌زت نه‌کردوه په‌روخه‌ت و خال
بی‌زمان ، بی‌بیر، بیهوش و طاقه‌ت خه‌مبارم ده که‌ی‌به گریه وزاقه‌ت
به‌لام به‌هیوای دواروژم سـاده‌ی نه که‌ی روله گیان ره‌نجم به‌باده‌ی

هه‌ی لایه لایه کـورپه‌ی سـاوایه
دایه‌ت مـاندوه بـوچ خه‌وت نـایه ؟

هیسدام زور پیته وه‌ك باب و كاكت ببیه سه‌ربازی نه‌ته‌وه و خاكت
به خیوت ئه‌كه‌م به گیان و به دل نه‌كه‌ی بترسی وله‌هیچ بكه‌ی سل
زاناو خوینده‌وار ، چاو ودل‌تیربی روژی نه‌نگانه پلنگ و شیربی
لاویكی گورج‌وخاوه‌ن هوش‌وبیر نه‌ترسی‌له‌به‌ند ، له كوت و زه‌نجیر

هه‌ی لایه لایه رولـه لای لایه
كورپه‌م دوا روژ لاوی ئازایه

كورم!تو كوردی ، توبیچوه شیری نه‌ته‌وی كاوه‌ی ئازاو دلیری
باب و باپیرت ، خزم و كه‌س و كار زوریان كیشاوه مه‌ینه‌ت و ئازار
بو پاریزگاری ناموس و مالیان قه‌ت رانه‌وه ستاده‌س و گوپالیان
توش وه‌ك‌ئه‌وان‌به، نه‌ترس و نه‌به‌ز باژی كیسوی به ، نه‌ك كه‌وی‌قه‌فه‌ز

هه‌ی لایه لایه رولـه لای لایه
هیسوای دواروژم له‌ده‌س تودایه

دواوین مه‌لا ئاواره تاریخ مشاهیر كرد
ج ۲ ص ۳۸۵

ابن‌الحاج هزار میردی

علامه شهیر و دانشمند نحریر ، عارف نامی و استاد كلامی ، ملا محمد- فرزندحاج حسن مشهور به «ابن‌الحاج» متولدروستای سنجوی ازدهات‌سردشت، از محدثین و متكلمین بزرگ است كه به علت تبحر در علم كلام به «علامه- كلامی» شهرت یافته است .

وی تحصیلات خود را ابتدا در زادگاهش شروع كرد و پس‌از آن به‌سیر

و سیاحت پرداخت و از هر گوشه‌ای توشه‌یی و از هر خرمنی خوشه‌ای فراهم آورد ،تا اینکه به حد کمال رسید . پس از اخذ اجازه به سنجوی برگشت و مشغول تدریس شد . اما چندی بعد به آبادی هزار میرد از روستاهای اطراف سلیمانیه مهاجرت کرد و تا آخر عمر همانجا می‌زیسته است .

جمع کثیری از فضلا ودانشمندان بزرگ ، ازشاگردان این استادفرجاد بوده‌اند ، از جمله ملا عبدالله بیتوشی و شیخ معروف نودهی برزنجی که شرح حال هر دو در این کتاب خواهد آمد .

شاعری در توصیف ابن‌الحاج گفته است :

ملا محمد آنکه ز دریای علم خویش
گوش زمانه پرز در شاهوار کرد
ذکری چو ذکر او نبود در هزار ذکر
مردی بسان او نبود در هزار مرد

تألیفات ابن‌الحاج : ۱ ـ ایقاد الضرام علی من یوقع طلاق العوام : تألیف سال ۱۱۸۶ هـ.ق. ۲ ـ محاسن‌الغرر : در شمایل حضرت رسول و شرحی بر آن .

۳ ـ رفع‌الخفا : در شرح ذات‌الشفا ۴ ـ رسالة فی‌الاکراه‌الشرعی

۵ ـ حرمة‌المتعه ۶ـ حواشی بر سیوطی نحو ۷ـ تعلیقاتی بر نخبة‌الفکر فی مصطلح اهل‌الاثر .

ابن‌الحاج منظومه‌ای‌به‌زبان کردی داردبه‌نام‌مهدی نامه که در۱۱۷۶هـ.ق. آنرا نظم کرده است این منظومه مسمطی است شامل ۶۴ بند و هر بند آن‌دارای چهار مصراع که قسمتی از آن را در اینجا ذکر می کنیم : این قسمت مربوط

است به بیان اشراط الساعه: یعنی علامات آخر الزمان:

هەر دەمینن اشرار النـاس
چیش نـازانن دە کە روکاس

پیـریـان دە بیتنە الخنـاس
لیی وەردە گـرن تەریقـەتی

خـودە کلبە شە یخی زەمـان
دە یـانکانە عەبدی ئەوثـان

نەخەیردە زانن ، نە ئیحسان
هـلوار لـەبە روی غـەفلەتی

یئسرافیل بەئەمری جەبیار
تەفخی صوری ئەکا ئیظهـار

چی دبیین دەنگی کوبیـار
هەموو دەمرن بە صەیحەتی

چل سال دەبی چول وویران
اللە دە بـارینـی بـاران

هەربە شیبهی مەنی ئینسان
ئەجساد دەروین بە قودرەتی

نەفخی دووەم کە ، رادەبـی
هەمـو ئینسـان قـایم دەبی

ئەسەر قەبـری هـایم دەبی
لەبەر حیرەت و دەهشەتـی

دەیان ئەژون بومە حشەری
بوجە زایی خەیـر و شەری

هەر کەس غەمی دیتە بەری
دە کیشی آە و حەسـرەتـی

بەحثی عیسای عالی روتبەت
تەقدیر وەبوو کە وتەفیترەت

بە هەشتـادی قـدتمت
دە گەل بـاقی عەلامەتی

خەتمی عەلامەتـان تەمـام
ئەوجا کوتا بکەین کە لام

ئەرجوو لە رب ذی‌الانعـام
خـەلاسن کاملە قیـامەتی

نە قلم کرابە نـاخوشی
دل پـر لە غەم و بیهـوشی

لە تەئریخی حەفتا و شەشی
بعـد الف و مـائتـی

نەظمم کردبەقە ولی صەحیح
بە لەقطی کوردی زورفەصیح

بـو مـونصفـان لاللشحیخ — بـو ئینتفـاعی عـاممه‌تی
ئه‌زم محمدی دلـریش — حالم وه کی حـالی ده‌رویش
پـه‌رده‌ی غه‌مان دایم له‌پیش — لـه‌به‌ر خـه‌وفی عـاقبه‌تی
وه‌قتی ده چینه ژیـر گلی — غه مم زورن له‌سه‌ر دلـی
وزه‌ك‌مه‌نجیلی پرده کولی — له خوای‌ده‌خوازین راحه‌تی

ابن‌الحاج حدود هشتاد سال زندگی کرده و تا حدود سـال ۱۱۹۹ هـ.ق. حیات داشته است .

ده‌ته‌کانی‌ئه‌ده‌بی کوردی،استاد علاءالدین سجـادی بغداد ۱۹۷۸ م ص ۷۲ ـ ص ۸۰
وهامش کتاب‌البیتوشی شیخ‌محمد خال ـ تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۲۵۶

ادیب زندی

نامش ملارسول فرزند صادق فـرزند خلیفه عبدالـرحمن در سال ۱۲۹۱ هـ . ق . ۱۲۵۳ هـ . ش . در دهکده « شاوه‌لی » متولد شد و از شاگردان وفایی مهابادی است .

مؤلف تاریخ مشاهیر کرد مجلد دوم چنین می‌نویسد :

ادیب انسانی خوش‌سخن و خوش‌قلب ، سنـگین ومتین،سخی‌ومهماندوست و خوش خط بوده وگذشته از ادبیات با طب قدیم نیز آشنایـی داشته ، و در صنعت نجاری و آسیابانی هم دارای سررشته بوده‌است ، به‌زبان فارسی و عربی

وکردی اشعاری دارد و دیوانی از وی در اربل به چاپ رسیده‌است. ادیب در ۱۲ جمادی‌الاولی سال ۱۳۵۱ هـ.ق. دراشنویه درگذشته‌است. اینك اشعاری از ادیب (مسمط کردی):

روت شه مسی ته موزه‌هه موپـرتابش و تـاوه
ئه گریجه‌یی چین چینه‌له‌روت‌په‌خشن‌و به‌لاوه
حه یرانی ده‌مت‌بم به‌مه ئه‌ل شوشه گـولاوه
قوربانی دوزولفت که ده‌لیی سونبولی خاوه
مه‌یلت ئه‌وه‌چه‌ن روژه‌له‌سه‌روه عده‌نه‌ماوه
روژی نیه‌مه ستانه که عه‌هدی نه شکینی
وه‌ك کاهرو با ئه و دلی مسکین نـه رفینی
وه‌ك قه‌وس و قه‌زح ساتی به رنگی نه‌نوینی
بی گیان، به‌ده‌نی خه‌سته‌جه گه‌رابو چی‌ده‌مینی
وه‌ك شوشه‌ی تاسك دلی بیچاره‌شکاوه
پیم فه‌رمو گوناهم چیه‌ئـه‌ی سه روی دلارام
چیدی مه که دلره نجه‌ئه سیری منی ناکام
کوا طاقه‌تی ئه وجه وره‌هه‌مو تاب و تـوانام
ئه بروی که‌چت حالی‌ده می‌مه‌رگی‌نیشان‌دلم
ته هدیدی سه‌ری تیری موژانت به عه‌لاوه
ئاواره وبه دبه‌خت مه گـه‌ر وامقـی عه ذرام
له‌ومه‌م‌چ‌ده که‌ن کوشته‌وسه‌ر گه‌شته‌یی‌له‌یلام

غەرقی غەم وسەوداسە رۆتا شوفتە و شە یدام
بو دانەیی خالت بە فریب چوم دلی کیشام
سە رتا سەری دەوری قەمەرت دانە و داوە
سیوی چەنە کەت ئاوی حەیاتوچەهی زەمزەم
ئەی گیانی عەزیزم بە قدای ئەوسە روپەرچەم
ئەورو کە دەلیم خاکی هەمودە روەسەرم کەم
پرسیم : چیە ؟ دەرمانی پرینی دلی پرخەم
فەرموی : کە دەوای سەختەئەدیب، کاری تەواوە

غزل :

چاوە کەت مەستەبە ناحەقفیری مەیخانەی مە کە
لی گەری مەخموری بەزمی دوردی پەیمانەی مە کە
زولفی سازاوت دەسا تەرتیب و چینی تیك مەدە
حەیفە توشی چەوری ریشو کیشی لەرزانەی مە کە
پەرچەمت چی ئاشیانەی بولبولی طەبعی منە
چونکە کیشکچی شەوە، تومەنعی هیلانەی مە کە
گەمرەنم پی خوشە حلقەی تای طەقافی زولفە کەت
چاوە کەم ئیتر حەوالەی طەوق و زولانەی مە کە
دل بە مەیلی خوەی دە میکە عاشقی بالاکەتە
توخودا مایل بە غەیری خوت و بیگانەی مە کە

هه‌ر له ئه‌وه‌ل تودلت بـردوم به‌نـازی چـاوه کـه‌ت
تازه‌فیری راه و ره‌سمی طه‌بعی په‌روانه‌ی مه که
عاشقی خونچه‌ی ده‌مت تا که‌ی ده‌بی ئـاواره‌بی
مه‌حره‌می رازه حواله‌ی‌چول و وه‌یرانه‌ی مه که
خوت ده‌زانی وه‌ك «ئه‌دیب» که‌س به‌نده‌گی پی ناکری
وا به رسـوایی له‌نـاوئه‌م خه‌لقه ئه‌فسـانه‌ی مه که

تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۱۹۲ دیوان
ادیب چاپ اول

بسام کرد

بسام ، نخستین شاعر کردی است که به فارسی شعر گفته و در روزگـار فرمانروایی یعقوب لیث صفاری (متوفی به سـال ۲۶۵ هـ.ق.) می‌زیسته است . در صفحه ۲۱۱ تاریخ سیستان چاپ اول تهران چنین آمده است : بسام کرد ازآن خوارج بود، که به صلح نزدیعقوب لیث آمده بودند ، چون طریق وصیف بدید اندر شعر ، شعرها گفتن گرفت و ادیب بود و حدیث عمّار اندر شعر یاد کند:

هر که نبـود اوی به دل متهم — بـر اثـر دعـوت تـو کـرد نعم
عمـر ز عمّـار بـدان شد بـری — کاوی خلاف آورد تـا لاجـرم
دید بلا برتن و برجـان خـویش — گشت بـه عـالم تـن او در الـم
مکه حرم کرد عرب را خـدای — عهـد تـرا کـرد حـرم در عجم
هر که درآمد همه بـاقی شدند — باز فنـا شد که ندید این حـرم

مرحوم ملك‌الشعراء بهار ، در کتاب سبك‌شناسی ج ۱ نوشته است :

«قدیمیترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله بادغیسی و محمدبن وصیف سکزی و بسام کرد خارجی و غیرهم ، گفته شده‌به زبان فصیح دری بود .»

بنابر این بسام ، نخستین کردی است که به فارسی شعر گفته ، و دومین یا سومین کسی است از میان ایرانیان که شعر فارسی را سروده است .

تاریخ سیستان ص ۲۱۱ سبك‌شناسی ج ۱ ص ۲۱

ثانی

نامش عبدالله ، فرزند علی که در شعر «ثانی» تخلص می کرد . پدرش مصطفی صافی‌شاعر خوش‌قریحه و باذوق بود و به‌زبان کردی سوزانی شعرمی گفت : قسمتی از اشعار ثانی به ضمیمه دیوان صافی به چاپ رسیده است . از اوست :

دلیشم چو ، گولیشم چو ، که یاری گولعوزارم چو
ئه‌ماعه‌یشم له‌گه‌ل شادی ، به تاراجی نگارم چو
به‌هاران‌فه‌صل گول دایی ، صه‌دایی‌بولبول له‌هه‌رلایی
گرینم ده‌نگی سه‌منتوره ، که غونچه‌ی لاله‌زارم چو
چ پاشایی ، چ ده‌رویشی ، غه‌می عشقت ئه‌گه‌ر نوشی
هه‌میشه‌مه‌ست‌ومه‌دهوشی، که‌دوستی‌غه‌م گوسارم چو
ضه‌عیف و زه‌ردی پاییزم ، له‌زستان یار گوتی زیزم
به‌ته‌ن بیمار و دل‌ریزم ، که هاوین هات به‌هارم چو

به‌داخی ده‌ردی هیجرانی ، به تیری تیژی موژگانی
وه‌های کرد و مه‌بریانی ، ئه‌وا روحی ره‌وانم چو
گوتم : «ئانی» له‌به‌رچی وا گرفتار و په‌ریشانی ؟
گوتی : بیچاره‌بوم، هه‌ستیم له‌ده‌س چوتا که‌یارم چو

تاریخ مشاهیر کرد ـ ج ۲ ص ۹۰

جهان آرا

این بانوی با فضل و کمال و برخوردار از حسن و جمال دختر مرحوم ملانشأت پاوه‌ای است . او همسر علی‌اکبر خان شرف‌الملك اردلان بوده ، بعدها به جهت اختلافاتی که بین آنها بوجود آمد ، از وی جدا شده و با حبیب‌الله‌خان جاف وصلت کرده است : تاریخ وفات وی معلوم نیست ولی محقق است که تا دهه دوم قرن چهاردهم زنده بوده است . اینك نخبه‌ای از اشعار این بانوی شاعره که به شوهر نخستینش شرف‌الملك نوشته است :

قبیله‌م ده‌ماخم ، قبیله‌م ده‌ماخم
له‌مه‌ندن ، نیه‌ن به‌زری ده‌ماخم
دورجه تو په‌رده‌ی ده‌رون داخ داخم
زه‌نجیر ته‌قدیر که ردن یاساخم
که‌م که‌م که ردن که‌م سومای چراخم
په‌ژه‌موردن غونچه‌ی گولاله‌ی باخم

به‌رگه نده‌ن کلاف خه‌یاطه‌ی دیزم
نمینه‌ن نه‌رگس شه‌هلای خونریزم
زه‌رده‌ن گول وه‌ره‌ق گونای گولنارم
که ساسه‌ن توحفه‌ی مایه‌ی بازارم
لیله‌ن ئایه‌نه‌ی جام جه‌مینم
قولاخین کالای بالای خه‌مینم
ناره واجه‌ن لال دورج یه‌مانیم
بی‌قوربه‌ن که‌وهر نوقل نهانیم
ئازیزم یه گشت‌مه نیه‌ت باری قون
طانه‌ی ئه‌غیاران گشت سه‌رکونه‌ی تون
ئه‌ری‌بی خه‌به‌ر بی‌باك چه ئه‌حوال
ئه‌ری تیرئه‌نداز وه روی دانه‌ی لال
تاکه‌ی تو چه‌نی به ختم ناسازی ؟
تاکه‌ی های ئه‌شون رای به‌د مه‌جازی ؟
تاکه‌ی بنوشو زوخزام چه‌رگ
تا که‌ی بواچو ؟ ئه‌ی خودا سامه‌رگ
تا که‌ی ئه‌سرینم ئاوپاش خاك بو
تا که‌ی هه‌ناسه‌م په‌خش ئه‌فلاك بو
تا که‌ی بواچان وه‌ده‌شت و ده‌ردا
تافته‌ی رسوایش کیشان وه‌سه‌ردا

توخوا ئەلیلی وزگاری تا چەند
توخوا خەمینی خەمباری تا چەند
وەسوەسەی دەرون قیمەتشەو تاکەی
جەنگ چەم تا صوبح چەنی‌خەو تا کی
خوداوەند ئامان و سەن دەردسەر
یا نەجات یا مەرگ یا وەصل دلبەر
ئیتر نەمەندەن تەوانای طاقە
جەی فیشتر عەذاب پەنەم مەنمانە
جە خەزانەی غەیب تو چیش مەبو کەم
پەروانە شادبو ، شادوە شولەی شەم
بولبول نە کیشو هەنی جەفای خار
بی خەوف بگیلو پەی‌ویش نە گولزار
باری ئازیزم ! شای تیرئەندازان
سەردار سپای گەردەن فەرازان
دەرونم جە عشق بالات قەقنەس بی
روحم چەنی روح پاکت پەیوەس‌یی
تا بە روی مەردەن یەکلاویەک دینم
بزانە گیانم ! گیانی شیرینم
زندگی و مەرگم ئاما و لوای تون
حەواسم جەسەرتەفرەقەی رای تون

ماوام گەرمەسیروه گەر ئیلاخەن
دەماخم وه بوی هەوای تو چاخەن
تونی ئازیزم ، تونی غەمخوارم
هەرتونی یاگەی گشت کەس و کارم
من‌پەی‌تووم که رد مەحبوس شاران
مەحروم جەسەیران بەزرکوسارن
پەی تو دەرونم پر نیش خارەن
صەد کوچون شاهرخەم و نەم بارەن
من بادەی حەسرەت هیجرانت وەردم
جەفات پەی من‌بی ، صەفات پەی مەردم
جەی‌وەر کی‌بیەن یار دلدارت ؟
دیسان هەرئەوەن شەفای ئازارت
خەدەنگ غەمزەی کام مەهرو بەردت ؟
هەم بشو وەلاش پەی دەوای دەردت
جە یانەی خالی ئیمەت چ‌کارەن ؟
دنیا گشت پەی تو مینا بازارەن
قبیلەم حەیفت که رد جەمن ویەردی
خەیالی وەی‌طەور نەدل ئاوەردی
من جە عومرویم نەی دنیای فانی
پام نەنیان وەبان راگەی نادانی

چه‌تر ناموسم جه سه‌رئه‌فراشته‌ن
په‌رده‌ی عیصمه‌تم هه‌ر نگاداشته‌ن
به رزمه که‌رجه‌لام صه‌دای نام و نه‌نگ
شیشه‌ی مه‌عصومیم‌مه‌ده‌ر وه‌روی سه‌نگ
نه خودا به‌ردار ، نه به‌نده راضی
نه فتوای شه‌رعه‌ن ، نه حوکم قاضی
فدات بام په‌ی چیش په‌شیمانیت به‌رد
چه‌ندسه‌و گه‌ندت‌وه‌رد،چه‌ندجارعه‌هدت که‌رد
ئه‌ر به یوحه‌لات ساتی وه‌سالی
وه‌بی ره‌ضای من نه که‌ی خه‌یالی
ئه‌رباخه‌ن،ئه‌رمولك،ئه‌رگه‌نجه‌ن،ئه‌رمال
ده‌خلش هه‌ربه‌تون دارای که‌مه‌رلال
خاطرت جه‌م بو دل مه‌ده‌ر وه‌دل
په‌ی تو رازیان ئی باغچه‌ی پر گول

یادداشتهای نویسنده . حدیقه سلطانی
ص ۱۷۹ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۴۹

سعید مهابادی

از عرفای نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری مهاباد است و در قریه غوث‌آباد خانقاه داشت و مردم را ارشاد می کرد وبه شیخ گلباب مشهور بود .

«شیخ گلباب» که او را «بابا سعید» نیز می گفتند پیروان زیاد داشت و استاد خلیل نعلبندی مهابادی نیز مرید او بود.

نعلبندی به فرمان مرشدش بابا سعید شیخ مهاباد شد. عده‌ای از محترمین ارومیه نیز دست ارادت به شیخ گلباب داده و اغلب اوقات برای کسب فیض شرفیاب حضورش می گشتند.

در جنگ بین‌المللی اول موقعیکه «عمر سعید پاشا» با نیروی عثمانی وارد مهاباد شد آن مرحوم را به اتهام نارواى همکاری با قوای تزاری روسیه در روز عاشورا بدار آویخت.

شیخ بزرگوار طبع موزون و لطیفی داشت و می گویند او واقعه شهادت خودش راپیشگویی کرده و گفته بود که «مانندجدبزرگوارم حضرت حسین(ع) روز عاشورا قتل من به فرمان عمر سعید پاشا انجام می‌یابد».

پس از مرحوم شیخ گلباب برادرش «سیدامین‌الاسلام» طبق وصیت معظم‌له در مسند ارشاد آن بزرگوار نشست.

از اوست:

دیدم آن رشك ملك بر دوش احمد کار داشت
در حریم کعبه‌ی دل یار و هم دلدار داشت
چونکه از روی صداقت یك‌بیك بتهای شرك
سرنگون در مقدم آن سید مختار داشت
یافتم مقصود خود جانا که اندر کوی تو
کشف اسرار معانی جملگی اظهار داشت

دوش احمد بود معراج علی در لامکان
مرتضی در عرش معنی میل بر دیدار داشت
از می توحید او سرمست گشتم ای فتی
از سرمستی همیشه دل در آن هوشیار داشت
بر در هر کس زدم جز یار می‌آمد برون
آنچه اندر خانه دیدم بر سر بازار داشت

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان‌غربی
ص ۱۶۴ ـ سخنوران آذربایجان ص۱۰۴۶

فقیه محمد تایران ماکویی

ملا محمد طایران مشهور به «فه‌قی تایه‌ران» از مردم اطراف ماکو از شهرهای آذربایجان‌غربی‌مردی فاضل‌و شاعری‌ادیب وسخنور که‌در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است ، چنانکه خود ضمن بیتی ازیك منظومه به تاریخ‌سرایش آن (سال ۱۰۴۱ ه) تصریح کرده است .

فقیه تایران با ملا احمد جزیری شاعر معروف معاصر بوده و این دوباهم مراوده و مشاعره زیادی داشته‌اند . از جمله در بین آنان اشعاری به طریق سؤال و جواب رد و بدل شده است ، در باره‌مسائلی که‌فقیه تایران سؤال کرده و ملای جزیری هم جواب داده است .

اینك دو بند از آن اشعار تایران :

خەرگە بمن حیجابە ستار دەکت جەمالی
عەور یرەش و نیقابە لەبەر وەجهی هیلالی
پەروانە لەو دعەذابە مەحجوبە ژ شەمالی

معنی : من آسمان را همچون پرده‌ای می‌بینم که جمال خدا را از ما می‌پوشاند مانند ابر تیره و تاری است که جلو چهره چون ماه دوست را گرفته باشد. پروانه هم به درد من گرفتار است و از دیدار شمع محروم است .

عەکسی ژحەق دبینین لدور وەجهی مەحبوبان
لحالکی نامینین ژسورا وان مەطلوبان
گە نالین ، گە دخونین دورین ژ وەصلی خوبان

معنی : گاهی پرتوی از جمال خدای بزرگ را درسیمای آفریده‌شدگان مشاهده می کنیم . و این دیدار و مشاهده هم همیشه دست نمی‌دهد و بسا از نظر ناپدید می‌شود . آنگاه که آن حالت برای ما دست می‌دهد ، از شادی درپوست خود نمی گنجیم و به زمزمه و آواز خواندن می‌پردازیم .

مرحوم امین‌زکی بیگ دوره حیات فقیه تایران را بین سالهای ۷۰۷ و ۷۷۷ نوشته ، ولی چنانکه پیش ازاین گفتیم ، اودراواسط قرن یازدهم‌می‌زیسته است . و همو نوشته است که دو اثر از او به جا مانده به نامهای : حکایت شیخ صنعان و قەولی ئەاسپارەش (گفته اسب سیاه) .

شرح دیوان ملا جزیری ، تهران‌ص۵۷۶
۵۷۷ خلاصةالکرد و کردستان ، ترجمه
محمدعلي عوني ، مصر عقدالجوهری ،

۱۳۷۹ ، مشاهیر الکرد ج ۲ ص ۱۰۹ تاریخ
مشاهیر کرد ج ۱ ص ۱۹۳

قاضی عبدالفتاح ساوجبلاغی

او از قضات و فضلای معروف مهاباد بود و در زمان سلطنت ناصرالدین - شاه از سال «۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ ه.ق» ، «۱۲۲۶ تا ۱۲۷۴ ه.ش.» در قید حیات بود .

مؤلف تاریخ مشاهیر کرد چنین می‌نویسد :

قاضی عبدالفتّاح مردی دانشمند و ادیب از خانواده مشهور قضاة سابلاخ مکری (مهاباد فعلی) است . مشارالیه سمت ریاست و امارت داشته و در سیاست دخالت کرده و در نتیجه از طرف دولت دستگیر و مدتی در تهران زندانی‌شده است . موقعی که درحبس به‌سر می‌برده ، اشعارذیل را به‌اتابك اعظم نوشته‌است:

کمان ابرو گمان بردی که من سام نریمانم
کشیدی زیر زنجیرم ، مکان دادی به زندانم
نیم یوسف ، مرا جا دادی اندر گوشه زندان
و یا یعقوب ماوی باشد اندر بیت‌الاحـزانم
حدیث اکرموالضّیف ازنظرها محو شد گویا
اگر من عاصیم ، آخر به اهل شهر مهمـانم
منم آن بلبل شیدا ، که جایم بود گلشنها
کنون چون‌جغدها جاداده‌ای در گنج ویرانم

ز نوك خامه‌ام می‌ریخت دائم لؤلؤ و مرجان
کنون خون می چکد هر صبح و شام از نوك مژگانم
اگر چندی بدم سالك میان ناجی و هالك
ستمها دیده بودم بر کسان و ایل و اقرانم
اگر با حبس من سامان پذیرد کار این کشور
ندارم شکوه‌ای ، من جان فدای خاك ایرانم
نبود اندر سرم هرگز هوای سرکشی آخر
چراماندن به کنج حبس همچون سعد سلمانم
اگر خود اشتباهی کرده‌ام از راه ناچاری
بفرما چاره‌ای کن در درا ، من خود پشیمانم

قاضی پس از مدتی به شرط اینکه در تهران باقی بماند از زندان آزاد می‌شود و سرانجام در اواخر دهه اول قرن چهاردهم در تهران درمی گذرد .

بزرگان وسخن‌سرایان آذربایجان غربی
ص ۲۴۰ سخنوران آذربایجان ص۱۰۴۷
تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۳۸

ملا محمد باله قولو

معروف به حاجی خلیفه فرزند ملا سعید است که در سال ۱۲۷۳ ه.ق. «۱۲۳۵ ه.ش.» متولد شد و در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۵۶ ه ق. «۱۳۱۶ ه.ش.» در

مهاباد وفات یافت. او مردی نجیب وپرهیز گار بود. مؤلف تاریخ مشاهیر کرد چنین می‌نویسد:

«مشارالیه پس از فراگیری مقدماتی نزد پدرش به عراق می‌رود ودر شهر سلیمانیه به تحصیل می‌پردازد. پس از آن به ایران باز می‌گردد و در شهر سنندج به اخذ پایان‌نامهٔ تحصیلی نایل می‌آید. آنگاه به دیار خود مراجعت می‌کند و سالها در روستاهای بالەقولو و جام بلاغ و یکی دو جای دیگر متناوباً عهده‌دار امور شرعی مسلمانان می‌شود. بعدها در شهر مهاباد اقامت می‌کند و در خانقاه نهری تا آخرحیات به تدریس و انجام خدمات دینی اشتغال می‌ورزد. حاجی ملا محمد انسانی فاضل، باتقوی، نیك‌نفس و خوش‌بیان و از مریدان سید عبدالقادر گیلانی‌زاده بوده است، سه‌بار به حج رفته و دربارەی شرح مسافرتهای خود به حجاز کتابی نوشته است. حاج ملامحمد طبع شعرنیز داشته و بها تخلص می‌کرده است.

نگاری مەهوشی زیبا نیقابی شەرمی لاداوە
لەشوری عاشقان ئەمرودەلیی مەحشەرهە لستاوە
بەغەمزەی چاوی مەستی ساحری صەیدی دلی واکرد
وە کو بیژەن لەچای ئەفراسیابی مەنیەتا ماوە
لە جیلوەی قامەتی سەروت خەجالەت سەروی چوبارە
لەبەرغونچەی دەمت ئەی جانفدات بی، غونچەداماوە
لەبەر موشکی دو گیسوت پای صەبا واعەنبەر ئامیزە
لە بازاری خوتەن داموشکی ئەذفەر بی رە واج ماوە

مه‌گه‌ر ماری ضوحا که ، قاتلی خه‌لکه سیازولفت ؟
وه یا ره‌ش‌ماری گه‌نجه ، ده‌وری گه‌نجی‌رومه‌تی‌داوه
وه‌یاهه‌وری ره‌شه‌به‌وره‌نگه پوشی ماهی روخسارت ؟
شه‌وی ده‌یجـوره یـا زولفه که روژه روتی پوشـاوه
مه‌گه‌ر گولباخه دوروت واکه سورونازو پرئاوه ؟
که‌هه‌ر که‌س دی‌وه کو بولبول ده‌بی شه‌یدا هه‌تامـاوه
پەری یاخو فـرشته‌ی واله طیف ودلبه‌ر و شـوخی ؟
وه‌هاله‌وحوسنی شیرینت خه‌لایق گشت عه‌جه‌ب ماوه
بلوره گه‌رده‌نت یا که‌هـروبا یا شـوشه یا زیـره
له‌طیف و زه‌ردو صاف و دلپه‌ره ، پـرتاب و پـرئاوه
به‌ده‌ن گولباخ ، لباس گولنار ، چ‌شیرین ئیتتفاقیکه
عه‌جه‌ب مه‌شاطه‌یی به و گولبونه ئه‌وپه‌رگی پوشاوه
«به‌ها» روحی فیدای دوچاوی جادوی مه‌ستی غه‌مزت
به غه‌مزه صه‌د وه کـو هـاروت و مـاروتی فـریب داوه

تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۲۲۲روزنامه
کردستان چاپ تهران ـ سال ۱۳۳۶ ش .

وفایی مهابادی

نامش حاجی میرزا عبدالرحیم فرزند ملا غفور وازطایفه‌ی‌ملاجامی‌است .
او در سال ۱۳۶۴ هـ.ق. «۱۲۲۶ هـ.ش.» در شهرستـان سـابلاخ مهاباد متولد شده

است . تحصیلات اولیه‌اش را در زادگاه خود بپایان رسانیده و بعددرمحضرفضلای آنجا تکمیل معلومات کرده است . وفایی مرد صدیق و صوفی‌مشرب و پاکدل و خوش‌اخلاق وخوشخو و متواضع بود واغلب اوقات از گوشت خوردن‌احتراز می‌کرد . وفایی به گل و گلزار و دشت و کوهسار علاقه زیاد داشته و عشق می‌ورزید و طبع رقاد و روشن داشت و علاوه بر زبان کردی ، عربی و فارسی و ترکی را هم خوب می‌دانست و اشعارش را غالباً به زبان کردی گفته است .

او در مهاباد مشغول تدریس بود و مکتب‌داری می کرد و امرار معاش می‌نمود در بیست سالگی به قصد مسافرت به استانبول از مهاباد خارج شد و پس از رسیدن به نهریه و ملاقات با شیخ عبیدالله شمزینانی از رفتن به استانبول منصرف شد و در همانجا مقیم و به طریقه نقشبندیه ارادت پیدا کرد و تمسّك یافت و پس از یکسال که شیخ مرشدش از سفر حجاز برمی گردد دوباره به مهاباد مراجعت کرده و در آنجا ازدواج می کند . وفائی در سفر دوم حج با همراهی شیخ سعید برزنجی و سید احمد کرکوکی به زیارت بیت خدا مشرف می‌شوند و در مراجعت در سال ۱۳۱۸ هـ.ق. وفات می‌یابد .

غزلی از وفایی .

لەو روژه کەدور کە و تۆ سایەت لەسەری من

سوتا وە لەتاوت هەموگیان و جگەری من

جەرگم هەمولەت لەتبو بەسیلاوی سر و شکم

چیکەم کە بەدەریاچوە لەعل و گوهەری من

دەیفەرمو: لەسەر خاکی دەری خوی کەمنی کوشت
جەننەت بە سە بوخوینی شەهیدی نەظەری من
قەطەو ادەبی خاکی دەری تو تاجی سەرم می
ئەودە و لەتە بومن نیە ئەی خاك بە سەری من
زولفت کە وەکوشامی غەریبانە ، لەویدا
حالی چیە داخو دلە کەی دەر بە دەری من
وەك بولبولی شیدا بە هەزار نەغمە دە نالم
جاری گولە کەم ! گوی بدە نالەی سەحەری من
دیم هاتە عەیادەت دەمی پرخەندە پویە عنی
روح و دلی بیمارە ، دەوای گولشە کەری من
بی‌نورە دلم هیندە لەسە ریەك مەشکینە
رو وابکە شە وقیکی بداتافە نەری من
خوش بە ودەمە سافی لەدەری مەیکەدە فەرمووی :
ئەوجامە لە من بگرە « وەفایی » بەسەری من

* * *

لەبەر نازی چاوبازان خورد وخەوم زوخاوە
بە تیری تیرئەندازان چیکەم جەرگم براوە
هاتم بودانەی خالت ، توشی داوی زولفت بوم
طەیریکی نابەلەد بوم نەزانی دانە و داوە

توخوا دلم مه‌شکینه بابزانم : روت وابینه
روته یا گول هه‌ناره ، لیوته یاشه کری خاوه ؟
به‌س عومری من به باده روت بینه‌زولفت لاده
دل بویه ناموراده به وشه‌وه روژ گیراوه
به ده‌ردی بی‌ده‌رمانی که وتومه‌سه‌ر گه‌ردانی
به جوابی کن ترانی چبکه‌م جه‌رگم سوتاوه
باشه و بروا سه‌حه‌ربی‌باغی گولان وه به ربی
گه‌ر تو مه‌یلت له‌سه‌ر بی کافر ئیسلامی ناوه
له‌به‌ر چاوت نه‌مزانی بی‌باغه‌وان گولچینم
مه‌ست بوم هوشم لی‌نه‌بوده‌مم بوروت هیناوه
له سایه‌ی چاوه‌کانت پو مه‌ره‌ندی خه‌رابات
له‌لای‌پیری مه‌یخانه‌حه‌رقه‌م‌له گروی‌مه‌ی‌ناوه
شیت و شه‌یدا و صه‌حرایی ده گریم هه‌روه‌ك « وه‌فایی »
چبکه‌م له دلی سه‌ودایی په‌ریان ده‌ستیان لی داوه

* * *

چه مه‌ن یه‌ك‌باره خاموشه خروشی بولبولان بابی
دلئه‌وروماتومه‌دهوشه خودافه‌صلی گولان‌بابی
ئه گه‌رمه‌یلت‌له‌سه‌رمانه‌چ حاجه‌ت ئاوی‌حه‌یوانه
له‌له علی‌لیوی جانانه حه‌یاتی جاویدان بابی

نه ماوه حاله‌تی ژینم له ده‌س چو روحی شیرینم
ره‌فیقان‌بین بکه‌ن‌شینم‌صه‌دای گریه‌وفوغان بابی

ئه‌سیری تاری گیسوتم هیلاکی چاوی جادوتم
شه‌هیدی تیغی ئه‌بروتم ، ده‌سا عیسای زمان بابی

له‌باغان سه‌یری گولزاره له هه‌رجی عاشقی زاره
خودائه‌وئاهو ره‌فتاره ، وه کوسه‌روی ره‌وان‌بابی

« وه‌فایی » گه‌رچی شیواوی : له عیشقی یاری سوتاوی
بلی : موطریب هه‌ناماوی ، صه‌دای چه‌نگ وچوغان‌بابی

* * *

از اشعار فارسی وفایی :

ای به مصر سودایت صد عزیز قربانی
رحم کن ، به یادآور حال پیر کنعانی

دل ز حسرت رویت روز و شب همی نالد
نغمه حزین دارد عندلیب زندانی

عیش هر دو عالم را حاضرم فدا سازم
بوسه‌ای اگر یابم زان لبان رمّانی

در خم دو گیسویت ، لب قرین لب بودن
لذتی دگر دارد جمع در پریشانی

زلف گیرمت گویی : راه کفر می‌جویی
روی بوسمت گویی نیست این مسلمانی

زان لبان تمنایی دارم و نمی گویم
مذهب «وفایی» نیست کشف راز پنهانی

* * *

شنیدم با وفایی لطف کردی ، یاد فرمودی
زشاهی کم مبادت ، بنده‌ای راشاد فرمودی
دلم بشکستی‌اما مخزن عشق خودت کردی
جزاك‌الله خرابش کردی و آباد فرمودی
پس از عمری نگاهی کردی و کشتی «وفایی» را
کرم کردی که این پابسته را آزاد فرمودی

* * *

چند رباعی :

گل گفت به بلبل که به ما یك دله باش
جانباز و پر از نیاز و با حوصله باش
هنگام سحر اگر به یك خنده من
اشکال تو حل نگشت ، پس در گله باش

* * *

ای بنده «ونایی ! سر و گردن مفراز
چون بی‌ادبان بر زبر خاك مناز
در هر قدمی که پای بر خاك نهی
دارا و سکندری است خوابیده به ناز

اینك ابتدا قطعه‌ای از اشعار کردی وفایی را که در مدح حضرت شیخ عبدالقادر عارف معروف کردستان ملقب به غوث ثانی سروده است می‌آوریم و سپس ترجمه فارسی آنرا بنظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم :

۱ ـ گاه ده گریم گاه ده‌سوتیم غه‌رق آوو آورم

آخ له به‌ر به‌ختی سیاه نازانم ئه‌ز نوچ نامرم

معنی : شگفت حالتی دارم گاهی در گریه و زمانی در سوز و گدازم واین عجب است که در میان آب و آتش زنده هستم .

۲ ـ هه‌ر که در بینم ده بی توشه‌مع‌ومن پروانه بم

تا سه‌راپا نه‌بمه کوی زوخال قه‌ت آرام ناگرم

معنی : با دیدن تو به یاد شمع وپروانه می‌افتم ویقین است تا به‌خاکستر مبدل نگردم آرام و قرار نخواهم داشت .

۳ ـ هه‌ره گیکم‌تاریکه‌ئاله‌ی دی‌له‌شوق روی تو

عه‌ندلیبم ، مطربم خوشخوان گل رامشگرم

معنی : تارهای وجودم چون سیمهای تاری است که ازنسیم عشق ومحبت تو در اهتزاز است ، من بلبلی هستم که در عشق گل همیشه نالانم .

۴ ـ زولف و ئه‌برو و خه‌ت و خال و چاوه‌کان

له وته‌لیستم‌حه‌وت‌خوان زورمشکله‌روح ده‌به‌رم

معنی : زلف و ابروان و چشمها و خط و خال تو چون طلسم هفت‌خوان رستم است که رهائی من از آن بس مشکل و طاقت‌فرساست .

۵ ـ حه‌قمه‌خوین بگریم له بیدادخه‌ت و جه‌ور زولفت
من که گیراوی فه‌رنگ و یه خسیر دست کافرم

معنی : من حق دارم از دست تو خون گریه کنم زیرا مسلمانم و خلق و خوی فرنگی دارم .

۶ ـ پی که نینت جه‌زب کردم بوسه‌روزولف سیات
طوطی شیرین کلامم پابه‌ند داوشه کرم

معنی : تبسّم سحرانگیزت مرا بدام زلفت گرفتار کرد من طوطیی هستم که به امید شکرچینی اسیر دام شده‌ام .

۷ ـ کار پریشانه نه‌خوشم شکه‌سته قامه‌تم
هه‌روه زولفی توده‌چم سه‌ر گه‌شتم و سه‌ودا سه‌رم

معنی : روزگارم از بس پریشان و نابسامان است که در پریشانی به زلف آشفته‌ی تو می‌ماند .

۸ ـ دوله‌تو زور بی‌قه‌رارم باته لطف چاوه‌کان
زه‌حمه‌تت دابو طه‌بیبان هاتی ئه‌ور و چاترم

معنی : از فراقت بی‌تاب و نالان بودم ولی وعده‌ی وصل تو ای مسیحای زمان بهبودیم بخشید .

۹ ـ حاصلی سه‌یر وسلو کم‌چوبه خه‌نده‌ی زاری تو
گا فنا گاهی بقا گه غائب و گه حاضرم

معنی : تبسم زاهدفریب تو نتیجه‌ی ریاضت‌های مرا بر باد داد اکنون نمی‌دانم حاضرم یا غائب وشگفت اینجاست که گاهی دردنیای عدم سیر می کنم .

۱۰ ـ زاهد انصافت هه‌بی‌تو چیت له رند باده‌خوار

تو به‌هشت و حور و غلمان ئه‌من و چار دلبـرم

معنی : انصاف را ای زاهد ظاهرپرست مرا به حال خود گذار از من رند بی‌سرو و پا چه می‌خواهی ؟ بهشت و حور و غلمان از آن تو و صحبت جانانه از آن من .

۱۱ ـ وه‌ك‌وه‌فائی‌دل بده‌دین دانی بو حاجه‌ب‌دلیك

وا بـزانی بـوچه من عـاشق به حسن قـادرم

معنی : تو ای زاهد اگر موفق شوی که ایمان خود را در راه جانان نثار کنی آنگاه می‌فهمی که چرا عاشق قادر شده‌ام .

دیوان وفایی ـ تاریخ مشاهیر کـرد ج ۲
ص ۶۵ بـزرگـان و سخن‌سرایان آذر ـ
بایجان غربی ص۶۱سخنوران آذربایجان

شعرای معاصر مهاباد

ترجانی‌زاده

نامش احمد است و مردی فاضل و دانشمند و در ادبیات فارسی و عربی مهارت عجیبی داشت و از استادان معروف دانشکده ادبیات تبریز بود.

شادروان آقای سید حسن قاضی که از فضلای نامی آذربایجان می‌باشددر مورد ترجانی‌زاده چنین می‌نویسد:

«اهل فضل و کمال و ارباب عدل و انصاف براین قضیه معترفند که فاضل محترم جناب آقای احمد ترجانی‌زاده دامت افاضاته مایه فخرواعتبار و آبروی دانشگاه جوان تبریز وعلاوه بر تبحّر و احاطه دردو زبان فارسی وعربی شاعر و نویسنده‌ی زبردستی هم هستند...

استاد ترجانی‌زاده نظر به تسلط و مهارتی که در شرح دقایق و نکات زبان عربی دارند مورد تحسین و اعجاب فضلای طراز اول قرار گرفته و روی همین اصل است که ادبای ممالك عربی‌زبان و بالخاصه دانشمندان مصری استادی ایشان را مسلم دانسته‌اند...

استاد ترجانی‌زاده با رفتارملایم وزبان آتشین خودسوخته‌دلان راآرامش می‌بخشد و هرجا اخگری سراغ گیرد که در زیر خاکستر جهل پوشیده است با بیانات سحرانگیز پرده از رخ نگار بر گیرد و آتش را بدست نسیم سپارد تا آن را شعله‌ور سازد و پرتوافشانی کند...

دانشجویان دانشکده ادبیات تبریز پروانه‌وار در گرد وجود استاد جمع

می‌آیند و از این منبع فیض و کمال بهره‌ها می‌برند».

از اوست :

قرنها هم مثل بحر و کانها — پر ز لعلند و در و مرجانها
در دل دریا شدن با صبر و جد — کار غواصان بود ای مجتهد
تا برون آرند از بحر عظیم — دُرّ و گوهرهای رخشان کریم
لیك مروارید دریای زمان — زیور دل آمد و زیب روان
الحق این پیشینیان نکته‌یاب — با بیان روشن و فکر صواب
عبرت‌آور داستانها گفته‌اند — لؤلؤ لالای معنی سفته‌اند

راز عشق

هر که در عشق وصفا سینه‌اوچاك نشد
طالب معرفت و صاحب ادراك نشد
گوی مقصود به چوگان تمنا نربود
هر که درکار جهان پردل و بی‌باك نشد
روزگاران جوانی بهوس برد بسر
آنکه در کسب هنر چابك و چالاك نشد
بدسیر رخت سفر چونکه زدنیا بربست
قول کس در حق او طیّب مثواك نشد
لذت عشق ندانست و تبه کرد ایام
هر که در صید گهی بسته‌ی فتراك نشد

بنده‌ی پیر مغان باش که جز پیرو او
ایمن از آفت اهریمن افاك نشد

از بدان چشم بهی داشتن از ابلهی است
زهر هرگز به صفت همبر تریاك نشد

چشم‌پوشی زخطا شیوه‌ی صاحبنظر است
مرد دانا به جهان هرزه و هتاك نشد

پس دویدیم در آفاق پی اهل دلی
حاصل جستن ما هیچکس الاك نشد

پس بگشتیم پی چشم حقیقت بینی
دیده یك دیده تهی از خس و خاشاك نشد

آتش کبر در ابلیس از آن شعله کشید
که ورا خلقت از آتش شد واز خاك نشد

محرم راز ازل گر ملك آمد نه عجب
زانکه او را ز هوس باصره ناپاك نشد

از خدا غیرخدا مرد دل آگاه نخواست
اهل توحید گراینده باشراك نشد

کرد نقاش ازل نقش نگین عشق رخت
مهر این مهر بدل کنده ز حکاك نشد

هر کسی برحسب فهم گمانی دارد
هیچکس را خبر از عالم افلاك نشد

هر که در نزد خدا قرب و مقامی دارد

بـر همه راز جهان واقف و دراك نشد

یکصد و بیست و چهار الف پیمبر بودند

یکتن از اینهمه چون شاهد(لولاك) نشد

«ما ز آغاز و ز انجام جهان بی‌خبـریم»

اول و آخر این دایره ادراك نشد

اگه از گردش این گنبد دوار هرگز

از بد حـادثه افسـرده و غمنـاك نشد

طالب علم وادب در ره تحقیق چـو رفت

در پی جنـگ وجدل بیهده‌چون‌راك نشد

در ره دوست بسی رنج و محن باید دید

چون تهی بـادیه‌ی عشق ز اشـواك نشد

دلبران اخترکانند و تو تابنده مهی

شاد باد آنکه در این مسئله شکاك نشد

آنکه دندان ولبش از گهر و یاقوت است

هرگز او را نظری جـانب مسواك نشد

حاجتش هست به مشاطه و آرایشگـر

آنکه گیسوی و را شانه‌ی دل چاك نشد

هر که را دل گرو عشق پری رخساری است
چشم دل دوخته بر ثروت و املاك نشد
مهر دنیا و زر و سیم بخاطر پرور
هرگز او در شمر فرقه نساك نشد
مرد فرزانه‌ی فرخ‌سیر دوراندیش
عاشق دختر پرشور و شر تاك نشد
هر یکی از شعرا شعر باسلوبی گفت
کس بهر سبك چون من صائغ وسباك نشد

تألیفات استاد به شرح زیر است :

۱ ـ تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر به فارسی ، چاپ تبریز سال ۴۸ .

۲ ـ شرحی بر سبعه معلقه به فارسی .

۳ ـ الاستادالاجلّ سعدی‌الشیرازی به عربی که به سال ۱۳۲۹ ش در معهد اللغات‌الشرقیّه دانشگاه فواد قاهره برای دانشجویان و طلاب مصری به صورت خطابه ایراد کرده است . چاپ دانشکده ادبیات تبریز .

۴ ـ داستان منظوم مکتبدار بصره به فارسی چاپ سال ۴۲ ش .

۵ ـ علوم معانی و بیان به فارسی .

۶ ـ کتابی در مسائل و احکام فقهی .

۷ ـ رساله‌ای در رد معتقدین اقانیم ثلثه .

۸ ـ آداب‌المناظره　　۹ ـ دیوان اشعار　　۱۰ ـ رسالة‌الحذف

اینك غزلی به استقبال از غزل حافظ بر همان وزن و روی و ردیف از استاد ترجانی‌زاده :

تاج سر شهنشهان بنده خاکپای تو
خیل ملك هم از فلك مفتخر از ولای تو

دل به هوای وصل تو بال وپری همه زند
جان به طرب روان شود در طلب لقای تو

سلطنتی است مرترا رشك روان خسروی
غایت فخر پادشه آنکه شود گدای تو

در دل پاك روشنان تختگه ولایتت
لوح ضمیر انورت جام جهان‌نمای تو

وقت بهار وفصل گل جلوه‌ای از جمال توست
عطر نسیم فرودین از دم جانفزای تو

رقص وسماع قدسیان از جذبات عشق توست
شعر وسرود عرشیان محمدت و ثنای تو

سر جمال مهوشان در رخ دلفریب تو
شعشعه ستارگان پرتوی از ضیای تو

جاه ومقام ومنزلت ، مال ومنال و مرتبت
جمله نثار راه تو ، باد همه فدای تو

دست حسود کوته است از شرف رفیع تو
حرز وحفاظت از بدان مرحمت خدای تو

در شب و روز می کنند از سر صدق و سوز دل
انجمن فرشتگان پیش خدا دعای تو

هر که به شوق زد قدم در ره عشق و معرفت
باد همیشه بر سرش سایه چون همای تو

پایگه بلند تو در خور فهم کی بود
کلك سخن سرا دهد تا به سخن سزای تو

مطرب خوش نوای ما ! راه حجاز می زنی
ای دل و جان عاشقان شیفته نوای تو

در ره کعبه وفا بر سر شوق آورد
قافله حجاز را زمزمه درای تو

شمع و شراب و شهد را گوی مباش در میان
جان به طرب در آورد نغمه‌ی دلگشای تو

این غزل لطیف را نغز و بدیع زد رقم
از دم کلك عنبرین طبع ترانه‌زای تو

غزل آتی را به سال ۱۳۱۶ ش در انجمن ادبی تهران که آن زمان در منزل مرحوم شهزاده افسر میرزای قاجار تشکیل یافته ایراد کرده است . موقعی این دو بیت مشهور طرح شد که شعرای معاصر از آن استقبال کنند :

این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند　　یاران رفته با قلم پا نوشته‌اند
سنگ مزارها همه سر بسته نامه‌ای است　　کز آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند

و اینك غزل ترجانی‌زاده :

این کارنامه‌ها که به دنیا نوشته‌اند — از بهر عبرت دل دانا نوشته‌اند
اسرار حکمت است در اوراق کاینات — در کوه‌ودشت‌ووادی وصحرانوشته‌اند
تقدیس کبریا و جلال و جمال او — درمسجد و کنشت و کلیسا نوشته‌اند
ازخط‌سیر مور که‌بینی به راه خویش — درسی برای مردم بینا نوشته‌اند
بهر صلاح حال ، به ابنای روزگار — آبای دهر لوح الفبا نوشته‌اند
در چشم عارفان خدابین حق‌شناس — توحید ذات در همه اشیا نوشته‌اند
هرچ آن نوشته‌اند زنعت‌صفات‌دوست — یك از هزار و قطره ز دریا نوشته‌اند
یك لمعه ازتجلی عشق جمال اوست — هر قصه‌ای ز وامق و عذرا نوشته‌اند
آنانکه غافلند ز انعام و فضل او — در نامه‌های خویش خطاها نوشته‌اند
منشور شوربختی و ادبار خویشتن — بر صورت و قیافه و سیما نوشته‌اند
در خود چوبنگرند نهانها شود پدید — کانجا رموز حل معما نوشته‌اند
ننگرچه‌رمزهاست که‌ازحسن‌دلبران — بر روی‌خوب و نرگس‌شهلانوشته‌اند
این نقطه‌های خال چه نیکو نهاده‌اند — وین خطهای سبز چه زیبا نوشته‌اند
پیوسته ابروان دلارای مهرخان — تفسیر قاب قوس او ادنی نوشته‌اند
با خامه‌های مشك‌فشان زلف دلبران — بر روی ماه سوره اسری نوشته‌اند
بر خاك آستان خداوند ، عارفان — با کلك فرق حرف تمنا نوشته‌اند

«ترجانی» این صحائف و اوراق درنورد
کاین بحث را رجال توانا نوشته‌اند

ص ۱۴ جنگ دیهیم ص ۴۵۲ ـ خاطرات و یادداشتهای نویسنده ـ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۴۴۲

حیدری

نامش علی حیدری افسر ارتش بود و بفرمان رضاشاه بدرجه سرتیپ افتخاری موفق شد.

او از شعرای شیرین‌زبان کرد مهاباد بود و در دربار مظفرالدین شاه و بعد محمدعلیشاه مورد توجه بود.

حیدری مرد بزم و اهل رزم و از شعرای معروف مهاباد بود و در سال ۱۳۳۱ شمسی در مهاباد وفات کرده است.

نمونه‌ای از اشعار حیدری که بزبان کردی سروده است.

۱ ـ لەو وقتی برا کەم دورم لەیارە کەو
شەو تا سەحەر دە بی‌ستارە شمارە کەم

۲ ـ ئەم دەردی دوریە نیەدرمانی ای حکیم
بی‌چارە من چە علاج و چەچارە کەم

۳ ـ شیش نگار یارم و آوارەی دیار
حەقمد اگر لە دست قەضا جامە پارە کەم

۴ ـ وضع زەمانە خرابە مساعد نیە بسە
تا کەی مساعدە لە زمان استفارە کەم

۵ ـ ژینم خـراپه بی‌رخ تـو چاکه بی‌اجل
مـردم ئه‌وئده بـوئه جه‌لم استخـاره کـه‌م

۶ ـ دنیا «علی» که شو کوژه ایدی طلاق‌ده
ئه‌م پیره بی‌وفـایه هه‌نا کنگی ماره کـه‌م

ترجمه :

۱ ـ از آنزمان که‌ازمحبوبه‌ام دورشده‌ام‌بیاداوشب تا سحر ستاره‌می‌شمارم.

۲ ـ درآنجا که طبیبان ازعلاج فراق‌درمانده‌اند من چگونه یارای‌درمان خود را دارم .

۳ ـ من آواره و دربدر در دست معشوق چـون شیشه‌ای هستم وبا اینحال حق دارم از دست جور روزگار گریبان خود را چاك زنم .

۴ ـ روزگار بامن سرجنـگ دارد وروی موافق نشان نمی‌دهددراینصورت چگونه باید ازگردش دوران چشم امید و نیکی داشته باشم .

۵ ـ در فراق روی تـو زندگانیم تباه است و آرزوی مـرگ دارم ولی تا آنجا از اجل ناز کشیده‌ام که در واپسین دقایق حیات خود هستم .

۶ ـ «علی» دنیا پیرزنی فرتوت و شوهرکش است تاکی می‌خـواهی با این عجوزه بی‌وفا پیمان همسری داشته باشی ؟

اینك چند غزلی از اشعار او :

غم دوری خورم و غصّه هجـران تا کی ؟
جور گردون کشم و محنت دوران تا کی ؟

غیر سرگشتگیم نیست نصیبی از عشق
در ره عشق سراسیمه و حیـران تا کی ؟

خانه صبر دل از دست فراق است خراب
دل بی‌صبر در این خانه ویـران تا کی ؟

حال عشاق پریشـان ز غم دوری تست
حال این جمع چو زلف تو پریشان تا کی ؟

درد عشقت همه دانند ندارد درمـان
پس امید من پردرد به درمان تا کی ؟

عاشق روی تو از کعبه و بتخانه گریخت
چند از کفر سخن ، قصه ز ایمان تا کی ؟

«حیدری» آن بت سنگین‌دل بی‌مهر و وفا
تا کی از جور و جفا نیست پشیمان تا کی ؟

* * *

جان به کف تا ننهد دوست به جانان نرسد
کس به جانان نرسد تا به لبش جان نرسد

تا که در مصر محبت نشود خـوار و اسیر
به عزیزی و شهی ، یـوسف کنعـان نرسد

یك شبی نیست به کوی تو که ازجور رقیب
تا سحـر نـاله عشـاق به کیـوان نرسد

دل که در عشق چو پروانه پر و بالش سوخت
باز ترسم که به آن شمع شبستان نرسد
هر شبی را و غمی را به جهان پایانی است
جز شب هجر و غم ما که به پایان نرسد
نیست در وعده خوبان چو وفا هیچ، دلا
جهد کن کار تو با یار به پایان نرسد
ساقی ساده و این باده چو باشد بگذار
قسمت «حیدری» از کوثر و غلمان نرسد

* * *

نگار ما ز سر لطف رو به ما آورد
به سجده رفت دل و شکر حق به‌جا آورد
بتی که از دهنش بوی شیر می‌آید
ندانم این همه ناز آخر از کجا آورد
ز بهر صید سر زلف حلقه کرد و بسی
به دام خویش دل رند و پارسا آورد
چو هست موی تو مشکین و بوی مشک‌افشان
خطاست باد اگر بویی از ختا آورد
سپید شد سرم از دست هجر زلف سیاه
بتا به موی تو هجرم به بر بلا آورد

مریض درد فراقیم وصل چاره ماست
طبیب بهر علاجم چرا به درد آورد ؟
چو غنچه پیرهن از شوق « حیدری » زده چاك
نسیم صبح مگر بوی آشنا آورد

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی
۲۲۳ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ - ص ۳۲۴

سیف‌القضاة مکری مهابادی

نامش میرزا حسن فرزند میرزا قاسم و ملقب به سیف‌القضاة ، از خاندان معروف وازمحترمین ساوجبلاغ بود . مؤلف تاریخ مشاهیر کرد چنین می‌نویسد :

سیف‌القضاة دانشمندی فرزانه ، خوش‌خط وشاعری توانا و مردی‌باهمت بوده و آثاری به فارسی و عربی و کردی از او به یادگار مانده است . تحصیلات علوم دینی و ادبی را در محضر دانشمندانی چون ملاشفیع بوکانی و ملاحسن قزلجی و ملاصالح صدرآبادی (سه‌درثاباتی) خاتمه داده وپس‌ازآن در دهی به نام« کویکجه‌لی» در اطراف میاندوآب اقامت گزیده و تا آخر حیات در این آبادی ضمن انجام خدمات دینی واجتماعی به‌کارهای کشاورزی و امور باغداری توجه خاصی داشته و از همین طریق ارتزاق کرده و اوقات فراغت را در مصاحبت اشخاص دانشمند و یا مطالعه سپری نموده است .

سیف‌القضاة متمسك به طریقه نقشبندیه و از مریدان شیخ شمس‌الدین یوسف برهان بوده و هرساله مدت یك‌ماهی را در خانقاه شرفکند در جوار مرقد

مرشد خود به سیر و سلوك و عبادت پرداخته است . مدت ۶۷ سال زندگی کرده و در اواخر سال ۱۳۲۳ ش برابر با سنه ۱۳۶۴ ه.ق. دار فانی را وداع گفته و در خانقاه شیخ برهان به خاك سپرده شده است .

از آثار فارسی وی چیزی بدست نیامد و اینك چند قطعه‌ای از اشعار کردی آن مرحوم که در دسترس بود نقل می کنیم :

طفلی دلم به ناله و زاری و فوغان ئه‌لی
خوه‌ش به‌وشه‌وه که‌روژی روخی دلبه‌رم هه‌لی
زولفت وه‌لاده روت نبوفیه به ده‌فعه‌یی
شه‌ورابری ، ستاره نه‌مینی ، قه‌مه‌ر هه‌لی
به‌وزولفی میروه‌حه‌ت‌مه که‌مه‌نعم له‌شه‌هدی لیو
ته‌یری که ضه‌عیفه ، ده ترسی له‌داوه‌لی
طفلی دلم گروی شه که‌ری لیوی گرتوه
به‌و دوهه ناره ژیری که وه بیخه باغه‌لی
ئه‌و قافیه‌ت به‌سانی دلی موددعی «حه‌سه‌ن»
ته‌نگه ، درنگه ، مه‌یلی به جنگه ،هه‌لی ، مه‌لی

چند بیت از یك قطعه :

بوچی زمانی دایکی له‌ئیمه مه‌نع کرا ؟
ئه‌وهینده‌ظولم‌وفه‌رق‌وجودایی وجه‌فاچیه ؟
ده کرانه دیل وبونه ئه‌سیری له‌نیو عه‌جه‌م
هه‌ورامی ، سابلاخی و عیلی چه‌لالیه

هیندیکی بوئه راك‌و بو سمنان وداموغان
ده‌سته‌یکی بوئه‌ویته که‌جی شیخی سه‌عدیه
یاده‌ر کراوی مه‌وطنه‌یا حه‌سبی بی گـوناه
کوردیکی مه‌زن‌و عاقل ومیردی حیسابیه
هه‌رماله کوردیکی‌ده‌چوی ده‌ت دی‌شیوه‌نه
ئه‌ورو که‌هه‌ردییکی ده‌چوی سدیروشادیه

غزل :

عـه‌نبـه‌ری زولفت بـه‌دەم صـه‌بـاده　　لەسـه‌رمافگی‌روت ، هه‌وری موت‌لاده
تا روژه کـوشیت روله کیـوان کا　　توزی غوصصه و غەم ، هەسته به‌باده
له عه‌شقت مـردم وەصیه‌ت بی‌له‌تـو　　بـوخـوت بم نیـژه ، تـه‌لقینم داده
تابلین ضـوححاك مـارله سه‌رشـانی　　تـا یەك له زولفی چین چینت بـاده
به جـامی دیـده‌ی جەمشیدی جەمه　　به‌ته‌ختی سینه‌ی وەك کـه‌ی‌قـوباده
گوتم: کوشتمت‌به غه‌مزه ، فه‌رمووی　　شیـوەم شیـرینه ، پیشه‌ت فه‌رهـاده
تاکوپا مال بی خـوینی مەظلومـان　　پەنجه‌ی شمشالت ، رەنگ وەخەنـاده

به هـومیدی وەم بی‌بـو سەر قەبـرم
بـویه‌وا «حەسەن» به مـردن شـاده

تأسف از نفاق و ناسازگاری :

چون دژمنین ده گەل یەك و نیمـانه ئیتتحـاد
رامان دەدەن به جاری له هەورازی پـونشیو
فکری به حالی خو کەن وبگرین به‌حالی‌خو
هي بی‌سه‌ری و عەداوەتی خـوتانه دیته ریـو

ره شماله مال و که‌شك و په‌نیره مه‌تاعی مه
قه‌صر و سه‌رایی فه‌لکی دیه پوله زیر و زیو

در رثاء فرزند جوانش که در یك حادثه به قتل رسیده سروده است :

به یاد جوانمرد ناکام

روز و شب از غصه‌ام چشم تر و اشکبار
خم شده قامت ز غم جسم ضعیف و نزار
زود سفر کرده‌ای ای پسر نوجوان
خاك بسر کرده‌ای این پدر دلفگار
«احمد» ناکام چون فوت به تبریز کرد
دامن سرخاب شدز اشك من آجی کنار
بس به‌خیابان بریخت خون‌دل ازدیدگان
پهلوی و تربیت گشت یکی لاله‌زار
ای فلك نیلگون خیز و به ماتم نشین
احمد سیفی بشد سوی بقا رهسپار
مرگ پس ازمرگ‌نوخوشترم از زندگی
عیش به بیتو مرا تلختر از زهر مار
میل به مال و منال بهر تو و از تو بود
بعد تو بر من حرام گلشن و باغ و عقار
کرد قیامت قیام از غم ناکامیت
بر پدر پیر تو چون گذرد روزگار
حیف که بردی بخاك اینهمه راز و نیاز
اینهمه حب و حیا اینهمه عظم و وقار

مهر پدر داشتی با آخوین آشتی
مادر و خواهر بهم با همه بوس و کنار
آمده از راه دور این تن رنجور او
سینه کن ای خاك چاك نیك در آغوش‌دار

* * *

۱ - عه‌زیز آره‌زوت زوری بوهینام
فرمیسکم سور بوزه ردی روی لینام
۲ - دیسان به آووی دوریت که‌وتمه گیر
دنیام لی تال بو بونه زمهه‌ریر
۳ - دنیا هیندیر بوله به فروسیخوار
فرمیسکی سودم به سپی ها تنه خوار
۴ - هه‌وا به حالم وه‌ك هه‌وران دگری
به ته‌رزه و به فرو بارانوهه‌وری
۵ - داری میشه و باغ بفردای پوشین
پاك ده‌لی مردون کفینان پوشین
۶ - شینی بهاره عاسمان هرده گری
هه‌وریش ناله نال روی خوی ده پچری
۷ - که‌ی کویستانان له‌فاسپه که‌وتن
بیهوش بون یا خوخه‌ویان لی که‌وتن

۸ ـ له گلك له گل كه‌وت نه‌ماته قته‌قی
سیروش له سیره و بانگوچه قچه‌قی

ترجمه :

۱ عزیز از دوری تو بیمارم و پیوسته اشك می‌ریزم .

۲ ـ دنیا در فراق تو برای من سرد و یخبندان و زمهریر است .

۳ ـ برف وسرما زمان را فراگرفته گویی اشك‌دیدگانم نیزیخ بسته‌است.

۴ ـ کما اینکه طبیعت هم بحال زار من اشك می‌ریزد .

۵ ـ برف سنگین طوری زمین رافراگرفته است که درختان کفن‌پوش بنظر می‌رسند .

۶ ـ درماتم بهارطبیعت اشك‌ریزاست وابرها شیون‌وفریادچهره‌می‌خراشند.

۷ ـ این سرمای نابهنگام کبك کوهساران را از قهقهه بازداشته یابیهوش کرده است .

۸ ـ لك‌لك و سایر پرندگان از نغمه‌سرائی لب فروبسته و ساکت و خاموشند .

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان
غربی ص ۱۵۱ ـ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲
ص ۲۷۷ ـ دیوان سیف‌القضاة چاپ۱۳۶۱

واحدی مهابادی

نامش علی واحدی فرزند حسین که در سال ۱۳۴۰ شمسی در یك خانواده

بی‌بضاعت در مهاباد متولد شده و تحصیلات ابتدایی را در مهاباد فرا گرفته و به دنیای تئاتر و نمایش وارد شده و در این فن اطلاعات کافی بدست آورد. درسال ۱۳۵۹ به شهرستان مراغه رفته و باعده‌ای از اشخاص فرهنگی و ادب دوست و شاعر آشنا و دوست شده و در انجمن ادبی آنجا شرکت می کرد.

از اوست:

یانماقین حکمتی

شمعه باخ، آغلاماقیله، اوره گی قان ائیلر
اوزونو شاد ائله‌ییب عاشقی گریان ائیلر
نه‌دیر علت منی یاندیرماقیوا شاد اولور
بو نئجه عشق‌دی جانا، منی بی‌جان ائیلر
سسله‌نیب حیرت‌ایله، شمع دئدی عاشقینه
بو سوزون عشقده چوخ قلبیمی نالان ائیلر
یان، گی عاشق بیلر اوز یانماقینین حکمتینی
درد هجرانینا، یانماقلیغی درمان ائیلر
ائشیدیب بوسوزو پروانه، قانات چالدی اوچا
گورنه شمعین باشینا شوریله جولان ائیلر
یئتیریب شعله‌یه ناگه چکیب ال جانیندن
گور نئجه عشقله جان، یارینا قوربان ائیلر
«واحدی» یان بو اودا سنده، بو پروانه کیمی
عاشق اوز یانماقینان، وصلینی اعلان ائیلر

گل گوزه‌ل

کاسه صبریم دولوب‌دور ، یوخ قراریم ، گل گوزه‌ل
جام وصلین تئز یئتیر سنسن نگاریم ، گل گوزه‌ل
دوزموشم‌هجرینده ایللردی ، گؤروم تا گول اوزون
قیل مروت ، یوخدو تاپ انتظاریم گل گوزه‌ل
بسکه هجرینده یانیب بیر شمع تك ذوب اولموشام
قالمایيب هجرانیوه صبر و قراریم ، گل گوزه‌ل
یوخ محبتدن اصیل بیر یاخشیلیق بو دنیادا
سن باری ائیله محبت ، گول عذاریم ، گل گوزه‌ل
قامتین گورجك قوپار دلده قیامت هرزمان
سرو قدیم خم اولوب ، یوخ اقتداریم ، گل گوزه‌ل
عنقریباً غرق اولام دریای غمده ، محو اولام
ای نجاتین ساحلی ! سنسن کناریم ، گل گوزه‌ل
«واحدی» گورسن نگارین گول جمالین اولمه‌سن
سویله . آی آهو باخیشلی نازلی یاریم ، گل گوزه‌ل

* * *

ای شانه بو گیسوی پریشانه دولاشما
جان‌رشته‌سی‌واراوردا چکیل‌یانه‌دولاشما
ای زلف سیه دایرهٔ خالده دورما
کافر بالاسی رشته‌ی ایمانه دولاشما
ای خال خیال لب جانفاندان ال چك
هندو بچه سر چشمه‌ی حیوانه دولاشما

ای غنچه‌ی نشگفته‌ی لعل لب جانان
انصاف ائله سنده خط ریحانه دولاشما

ای خط دئمه وار سرخط آزادی‌الیمده
باشون کسیلورسیب زنخدانه دولاشما

ای سیب‌زنخ‌ایسته‌یه‌سن‌یئتمه‌سین آسیب
آرام اوتوچون گوخم چوگانه دولاشما

گیرم یاناسان شمع تك‌ای گردن بللور
چوخ‌سرکش‌اولوب‌چاك گریبانه‌دولاشما

صراف‌ایله‌کیم چاك گریبانه یئتیشدین
یاز قاشیله گؤزدن‌داخی پستانه دولاشما

ای‌ناوك مژگان‌حذرائت سینه‌مه دگمه
ای سینه ساقین ناوك مژگانه دولاشما

«واحد»ینه گل‌شعله‌ی‌سوزانیمی گؤریان
پروانه کیمی شمع شبستانه دولاشما

از اوست :

هر گول آچیلا اول گل رعنا کیمی‌اولماز
هر عاشق اولان بلبل شیدا کیمی اولماز

مین‌لرجه بو دنیایه گؤزه‌للر گلـه بیرده
من سؤدیگیم‌اول‌شوخ دلارا کیمی‌اولماز

گولده‌ن اوتمنانی کی بلبل قاپیر هـر دم

مین بـاشقا تمنا بـو تمنا کیمـی اولماز

فخرائتمه‌سین اؤزسؤدوگی لیلاسینه مجنون

مین لیلی اگر گلسه بو لیلا کیمی اولماز

«واحد» دئمه چوخ عطرلی گولر ـ ییتشیبدیر

هـر عطر گلیب عنبر سارا کیمـی اولماز

کلیات علی واحدی ـ ادبیات اوجاغی ص ۵۵۴

وقایع نگار «صادق الملك»

مؤلف مشاهیر کرد چنین می‌نویسد:

میرزا علی اکبر متخلص به «افسر» و مشهور به «وقایع نگار»، فرزند میرزا عبداله منشی باشی متخلص به «رونـق» از ادبـا و شعرا و منشیان معروف عصر خود بوده که در سال ۱۳ شوال سال ۱۳۱۷ هـ.ق. در گذشته‌است.

وقایع نگار، روزی منشی خوانین اردلان و مدتی هم کاتب سیف الدین خان تیلکویی بوده‌است. او در شعر «افسر» تخلص می کرده و شاعر خوبی بوده ولی متأسفانه از آثار و اشعار او به جز آنچه که ذکر خواهد شد چیز دیگری بدست نیامد.

وقایع نگار، تألیفاتی هم داشته‌است، ازجمله کتابی بنام «حدیقه‌ی ناصری» که نسخه‌ی آن کمیاب است. در آن هنگام که عبدالحسین خان امیر تومان ملقب به «سالار الملك» نامزد حکومت کردستان بوده‌است، ادیب و شاعر معروف، میرزا

صادق ادیب الممالك فراهانی متخلص به «امیری» قصیده‌ای مبنی بر تظلم و شکایت بر سبیل مطایبه سروده برای والی مزبور می‌فرستد که در آن از افسر وقایع نگار شکایت کرده که مشارالیه لقب صادق الملکی را از نام ادیب که صادق بوده، دزدیده است. صادق الملك وقایع نگار بعد از آگاهی از قضیه و دریافت اشعار ادیب جوابی به گفته‌های او داده است که ابتدا قصیده ادیب الممالك و پس از آن اشعار جوابیه وقایع نگار را در اینجا ذکر می کنیم.

اینك قصیده ادیب الممالك فراهانی:

خدایگانا ! از دستبرد چرخ دغل　　سه سال نام من از نامه جهان کم شد
چو از صحیفه ایام محو شد نامم　　دلم چو دیده ز اندیشه پر تلاطم شد
برای یافتن وی به دست باد صبا　　کتابتم به خراسان و ساوه و قم شد
نشان نیافتم از وی به‌هیچ شهر و دیار　　شرار آهم از این رو به چرخ هشتم شد
سپس شنیدم کش برده خواجه افسر کرد　　بدان مثابه که خود نیز در توهم شد
گرفته نام مرا از برای خویش لقب　　وزین شرف به همه خلق در تقدم شد
دلم بسوخت از این درد و دود از او برخاست　　چنانکه دیدی آتش به خشك هیزم شد
غمین شدم که چرا کرم پیله افعی گشت　　سته بدم که چرا عنکبوت کژدم شد
چگونه خود را صادق کند خطاب کسی　　که او مکذّب نصب امیر در خم شد
هر آنکه بشنید این قصه در تحیر ماند　　هر آنکه برخواند این نکته در تبسم شد
نبشتمش که خدا را به خویش نام مرا　　مبند، ز آنکه نخواهد شعیر گندم شد
پلنگ باید سیاح کوه سهلان گشت　　نهنگ باید مساح بحر قلزم شد
ز نام نیکان کس نیك نام می نشود　　ببایدت پی نیکان گرفت و مردم شد

به‌عجز و لابه‌ام آن سنگدل نبخشود ایچ — بلی به بره کجا گرگ را ترحم شد
جواب من همه از خامه‌اش سکوت آمد — سلام من همه در حضرتش علیکم شد
چو بود جایش در آستان میر اجل — کمینه نیز در آنجا پی تظلم شد
خدایگانا ! بهر خدا اگر روزی — به چرخ کاخ تو هم سلك عقد انجم شد
بگیر نام رهی را از او و باز فرست — که مر ترا به‌هزاران چو وی تحکم شد
و گربه محضر شرعم روان کنی گویم : — ز کرگی خرك لنگ بنده بی دم شد
و گربه من ندهد گوش هوش‌خواهددید — که عنقریب دو گوشش جریمه دم شد

پی مطایبه این طرفه چامه بر بستم
اگر چه بر صفت تسخر و تهکم شد

و اینك جوابیه صادق الملك افسر :

« امیری » آنکه زخود غرق در توهم‌شد — ز نام و شهرت من سخت در تلاطم شد
بدون سابقه بر مقتضای طبع پلید — به نیش هجو گزیده مرا چو گژدم شد
فسای گند پراکند و شامه را آزرد — ادیب مملکت ما چو در تکلم شد
ندانم از چه ز من بی دلیل رنجیده — به نزد والی عالی پی تظلم شد
میان جامعه گر بنده صادق الملکم — ز صدق شهرتم اینسان ز شاه ومردم شد
ولی به‌کودکی ار گشت نام او صادق — کنون ز کذب وسفه‌صادقی از او گم شد
ایا ! ادیب امیری ! که صیت خوی بدت — به اصفهان و فراهان و ساوه و قم شد
ز یاوه گویی تو در تعجبم کآخر — هر آنکه حرف تو بشنید در تبسم شد
نوشته تو همه نا سزا و نفرین بود — به نزد اهل خرد تسخر و تهکم شد
مرا تحیر از این است نام و شهرت من — ترا چگونه چنین موجب تالم شد

چنان ز شهرت نیکوی من بر آشفتی　　که ناله نفست تا به چرخ هشتم شد
مراست عار ز همنامی کسی چون تو　　تو مدعی که مرا موجب تقدم شد
غرور برد ز یاد تو شیوه ی مردی　　خوشا کسی پی نیکان گرفت و مردم شد
به من کلام و سلامی تو کی فرستادی　　نوشته ای که جواب منت علیکم شد
ترازبیخردی خوددمی است غصه مخور　　زکر گی‌خرت ارلنگ گشت وبی‌دم‌شد
جواب بی‌ادبان گرچه هست بی‌ادبی　　ولی مرا ادب از مکتب اب‌وام شد
سخن بس است ترنجم زهرزه گوئی تو　　مرا به پاسخ تو عار از تشاتم شد

زضعف‌نفس‌بود آنچه گفته‌ای،زآنرو
ترنجد «افسر» وبهر تودر ترحم شد

بیت ذیل را وقایع‌نگار، با رعایت قاعده اخراج و ادخال درباره عزل فرهاد میرزا (معتمدالدوله) از حکومت کردستان و آمدن طهماسب میرزا (مؤیدالدوله) به جای او ضمن قطعه‌ای گفته است:

از تخت جلال رفت فرهاد　　طهماسب به جای وی مکان یافت

۱۴۶۴　　۲۹۰　　۱۱۷

۱۴۶۴ − ۲۹۰ = ۱۱۷۴

سال عزل اولی و نصب دومی ه‍ ق.　　۱۱۷۴ + ۱۱۷ = ۱۲۹۱

این بیت را هم در تاریخ بنای قلعه لشکرآباد به سال ۱۲۸۹ ه‍.ق. گفته است:

نوشت‌خامه«افسر»به سال تاریخش　　بسعی معتمدالدوله قلعه شد آباد

جنگ خطی و دیوان ادیب‌الممالك
فراهانی ص ۱۸۴ - تاریخ مشاهیر کرد
ج ۲ ص ۶۲

هه‌ژار

نامش عبدالرحمن شرفکندی ، که درسال ۱۳۰۰ شمسی در مهاباد متولد شده و تحصیلات مقدماتی را در یك دبستان و علوم عربی و صرف و نحو را در محضر پدرش که یکی از روحانیون فاضل و زحمت‌کش شهرستان مهاباد بود فرا گرفت.

هه‌ژارشاعر توانا وباسواداست که‌اشعارش‌به زبان کردی می‌باشد .ازاوست:

نامه بو وارشه‌و

کوردیکم ده‌وی چاپك و پته‌و — سه‌فه‌ر یك هه‌یه بوم بکابه شه‌و
نه هیلی تورك و عه‌جه‌م بزانن — داگیر که رانن له کوردستانن
مال له خانه خوی حه‌رام کراوه — مه‌سه‌لی کورده وله کورد روی‌داوه

* * *

پیشان بچیته شاری مهاباد — تلیشی بینی له‌و داری بی‌داد
ئه‌و داری قازی و سه‌یفیان‌پیدا کرد — جمهوریه‌تی کوردیان پی‌لا برد
پچته ئاگری داغ نیزه یه‌ك بینی — زه‌نگی هینا بی‌به دلوپی خوینی
کام خوین؟خوینه که‌ی‌لاوانی کوردی — له‌ریی نازادی مردن به مه‌ردی
ئه‌و کورده‌ی گیانیان به ئا واته‌وه — ئیستاش له و کیوه ده‌نگ ئه‌داته‌وه

ئەودار بە وئیزە دادەن وەك قەلەم
خوینە خەستە کەی کورە بارزانی
بەئاوی چاوی کـور کورژاوانی
شل بکریتە وە و لیك دری تەواو
لەجلکی شری هەیتـو بـارەکان
ریتالی بینن بەو خـوین و خـامە
کوتریکی سپی تیژپال ، بە سەر رەو
لاوانی دنیا ، پیاو چـاکانی مەرد
زور ملیونن کـورد لە ئاسیـادا
وەحشی استعمـارلە سەریـان زالە
زمانی زلکمـاك مەنع کـراوە
دەرمان ودوکتور بوتە ئەفسـانە
سیلاوی نەوتم ، پەیدا بـوی خاکم
دەچیتە (ستی) و (والستریتەوە)
ئەویش دەستبەندی بومن پی‌دەکرن
یاخو بوزینـدان ، دەم خـەنە نـاوی
کیواتمان هەموی کرایە سەنگەر
موساعە داتمان هەرتوپە و تفەنگ
چەك فروشانی شەرهـە لایسین
لە نیسیی خویان دە سلە مینەوە

قەلەمی هەرخوی هاوارکا بەدەم
کە استعماریان بە سەگ ئەزانی
بەردەرکی سەراله سـولەیمـانی
بکریتە کە للەی مصطفی خـوشنـاو
یان دەر بەدەر و شارە و شارەکان
هرژار یکی کورد بنوسی نامە
نامە بەریتە کـونگـرەی وارشەو :
شەریفانی هەرد ، صافانی بی گەرد
کـونتری گەلان لەروی دنیـادا
بریویە ریگـەی هەنـاسە و نـالە
دەرکی خـویندمـان لی داخـراوە
لیدان و قەمچی لەجی ی‌دەرمـانە
توتنم ، گەنمم ، خەرجم ، پیتاکم
سەدیەکی بـومن دەگـە ریتەوە
یاخـو تیغیکە سەرمـی یی دەبـون
یان پنکەی شەرە و مەطاری ئاوی
هیزی شەر و شورلیی دە خالە نگەر
لاومان‌دە کرینەدەستە چیلەی‌جەنگ
لەزیری گەلان گەلیك دەترسین
لە گمەی کوتر دە رە وینە وە

زمان هیمنی بلی ده یبـرن — قورعـان صه‌لاهـی تیابی ئه‌یدرن
ده‌ستی بنوسی و شه‌ی ئاسایش — توند ئه‌کری له تا و که‌له‌پچه‌وقایش

پله‌یام بو ماوماو

ماوما ومنووتو دو دوستی ها وده‌رد — به خوینی گه رم و به‌هه‌ناسه‌ی سه‌رد
هه‌ردو گیروده‌ی ده‌ست استعماریك — هه‌ردومـارانگاز بـه نیسئی ماریك
ئه و وه‌حشه‌ی بـه دم کینیا مژه — به‌جه‌دو چه‌پوك کـوردستان کـوژه
منو تو مالمان بـه ره‌لاو بـی خیو — پرته‌وت و گه نم پرله زیـرو زیو
توبه قسه‌ی کاهین من به گفتی پیر — ته‌وه کـه‌ل گیر بوین بین خودا گیر
له‌یه کتر کوزی و دوژمنی یه‌ك بون — ببری یه‌ك بون ودوژمن له‌بیر چون
دیوبکی پیاوخـور ، فیلبازو به دکار — له‌پیستی مه‌ردا گور گیکی خوین‌خوار
شه‌یتان لـه پیستی مـه‌لائیکان دا — له ژیـر سیبه‌ری پیرو کـه هـان‌دا
شارستانیه‌یـی سپیان پـوهینایـن — گور گان که‌وتنه کوز،لمبوزیان‌تی‌نایین
هاتن فیرمان که‌ن چون مه‌ده‌نی بین — چون نان بـراوی ده‌ستی ده نی بین
چزو ماموستای سیی دز ده‌ر چو ؟ ؛ — ز گك پری درو دروی لـه په ر چو
کان و کولیویان گشت لی فرانـدیـن — گوشتیان‌پرژاندین‌ئیسکیان کراندین
دزیان،بردی‌یان هـه‌رشتی مـال بی — وتیان مال خورا وبه گوی‌زوخال بی!!

* * *

گه‌ردیمو کراتی و ئازادی گه‌لان — ئه‌مه‌یه...خوز گه‌م به‌ور چی‌ته‌لان
که نگی قانونی چه‌نگه‌ل و ابوه — چجانه وه‌ریك ئه‌مه‌ی خواردوه ؟ ؟
ئه گر ئازادی مانای هه رشادی — بـوبـه هیران بـی ؟ تف‌له ئازادی

برام خەم مەخودەورن دەوراتە　　هاکاتیك چوئەم دەورو دوکانە
قانونیان تفی سەربەرە وژورە　　مەرگی سەرگی هارمەشهورە سورە
ئە وخوینەئالەی ئەوەن لەتەنمان　　ژراندیان لەسەر خاکی وەتە نمان
لاشەی لاوانی لە خوبندا شتل　　دە دیری کە وا خروانە بن گل
هەربیناشین بو.بوو بە گولی‌سور　　بونی ئازادی دا نزیك و دور
نە مامی بالای شەهیدانی لاو　　گوردانی کوردان مەردانی‌ماوماو
ئە و شەهیدانی سەر بەست‌وئازاد　　چلە نایروبی یان لە مهاباد
بە رز دە بنە وە ودەبنە سیدارە　　پی‌یان دادکری هەرچی بە دکارە
ئالای ئازادیان‌لەسەرهەلدەکری　　شوقی ئازادی دنیا دادەگری
تا ترسیین خوینمژبینە وەسەرمان　　دەبنە کوتك‌وداس‌رمب‌وخەنجەرمان
ئەوساهە مومان‌خوش رادە بویرین　　لەشوین‌ئیستیعمارنە فرین‌دەنیرین

پیاوی چی ؟

لورکە توعەبدی لەلای من بە شی نە خوراوی چی ؟
هەزرنی نالە نجو ساوە رو شوربناوی چی ؟
رە نجبەری بی‌بەش وموچەی بە ژی چی وئاوی چی ؟
روت لە سەرمایە بلەرزە جل و پیلاوی چی ؟
لە سەرت دەرکە خەیالات گە زی چی‌رجاوی‌چی؟
خونیدنت بو چیە ؟ زانین چیە ؟ هەرمە یزدانە ؟
مە درەسە پو کوروی من ، جیی کوری توزیندانە
خوی هەزار سالەتە بار کیشی لەلای بیگانە
ناوی ئازادی لە بیر خوت بەرەوە ئازانە

کی به‌توی گوت ببه‌شت؟خویندنی چی و ناوی چی ؟

ئه‌م ده‌ناسی به‌ری پیم و ابو به هیزی و پرسام

به‌ینی خومان بی که‌توم هاته‌وه پیرولیت ترسام

هه‌رله ترساپوهه‌رام کردو گوتم کوردی پرام

هه‌ته‌رر کرده وه که‌ت ئیسته که‌رون بوره‌له‌لام

په‌تی ئه‌م ترسه سپاوه !به‌نی‌نه سپاوی‌چی ؟

سه‌دهه زار قافه زی‌خوت‌هات‌ووتت کوردنابم

نو که‌ری پیشه‌یی پیشومه منیش وه‌ك بابم

له زه‌مانی به‌ری چون بومه ... ده‌بی‌هه راوابم

سه‌رته هه‌ر که‌س‌وبی کوردم‌له‌ریگه‌ی‌وه‌ستابم

پیاوه‌تی توئه‌مه پوئیسته بلی پیاوی چی ؟

شاعر بازیافته

گوهر

نامش سیدمحمدرضا مرتضوی تبریزی فرزند سیدعلی نقی است که درسال ۱۳۲۳ شمسی در تبریز از یك خانواده محترم متولد شده است و تحصیلات خودش را تا ششم ادبی در ایران بپایان رسانیده و بعد برای ادامه تحصیل به امریکا رفته است .

مرتضوی دارای سه پسر و یك دختر می‌باشد که پسرانش برای ادامه‌ی تحصیلات خودشان به امریکا رفته و مشغول تحصیل هستند .

مرتضوی مرد شریف ، پاکدل و دوست صدیق و بنجابت و پاکی‌معروف هستند .

مرتضوی برادرزادهٔ دانشمند محترم آقای دکترمرتضوی استاد دانشگاه و رئیس سابق دانشگاه تبریز است که فوق‌العاده مرد محبوب و مورد احترام مردم هستند . مرتضوی شاعر است و در شعر گوهر تخلص می کند . اغلب‌اشعار ایشان رباعی است و غزل هم می‌سراید .

از اوست :

جز ذکر تو هیچ کار نتوانم کرد — درمان دل بیقرار نتوانم کرد
گر هر نفسی هزار شکرت گوید — «شکر تو یك ازهزار نتوانم کرد»

ای درگه تو پناهگاه همه کس — مهر و کرم تو عذرخواه همه کس
لطف تو به‌یك نظر دوصدچاره کند — درد دل وسوز اشك و آه همه کس

* * *

از غیر خدا جمله فراموشی به — از باده‌ی وحدت همه بیهوشی به
در محفل فقر و حلقه‌ی اهل ولا — دم نازدن و حیرت و خاموشی به

* * *

هرگز نزنم‌دری‌به‌غیر از دردوست — دردیده‌ودل‌نیست‌به‌جز‌منظردوست
در محفل او پای ز سر نشناسم — سردوست‌ندارد آنکه‌دارد‌سردوست

* * *

آنکس که تو را شناخت کس را نشناخت
مشتاق گل و روی تو خس را نشناخت
آنکس به یقین بهشت عشق تو گزید
واصل شد و دوزخ هوس را نشناخت

* * *

یارب تو دوای دردمندان بفرست — جامی ز کرم به بزم رندان بفرست
پابند به چند و چون نیم از کرمت — چندان که عطای تست‌چندان بفرست

* * *

افسون زماله خوب خوابت کرده‌است — زآبادی خودخوب خرابت کرده‌است
چون برف اگر از آسمان آمده‌ای — ننشسته ، نشستهٔ خوب آبت کرده‌است

بر آینه‌ی بخت کسی گرد مباش
درمان چو نمی کنی، دگر درد مباش
با گرم‌دلان حریف دمسرد مباش
باش آنچه که می‌باشی نامرد مباش

* * *

یارب تو به خلق مهربان دار مرا
از آتش خشم در امان دار مرا
ای مظهر نور آسمانها و زمین
آیینهٔ نور جاودان دار مرا

* * *

حاشا که ز حکم تو در افغان باشم
یا نیم نفس خلاف فرمان باشم
جان بر کف و عاشقت چو اسماعیلم
تا آنکه به راه دوست قربان باشم

* * *

دل کعبه‌ی عشق لایزال تو بود
جان شیفته‌ی ذات و جمال تو بود
ای وصل توام غایت آمال وجود
بپذیر مرا وقت وصال تو بود

* * *

بحر کرمش بلند و پستی نگذاشت
جز عشق و نشاط و شور و مستی نگذاشت
با این همه کثرت از کمال وحدت
یك نقطه غلط به حرف هستی نگذاشت

* * *

در کتم عدم که نقش دنیا زده‌اند
بر سینهٔ ما مهر تولا زده‌اند
گر روشنی شمع بود از شعله
بی شعله شرار عشق در ما زده‌اند

* * *

تا جرعه‌یی از جام الستت ندهند
آگاهی از این بلند و پستت ندهند
تا کشته‌ی وادی محبت نشوی
سر رشته‌ی عاشقی بدستت ندهند

ما را به جمال خویش بینایی ده ما را به کمال خویش دانایی ده
ما بندهٔ ناتوان و مشتاق توایم ما را ز وصال خویش برنایی ده

* * *

می‌میرم اگر که جستجویت نکنم تا با همه خلق گفتگویت نکنم
چندان به تو عاشقم که نبود نفسی کز غایت عشق آرزویت نکنم

* * *

من ناله‌ی عاشقان نمی‌دانستم من گریه‌ی بی‌امان نمی‌دانستم
عشق تو چنین واله و حیرانم کرد من جذبه‌ی لامکان نمی‌دانستم

* * *

آن کس که به نیکویی نشانست تویی محبوب همه در دو جهانست تویی
و آنکس که به‌لطف خویش درروز جزا با دشمن و دوست مهربانست تویی

* * *

مرا در حد وصف او سخن نیست سخن در حد بی‌حدکار من نیست
حدیث عشق جانان چون توانم که با اویم خبر از خویشتن نیست

* * *

بی‌یاری دیده دیدنم ده بی‌منت پا دویدنم ده
بی صوت کلام گفتن آموز بی گوش ز جان شنیدنم ده

* * *

یارب به تو آنچنان منم پیوسته کز خویش بریده‌ام زخود بگسسته
چندان به تماشای رخت مشتاقم کز دیدن غیر تست چشمم بسته

مائیم و مراد دوست جویان همه عمر　　معبود پرست وذکر گویان همه عمر
یك لحظه تجلی جمالش خوشتر　　از جلوه‌ی حسن خوبرویان همه عمر

* * *

مپسند که با دیده‌ی پرخون بروم　　محروم ز بخشش تو محزون بروم
از درگه‌تو ، گبرو مسلمان ویهود　　نومید کسی نرفته من چون بروم

* * *

آتش به جان عشقم ، افروختنی چه باشد
سرتا به پا شرارم ، خود سوختنی چه باشد
روز ازل ز هستی عشق تو برگزیدم
خود عشق عشق‌عشقم ، آموختنی چه باشد

* * *

ای دل چه خوشست جان به جانان دادن
نقدینهٔ جان به راه ایمان دادن
چون هر چه بود عنایت از حضرت دوست
در راه رضای او دل و جان دادن

* * *

ای دل ز چه مرد دیدن طور نیی　　بر دار فنا بسان منصور نیی
چون ذره زسر چشمهٔ خور دورنیی　　خود رابرسان به نورا گر کورنیی

* * *

آن کس که رموز غیب دانست تویی　　هر کار محال را توانست تویی

گر خلق جهان به‌یکدگر میمانند آن کس که به‌هیچکس نمانست تویی

* * *

ما از دل و جان مطیع فرمان توایم هر لحظه به هر بهانه قربان توایم
جز ذکر تولب به نغمه‌یی نگشودیم در گلشن جان هزاردستان توایم

* * *

یارب ز خودم جدایی‌ام ده از دام ریا رهایی‌ام ده
با جلوه‌ی حق به ذات مطلق زین بیشتر آشنایی‌ام ده

* * *

ای عشق تو مهر عالم‌آرای همه وصلت به جهان اصل تمنای همه
چندان به‌توعاشقم که‌می گویم فاش قربان تو جان من شود جای همه

فهرست اسامی کسان و خاندان آنها

الف

امامی خلخالی ص ۴ اسنوی ص ۷
امام بغوی ص ۷ ابن حاجب ص ۷
احمد بن ابن‌الحسن شیرازی ص ۹ ابو حامد محمد بن محمد غزالی ص۱۲
امیرعلیشیر نوایی ص ۱۲ ابو یزید خلخالی ص ۱۵
امین احمد رازی ص ۱۴ ، ۳۲۱ آقا حسین ص ۲۸
اسماعیل ص ۱۸ ابن فوطی ص ۱۹
استاد بسیج ص ۴۴ - ۴۳ ابودلدل خلخالی ص ۴۸
اهرمن ص ۴۳ - ۳۹۶ اعظم آصف ص ۵۴
ابی جعفر ص ۵۵ اصولی خویی ص ۶۵
ابی مخنف ص ۵۵ ابراهیم ثابت طسوجی ص ۷۲
ارسلان ص ۷۳ آلب ارسلان یورك ص ۷۳
ارسلان بن طغرل سلجوقی ص ۹۳ امیر چوبان ص ۷۳
آقا سیدحسین رباطی خویی ص ۹۴ امیر محمود فرزند مظفر ص ۷۱
آیت‌الملك ص ۷۶ ایرج افشار ص ۹۳
ابو نصر فراهی ص ۷۴ اسماعیل بن حماد ص ۹۱
امیر محمود فرزند مظفر ص ۷۴
احمد بن خلیل ذوالفنون خویی ص ۹۷ - ۹۸ ابن‌الفرقاح ص ۹۷
ابن‌الوکیل ص ۹۷ ابن‌الزملکانی ص ۹۷
المزی ص ۹۷ ابوحینان ص ۹۷

امیرالمؤمنین ص ۱۲ ، ۱۹　　ابن‌الصلاح ص ۹۸
امام کور ص ۹۸　　ابن مالك ص ۹۸
ابوعبدالله ص ۹۸　　ابن‌الخویی ص ۹۸
امام جمعه شیخ اسداله ص ۱۰۹　　آخوند خراسانی ص ۱۰۲
آقا محمد خان ص ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۳۲۹
احمد بن بکر ملقب به ابوالقاسم ص ۱۲۴　　ابوالحق شیرازی ص ۱۲۴
ابوطالب شیرازی ص ۱۲۴　　ابن جنّی ص ۱۲۴
اسماعیل خویی ص ۱۳۰　　ابن حوقل ص ۱۵۴
آخوند ملا ابراهیم سرابی ص ۱۵۵　　اختر ص ۱۵۸
آقازاده علیایی ص ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
اعتماد ص ۱۷۹　　احمد مداح دیلمقانی ص ۱۹۷
ابن سینا ص ۲۰۶　　اعجوبه ص ۲۴۰
احمد سلماسی ملقب به ضیاءالاسلام ص ۱۹۳
آقا میرزا محمد جوادزاده ص ۲۲۹
آقا حسین صدیق سلماسی ملقب به صدیق‌الاسلام ص ۱۹۵
آرمان ص ۲۲۸ ، ۲۲۶　　ارژنگ ص ۲۱۳
ابراهیم دیلمقانی ص ۲۳۴ ، ۲۳۵　　ابن فقیه ص ۲۵۲ ، ۳۰۱
امیر حشمت نیساری ص ۲۴۲　　ابراهیم پورداود ص ۲۴۲
ادوارد براون ص ۲۴۲ ، ۳۱۷ ، ۳۰۹　　احمد دهقان ص ۲۴۲
ایاز ص ۲۵۴ - ۴۵۴　　اسدالله ص ۲۶۷

آقا سیدعلی عالم ربانی ص ۲۶۰ امام موسی بن جعفر (ع) ص ۲۷۶
آقا محمد بهبهانی ص ۲۵۸ احتجاج طبری ص ۲۷۶
امیر خان سردار ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴ ابوعبدالله مغربی ص ۲۸۴
ابوالحسن الاقطع مغربی ص ۲۸۴ آقاضیاءالدین عراقی ص ۲۷۶
ابو عثمان مغربی ص ۲۸۴ ابومدین مغربی ص ۲۸۴
ابومحمد مرجانی مغربی ص ۲۸۴ ادیب طوسی ص ۲۸۴ ، ۳۵۸
ابوالحسن مغربی ص ۲۸۴ آقا علی مدرس زنوزی ص ۲۷۷
آقا عبدالله زنوزی ملقب به استادالاساتید ص ۲۷۷
احمد فرزند موسی رشتی ص ۲۸۲ آقا سیدعلی مسکین زنوزی ص ۲۷۹
امیر خان ص ۲۷۴ ابوالفضل شهبازی ص ۲۹۲
احمد کسروی ص ۳۰۱ استاد هه‌ژار ص ۴۹۴
اسکندر ص ۲۹۵ ، ۳۰۳ امام جعفر صادق ص ۵۱۰
ابن‌الحاج هژارمیردی فرزند حاج حسن ص ۵۵۵ ـ ۵۵۸ ـ ۵۵۶
اشرف ابن شیخ‌الامام ص ۳۰۷
اوحدی ص ۳۰۲ ، ۳۲۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴
۴۱۷ ـ ۳۱۵ ـ ۳۲۲ ـ ۳۸۹ ـ ۳۹۹
آتشی مشهدی ص ۳۰۲ اعرجی ص ۳۱۲ ، ۳۱۳
امیر حسینی ص ۳۱۶ آدم ص ۳۸۹
اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۷ ـ ۳۰۸ ۳۰۹ ـ ۳۱۰ ـ ۳۱۱ آذر بیگدلی ص ۳۱۹
ابراهیم ص ۳۰۸ ـ ۳۱۸ ـ ۳۰۷ ابن یوسف شیرازی ص ۳۲۹

اوحدی کرمانی ص ۳۱۵ آخوند ملا حسین دخیل مراغه‌یی ص ۳۳۳
ابراهیم نجفی ص ۴۷۷ ابن یوسف ص ۳۳۰
احمد آقا فرزند بایزید آقا ص ۴۹۳ آقا محمدتقی ص ۳۳۱
آقا محمد ص ۳۳۱ ابوالفرج رومی ص ۳۳۷ - ۳۴۰
امام هدی ص ۳۳۷ ایرج ص ۳۷۲
احمد خان مقدم بیگلر بیگی ص ۳۴۸
اویس جلایری ص ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۵۳
اسکندر خان مقدم (سردار ناصر) ص ۳۴۸ آخوند رستم آبادی ص ۳۴۷
ابراهیم ابوالحسن مراغی ص ۳۶۰
امام زمان(ع) ص ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۵۲۹ - ۵۳۰
امامزاده اسماعیل ص ۵۱۰ آقا میر ولی‌الله ص ۳۹۴
ابوالفضل حسرت ص ۵۳۹ احمد جودی معین‌الاسلام ص ۴۰۴
احتشام محمد خان زنگنه ص ۵۲۶
اتابك اعظم میرزا تقی خان فراهانی ص ۵۲۸ اکبر پاشازاده ص ۴۱۵
احمد راحمی ص ۴۱۴ ، ۴۱۵ اصغر برزلی(خشنود) ص ۴۱۱ ، ۴۱۰
اسماعیل کمال‌الدین ص ۵۱۰ ابراهیم خیری ص ۴۰۷
ابراهیم عبدالقادر فرزند عبدالعزیز مشهور به «پەربەلاو» ص ۵۰۶
ابوریحان بیرونی ص ۴۳۲ امام خمینی ص ۵۴۷
حاج حسین حمیدیه ص ۴۷۸
اوروجعلی غمزده (طلوعیان) ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹

۴۵۰ - ۴۳۶ - - ۴۳۷ - ۴۵۲
ابراهیم نجفی ص ۴۷۷ ابوالقاسم پرویزی (عارض) ص ۴۳۴
اسماعیل حمیدیه (نشید) ص ۴۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۸۳
آقا میرزا مهدی ص ۴۵۶
آقا خان فایض (نعمت‌اللهی) فرزند پاشا ص ۴۵۴ - ۴۶۸ - ۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳
آقا شیخ عبدالحسین مجتهد قره‌چبوغی اعلی‌اله مقامه ص ۴۵۲ - ۴۵۳
ابن زیاد ص ۴۵۱ آل سفیان ص ۴۵۲

ب

باقر خلخالی ص ۲۵ ، ۲۱ ، ۲۳ بسیج ص ۴۳ ، ۴۴
بهرام ص ۴۰ ، ۵۴ برهان ص ۵۶
بدیع‌الزمان ص ۵۶ برهان خلخالی ص ۵۴ ، ۵۵ - ۴۱
برجیس ص ۵۴ برقی (خویی) ص ۶۹ - ۷۰
بیگلر بیگی اروی ص ۸۴ بدر فارقی ص ۹۷
برزالی ص ۹۷ بابا خان لسان‌زاده خویی ملقب به حشمت ص ۱۱۱
بهمن میرزا ص ۱۱۸ باباخان عنایت‌السلطنه ص ۱۵۶
بیگلر بیگی ص ۱۵۸ بحری میانجی ص ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷
بختیار نصرت سرابی ص ۱۸۵ - ۱۸۶ بهروز یاور ص ۱۸۸ ۱۸۹
بوطالب ص ۲۸۶ بطلمیوس ص ۳۰۰
بولیك ص ۳۰۱ بلاذری ص ۳۰۱

بیگی ص ۳۰۲　　بولود قاراچورلو (سهند) ص ۴۲۱ - ۴۲۵ - ۴۳۱ - ۴۳۰
۴۲۲ - ۴۲۷ - ۴۷۱
باقر خان ص ۴۲۵ - ۲۹۲　　بدیع‌الزمان ص ۵۲۴
بیان‌الملك ص ۵۲۸

پ

پیغمبر اکرم (ص) ص ۱۰ ، ۱۸ - ۹۱ - ۲۰۳ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۳۰۵ - ۳۱۸ - ۵۵۶
۳۲۸ - ۶۵ - ۲۵۸ - ۳۲۸ - ۳۳۷ - ۲۶۹ - ۱۴ - ۳۳۰
پروین قاجار ص ۵　　پرویز ص ۴۰
پناه میرزا رضی (بنده) ص ۱۱۵
پرویز خان صفیرالعارفین ص ۷۱ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۳۹
پرویز خان غافل سلماسی ص ۲۳۸ - ۲۳۹　　پروین ص ۲۴۴
پیر محمد یادگاری ص ۲۹۷ - ۲۹۸　　پیر مراغه ص ۴۶۸
پیشه‌وری ص ۵۱۰

ت

تقی‌الدین ابراهیم کفعمی ص ۱۱　　تقی‌الدین اوحدی ص ۱۷
توکل خلخالی ص ۲۰　　تیمور ص ۴۰ - ۳۵۲
تهمتن ص ۴۷
تربیت ص ۸۰ ، ۷۸ ، ۷۱ ؛ ۱۱۷ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۳۷ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۳۰۸

۳۵۵ - ۲۳۸ - ۲۴۲

تقی خویی ملقب به صمد علیشاه ص ۷۲ تقی خویی ص ۷۱

تقی علیایی ص ۱۸۰ تالاندی ص ۲۵۳

تقی بینش ص ۳۵۱ تیزهوش ص ۴۱۷

تقی خان امیر نظام ص ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۸

ث

ثقة‌الاسلام ص ۱۱۷ ، ۲۴۲ ، ۳۷۲ ثابت اندبیلی ص ۲۵۳ ، ۲۵۴

ج

جهانشاه خدیجوی خلخالی ص ۴۸ جبرییل ص ۵۴

جهانگیر معصومی ص ۵۷ جمال خویی ص ۷۳

جلال‌الدین محمد مجدالاشراف ص ۷۱ ؛ ۹۲ ؛ ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۹ ؛ ۱۱۰،۱۲۶
۱۱۲؛۱۱۱،۱۲۷ ، ۱۹۵،۱۹۸،۱۹۷؛۱۹۳

جبار آیدینلو ص ۱۲۸ جمال خلیل شروانی ص ۱۴۲

جمشید واقف خویی ص ۱۴۹ جعفر خان زند ص ۱۵۸

جعفر قلی خان دنبلی ص ۱۹۹ جعفر سلماسی ص ۲۳۳

جهانگیر خان سلطان ص ۲۵۶ جامی ص ۲۸۱؛۳۱۲،۳۱۷؛۳۲۶

حاجی خلیفه ص ۳۱۷ جهانشاه خان پادشاه ص ۳۰۷

جابر انصاری ص ۵۱۱ جعفر سلطان‌القرایی ص ۳۰۶،۲۷۹،۷۹،۳۰۷

چ

چنگیز ص ۴۰، ۲۳۳؛ ۲۹۵

ح

حشری ص ۷　　حسام‌الدین ص ۱۱
حسین (ع) ص ۲۸، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۸۳، ۲۵۳؛ ۵۴۵، ۱۵۵؛ ۵۴۲
حکیم باشی ص ۲۸　　حسین شمس مشرقین ص ۲۸
حاجی خلیل ص ۳۵
حافظ ص ۳۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۲۸، ۳۰۶، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۸۸، ۳۶۱؛ ۴۷۵، ۵۴۷
حسان ص ۵۶　　حسن خلخالی مدحت ص ۵۷
حسین خویی ص ۷۶　　حقیر خویی ص ۷۷
حجت‌الاسلام ص ۶۵　　حمزه میرزا ص ۶۷
حاج حسن نیما ص ۶۵　　حسن حسام خویی ملقب به مظفری ص ۷۳
حاجی میرزآقاسی ص ۷۸، ۵۲۴، ۵۲۵　　حسام چورسی ص ۷۵، ۷۴
حمداله مستوفی ص ۹۳، ۱۹۲، ۵۱۰　　حاج خلیفه ص ۹۳
حیران دنبلی ص ۸۱، ۸۴، ۸۵؛ ۸۷، ۸۳؛ ۸۲، ۸۶
حسین بن علی بن سینا ص ۹۱
حاج محمد نخجوانی ص ۹۵، ۸۷، ۲۵۴، ۳۰۶، ۵۱۴
حاج حسین نخجوانی ص ۸۲، ۳۰۹، ۳۰۷
حاج محمد صادق خویی ص ۱۰۰، ۱۰۱　　حاج رجبعلی نیلی ص ۱۰۶

حسینعلی خان امیرنظام ص ۱۰۷ حاج ملاحسینعلی یاهوی خویی ص ۱۲۶
حسین ولی‌زادگان تایب خویی ص ۱۳۴، ۱۳۵
حاجی محمدحسین ص ۱۵۸ حسن سرابی ص ۱۵۵
حیدر بابا ص ۳۷۲، ۴۳۱؛ ۴۲۷، ۵۴۱، ۵۳۹؛ ۵۴۲، ۵۴۰
حاج عباسعلی رجوی ص ۲۰۴ حسن آقا فرزند بحری میانجی ص ۵۱۵
حسین آقا فرزند بحری میانجی ص ۵۱۵
حاج اسماعیل امیرخیزی ص ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳
حاج محمد تقی‌زاده ص ۲۳۰ حاجی رضا صابر دیلمقانی ص ۲۳۸
حبیب‌الله لسان‌الولایه ص ۲۳۹ حشمت‌الله منتظری ص ۲۲۶، ۲۲۸
حاجی میرزا غفار مرندی (حقیر) ص ۲۵۵
حسینقلی خان دنبلی ص ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۵۸
حضرت زهرای بتول ص ۲۶۸؛ ۴۳۴، ۴۶۴
حاج میر عبدالرسول حسینی زنوزی ص ۲۵۹
حسین خان بیات ماکو ص ۲۷۳ حاجی میرزا عبدالله موسوی ص ۲۷۶
حاج میر احمد ص ۵۴۲ حاج سید ابوالحسن اصفهانی ص ۲۷۶
حاج حسین حمیدیه ص ۴۷۸ حضرت عبدالعظیم ص ۲۷۸
حضرت شیخ ابراهیم چوبنانی ص ۳۲۸
حاج میرزا رفیع نظام‌العلماء ص ۲۷۹
حضرت قطب‌العارفین معین‌العلماء ص ۴۵۳
حاجی علی خان حاجب‌الدوله ص ۳۰۲؛ ۳۰۳ حمید سعادت ص ۳۲۰

حضرت صدرالدین قونیوی ص ۳۱۶ حاجی خلیفه ص ۳۱۷
امام حسن (ع) ص ۳۰۷ حسین اصفهانی ص ۳۱۹
حاجی عبدالقادر یزدان‌پناه ص ۳۳۶ حکیم احسن‌الله خان ص ۳۳۱
حضرت عارف علیشاه ص ۳۳۱ حسین پاشاخان میرپنج ص ۳۴۸
حاجی میرسلام‌الله موسوی مجرم مراغه‌یی ملقب به مجذوبعلی (حاجی کبیر آقا) ص ۳۶۵، ۳۴۶؛ ۳۴۷، ۳۴۲؛ ۳۶۸، ۴۳۷، ۴۶۷، ۳۰۵
حاج مهدی شکوهی ص ۳۶۰، ۳۶۱ حاجی فتوحای مراغه‌یی ص ۳۶۲
حیدر عباسی (باریشماز) ص ۳۸۹ حضرت رضا (ع) ص ۴۱۶، ۴۰۴
حوا ص ۳۸۹ حاجی ملا محمد رحیم جودی ص ۴۰۴
حاجی میرزا حسین آقا مجتهد ص ۴۰۴ حسن راحمی ص ۴۱۴
حیدر غفاری ص ۴۴۱، ۴۴۲ حاجی عیسی فتوحی (فریدالملك) ص ۴۵۵
حسن عسگری (ع) ص ۴۶۴ حسین خان نظام‌الدوله ص ۵۲۸
حاجی محمد نخجوانی ص ۵۱۴ حضرت ولیعصر (ع) ص ۵۲۹
حاج میراحمد موسوی ص ۵۴۲؛ ۴۷۰ حسام‌الدین علی نقشبندی ص ۵۰۷
حاج معین‌العلماء ص ۴۶۷ حسین نجفی ص ۴۷۷
حسین مقدسی (نادم) ص ۴۷۳، ۴۷۴ حاج قنبر کاظمی ص ۴۵۹

خ

خدا ص ۴، ۱۰، ۱۵، ۴۷، ۶۵، ۷۴، ۹۲، ۸۲، ۱۰۴، ۹۷؛ ۱۱۱؛ ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۹؛ ۱۵۰، ۱۶۵؛ ۱۴۳؛ ۱۶۹، ۱۶۷، ۲۰۴؛ ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۲۵، ۲۷۰

۲۷۱؛ ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۶۶؛ ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۳؛ ۲۹۵؛ ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
۳۰۶، ۳۲۱، ۳۳۰؛ ۳۳۷؛ ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۱؛ ۳۶۵،۳۶۲، ۳۵۷، ۳۷۶، ۳۹۷، ۴۰۸
۴۰۶،۴۵۷، ۴۶۴،۴۵۱، ۴۷۶، ۴۶۹، ۴۷۱؛ ۴۸۱،۴۸۴،۵۱۴: ۴۸۵،۵۲۲، ۵۱۵، ۵۵۷
خاقانی خلخالی ص ۵ خاقانی ص ۳۳، ۹۳
خلیل خلخالی ص ۶ خاقان ص ۴۱؛ ۸۸
خسرو ص ۸۹.۱۱۸، ۵۰۵؛ ۱۰۸، ۳۰۹ خیام ص ۵۲۰
خلاصه‌ی عباسی ص ۸۰ خلیل ص ۷۵؛ ۳۰۳، ۲۵۴
ختنی ص ۹۷ خواجه یوسف حیران دهخوارقانی ص ۱۰۵
خرم‌کردشتی ص ۱۱۲ خسروخان اردلان ص۱۵۸
خواجه علی خویی بادامیاری ص ۱۰۶، ۱۰۵
خسروخان سلماسی ص ۲۳۹،۲۳۷ خواجه بنده‌نواز ص ۲۸۲
خضر ص ۲۷۴،۱۶۶،۲۶۸،۳۶۲،۱۳۹ خانیکف ص ۳۰۰، ۳۰۱
خواجه نصیرالدین طوسی ص ۳۲۰، ۳۶۲
خواجه رشیدالدین فضل‌الله ص ۳۱۶ خواجه غیاث‌الدین ص ۳۲۱
خلیل سلطان ص ۳۵۲ خسرو معزالدین ص ۳۳۹
خواجه عبدالقادر ص ۳۵۷؛ ۳۵۳، ۳۵۵ خیری ص ۴۶۱
خلیفه عبدالرحمان ادیب زندی ص۵۵۸ خلیفه‌محمد عاجز میانجی‌ص۵۱۹
خشنود ص ۴۱۰ خواجه عبدالله انصاری ص ۵۲۶

د

دکتر روزن ص ۸　　دکتر مفتاح ص ۱۲
دهخدا ص ۱۱، ۱۲؛ ۱۳، ۳۷؛ ۷۱، ۷۹؛ ۹۸؛ ۹۹، ۱۴۱؛ ۳۴۳، ۷۴
دکتر محمد امین ریاحی ص ۷۳؛ ۹۲؛ ۹۳، ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۴۴؛ ۳۴۹؛ ۳۴۳
۳۶۳، ۳۶۵
دکتر حسن احمدگیوی ص ۳۷　　دکتر خیام‌پور ص ۱۱۷
دکتر فضلی‌بیگ ص ۱۱۵　　دکتر حبیب خویی ص ۱۴۶
دکتر مهدی مجتهدی ص ۲۴۲　　دکتر رحیم هویدا ص ۱۵۴
دکتر جاوید ص ۱۷۹، ۱۷۸　　دیلمقانی ص ۲۳۵
دکتر رضازاده شفق ص ۲۴۱　　دکتر مهدی بیانی ص ۲۸۰
داروین ص ۲۷۶　　دیوان بیگی ص ۳۰۲
درویش اشرف ص ۳۰۸　　دولتشاه سمرقندی ص ۳۱۷؛ ۳۱۹؛ ۳۲۱، ۳۵۲
درویش کبیر ص ۳۲۷، ۳۲۸　　دیوانه پیر ص ۳۳۵
درویش کبیر ص ۳۲۷　　دیهیم ص ۳۸۷؛ ۲۲۷
دلبر ص ۴۱۹　　داود مثمر عاصی ص ۴۴۰؛ ۴۴۱
درویشعلی (عاشق) ص ۴۳۷؛ ۴۳۹

ذ

ذبیح‌الله صفا ص ۳۱۲　　ذاکر ص ۴۱۲؛ ۴۱۴

ر

رستم ص ۲۳۴،۴۷ رکن خویی ص ۹۳،۹۲
رکن‌الدوله محمدتقی‌میرزا پور قطب‌السلاطین محمدشاه غازی ص ۱۰۶
رشید یاسمی ص ۱۴۱ رضا قلی مشفق سرابی ص ۱۵۷
رحیم تقی‌زاده ص ۲۳۰ ربیعی میانجی ص ۵۱۸
رضا حصاری اورمان ص ۲۸۹؛ ۲۹۰ ربیعی میانجی ص ۵۱۸
رازانی ص ۳۵۲ رحیم اقدم ص ۳۸۷،۳۸۶،۳۸۴
رضاقلی میرزا مجنون علیشاه ص ۳۶۵
رضا نویدی (پیمان) ص ۳۹۸؛ ۴۰۰، ۳۹۹؛ ۴۰۲
رضاقلی افشار حسینی ص ۴۹۲
رحیم مهکام مراغه (خامل) ص ۴۰۵؛ ۴۰۶، ۴۰۷
رضا پاشازاده ص ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷؛ ۴۲۰، ۴۱۸؛ ۴۱۹

ز

زین‌العابدین چاپارباشی ص ۱۱۲ زرتشت ص ۱۴۴، ۴۲۵
زلیخا ص ۱۲۵؛ ۴۱۳، ۴۴۰، ۴۷۶؛ ۵۰۰ زنوزی ص ۳۰۵
زکی ص ۳۳۹

س

سید شریف جرجانی ص ۷
سپهسالار ص ۱۲، ۵۲؛ ۷۹، ۲۳۹، ۲۷۸؛ ۲۸۲، ۳۰۶؛ ۳۲۲، ۳۵۲
سعدی ص ۱۰، ۵۶؛ ۱۱۱، ۱۱۴؛ ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۱۲، ۳۲۶، ۴۱۴، ۴۸۸
سید عبدالرزاق علوی خلخالی ص ۱۳ سید برهان خلخالی ص ۴۰، ۴۱
سیف علی بهمنی ص ۴۷ سید برهان‌الدین ملجایی قدسی خلخالی ص ۵۲
سید موسی امام جمعه ص ۵۲ سیروس هاشم خلخالی ص ۵۸
سید عبدالحجت ص ۷۲ سنگلاخ میرزا ص ۸۰، ۲۷۲؛ ۲۰۰
سلطان ارسلان بن طغرل ص ۹۳ سید مهدی هاشمی (پایدار) ص ۱۷۳
سلیمان امینی ص ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۶۷
سیدابوالقاسم فراهانی ص ۱۹۹ سنگلاخ خراسانی ص ۱۹۹
سعید سلماسی ص ۲۳۵، ۲۳۶ سام ص ۲۳۴
سیدحسین خان عدالت ص ۲۴۱ سید محمد ابوضیاء ص ۲۴۱
سید حسن شریف‌زاده ص ۳۴۱ سهند ص ۲۴۳
ستارخان ص ۲۴۱، ۲۹۲، ۴۲۵؛ ۳۷۲ سید محمدعلی جمالزاده ص ۲۴۲
سید حسن تقی‌زاده ص ۲۴۲ سلیمان ص ۲۶۰، ۴۸۵، ۵۴۳
سامی میانجی ص ۵۱۸ سیدعلی ص ۲۵۸
سلطان محمود ص ۴۵۴ سیدهاشم مرندی ص ۲۷۶
سید محمد گیسودراز ص ۲۸۲ سهروردی ص ۳۲۲
سید حسین زنوزی ص ۲۷۹، ۲۸۰ سنایی ص ۳۲۱، ۳۲۲

سیف‌الله وصالی ص ۲۹۵ سردار شجاع‌الدوله ص ۳۱۴
سلطان ابوسعید ص ۳۱۶؛۳۲۱ سید یوشع ص ۳۲۰
سلطان سنجر ص ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۳۹ سعید نفیسی ص ۳۲۰
سلطان احمد ص ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۵۳؛ ۳۵۸، ۳۵۹
سرتیپ اسکندر خان ص ۳۴۸
ساعدالملك محمدصادق خان قائم‌مقام ص ۵۲۵
سرتیپ جعفر قلیخان ص ۳۴۸ سرتیب هاشمی ص ۵۱۰
سرلشکر حسن مقدم (ظفرالدوله) ص ۳۴۸، ۳۴۹ سردار کل ص ۵۳۱
سرهنگ فضل‌الله مقدم ص ۳۴۹ سواره ایلخانی‌زاده ص ۳۴۹
سلیمان مقدم ص ۳۴۹ سید حسین رومی‌میاندوآبی ص ۴۹۲
سلطان حسین جلایری ص ۳۵۰، ۳۵۱
سید ولی‌الله مقدسی بناب فرزند عبدالله ص ۴۸۸
سید محمد موسوی مراغه ص ۴۷۰، ۴۷۱؛ ۴۷۲
سلطانی بنابی ص ۳۴۲
سید قدرت‌الله نقوی (باقی) ص ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸
سید آقاخان ملقب به سیف‌الایاله ص ۴۷۵ سبزعلی ص ۴۱۷
سید هدایت‌الله مکرمی (ناهید) ص ۴۷۴؛ ۴۷۵؛ ۴۷۷
سکینه سلطان ص ۴۱۷ سردار ناصر ص ۴۵۳

ش

شاهقلی خلخالی ص ۶　　شمس‌الدین محمد بن مظفر خطیب خلخالی ص ۷
شاه عبدالعظیم ص ۱۱　　شیخ ابو یزید حلخالی ص ۱۵، ۱۴
شیخ احمد فنایی خلخالی ص ۱۴؛ ۱۵　　شمس‌الدین خفری ص ۱۵
شیخ بهایی ص ۱۱؛ ۹۱　　شفایی ص ۲۸
شاپور ص ۴۰
شهریار ص ۳۹؛ ۱۶۴، ۴۳۱، ۴۳۰؛ ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۸؛ ۴۱۷؛ ۳۷۳، ۳۷۲، ۵۰۵؛ ۴۳۱
۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۴۷
شیرین ص ۴۸، ۱۰۸؛ ۳۰۹، ۱۱۸، ۵۰۵　　شیخ جمال‌الدین یقینی خلخالی ص ۳۶
شاه سلیمان ص ۵۴　　شیخ مرتضی انصاری ص ۶۵
شمس‌العرفا سید عبدالحجت ص ۷۲　　شمس‌الدین ایلدکز ص ۹۳
شهناز دنبلی ص ۸۸، ۹۹　　شیخ رضی ص ۹۱
شیخ محمد حسین کاظمی ص ۹۱
شهاب‌الدین ابو عبدالله محمد خویی ص ۹۷ ـ ۹۸
شیخ ابوالقاسم امین‌الشرع فانی خویی ص ۱۰۹　　شهید قدس ص ۱۰۳
شهاب‌الدین ص ۹۸　　شمس سرابی ص ۱۵۶
شاه جلال ص ۱۱۱　　شهباز دنبلی ص ۹۹
شیخ هادی تهرانی ص ۱۰۲　　شمس‌الدین پرویزی ص ۲۴۰، ۲۳۷؛ ۲۳۹

شارل بودلر ص ۱۴۷ شریف خان ص ۲۳۹
شیخ صفی‌الدین اردبیلی ص ۱۹۷ شفق ص ۲۴۲
شریف‌الدین سلماسی ص ۲۳۷ شیخ محمد خیابانی ص ۲۴۲
شهاب مرندی ص ۲۵۵ شاه نجف حضرت امیر (ع) ص ۲۶۸
شرف‌الدین محمد ص ۲۵۸ شیخ اسماعیل سیسی ص ۲۸۱
شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی ص ۲۸۱
شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی ص ۲۷۶ شیخ عبدالکریم حائری ص ۲۷۶
شیخ مرتضی انصاری ص ۲۷۶ شیخ اسحق مغربی ص ۲۸۴
شیخ عبدالله شطاری ص ۲۸۳، ۲۸۴ شیخ عثمانی مغربی ص ۲۸۲
شیخ احمد احسائی ص ۲۷۹ شاه سلطان حسین صفوی ص ۳۰۴
شاه نعمت‌الله ولی ص ۳۱۱ شیخ عراقی ص ۳۱۶
شاهزاده پیر بوداق خان ص ۳۰۷ شیخ سعید فرغانی ص ۳۱۶
شیخ عطار ص ۳۲۲ شیخ مجاهد ص ۳۲۷
شیخ صنعان ص ۴۸۱ شیخ ابراهیم ص ۳۲۷
شاه طهماسب ص ۳۶۹ شیخ مصطفی عزیزکندی ص ۳۲۷
شرف مراغه‌ای ص ۳۴۴ شیخ فخرالدین عبدالغفار ص ۳۲۷
شیخ اویس ص ۳۵۰ شیخ احمد غزالی ص ۵۲۰
شیخ ابی اسحق ص ۳۶۰ شفیعی ص ۵۰۰
شکوهی ص ۳۶۱ شجاع‌الدوله سالار محتشم ص ۴۵۳
شاه صفی ص ۳۶۱ شیخ علی‌اکبر خوشنویس ص ۴۵۲

ص

صافی خلخالی ص ۵۱،۸ صادق بیگ ثابت خلخالی ص ۵،۴
صمد ص ۳۹ صفی خلخالی ص ۵۲
صاحبه سلطان دنبلی ص ۹۹ صادق خان برادر کریم خان ص ۱۱۵
صائب تبریزی ص ۱۶۹ صبا ص ۲۶۳
صالح فتحی ص ۳۷۴ صبیه آقا درویش اصفهانی ص ۳۳۱
صفی‌الدین ارموی ص ۳۵۲ صادق ادیب زندی ص ۵۵۸
صاین مراغه‌یی ص ۳۴۴ صمدخان شجاع‌الدوله ص ۴۷۵
صدرالشریعه ص ۴۳۳؛ ۴۳۴ صبا بیژن‌زاده ص ۴۵۰

ض

ضیایی ص ۲۵۷ ضحاك ص ۴۲۴ ضیاءالدین عراقی ص ۲۷۶
ضیاءالکتاب ص ۴۵۳

ط

طغرل ص ۵۲۲ طوطی ص ۳۴۴

ظ

ظهیرالدین مراغه‌یی ص ۳۴۹ ظفرعلیشاه ص ۳۴۶

ع

علی چلبی ص ۱۴؛۱۳ عبدالحمید مولوی ص ۱۱، ۲۸۴
علامه حلبی ص ۱۲ عزلتی ص ۱۲
عبدالعلی خلخالی ص ۹ عبدالرحیم ندیم خلخالی ص ۲۹
علی (ع) ص ۲۹، ۴۶، ۵۵، ۷۵؛ ۲۵۶؛ ۱۰۲؛ ۹۵، ۱۳۸؛ ۱۳۹؛ ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۶۸
۲۶۷؛ ۲۶۶ ۲۶۳، ۲۷۰؛ ۲۷۸، ۵۴۲، ۵۴۵، ۸۲؛ ۱۱۲؛ ۱۰۹؛ ۱۱۱
علامه دوانی ص ۳۰ علی بسیج خلخالی ص ۴۲
عبید زاکانی ص ۵۶ عبداله خویی حسینی ص ۷۶
عبداله برقی خویی ص ۶۸ عبداله میرزا ص ۶۸
عبدالمؤمن خویی ص ۷۳
عباس میرزا «نایب السلطنه» ص ۸۰، ۱۱۷، ۱۱۴، ۸۲، ۷۹؛ ۸۱، ۸۴؛ ۵۲۶
عبدالصبور ص ۷۸ عبدالعظیم شوریده خویی ص ۹۶
عمار بن یاسر ص ۹۱ علی خویی ص ۹۶
علی ص ۱۰۶ عبدالکریم قاضی البکا ص ۱۰۶
علی غریب دنبلی ص ۱۰۷، ۱۰۸ علیرضا خویی ص ۱۰۲
علی خویی ص ۱۰۲ علامه میرزا محمدحسن ارموی ص ۱۰۳
عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی ص ۱۱۴، ۱۱۵؛ ۱۱۶
عبدالرزاق بیک دنبلی ص ۱۱۵، ۱۰۷ علی‌مراد خان زند ص ۱۱۵
علیرضا شادمند ص ۱۴۵، ۱۴۶

عباسقلی خان سالار رشید شقاقی ص ۱۵۶　　عبدالله مستوفی ص ۱۵۴
علاءالدین سیدزاده اثلشن سرابی ص ۱۶۲
عسگر خان سرتیب افشار ص ۲۰۰؛۲۰۱
عبدالرزاق پیام‌بار ص ص ۲۲۸، ۲۲۹　　علیرضا خان ص ۲۵۶
عزالدین بن عادل بن یوسف مغربی مشهور به محمد شیرین ص ۲۸۱
عبدالکریم ص ۲۷۳　　عبدالرحیم مغربی ص ۲۸۴
عیسی ۴۵۷، ۴۹۴، ۳۱۷　　علی مدرس زنوزی تهرانی ص ۲۷۹
عزیز خان دبیری ص ۵۲۸؛ ۵۳۱　　عبدالعلی کارنگ ص ۳۰۲
علی‌الحسین بن الحسن‌المراغی تبریزی ص ۳۰۷
عبدالعلی خان ادیب مراغه‌یی ص ۳۰۲، ۳۰۳　　عیسی خان ص ۴۰۲
علیقلی خان واله ص ۳۰۸　　علاءالدین علی ص ۳۰۹
عارف دهلوی ص ۳۳۱　　علی‌الحسین ص ۳۰۷
عباس ص ۳۳۵　　عوفی ص ۳۳۷
علی محمد خان ص ۳۴۸　　علی بن حسکویه ص ۳۶۰
عارف ص ۳۷۲　　عمادالاسلام مراغه‌یی ص ۳۶۰ ـ ۳۶۱
عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی ص ۳۴۱، ۳۴۲
عبدالله بن محمد ص ۵۲۳　　عثمان مراغه‌یی ص ۳۵۹ـ۳۶۱
عبدالله عین‌القضاة میانجی ص ۵۱۹
علی موسی‌زاده (ثاقب) ص ۴۰۲؛ ۴۰۳　　عباس شاهین ص ۴۳۲، ۴۳۳
عین‌القضاة ص ۵۲۴؛۵۲۲؛ ۵۲۰

علی نصیری فرزند سهند علی ص ۴۸۷، ۴۸۸
عباسقلی ص ۴۴۰ عراقی ص ۴۸۸
عارض ص ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۵ عبدالله مقدسی ص ۴۸۸
عاشق ص ۴۳۷؛ ۴۳۹ عزیز خان سرهنک ص ۴۷۵

غ

غیاث‌الدین منصور ص ۱۷ غلامرضا انزایی خویی ص ۱۳۱؛ ۱۳۴
غازان خان ص ۱۹۲؛ ۳۱۶ غلامحسین کهنه شهری ص ۱۹۶
غمدل دیلمقانی ص ۱۹۶ غافل سلماسی ص ۲۳۸
غیاث‌الدین محمد ص ۳۱۶ غفوری مراغه‌یی ص ۳۶۱
غلام یحیی ص ۵۱۰ غفور جعفری قوروچایلی ص ۴۵۷
غفار خان ص ۵۴۳

ف

فاضل ص ۱۴ فضل خلخالی ص ۱۴
فخر خلخالی ص ۱۳ فنایی ص ۱۶
فرخی سیستانی ص ۲۷
فرهاد (معشوق شیرین) ص ۳۲؛ ۴۷؛ ۴۹۰، ۱۰۸، ۱۰۱، ۵۴۴
فتحعلیشاه ص ۶۸، ۷۸؛ ۷۹، ۸۴، ۹۹، ۱۲۱؛ ۱۱۷، ۱۱۹؛ ۱۵۴، ۳۰۲، ۱۱۸
فریدون ص ۱۲۱ فضلعلی بیک ص ۱۱۶، ۱۱۵

فانی ص ۱۲۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۵۹ فاخر ص ۱۲۵
فاضل خان گروسی ص ۱۱۵ فضولی ص ۱۸۸
فرخی یزدی ص ۱۸۱ فارابی ص ۲۰۶
فؤاد بایرام اوغلوص ۲۰۹، ۲۰۶ فرج‌الله خان سلماسی ص ۲۳۸
فرجاد ص ۵۵۶ فضل‌الله غنی‌زاده ص ۲۴۲
فرید آیدین ص ۳۷۴؛ ۳۷۵ فضلی ص ۲۷۲
فخرالمتأهلین حاج معین‌العلماء ص ۴۶۷ فرهاد میرزا ص ۲۷۲، ۲۶۴
فتح‌الله‌خان مقدم مراغه‌یی(ظفرالدوله)سردار موید ملقب به ظفرعلیشاه‌ص ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸؛ ۳۴۹
فریدون تیموری ص ۲۹۳، ۲۹۴؛ ۵۴۸ فردین ناصری ص ۵۴۷؛ ۵۴۹
فریدون حاصارلی ص ۲۸۹، ۲۹۰ فردوسی ص ۳۳۶
فارمر ص ۳۵۲؛ ۳۵۰؛ ۳۵۶، ۳۵۵ فخرالدین مراغه‌یی ص ۳۶۲
فرصت شیرازی ص ۳۵۴ فتوحی ص ۴۵۶
فیروز خیری ص ۴۰۷؛ ۴۰۸

ق

قوام‌الدین ابوالقاسم دره گزینی ص ۵۲۲ قباد طوفانی ص ۲۰، ۵۲
قارون ص ۴۷۳ قاآنی ص ۲۸
قادر ص ۴۵۹ قدسی خلخالی ص ۵۳، ۵۶، ۵۴، ۵۸، ۵۵
قایم مقام ص ۳۳۱ قاضی رکن‌الدین خویی ص ۹۲، ۹۳

قربانعلی اجلی)واثق) فرزند محمد علی ص ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷
قاضی شهاب مرندی ص ۲۵۵ قاسم خان ص ۲۷۸
قطب العارفین معین العلماء ص ۴۵۳

ک

کاووس رستمداری ص ۱۱ کامل خلخالی ص ۱۷
کریم الدین ابوالقاسم خلخالی ص ۱۹ کسری ص ۴۰، ۳۲۱
کریم خان دنبلی ص ۸۱؛ ۸۲ کیوان ص ۵۴، ۳۱۳
کریم خان لنگرلوی دنبلی ص ۸۳
کلبعلی خان امیر پنجه ریاحی خویی ملقب به نایب لسان الولایه ص ۹۴
کریم خان دنبلی ص ۸۲؛ ۹۹
کریم خان زند ص ۱۱۶؛ ۱۵۸، ۱۱۵؛ ۳۴۸، ۳۰۴
کهف ص ۵۳۹ کرمعلی بیات ص ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲
کاظم رجوی (ایزد) ص ۲۰۴؛ ۲۰۶، ۲۰۵؛ ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۲۶؛ ۲۰۹، ۲۲۰؛ ۲۱۳
۲۱۵؛ ۲۱۸، ۲۱۱، ۲۲۲
کربلای یوسف علی مصری سلماسی ص ۱۹۸
کوهی کرمانی ص ۵۲۸؛ ۵۲۹ کربلایی آقا ضیاءالدین زنوزی ص ۲۵۶
کربلای نوروز زاهد صاین قلعه‌چی ص ۴۹۲ کاظم‌زاده ایرانشهر ص ۲۴۲
کاوه ص ۲۴۹ کمال الدین خجندی ص ۲۸۱
کمال الدین یوسف مشهور به میرشکی ص ۲۸۲

کله‌بابای مراغی ص ۳۲۷
کمال‌الدین ابوالفضایل خواجه عبدالقادر مراغه‌یی (مراغی) ۳۴۹؛ ۳۵۱؛ ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶؛ ۳۵۷؛ ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۵۵، ۳۵۲
کمال‌الدین مراغه‌ای ص ۳۶۳

گ

گل محمد ص ۵۱۴ گیو ص ۲۳۴
گیو قهرمانزادهٔ خویی ص ۱۴۹ گوهر بنت خدیجه ص ۳۳۶
گوزل خانم ص ۵۱۵

ل

لیلی ص ۶۹، ۵۸؛ ۱۷۳؛ ۳۰۹، ۲۳۲، ۴۱۳، ۴۷۶، ۵۰۰
لطیف‌الدین زکی مراغه‌یی ص ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲؛ ۳۳۹
لطیف‌الدین سنجری ص ۳۴۱، ۳۴۲ لامع قزوینی ص ۴۶۷
لطیف‌الدین ص ۳۴۳

م

مولانا قطب‌الدین شیرازی ص ۷ محمدحسین صیاد خلخالی ص ۸
میرزا علی عشقی خلخالی ص ۹ محمد جلیل صیاد خلخالی ص ۸
محمدباقر خلخالی ص ۹ ملا ادهم عزلتی خلخالی ص ۱۰
مولانا احمد ابیوردی ص ۱۵

میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی ص ۱۵
مولانا شیخ احمد ص ۱۴ میرزا اشرف ص ۱۴
مولوی ص ۱۲، ۳۰؛ ۷۱، ۴۴۴، ۴۳۵، ۲۲۶؛ ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۳۵؛ ۳۹
میرفتاح ص ۱۳ ملك سعید کامل خلخالی ص ۱۶؛ ۱۸
محمد کامل خلخالی ص ۱۶ میرزا علی عشقی خلخالی ص ۹
ملك ص ۱۲، ۱۱، ۷۶، ۷۸، ۹۶، ۲۸۲؛ ۳۲۰، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۵۴؛ ۳۵۸
محمدباقر عشقی خلخالی ص ۹ مولانا کامل جهرمی ص ۱۸
مولانا کامل ص ۱۷ مولانا ملك سعید خلخالی ص ۱۷
محمدباقر خلخالی ص ۲۰، ۵۲ ملا علی زنجانی ص ۲۰
محمدرضا صابر خلخالی ص ۲۹ میرزا رستم ناصری خلخالی ص ۲۸
ملا نصرالله واقف خلخالی ص ۳۰؛ ۳۳
محمد عمر خلخالی ص ۳۰
میرزا مرتضی مهجور خلخالی سلطان‌الواعظین ص ۲۷
ملامهدی خلخالی ص ۲۷ میرزا محمد، منشی محمد خلخالی دبیر الملك ص ۲۶
مقصود علی خلخالی ص ۲۶
مجنون ص ۳۲، ۶۹؛ ۱۵۸، ۱۷۳، ۳۰۹، ۱۰۱، ۲۳۲، ۲۹۸، ۴۱۳؛ ۴۷۶
محمدبن عبدالرحمن صوفی ص ۱۹ ملا علی قلی واقف خلخالی ص ۳۳
موسی ص ۳۳، ۱۶۵، ۷۱، ۳۶۴ محمدقلی بسیج خلخالی ص ۴۲
میرزا ابوطالب واقف خلخالی ص ۳۵ میرزا محمود اصولی خویی ص ۶۴
محمد خویی ص ۶۴ محمود منتخب خلخالی ص ۵۷

میرزا ذوالفقار سالك خلخالی ص ۵۱
محمدتقی‌خان سطوت‌الملك کاغذکنانی ص ۵۱
میرزا محمد حسن ناصر روایی ص ۵۸ محمدعلی سنگ‌بر ص ۵۸
میرزا عبدالوهاب حقیر خویی ص ۷۶ محمودمیرزا ص ۶۸؛ ۸۸
میرزا محمد حکیم باشی ص ۸۰ میرزا علی اشرف ص ۸۰
معاون نظام هدایت ص ۸۰
میرزا خلیل خان ملقب به مشاورالسلطان ص ۸۰
میرزا جلیل خان ملقب به ناصرالحکما ص ۸۰
میرزا جبارخان ملقب به ارفع‌الحکما ص ۸۱
ملا حسین ثابت خویی ص۷۲ میرزا غفارخان ملقب به شهاب لشکرص۸۱
نصراله خان شهاب لشکر ص ۸۱ مظفرالدین یولوق ص ۷۳
فتحعلیخان جوانبخت ص ۸۱ میر محمد ایواوغلی ص ۶۷
منصور خان صفا ص ۸۱ میرزا محمد حکیم بوقولی ص ۷۸؛ ۸۰
محمد شاه ص ۷۸، ۱۲۱؛ ۳۳۶، ۸۸ مدرس خیابانی ص ۷۸، ۵۲۰
ملا محمد انیس خویی ص ۶۶ ملا عبدالرحیم خویی ص ۶۶
میرزا حسن ص ۶۶ محمد پدر تقی خویی ص ۷۱
میرزا علی بزمی خویی ص ۷۰
میرزا عبدالحسین پرویز خویی ملقب به سلطان‌الشعرا (پرویزی)ص ۷۰
محمود خان خاور دنبلی ص ۸۸ ملا هادی رازی خویی ص ۹۲
میرزا محمدتقی ص ۹۱ میرزا محمد علی فخرالاطبای خویی ص ۹۱

محمود (نجم‌الدین) ص ۹۱ میرزا حبیب رشتی ص ۹۱
ملا حسین سالك خویی ص ۹۵؛ ۹۶ میرزامحمودقلندر شاه خویی ص۱۱۲
میرزا مهدی خویی ص ۱۱۲ ملا محمد محوی خویی ص ۱۱۲
میرزا عباسقلی خان مظهر خویی ص ۱۱۲، ۱۱۳
میرزا یحیی امام جمعه ص ۱۰۹ محمد ابراهیم ص ۱۰۰
محمد عین‌القضاة خویی ص ۱۰۶ منصور علیشاه ص ۱۰۶
میرزا صادق همای مروزی ص ۹۹ مشیر سلیمی ص ۹۹
محمد فقیر خویی ص ۱۱۰ محمد حسین حصنی ص ۱۱۰
میرزا محمد صادق گنجی خویی ص ۱۱۰
میرزا حبیب لسان دنبلی خویی ص ۱۱۰؛ ۱۱۱
محمد فرزند عبدالرزاق بیگ ص ۱۰۷ مظهر ص ۱۱۳
میرزا مهدی منشی خویی ص ۱۲۱ میرزا محمد نصیر خویی ص ۱۲۱
محمدعلی میرزا فرزند فتحعلیشاه ص ۱۲۱؛ ۲۳۶، ۲۴۱
ملا علیقلی وامق خویی ص ۱۲۵ مهدی قلیخان خویی ص ۱۲۴
منوچهری دامغانی ص ۱۲۲ مجدالشرف ص ۱۲۷
مفتون ص ۱۱۵ مختار ثقفی ص ۱۱۸
محمد آغاسی دانش ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
مولانا ذوالریاسین ص ۱۳۶ میرزا بزرگ خان خویی ص ۱۴۰
محمد قزوینی ص ۱۴۱_۲۴۲
محمد بن عبدالفتاح فاضل سرابی ص ۱۵۷
مهدی بیگ شقاقی ص ۱۵۷_۱۵۸_۱۵۹ میرزاموسی‌طاهری‌خویی ص۱۴۸

میرزا خداداد خان دنبلی ص ۱۵۸
مرتضی شمس خویی ص ۱۴۶- ۱۴۷، ۱۴۸
موسی فرزند حسن گرگری لیوارجانی ص ۱۵۵
ملا جواد امین العلماء ص ۱۶۳　　میرزا محمد آشوب دیلمقانی ص ۱۹۳
محمدرضا کاتب سلماسی ص ۱۹۷
میرزا حسین خان حضوری سلماسی ص ۱۹۳
ملا ابراهیم طالب سلماسی ص ۱۹۶
میرزا علی حسین منشی سلماسی ص ۱۹۹-۲۰۰
میرزا مهدی خان سلماسی ص ۱۹۳
ملا محمد روضه‌خان شاکر سلماسی ص ۱۵۹
محمد باقر واصف ص ۲۰۲-۲۰۳
میرزا علی اصغر منشی‌باشی مفخر سلماسی ص ۱۹۸-۲۴۱
محمد عاکف ص ۲۰۹، ۲۲۲؛ ۲۰۶　　مانی ص ۲۲۶
مشهدی محمد علی مطبعه‌چی ص ۲۳۵　　مجیدالملك ص ۲۳۵
میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی ص ۲۳۹　　محمد علیشاه ص ۲۳۶-۲۴۱
محمود غنی‌زاده ص ۳۴۱-۲۳۵-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶
میرزا عبدالرحیم طالب اوف ص ۲۴۱
میرزا جانگیر خان ضیایی مرندی ص ۲۵۶-۲۵۷
میرزا تقی خان خوشنویس ص ۲۵۶　　ملا نجف ص ۲۴۸
محمود اشرف‌زاده ص ۲۴۲　　محمود ص ۲۵۴

میرزا فضلعلی ص ۲۷۲ میرزا عبدالرسول فنای زنوزی ص ۲۷۲-۲۷۳
میرزا محمد حسین فانی ص ۲۷۲ میرزا یوسف عاجز مرندی ص ۲۵۷
مولانا محمد حسن فانی زنوزی ص ۲۵۶-۲۶۰-۲۵۸؛ ۲۶۲؛ ۲۵۹-۲۶۳
میرزا عبدالرسول ص ۲۵۷ ملا مهرعلی فدوی ص ۲۶۴-۲۷۲
مهندس نقوی (حامد تبریزی) ص ۶۵
میرزا مهدی شهرستانی ص ۲۶۰-۲۵۸ میرزا محمد مهدی ص ۲۶۰
ملا عبدالنبی طسوجی ص ۲۶۰؛ ۲۵۸، ۲۵۹ مظفر خراسانی ص ۲۶۰
مولانا محمد شفیع دهخوارقانی ص ۲۵۸-۲۵۹
محمد باقر بهبهانی ص ۲۵۹ مقصود ناصری ص ۵۴۷
محمد حسن ص ۲۵۹ میرزا عبدالکریم ملاباشی ص ۲۸۰
مظفرالسلطنه ملك‌قاسمی ص ۴۶۷-۴۶۹ میریحیی مضطر زنوزی ص ۲۸۰
میرزا قهرمان امین لشکر ص ۵۲۸ مصطفی زنوزی ص ۲۸۰
اسماعیل خیری ص ۴۰۸ محمد مغربی ص ۲۸۱-۲۸۵-۲۸۴-۲۸۲
محمد خیری ص ۳۰۸-۴۰۹ مغربی ص ۲۸۵-۲۸۲
ملا رسول ادیب زندی ص۵۵۸ محمد هاشم طسوجی مرندی ص ۲۷۶
ملا محمد فرزند حاج حسن مشهور به ابن‌الحاج (۵۵۵)
محمدکاظم یزدی ص ۲۷۶ ملامحمد شفیع ص ۴۹۸
میرزا حسن ص ۲۷۷
میرزا تقی خان امیرکبیر ص ۵۲۷-۵۲۸-۵۴۷ ملا علی نوری ص ۲۷۷
ملا علاء بیگ تبریزی ص ۵۱۹ ملا قزوینی ص ۲۷۷

محمد بن ملکشاه ص ۵۲۲ موسی رشتی ص ۲۸۲
میرزا تقی خان فراهانی ص ۵۲۸ ملاصدرا ص ۲۷۸
میر علی بابا ص ۲۷۹ محمدتقی قاسمی (آخشین) ۲۸۷-۲۸۸
میر عماد ص ۱۵۹ مارك آنتوان ص ۳۰۰
میر تراب صفری ص ۲۹۲ محمد اصغر اخکر ص ۳۸۳
مغیرة بن شعبه ص ۳۰۱ مروان بن محمد ص ۳۰۱
مخبرالسلطنه ص ۳۱۴
میر عبدالفتاح موسوی اشراق مراغه‌ای ص ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۶۵
میر محمد تقی شاهی مشهدی ص ۳۰۴ میرحبیب حاصارلی ص ۲۹۰
محمد باقر بنابی مرندی ص ۲۹۰ مطهری ص ۵۳۷
معزالدین ص ۳۰۲ محمود فرح ص ۳۲۰
میرزا محمدتقی امین مراغه‌یی (طرماحی) (امینی) ص ۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵
محمد فرزند علی میانجی ص ۵۱۹ میرزا خلیل ص ۳۰۵
میرزا ابو محمد گرمرودی ص ۵۲۶ میرزا رحیم ص ۳۰۵
میرزا مهدی خان نثار گرمرودی ص ۵۲۶-۵۳۳-۵۲۹-۵۳۲
میرزا جعفر ص ۳۰۵ معزالدوله ص ۵۲۵
میر ودود سید یونسی ص ۳۰۶ میرزا محمدباقر مجتهد ص ۵۲۵
میر شاهی مشهدی ص ۳۰۵ محمدصادق خان قائم‌مقام ص ۵۲۵
میرزا پیر بوداق ص ۳۰۸ علی محمد بن محمدحسن گرمرودی ص۵۲۵
محمد بن بدر جاجرمی ص ۳۱۷ میرکمال‌الدین حسین ص ۴۱۶

محمد شاه ص ۵۲۴ مولانا اشرف ص ۳۰۹
محمد حسین گرمرودی ص ۵۲۴-۵۲۵ محمد خان زنکنه ص ۵۲۸-۵۲۶
محمدتقی تشنه‌ی مراغه‌یی ص ۳۲۹-۳۳۰ میرزا آقاخان نوری ص ۵۲۸
مهدی بیگ شقاقی ص ۳۲۹ مولانا متینی ص ۳۲۸
مولانا خواجه جان ص ۳۲۸ میرزا احمد حامد مراغه‌ای ص ۳۳۱-۳۳۲
معزالدین محمد سام بن حسین ص ۳۴۲
ملا محمد امین همه‌وند ص ۵۵۱
مولانا شرف‌الدین محمود مراغه‌ای (تایب) ص ۳۲۷؛۳۲۸
ملا احمد آواره ص ۵۵۱-۵۵۲ میرزامحمدتقی حسرت مراغه‌ای‌ص ۳۳۳
ملا محمد ص ۵۵۶ میرزا محسن مراغه‌ای ص ۳۳۳
ملا عبدالله بتوسی ص ۵۵۶
مولانا شرف‌الدین محمود تایب مراغه‌ای‌ص ۳۲۷
میر حمید موسوی ص ۵۴۵ محمد علی واثق ص ۵۴۵
میرزا محمدتقی‌خان سپهر مستوفی‌الممالك ص ۳۳۱
محمد بن حسن میانجی ص ۵۳۴ میرانشاه ص ۳۵۲
میرزا شاهرخ ص ۳۵۲-۳۵۹ میر حمید غیاثی موسوی ص ۵۴۲-۵۴۴
محبوب علیشاه (پیر مراغه) ص ۳۴۵ موسوی میانه ص ۵۴۴
مهندس علی‌محمد مقدم ص ۳۴۹ محمد قاسمی (ائلبان) ص ۵۳۷-۵۳۸
مهندس رحمت‌الله مقدم ص ۳۴۹ ملا سامی میانجی ص ۵۱۸
مولانا غیبی ص ۳۴۹ میرزا عبدالعلی ربیعی ص ۵۱۸

مولانا عبدالقادر مراغه‌یی ص ۳۵۰
میرزا فرزند حاجی معصوم مراغه‌یی ص ۳۶۹ مظفرالدین شاه ص ۴۴۷
منجم باشی ص ۳۵۶ مولانا زکی مراغه‌یی ص ۳۴۲
محمد سلیم بیگ یوزباشی ص ۵۱۳ معین‌الدین محمد اسفرازی ص ۳۵۶
ملا محمد شفیعی ص ۴۹۸
ملا عصام‌الدین شفیعی بوکانی ص ۴۹۸-۴۹۹
میرزا علی‌اشرف گرمرودی ص ۵۱۱ میرزا علی‌اکبر ص ۳۶۱
ملا محمد صالح قزلجی ص ۵۰۶ میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر ص ۳۵۹
ملا معروف کوکه‌ای ص ۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷
محمد مخلوف ص ۳۸۹ ملك‌قاسمی (پژوهی) ص ۴۶۷
میرزا محمدعلی ذاکر ص ۴۱۲-۴۶۲-۴۱۴
محمد حسن پیر مشهور به محبوب علیشاه ص ۴۷۵-۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۵
محمد علی برزلی ص ۴۱۰
محمد فتوحی (فتوحی‌الممالك) ص ۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷
محمد کاظمی ص ۴۵۹-۴۶۱-۴۶۰
میرزا حیدر بوتراب (صدرالشریعه) ص ۴۳۳-۴۳۴
میرزا حسین کریمی ص ۴۶۲-۲۶۵-۴۶۶
میرزا محمد علیخان ضیاءالحکما خویی ص ۴۵۶
میرزا ربیع کبیری (عدل‌الدوله) ص ۴۵۳
مرضیه احمدی اسکویی ص ۴۵۰

ن

ناصرالدین شاه قاجار ص ۲۰-۲۸-۲۹-۷۹-۱۱۲-۱۹۴-۳۰۳-۳۰۲-۳۳۶-۳۳۰
۵۲۴-۵۳۰-۵۳۶-۵۳۴-۷۸-۸۱-۳۳۵-۵۱۱-۵۲۵
نصرت‌الله خلخالی ص ۲۹ ناصر خلخالی ص ۲۸
نظامی ص ۳۰، ۳۰۸ نعمت‌الله اسلامی ص ۴۰
نادر شاه افشار ص ۴۰-۴۱
ناصر روایی ص ۵۱-۵۶-۵۵-۵۸ ناظم‌الاسلام کرمانی ص ۵۳
ناهید ص ۵۴ نوح ص ۷۵-۱۳۹-۱۶۷
نجفقلی خان دنبلی ص ۱۱۶ ناصر خویی ص ۱۲۴
نجفقلی خان بیگلر بیگی تبریز ص ۱۱۴ نجم‌الدین رازی ص ۱۴۱
نعمت‌الله کشوری دیلمقانی ص ۱۹۷ نیمتاج سلماسی ص ۲۴۹، ۲۴۸
نجفی ص ۲۴۸؛ ۲۴۷ نادر میرزا ص ۲۶۴
نودهی برزنجی ص ۵۵۶ نقوی ص ۲۶۵، ۳۹۵؛ ۳۹۴
نورالعین علوی ص ۵۲۳ نظام‌الدین خضر ص ۳۰۹
نادر میرزا ص ۵۲۸ نظام‌الدین محمود قاری یزدی ص ۳۰۹
نصرالله فتحی (آتشباك) ص ۳۷۲ ناصرالدین میرزا ص ۳۳۵
نصیرای مراغه‌یی ص ۳۶۹ نواب علی حسین خان ص ۳۳۱
نوری عثمانی ص ۳۵۵-۳۵۴ نرگس مراغه‌یی ص ۳۴۱
نورالعین علوی ص ۵۲۳ نورالدین عبدالرحمن ص ۳۵۵
نادم ص ۴۷۴ ناهید ص ۴۷۵

و

وجدی ص ۳۷۰_۳۷۱ وحید ص ۲۸
ولی‌الله خاك‌نژاد آزاده خلخالی ص ۳۷
ولیعهد محمد میرزای قاجار ص ۷۹ وجیه‌الدین علومی ص ۲۸۲
واثق ص ۵۴۷-۵۴۶ وحیدالدین شاه‌یوسف ص ۳۲۰
وفایی ص ۵۳۵-۵۳۴-۵۵۸

ه

هاشم امیر مقدم اخگر ص ۳۹ هیتلر ص ۴۶
هاشم خلخالی ص ۵۸_۶۱ همایون ص ۵۴
هلال‌الدین اسماعیل دیوانه خویی ص ۹۰_۹۱
هوشنگ رحیمی خویی ص ۱۴۰ همام تبریزی ص ۱۴۲
هاشم طرلان ص ۱۷۷_۱۷۸ هوشنگ ص ۲۱۳
هلاکو خان ص ۳۰۱، ۳۱۶ هاشمی ص ۲۹۶
هدایت ص ۳۰۳، ۳۱۹_۵۱۱

ی

یوسف ص ۱۲۵_۳۳۴ یعقوب ص ۱۲۵
یوسف کارگر ص ۱۵۰ یاقوت حموی ص ۱۹۲-۱۵۴_۳۰۱
یعقوب‌علی ایمانی ص ۱۸۸ ییلدیزاردم ص ۲۰۷_۲۰۸_۲۰۹

یوسف لکستانی ص ۲۴۸ یونس مروارید ص ۳۰۲
یوسف علوی میلانی ص ۳۰۶ یدالله امینی مفتون ص ۵۰۲-۵۰۵
یوسف (معشوق زلیخا) ص ۴۱۳-۴۴۰ یونس ص ۴۵۴

فهرست اماکن

آ

آذربایجان ص ۳، ۵-۷-۶۴-۷۰-۹۳-۱۲۴-۱۱۵-۱۴۱-۱۴۶، ۱۵۵- ۱۵۴- ۱۶۳ ۱۶۲-۱۹۲-۲۰۶-۲۰۹-۲۳۷-۲۴۸-۲۴۱- ۲۵۶- ۲۵۳- ۲۵۲- ۳۰۰- ۳۰۱- ۳۴۸ ۳۵۰-۴۶۷، ۴۷۱-۴۹۲-۵۰۲-۵۱۰-۵۲۵-۵۲۷- ۵۱۸- ۵۴۲- ۵۳۹- ۵۳۴- ۵۵۱ ۴۶۹

آذرشهر ص ۱۰۵-۴۵۹-۴۶۷ آغ‌کمرلی ص ۲۸۷

آب قرق ص ۳۱۸-۳۲۵-۳۲۴

آرامگاه محبوب علیشاه (پیر مراغه) ص ۳۴۵

آیدوغموش ص ۵۱۰ آلان ص ۵۵۲

الف

اران ص ۷ اردبیل ص ۳ -۱۵۵-۴۱۶-۴۵۹

اهواز ص ۵۰۵ اندبیل ص ۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴

ایوان شهریار ص ۵۰۵

استانبول ص ۲۰-۱۱۸-۲۳۳-۲۳۶-۲۴۸-۲۵۶-۲۴۲-۳۲۰-۳۲۲-۳۵۴-۳۵۵

اصفهان ص ۲۷-۳۰-۷۸-۸۸-۹۰-۹۷-۱۱۷-۱۱۵-۱۵۸-۲۶۰-۲۵۸-۲۷۷- ۳۱۷ ۳۱۹-۵۳۷

انجمن ترقی اردوی پاکستان ص ۲۸۲ اداره شیلات مراغه ص ۴۸

ارك ص ۵۰۲-۵۰۴ امند ص ۲۵۲

النجق ص ۲۵۲ اداره‌ی راه‌آهن مراغه ص ۴۸

امریکا ص ۲۰۹ ایلام ص ۲۰۹
اراك ص ۲۰۹ الندو ص ۶۴
آق چای ص ۶۴ النذر ص ۶۴
ارومیه ص ۶۴-۸۱-۸۵-۸۲-۱۰۲-۱۲۸-۱۹۹-۲۳۴-۲۴۱
ایو اوغلی ص ۶۴-۶۷ ایا صوفیا ص ۲۸۲
انجمن سری تبریز ص ۵۳ ارمینیه ص ۳۰۱
ارونق ص ۲۳۰ انجمن ایالتی ص ۲۴۱
انجمن آذربایجان ص ۵۳ انممن ادبی آذرآبادگان ص ۲۲۶
انجمن ادبی مولوی ص ۲۲۶ انجمن‌ادبی فرهنگستان ایران ص ۲۰۵
انجمن ادبی آذربایجان ص ۵۳
ایروان ص ۲۳۸ انجمن ادبی فرخی ص ۱۸۱
ایران ص ۶۵-۸۱-۱۰۷-۱۳۶-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۲-۱۷۰-۲۰۵-۲۰۹-۲۳۵-۲۴۹
۲۵۲-۲۸۱-۲۹۵-۳۱۶-۳۳۱-۳۳۰-۳۵۲-۴۱۶-۴۴۸-۵۰۳-۵۰۶-۵۲۸-۵۳۱
۵۵۱-۵۴۷-۵۵۲
انگلیس ص ۱۰۷
انجمن ادبی اوحدی ص ۳۸۹-۴۰۹-۴۰۵-۴۱۷-۴۶۲-۴۵۹-۳۸۳
اروپا ص ۱۰۷-۲۰۹ انبار ص ۴۹۸
اداره‌ی فرهنگ ص ۱۲۸-۱۵۰-۳۷۵ اداره‌ی فرهنگ واوقاف‌ص ۴۷۵
اداره‌ی‌آموزش‌و پرورش ص ۱۳۴-۴۴۰
اداره‌ی دارایی ص ۴۴۹ اداره‌ی ثبت ص ۱۵۰

اداره سجل احوال (آمار) ۴۵۹ اداره فرهنگ سلماس ص ۲۲۹
اداره‌ی ثبت اسناد مراغه ص ۴۵۳ افرارود ص ۳۰۱
اداره فرهنگ مراغه ص۳۹۴-۴۳۲-۴۵۳-۴۵۵ بانک کشاورزی ص۴۱۶
انجمن ادبی آذرآبادگان ص ۴۱۷ اداره مالیه ص ۴۴۷
اربل ص ۵۵۹

ب

بحر خزر ص ۳ بیت خدا ص ۱۵ بانه ص ۵۵۲-۵۵۱
بغدادص ۹۷-۳۰۳-۳۱۷-۳۰۷-۳۵۲-۳۶۰-۳۵۳-۲۷۱
بیمارستان سینا ص ۴۷۱ بوکان ص ۴۹۳-۵۰۵-۴۹۸
بادامیار ص ۱۰۵ باغ ص ۵۰۰
باکو ص ۲۸۲ بحرین ص ۲۲۰
بمبئی ص ۱۰۰-۲۸۱-۵۲۹ برلن ص ۲۴۲
بیستون ص ۱۰۱-۵۰۷ بادلیان ص ۳۵۴-۳۵۵-۴۳۲
بهنساء ص ۹۸ بناب ص ۴۱۱-۴۱۰-۴۸۸
باختران ص ۲۰۹ بخارا ص ۳۳۱
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۳۵۳ باغ صائب ص ۵۴۶
بادین آباد ص ۵۵۱

پ

پاریس ص ۱۰۷-۳۲۲　　پاکستان ص ۲۰۶-۳۲۰-۳۲۲
پل دختر ص ۵۱۰　　پل سردشت ص ۵۳۰

ت

تفلیس ص ۸-۲۳۵　　ترکیه ص ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹-۲۲۲-۲۲۹
تبریز ص ۷-۲۰-۳۹-۳۸-۶۴-۵۷-۵۳-۷۸-۸۱-۹۳- ۸۲- ۱۱۳- ۱۱۴- ۱۳۶- ۱۵۸
۱۴۷-۱۵۵-۱۶۴-۲۰۴-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۰- ۲۴۱- ۲۵۳-- ۲۵۲- ۲۴۲- ۲۷۲- ۲۶۴
۲۵۹-۲۵۸-۲۸۰-۲۸۱-۲۷۳-۲۸۲-۳۰۰-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۲۸-۳۳۶-۳۳۳- ۳۵۲
۳۵۳-۳۶۵-۳۸۹-۳۹۹-۴۱۴-۴۱۷-۴۲۳-۴۷۷-۴۷۰-۴۹۲-۵۰۵-۵۰۴-۵۰۲- ۵۱۰
۵۱۱-۵۲۵-۵۲۴-۵۱۹-۵۳۷-۵۲۹-۵۳۹-۵۳۴-۳۷۲
تهران ص ۱۲-۴۲-۶۴-۱۰۷-۱۳۶-۱۴۱-۱۳۱-۱۴۵-۱۸۰-۱۸۶-۱۷۸-۲۰۵-۲۰۶
۲۰۹-۲۲۲-۲۳۵-۲۵۶-۲۵۳-۲۴۳-۲۷۳-۲۷۸-۲۸۷-۳۲۰-۳۳۶-۳۳۰-۳۲۲-۳۴۷
۳۵۴-۳۹۹-۴۷۹-۴۶۷-۴۹۳-۵۰۲-۵۲۰-۵۳۷-۵۳۴-۵۴۵-۳۷۲
تجریش ص ۲۱۸　　ترجان ص ۵۰۶

ج

جبال طالش ص ۳　　جبال بزکش
جلفا ص ۲۵۲　　جنت ص ۵۰۰

ح

حلب ص ۹۸ حوزه‌ی علوم عقلی تهران ص ۲۷۷
حضرت عبدالعظیم ص ۲۷۸ حسینی ص ۳۵۷
حجاز ص ۳۷۰ حاجی خوش ص ۵۰۶

چ

چای پاره ص ۶۴ چمن سلطانیه ص ۶۸
چین ص ۱۰۷ چیچست‌رود ص ۱۵۴
چایی ص ۵۱۰

خ

خلخال ص ۳،۴،۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۰-۲۶-۲۷-۲۸-۴۰-۴۲-۴۳-۳۵-۵۸
۵۱-۵۲-۵۳-۷۳-۷۲-۵۱۰
خان اندبیل ص ۳
خوی ص ۶۳-۶۴-۶۷-۷۶-۷۸-۶۶-۷۱-۷۵-۸۸-۸۱-۹۳-۹۵-۹۰-۱۰۵-۱۰۰
۱۰۲-۱۰۶-۱۲۱-۱۲۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۱۴-۱۳۶-۱۴۱-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۴-۱۴۵
۱۴۶-۱۵۰-۱۹۲، ۲۳۶-۲۳۹-۲۶۰-۲۷۳-۲۷۶
خشگناب ص ۵۳۹ خانقاه سرخ ص ۸۱-۸۲
خراسان ص ۲۰۶-۲۰۹ خمسه ص ۳۴۷
خیابان سعدی جنوبی ص ۳۴۷

د

دادگستری تبریز ص ۵۳ دانشکده پالایش نفت ص ۴۷۳
دانشگاه ابوریحان بیرونی ص ۴۳۲ دمشق ص ۹۷
دارالکتب قاهره ص ۳۲۰ـ۳۰۶ـ۳۲۱ـ۳۲۲
دره مروه جال ص ۳۰۰ دارالفنون ص ۱۰۷
دریاچه‌ی مارگیانی ص ۳۰۰ دریاچه‌ی چیچست ص ۳۰۰
دریای آزاد ص ۳۰۰ دارالانشای محمد شاه قاجار ص ۱۲۱
دانشسرای مقدماتی ارومیه ص ۲۳۵ دانشگاه ملی ص ۲۰۹
دبیرستان محمد قزوینی ص ۱۴۱ دانشگاه تورنتوی کانادا ص ۲۰۶
دانشگاه تهران ص ۱۴۲ـ۲۸۲ـ۴۴۷ـ۴۹۳ـ۳۸۴
دانشگاه ملی تهران ص ۲۰۴ دانشکدهٔ افسری ص ۲۰۴
دانشکده ادبیات تهران ص ۱۶۲ـ۲۰۴ دانشگاه تبریز ص ۲۰۹ـ۴۳۵
دریاچه‌ی ارومیه ص ۱۹۲ـ۳۰۰ـ۳۰۱ـ۴۹۲ـ۵۵۱
دانشکده اقتصاد ص ۲۹۳ دیلمقان ص ۱۹۲ـ۲۰۴
دانشسرای پسران تبریز ص ۲۰۴ دانشگاه پنجاب پاکستان ص ۳۲۰
دارالاسلام ص ۳۱۷ دهلی ص ۳۳۱
دوزخ ص ۵۰۰ دبستان قریه ص ۵۰۲
دانشکدهٔ حقوق ص ۵۰۲ دادگستری ص ۵۰۲
درویشان ص ۵۰۶ دارالخلافه ص ۵۲۷
دبیرستان رازی ص ۵۴۵ دانشکده‌ی هنرهای زیبای تهران ص ۵۴۷

دهکده‌ی شاه‌ولی ص ۵۵۸ دبیرستان امام خمینی ص ۵۴۷

ر

رهال ص ۶۴ روم ص ۷۳-۳۳۰
روس ص ۸۱-۲۳۵ روستای زنگین‌آباد ص ۱۷۷
رشت ص ۲۰۹ رودقات ص ۲۵۲
رصدخانه‌ی مراغه ص ۳۰۱-۳۶۲
رودخانه صافی ص ۳۱۸-۳۲۵-۳۲۴ ری ص ۳۳۰-۴۶۷
رادیو ایران ص ۴۹۳ روستای‌کوکه ص ۵۰۵
رودخانه‌ی زرینه‌رود ص ۵۰۲ رودخانه قرانقو ص ۵۱۰
رودخانه‌ی سفیدرود ص ۵۱۰ روستای سنجوی ص ۵۵۵
رودخانه مهاباد ص ۵۵۱ روستای آتشبغ ص ۳۷۲ رضائیه ص ۱۰۳

ز

زنجان ص ۲۰-۶۸-۳۴۷-۵۱۰
زنوز ص ۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۱-۲۵۷-۲۷۲-۲۶۵-۲۶۴-۲۶۱-۲۶۸
۲۶۹-۲۶۰-۲۵۹-۲۷۰-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۲-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۸-۲۷۳
۲۷۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۲-۲۷۹-۲۷۴-۲۸۷-۲۸۶-۲۷۵-۲۹۶-۲۹۷
۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۴-۲۹۸-۲۹۵
زرقان ص ۲۵۲ زنبیل ص ۵۰۶

س

سفیدکوه معروف به آق‌داغ ص ۳　　سازمان آب تهران ص ۴۸
ساوالان ص ۳۹-۲۹۳
سلماس ص۶۴-۸۸-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۳-۲۰۸-۲۰۰-۲۰۱-۱۹۷-۲۰۴-۲۰۵-۱۹۶-۱۹۵
۲۰۶-۲۰۷-۱۹۹-۲۰۲-۲۰۳-۱۹۸-۲۰۹-۲۲۴-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۸- ۲۱۹- ۲۱۴
۲۱۱--۲۲۲-۲۲۳-۲۱۰-۲۲۵-۲۴۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۲۹- ۲۳۶- ۲۳۷- ۲۲۸- ۲۲۷
۲۳۸-۲۳۹-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۱-۲۵۶-۲۴۴-۲۴۷-۲۵۰
۲۴۶-۲۴۳-۲۴۲-۵۵۱
سکمن آباد ص ۶۴
سراب ص ۱۵۷-۱۵۵-۱۵۴-۱۷۳-۱۶۳-۱۶۲- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۷۷- ۱۸۱- ۱۸۸
۱۸۹-۱۸۰-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۲-۱۷۹-۱۷۸-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۹
سرنسر ص ۱۸۸　　سمرقند ص ۳۵۲
سرخاب حضیره‌بابا مزید ص ۲۸۱
سهند ص ۲۹۳　　سلطانیه ص ۳۱۷
سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران ص ۴۱۶
سراسکند ص ۴۱۶　　سقز ص ۴۹۳
سلیمانیه ص ۵۰۶-۵۵۶　　سردشت ص ۵۵۲-۵۵۱-۵۵۵
ساوجبلاغ ص ۵۵۱　　سیمین‌رود ص ۵۵۱

ش

شاهرود ص ۳ شیراز ص ۱۷، ۱۸-۱۱۶-۱۱۵-۵۰۵
شام ص ۹۷-۹۸ شرفخانه ص ۱۰۲-۱۶۲
شاپور ص ۲۰۴ شوروی ص ۲۵۲
شاهندژ ص ۵۰۲-۵۵۱

ص

صافی چای ص ۳۱۸ صحرای کربلا ص ۳۱۸
صاین قلعه ص ۴۹۲-۵۰۲

ط

طوپقاپوسرای استانبول ص ۳۲۰-۳۲۲-۳۵۴ طالبیه ص ۴۷۷

ع

عدلیه‌ی تبریز ص ۵۳
عراق ص ۱۲۵-۲۰۶-۳۳۰-۵۰۶-۵۵۲-۵۵۱-۳۷۰ علمدار ص ۲۵۲
عمارت ربع رشیدی ص ۳۲۱

ف

فیرورق ص ۶۴ فرانسه ص ۱۰۷

فارس ص ۲۰۶-۲۰۹-۵۲۷ فراءنه ص ۳۰۰
فرارود ص ۳۰۱

ق

قراول ص ۳ قوری چای ص ۵۱۰
قلعهٔ ناودالماس ص ۳ قزل‌اوزن ص ۵۱۰
قزوین ص ۱۵؛ ۲۷۷-۴۶۷ قریهٔ بوگت ص ۴۷۷
قریهٔ خراجو ص ۴۷۳ قریهٔ چوغول ص ۴۵۷
قصبهٔ چورس ص ۶۶-۷۵ قریهٔ چوپلوجه ص ۴۱۴
قریهٔ چهاربرج ص ۴۱۰ قاهره ص ۲۸۲
قفقاز ص ۸۱ قریهٔ کول‌تپه ص ۴۴۱
قریهٔ امند محال رودقات ص ۲۸۱ قریهٔ خانذرج ص ۲۳۷
قزل خینه ص ۸۱ قریه آهق ص ۳۹۵
قریه بافتان ص ۱۸۵ قریهٔ خانقاه ص ۸۴
قریهٔ رستم‌آباد ص ۳۴۷ قریهٔ اسبقران ص ۱۶۲
قدس ص ۹۸ قصبهٔ گرگر ص ۲۵۳
قریهٔ بهار ص ۱۵۸ قریهٔ زراقان ص ۲۹۶
قلعهٔ فرامرز ص ۱۷۰ قریهٔ چلان ص ۴۳۳
قریهٔ خاکی ص ۱۶۳ قریهٔ آچاچی ص ۵۱۰
قافلانکو ص ۵۱۰-۵۴۳ قلعه دختر ص ۵۱۰-۵۴۳

قریه‌ی هوله‌سو ص ۵۰۲ قریه باسلق ص ۵۱۱
قم ص ۴۷۷

ک

کتابخانهٔ السنه‌ی شرقی لنینگراد ص ۸
کتابخانه‌ی عمومی پاریس ص ۳۲۲
کتابخانه‌ی دانشگاه تهران ص ۳۵۴-۳۶۲ کاغذکنان ص ۳
کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی ص ۱۲، ۱۱، ۱۰-۲۴۰-۲۳۹-۲۸۲-۳۲۰-۳۰۶
۳۲۱-۳۲۲-۳۵۴-۵۲۹ کرج ص ۵۳۷
کتابخانه‌ی دانشکده‌ی تهران ص۳۲۲ کتابخانه‌ی دکتر مفتاح ص ۱۲
کتابخانه‌ی بادلیان ص ۳۵۵ کتابخانه‌ی بانکی‌پور هند ص ۳۲۲
کتابخانه‌های سالن سلطنتی سابق تهران ص ۳۲۲
کوچه‌ی ظفرالدولد ص ۳۴۷
کتابخانه‌ی سپهسالار ص۱۲، ۷۹-۲۳۹-۲۸۲-۳۰۶-۳۲۲-۳۵۲-۳۲۰
کردستان ص ۵۵۲-۵۵۱ کتابخانه پنجاب پاکستان ص ۳۲۲
کتابخانه‌ی ملك ص۱۲، ۱۱-۷۶-۷۸-۹۶-۲۸۲-۳۲۰-۳۰۶-۳۲۲-۳۵۴-۳۵۸
کتابخانه‌ی دهخدا ص ۱۲، ۱۳؛ ۱۱-۷۹ کتابخانه‌ی شاه‌عبدالعظیم ص ۱۱
کتابخانه‌ی لیدن ص ۳۵۵ کتابخانه‌ی مدرسه‌ی غرب همدان ص ۱۱
کاشمر ص ۳۳۷-۳۴۱ کتابخانه‌ی عبدالحمید مولوی ص ۱۱
کاشان ص ۳۲۹

کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۰-۲۹-۷۶-۱۶۰-۱۵۵-۲۳۹-۲۸۲-۳۲۰
۳۶۱-۵۲۵-۳۶۹-۵۱۴
کلیسا ص ۲۲۲
کتابخانه‌ی مجلس ص ۷۸-۷۹-۱۱۰-۲۶۱-۲۷۳
کتابخانه‌ی نوری عثمانی ص ۳۵۵
کتابخانه‌ی حاج حسین نخجوانی ص۸۲-۸۷-۳۰۹
کتابخانه‌ی دانشسرای عالی ص ۶۸
کتابخانه‌ی حاجی محمدنخجوانی ص ۲۵۴-۳۰۶-۵۱۴
کتابخانه‌ی مجلس سنا ص ۱۰۰
کتابخانه‌ی تبریز ص ۳۲۰
کتابخانه‌ی شادروان تربیت ص ۱۰۷
کوه میشو ص ۲۵۲
کانپور ص ۳۳۱
کرج ص ۱۸۱
کوه سبلان ص ۱۵۴
کعبه ص ۲۹-۳۵-۷۱-۱۲۰-۱۱۳-۲۲۲-۵۰۴
کتابخانه‌ی مجلس اسلامی و دانشگاه ص ۱۱۳-۱۱۷-۱۹۷-۲۸۲-۳۲۰-۳۲۹
کوه قیزقاپان ص ۵۵۱

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی حجیات ص ۲۷
کتابخانه‌ی ملی تهران ص ۱۱۳-۱۱۷-۲۷۳-۲۸۲-۳۰۶
کوه قصریك ص ۵۵۱ کوه سرستان ص ۵۵۱
کرمان ص ۳۱۷-۴۵۳ کربلا ص ۳۱۷-۳۳۴-۴۵۳-۵۲۴
کرنه ص ۴۸ کتابخانه‌ی ثقة‌الاسلام ص ۱۱۷
کارخانه‌ی فرشبافی ص ۵۸ کوی چرنداب ص ۳۲۸
کتابخانه‌ی معارف تهران ص ۱۱۸
کتابخانه‌ی آرامگاه محبوب علیشاه (پیرمراغه) ص ۳۴۵
کتابخانه‌ی حاج‌حسن‌نیما ص ۶۵ کرمانشاهان ص ۱۵۸-۳۹۹
کوکه ص ۵۰۶ کوه سهند ص ۳۰۰-۳۰۱-۴۲۴
کتابخانه‌ی کریمی ص ۴۶۲
کارخانه‌ی شیشه‌ی نشکن ص ۱۸۱ کیش ص ۲۲۰
کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۷۴-۹۵، ۱۱۳-۱۱۶-۱۱۸-۲۰۳-۲۶۱-۲۷۳-۳۲۲
کارخانه‌ی فرش‌بافی مرند ص ۲۹۶
کتابخانه‌ی آکادمی‌علوم لنینگراد ص ۷۴
کهریزیکان ص ۲۹۷-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰

گ

گیلان ص ۳-۲۸۳-۵۵۳
گردنهٔ‌تاو ص ۳

گرمرود ص ۲۰-۱۵۷-۵۱۱-۵۲۸-۵۱۹-۵۲۹
گورستان گلشن‌زهرا ص ۴۴۳-۴۵۰ گنجه ص ۷۲
گل‌تپه ص ۴۴۶ گنبدهرمان‌بنیان‌غازانی ص ۱۱۶
گرگان ص ۱۴۱
گرگر ص ۲۵۳ گندلج ص ۲۹۲
گنبدسرخ ص ۳۰۱ گنبدکبود ص ۳۰۱
گنبدغفاریه ص ۳۰۲ گلشن زهرا ص ۲۴۸

م

مقبره چرنداب ص ۷
محال قطور ص ۶۴ مزار مولانا قطب‌الدین شیرازی ص ۷
مدرسه‌ی سپهسالار ص ۵۲-۲۷۸
مشهد ص ۱۱-۲۶۰-۲۵۸-۱۳۶-۳۵۴-۳۸۴
مدرسه‌ی قاسم‌خان ص ۲۷۸ مدرسه‌ی شیخیه ص ۲۸۲
ماردین ص ۷۳ مازندران ص ۲۰۹
مدرسه‌ی عالی‌دارالفنون ص ۴۲
مقبره‌ی مادر هلاکوخان ص ۳۰۱
مراغه ص ۸۵ - ۳۰۴-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۲-۲۹۹-۳۰۵-۳۲۰ - ۳۱۲-۳۱۳-۳۰۸
۳۰۹-۳۱۷

مقبره‌ی اوحدی ص ۳۰۲ مسجدنمازیه ص ۲۷۳
موزه‌ی بریتانیا ص ۲۸۱-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲
مجلس شورای ملی ص ۴۲-۵۳
میانه ص ۱۶۲-۵۱۲-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۳ مصر ص ۹۷-۹۸
مقبره‌ی حضرت شیخ‌ابراهیم چوبنانی ص ۳۲۸
محال هشترود ص ۳۰۴ مسجد معزالدین ص ۳۰۲
مسجد جهانشاه‌ترکمان ص ۱۱۶ ماکو ص ۶۴
مغازه‌های مجیدالملك ص ۲۳۵ مچهلی ص ۱۰۰
ماراوا ص ۳۰۱ مراوا ص ۳۰۱
میاندوآب ص ۳۰۰-۳۳۶-۴۵۹-۴۹۶-۴۸۱
میدان مشق تبریز ص ۲۳۶ محله ص ۹۸
مرند ص ۶۴-۲۵۶-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۱-۲۵۷-۲۷۲-۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۱
۲۶۸-۲۶۹-۲۶۰-۲۵۹-۲۷۰-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۷-۲۶۲-۲۸۰-۲۶۶-۲۸۱-۲۸۸ -۲۷۳
۲۷۶-۲۸۵-۲۸۴-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۲-۲۷۹-۲۷۴-۲۸۷-۲۸۶-۲۷۵-۲۹۶-۲۹۷
۲۸۹-۲۹۳-۲۹۲-۲۹۰-۲۹۱
مجلس ص ۲۳۶
مسجد ص ۲۲۲ مسجدامیرچوپان ص ۱۱۶
مرند ص ۲۹۴-۲۹۸-۲۸۵
مسجد ص ۵۱۳

مراغه ص ۳۱۶-۳۱۰-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۱-۳۰۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۰۶-۳۲۸-۳۲۹-۳۲۶
۳۲۱-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۴-۳۳۳-۳۲۶-۳۳۱-۳۳۰-۳۲۷-۳۲۲-۳۳۵-۳۳۴-۳۲۳-۳۴۴
۳۴۵-۳۵۲-۳۳۷-۳۴۰-۳۴۹-۳۴۱-۳۴۸-۳۴۲-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۳-۳۳۹-۳۵۰-۳۵۱
۳۳۸-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۸-۳۵۳-۳۶۴-۳۵۷-۳۶۵-۳۵۶-۳۵۴-۳۶۷-۳۶۶-۳۵۵-۳۵۹
۳۶۲-۳۶۳

مدرسه‌ی علما ص ۳۳۳　　ماهان ص ۴۵۳

مهاباد ص ۳۳۵-۴۹۲-۵۰۶-۵۶۰-۵۵۴-۵۵۲-۵۵۷-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۸-۵۹۹-۵۵۱
۵۵۴-۵۵۰

مقبره‌ی آخوند رستم‌آبادی ص ۳۸۴

مدرسهٔ مسجد جامع ص ۳۴۷

مدرسه ادبیه مراغه ص ۳۹۴

مسجد جامع ص۴۵۲

مدرسه ملی سعادت ص ۳۹۴

مدرسه‌ی طالبیه ص۳۸۴

مشگین شهر ص ۴۱۶

مغان ص ۴۱۶

مرقد امام‌رضا (ع) ص ۴۰۴

میانج ص ۵۱۱

مراغه ص ۳۵۸-۳۹۲-۳۹۳-۴۰۰-۳۸۵-۳۹۶-۳۸۹-۳۹۷-۳۸۸-۳۸۶-۳۹۹ - ۳۹۸
۳۸۷-۳۹۱-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۰-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۶-۴۰۱-۴۰۴-۴۱۳-۴۰۵-۴۱۲ - ۴۰۶
۴۱۱-۴۱۰-۴۰۷-۴۰۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۰۲-۴۲۴-۴۲۵-۴۳۲-۴۱۷-۴۲۸-۴۲۱-۴۲۹
۴۲۰-۴۲۲-۴۲۷-۴۲۶-۴۲۳-۴۱۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۱۸-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۸-۴۳۳-۴۴۴
۴۳۷، ۴۴۵؛ ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳ ؛ ۴۳۸ ، ۴۵۶، ۴۵۷
۴۶۴، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۵۲؛ ۴۵۰، ۴۶۳؛ ۴۶۲، ۴۵۱، ۴۵۵؛ ۴۵۸ ، ۴۵۹
۴۵۴؛ ۴۷۲، ۴۷۳؛ ۴۸۰، ۴۶۵، ۴۷۶؛ ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۷۹، ۴۷۸؛ ۴۶۷، ۴۷۱
۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۰، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۸۴؛ ۴۸۵؛ ۴۹۲، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۸۷، ۴۸۳ ، ۴۸۲
۵۳۴، ۳۸۴؛ ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۰، ۳۸۳
مدرسهٔ فتوحیه ص ۴۵۵
میاندو آب‌ص ۴۹۲، ۴۹۳؛ ۴۹۵؛ ۴۹۴، ۴۹۱، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۰۴، ۵۰۸؛ ۵۰۱، ۵۰۰
۵۰۹، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۲، ۴۹۹، ۴۹۸
مسجد نمازیه ص ۲۷۳ مکتب‌خانه ص ۳۸۴
میداندا‌غی ص ۵۱۰ مقبره‌امامزاده‌اسماعیل ص ۵۱۰
میانه ص۵۲۸؛ ۵۲۱؛ ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۱۶، ۵۱۷؛ ۵۲۴، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۲۷؛ ۵۱۴؛ ۵۱۹
۵۲۲، ۵۲۳، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۳۶؛ ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۳۳، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۳۲ ، ۵۳۱ ، ۵۴۲
۵۴۳، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹؛ ۵۳۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۴۹؛ ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۵۱
مقبرةالشعرا ص ۵۱۹ میخانه ص ۵۳۲
میکده ص ۵۳۲ مدرسهٔ‌امیرکبیر ص ۵۴۷
مدرسهٔ راهنمائی مطهری ص ۵۴۷

ن

نخجوان ص ۸۲
نجف ص ۹۰-۱۰۲-۲۴۸-۲۷۷-۴۵۳-۲۶۸
نوری عثمانیه ص ۳۵۴　　نقده ص ۵۵۱

و

ولدیان ص ۶۴　　وزارت فرهنگ ص ۱۴۱-۲۰۴
وادی سینا ص ۱۶۵　　ورامین ص ۴۶۷

ه

هروآباد ص ۳-۴۲-۵۲
هندوستان ص ۱۰۰-۲۰۶-۲۸۴-۳۳۰-۳۲۲-۵۱۸
هریس ص ۱۶۲　　هرزنق ص ۲۵۲
هرزندات ص ۲۵۲　　هرزند ص ۲۵۲
هرزند جدید ص ۲۵۲　　هرزند عتیق ص ۲۵۲
هرات ص ۳۳۱-۳۵۲-۳۵۶
هوله سو ص ۵۰۲　　همدان ص ۵۲۴
هزار میرد ص ۵۵۶

ی

یزد ص ۳۵

فہرست اسامی کُتب

الف

الذریعه ص ۴-۶-۳۲-۶۶-۷۲-۷۵-۷۶-۹۶-۱۹۳-۳۰۷-۳۱۵-۳۲۹-۳۳۵ - ۳۶۴
۳۶۹-۵۱۴-۵۱۷-۵۱۳
اوصاف‌الامین ص ۵ اربعین ص ۱۰ اعتقادات ص ۱۱
اعتقادیه‌ی شیخ‌بهایی در بیان عقاید شیعه ص ۱۱
آتشکده‌ی آذر ص ۱۶-۳۱۹
التحفة‌الغیاثیه فی‌امتناع‌روية‌الله‌تعالی ص ۱۷
اثبات‌الواجب ص ۳۰ آیین‌داد ص ۵۳
ادبیات اوجاغی ص ۶۱-۱۶۳-۲۹۱-۲۸۹-۴۰۳-۴۰۸-۴۱۵-۴۳۳-۴۴۲ - ۴۶۱
۳۸۳-۵۳۸-۴۸۸-۵۴۴-۵۳۵
التامليات ص ۶۵ الفیه ص ۶۵-۷۶
انوار ناصریه ص ۷۹ احوال حیوانات ص ۹۱
احوال شعرا ص ۹۱ انیس‌الفارد و جلیس‌الواحد ص ۹۱
اعلام الشیعه ص ۹۲ اقالیم‌العقالیم ص ۹۷
ابوعبدالله ص ۹۸ ابن‌الخویی ص ۹۸
آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۶ ابکارخیال ص ۱۱۰
احوال و آثار خوشنویسان ص ۱۲۴-۲۸۰
احوال و آثار همام تبریزی ص ۱۴۲ افسانهٔرویا ص ۱۴۷
اشك شب ص ۱۴۷ آذری نغمه‌لرعلیایی ص ۱۸۱

احساس‌من‌علیایی ص ۱۸۱ المآثروالآثار ص ۱۹۹-۲۰۲-۳۰۴
ارمغان آذربایجان ص ۲۰۶ ارمغان ایران به پاکستان ص ۲۰۶
اسئولوی پرویزیه ص ۲۴۰ از صبا تا نیما ص ۲۴۷
الهیات ص۲۴۸ احسن‌الکلمات فی‌ردالغات‌ترجمه‌ی‌احتجاج‌طبرسی‌ص۲۷۶
آزاده‌ی‌گمنام ص ۳۷۲ ابواب‌حکمت‌میزانیه ص ۲۷۸
آخرین تصمیم ص ۳۷۲ النفس‌کل‌القوی ص ۲۷۸
اقرار بعدازصلح ص ۳۸۴ اسرار فاتحه ص ۲۸۳
ایقادالفرام ص ۵۵۶ اشتغال شطاریه ص ۲۸۳
المدخل فی‌العربیة ص ۵۲۱ از سعدی تا جامی ص ۳۱۲-۳۲۶

ب

بوستان سعدی ص ۱۰ باب‌حاوی‌عشر ص ۱۲
بازگشت ص ۵۷
بزرگان و سخنسرایان آذربایجان غربی ص ۶۶-۶۷-۷۰-۷۲-۷۵ - ۸۷-۱۶
۹۶-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۸-۱۳۰-۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-۲۰۲-۱۵-۲۳۰ -۲۳۵ - ۲۴۷
۲۴۸-۲۵۰-۲۷۵-۵۰۵
بیست علمی شهاب‌الدین‌خویی ص ۹۸ بانگ پدرعلیایی ص ۱۸۱
بهترین روش درآموزش نگارش ص ۲۰۶
باده‌ی‌کهن (قصاید و غزلیات قدیم ایزد) ص ۲۰۶-۲۲۸
بحرالعلوم ص ۲۵۸-۲۶۰-۳۰۷ بایاتیلار ص ۵۴۵

بدایع‌الحکم ص ۲۷۸ بوستان کربلا ص ۵۴۵
باقیات الصالحات ص ۳۰۸ ارشاد نامه ص ۴۶۷
بحرالاسرار ص ۳۶۵

پ

پرورش خانوادگی (نمایشنامه) ص ۲۰۶
پیدایش و تطورات و حقوق وقف ص ۳۸۴ پیروزی‌نامه ص ۲۰۶
پیام یاران نشریهٔ انجمن ادبی آذرآبادگان ص ۲۲۶-۲۲۸
پندنامه‌ی مظلوم ص ۲۴۸ پنج گنج نظامی ص ۳۰۸

ت

تذکره‌ی دانشمندان آذربایجان ص ۴-۵-۶-۸-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۶-۲۷-۳۳
۳۴-۶۶-۷۰-۷۲-۷۵-۸۰-۸۱-۸۷-۹۰-۹۶-۹۹-۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۴-۱۲۰-۱۲۳
۱۵۶-۱۶۰-۱۹۳-۱۹۷-۱۹۸-۲۳۸-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۴-۲۷۲-۲۷۵
۲۷۹-۲۸۰-۲۸۶-۳۰۷-۳۱۲-۳۱۹-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۵۵
۳۵۶-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۴-۴۹۲-۵۱۳-۵۲۴-۵۱۷-۵۱۴-۵۲۶-۵۱۸-۵۱۹-۳۶۹
ترجمه‌ی مجالس‌النفایس ص ۱۴ تذکره‌ی میخانه ص ۱۸-۱۹
تذکره‌ی خوشگو ص ۳۰ تذکره‌ی نصرآبادی ص ۳۳-۳۴
تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان ص ۴۱ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۳
تاریخ سیاسی ایران ص ۵۳

تاریخ خوی ص ۶۶-۶۷-۷۵-۷۶-۸۷-۹۲-۹۹-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۱-۱۲۴-۱۲۵
۱۴۸-۲۴۱
تذکره‌ی شمس‌العرفا ص ۷۲ تحفهٔ حسام ص ۷۳
تعلیم‌نامه ص ۷۹ تشریح‌البشر و توضیح‌الصور ص ۸۰
تذکره‌ی زنان سخنور ص ۸۳-۸۷-۹۹
تاریخ مشاهیر کرد ص ۸۷-۵۰۱-۵۰۸-۵۵۸- ج ۱ و ۲
تذکره‌ی دلگشا ص ۹۰ تحفة‌العقلا ص ۹۱
تذکره‌الخواتین ص ۹۱ تذکره‌های فارسی ص ۹۲-۱۲۰-۱۵۷
تاریخ گزیده ص ۹۳-۳۶۳ تکمیله‌زینة‌المدایح ص ۹۹
تاریخ تذکره‌ها ص ۹۹ تشریح‌الصدور فی وقایع‌الایام‌والدهور ص ۱۰۲
تعادل و تراجیح ص ۱۰۲ تذکرة‌العارفین ص ۱۰۳
تقریرات‌الاصولیة‌والفقیه ص ۱۰۳ تاریخ مفتون ص ۱۱۴
تذکره‌ی انجمن خاقان ص ۱۱۵
تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار ص ۱۱۶-۱۲۰
ترجمه‌ی پارسی عبرت‌نامهٔ ترکی ص ۱۱۷
تذکره‌ی بهمن‌میرزا ص ۱۱۸ تبریز و پیرامون ص ۱۴۰-۱۴۹-۲۹۲
تصحیح مرصادالعباد نجم‌الدین رازی ص ۱۴۱
تصحیح چاپ دیوان رشید یاسمی ص ۱۴۱
تذکره نویسی در ادبیات فارسی ص ۱۴۲
تصحیح کتاب نزهة‌المجالس تالیف جمال‌خلیل‌شیروانی ص ۱۴۲

تذکرة الاولیای شمس‌الدین تبریزی ص ۱۵۶-۱۴-۲۳۷-۲۴۱-۲۳۷-۲۳۹
تذکره‌ی اختر ص ۱۵۸-۱۶۰-۱۶۱-۲۶۴
ترجمه‌ی خطبه‌ی توحیدیه‌ی ابن‌سینا بفرانسه ص ۲۰۶
ترانه‌های بومی ص ۲۰۶
ترانه یا رباعی در ادب ایران و جهان ص ۲۰۹
تذکره‌ی صدف ص ۲۲۸
ترجمه‌ی کلمات قصار حضرت علی (ع) به نظم ص ۲۵۶
تاریخ تبریز ص ۲۶۴-۵۳۳ تذکره‌ی زنبیل ص ۲۶۴-۲۷۲
تذکرة الخطاطین ص ۲۷۲ تذکره‌ی آرزو ص ۳۰۸
تذکره‌ی علی‌قلی‌خان‌واله ص ۳۰۸ ترجمه بیانات حضرت علی ص ۳۰۸
تاریخ ادبیات درایران ذبیح‌الصفا ص ۳۱۲-۳۲۶
تاریخ علمی ص ۳۱۶
تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی ص ۳۱۷-۳۱۹-۳۲۱-۳۵۲
تعلیقاتی بر نخبة‌الفکر فی مصطلح اهل‌الاثر ص ۵۵۶
تاریخ ادبیات ادواردبراون ص ۳۱۷
تذکره‌ی حسینی ص ۵۱۸-۵۲۳ تذکره‌ی امین‌احمدرازی ص ۳۲۱
تمهیدات ص ۵۲۰ تذکره‌ی مدایح معتمدیه ص ۳۲۹
تازیانه‌ی سلوك ص ۵۲۰
ترانه‌های دل ص ۳۹۵

ث

ثعلبیه ص ۹-۲۰-۲۳-۵۲

ج

جلالیه ص ۷۱-۹۴-۹۵-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۷-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۴۱
جامع خاقانی ص ۱۱۸
جنگ شمارهٔ ۴۲۶۳ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۵۵
جواهرالکلام و مفتاح‌المرام ص ۲۳۹ جام جهان نما ص ۲۸۲
جام مراد ص ۳۷۲ حبیب‌المنیر ص ۲۸۶
جنگهای خطی و یادداشتهای نویسنده‌ی مشاهیر کرد ص ۴۹۸-۵۰۱
جهانگشای نادری ص ۳۳۱ جامع‌الالحان ص ۳۵۴
جنگ طلوعیان ص ۴۴۵

چ

چهل‌ویك درس علیایی ص ۱۸۱ چهل مقاله‌ی‌نخجوانی ص ۳۱۲
چاغیریلمامیش قوناقلار ص ۳۸۹

ح

حکمت‌العین ص ۷

حدیقة‌الشعرا ص ۹ - ۱۱۲ - ۱۵۶-۱۹۶-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۳۰۲ - ۳۴۳ ۳۴۴-۵۱۸
حماسه‌ی هیزم‌شکن ص ۴۲-۴۴-۴۷
حقوق نسوان ص ۵۳ حواشی برسیوطی‌نحو ص ۵۵۶
حل‌الاعضال فی‌جواب‌وسئوال ص ۱۰۳ حرمة‌المشعه ص ۵۵۶
حدایق‌الجنان ص ۱۱۶ حدیقه ص ۱۱۶
حقایق‌الانوار ص ۱۱۷ حیدربابای شهریار ص ۵۳۹-۵۴۲-۵۴۵
حدایق‌الادباء ص ۱۱۷ حقایق‌القرآن ص ۵۲۰
حج‌نامه ص ۱۳۱ حقیقت‌نامه ص ۲۵۶
حاشیه‌ی علی‌شوارق‌الالهام ص ۲۷۸ حق‌المبین ص ۴۹۲
حبیب‌السیر ص ۳۱۹-۳۸۵-۳۵۹

خ

خمسه‌ی صیاد ص ۸ خزینة‌الاصفیا ص ۵۲۳
خواص‌الحیوان ص ۹۱ خیرات حسان ص ۹۹-۱۰۰
خردپژوهی ص ۲۰۶ خصایص ادبیات فرانسه ص ۲۰۶
خیرالامور ص ۳۰۸

د

دیوان ناصری خلخالی ص ۲۸ دیوان واقف خلخالی ص ۳۰
دیوان هزلتی ص ۱۰

دوستلار گؤروشو ص ۳۹-۵۱-۴۳۲ دیوان اشعار قدسی ص ۵۴
دیوان وجدی ص ۳۷۰ داستان دوستان ص ۵۷-۲۴۷-۲۶۴
دیدار همرزم ستارخان ص ۳۷۲ دیوان خویی ص ۷۲
دو سوی جهاد و شهادت ص ۳۸۴
دیوان در بی‌نظیر یا دیوان حقیری ص ۷۷
داوری در اختلافات مکتبهای حقوق جزا و جرم شناسی از دیده‌گاه اسلام ص ۳۸۴
در مکنون یا دوره‌ی ناصری ص ۷۸
دیوان ادیب زندی ص ۵۵۹ دیوان حیران ص ۸۲
ده‌ته کانی‌ئه‌ده‌بی کوردی . استاد علاءالدین‌سجادی‌بغداد ص ۵۵۸
درراصداف ص ۹۱ دیوان سالك خویی ص ۹۵
دواوین مه‌لائاواره تاریخ مشاهیر کرد ص ۵۵۵
دیوان شوریده خویی ص ۹۶ در امامت امام‌کور ص ۹۸
دیوان صادق‌خویی ص ۱۰۰
دیوان رباعی موسوی در مدح مولی (ع) ص ۵۴۵
دیوان فقیر خویی ص ۱۱۰
دیوان مظهرخویی نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۱۱۲-۱۱۴
دیوان خرم‌کردشتی ص ۱۱۲ دیوان قصاید و غزلیات ص ۱۱۸
درمان بیماریهای کودکان ص ۱۴۷ دیوان شقاقی ص ۱۶۰
دیلنن‌داغ موسوی ص ۵۴۲-۵۴۵ دیوان فضولی ص ۱۸۸

دیوانی به زبان ترکی موسوی ص ۵۴۲ دوره‌ی علوم فلسفی ص ۲۰۶
دیوان میرحمیدغیاثی‌موسوی ص ۵۴۲
دیوان ثابت اندبیلی ص ۲۵۳-۲۵۴ دیوان عاجزمیانجی ص ۵۱۹
دیوان ضیایی ص ۲۵۶ دیوان بحری ص ۵۱۵
دیوان مسکین‌زنوزی ص ۷۹ دیوان بحری‌میانجی ص ۵۱۴
دیوان مضطرزنوزی ص ۲۸۰ دیوان محمدحسین گرمرودی ص ۵۲۵
دیوان مغربی ص ۲۸۱ دیوان خطی بحری ص ۵۱۷
در فرید ص ۲۸۳ دیوان افغان گرمرودی ص ۵۱۳
دیوان مراثی ترکی اشراق مراغه‌یی ص ۳۰۶
دیوان ملامعروف کوکه‌ای ص ۵۰۸
دیوان اشرف‌مراغه‌یی ص ۳۰۸-۳۰۹ دیوان حافظ ص ۴۸۸
دیوان البسه ص ۳۰۹ دیوان سعدی ص ۴۸۸
دیوان اوحدی مراغه‌یی ص ۳۱۹-۳۲۰-۳۲۲
دیوان عراقی ص ۴۸۸ دیوان اوحدی سعیدنفیسی ص ۳۲۶
دیوان تشنه‌ی مراغه‌یی ص ۳۲۹-۳۳۰ دره‌ی نادری ص ۳۳۱
دیوان دخیل‌مراغه‌یی ص ۳۳۳ دیوان ظفرالدوله ص ۳۴۷
دائرةالمعارف اسلامی‌فارمر ص ۳۵۰
دیوان غفورای‌مراغه‌یی ص ۳۶۱ دیوان نشید ص ۴۷۸
دیوان ذاکر ص ۴۱۲ دفترشعرپاشازاده ص ۴۱۷
دیوان سهند ص ۴۲۲ دیوان فتوحی ص ۴۵۶ دده‌قورقود ص ۴۲۲

ذ

ذکر الهید ص ۱۱　　ذات‌الشفا ص ۵۵۶
ذکرالمساکین ص ۲۷۶

ر

ریحانة‌الادب ص ۵-۲۶-۷۲-۷۸-۸۱-۹۸-۹۹-۱۱۴-۱۲۵-۱۶۱-۲۵۴-۲۶۴-۲۷۲-۲۷۹-۳۱۲-۳۱۵-۳۳۵-۵۲۰-۵۲۴-۵۳۳ ج ۶
روز روشن ص ۶-۷-۱۶-۲۵۵
رساله‌ی عرفانی ص ۱۱
ریاض العارفین ص ۱۵-۱۶-۳۱۷-۳۱۹-۵۲۰
ریاض‌الجنة ص ۳۵-۳۶-۶۶-۱۱۸-۱۵۷-۱۶۱-۳۰۶
روضهٔ پنجم ص ۳۶-۱۲۶　　روباه‌نامه ص ۵۲
رساله‌یی در فقه و اخلاق تألیف اصولی‌خویی ص ۶۵
ریاض‌المسایل ص ۶۵　　روضه ص ۶۶-۲۷۷-۳۰۶
ردوهابیه ص ۱۰۳　　رساله‌ی طبیه ص ۱۰۳
رساله‌ی فی‌الجواهروالعرض ص ۱۰۳
رساله‌ی فی التناقض بین القضیتین ص ۱۰۳
روضات الجنان ص ۱۰۵-۱۰۶-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۳-۲۸۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۵۶
ریاض‌الجنة فانی ص ۱۲۵-۱۲۶-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۴

روش نگارش ص ۲۰۶ روزگار خونین ص ۲۰۶
رباعیات فؤاد بزبان ترکی و پارسی ص ۲۰۶-۲۰۹
رهنمای دبیران در نگارش ص ۲۰۶
رهبر دانش‌آموزان در نگارش ص ۲۰۶
رساله‌یی در باره‌ی آثار و افکار سعدی ص ۲۰۶
رباعیات قدس ص ۲۰۶ رساله‌ی سئوال‌وجواب ص ۲۴۰
رساله‌ی تطبیقه ص ۲۴۰ رساله‌ی یوسفیه ص ۲۴۰
رساله‌ی سراج‌القلوب ص ۲۴۰
روضه‌ی علما ترجمه‌ی ملا عبدالنبی طسوجی ص ۲۶۰
روضه‌ی علما ترجمه‌ی مضطرخراسانی ص ۲۶۰
روضه‌ی علما ص ۲۶۰ رجوم‌الشیاطین ص ۲۷۶
رساله‌ی محمدهاشم‌طسوجی‌مرندی ص ۲۷۶
رسالة فایدة فی‌النفس ص ۲۷۸ رادمردان ص ۳۷۲
رسالة‌الحملیة ص ۲۷۸ رسالة فی‌الاکره‌الشرعی ص ۵۵۶
رسالة فی‌وجودالزابطی ص ۲۷۸ رفع‌الحقا ص ۵۵۶
رساله‌ی مرحوم عبدالعلی‌کارنگ ص ۳۰۲
رساله به اسلوب مقامات نجم‌ائمه‌الادب بدیع‌الزمان ص ۵۲۴
ریاض‌الفتوح ص ۳۰۵-۳۰۶
رساله‌ی عینیه ص ۵۲۰
روضة‌الناظر ص ۳۴۴

ز

زینة‌التواریخ ص ۱۱۵
زندگانی شهید شادروان ثقة‌الاسلام تبریزی ص ۳۷۲
زبانشناسی ایرانی ص ۲۰۶　　زبدة‌الحقایق فی‌کشف‌الدقایق ص ۵۲۰
زاویگ (ترجمه از فرانسه) ص ۲۰۶　　زبدة‌الاعمال ص ۲۶۱
زبدة‌الادوار ص ۳۵۴

س

سخنوران آذربایجان ص ۴، ۵؛ ۱۰، ۱۸، ۶؛ ۷، ۷، ۲، ۱۷، ۸؛ ۵؛ ۱۷؛ ۹؛ ۱۰، ۱۳، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶؛ ۱۹؛ ۲۰، ۲۶؛ ۲۷، ۲۸، ۲۹؛ ۱۸، ۳۲، ۳۴؛ ۳۶، ۳۷، ۵۲؛ ۵۷، ۶۵؛ ۶۶، ۶۷؛ ۷۰، ۷۱؛ ۷۲؛ ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۷؛ ۱۹؛ ۹۲؛ ۹۴؛ ۹۵، ۹۶؛ ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶؛ ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲؛ ۱۱۴؛ ۱۱۶؛ ۱۲۰؛ ۱۲۳؛ ۱۲۵، ۱۲۶؛ ۱۲۷؛ ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰؛ ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۷؛ ۲۵۳، ۲۵۴؛ ۲۵۵؛ ۲۵۷؛ ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۵؛ ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰؛ ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۴، ۳۰۶؛ ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۶؛ ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷؛ ۳۴۳؛ ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۹۲، ۵۰۵، ۵۱۳، ۵۱۷؛ ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۱۸، ۵۳۳، ۵۴۸؛ ۳۶۹؛ ۳۷۰
سامی ص ۷، ۱۶، ۳۷؛ ۲۵۵　　سفینة‌الملوك یاهدایت‌نامه ص ۱۱
سلام برمعلم ص ۴۲، ۴۴، ۴۷　　سفینه‌ی‌محمود ص ۸۸، ۹۰

سلیم و سلمی ص ۱۱۸ ساختمان جهت هنرستانها ص ۱۸۱
سخنوران نامی معاصر ص ۲۴۷-۲۵۷ سیاست‌نامه ص ۲۵۶
سبیل‌الرشاد فی‌اثبات‌المعاد ص ۲۷۸
ساقی‌نامه‌ی اشراق مراغه‌یی ص ۳۰۶
ساقی‌نامه‌ی حافظ ص ۳۰۶ سیاست‌وسیاست‌بازان ص ۳۸۴
سفینة الشعرا ص ۳۱۹ سوانح‌العشاق ص ۵۲۰

ش

شمع انجمن تاریخ ص ۱۷ شمع‌انجمن ص ۱۹-۳۶-۳۷
شرح هدایه ص ۳۰ شذرات‌الذهب ص ۳۰
شرح فصول‌ابن‌معط ص ۹۸ شرح نظم‌الفصیح ثعلب ص ۹۸
شرح کفایه‌المتحفظ ص ۹۸ شرح توضیح‌ابن‌مالك ص ۹۸
شرح علوم ابن‌الصالح ص ۹۸
شرح دعای صباح حضرت امیرالمومنین (ع) ص ۱۰۲
شرح قصیده عینیه‌حمیری ص ۱۰۳
شرح قوائد شهید قدس سره ص ۱۰۳ شرح‌لمع‌ابن‌جنی ص ۱۲۴
شرح الاربعین ص ۲۷۶ شفاالصدر فی تفسیرسورةالقدر ص ۲۷۶
شرح رسایل شیخ‌مرتضی‌انصاری ص ۲۷۶ شهریار ص ۵۴۱
شیرین‌وخسرو یا ریاض‌العاشقین ص ۳۰۹ شعروموسیقی ص ۳۵۲
شاهنامه و استعمار ص ۳۸۹

شکوی‌الغریب عن‌الاوطان الی علماءالبلدان ص ۵۲۰-۵۲۲
شهریار و آذربایجان دیلینده ص ۴۳۲
شرح‌حال طلوعیان ص ۴۵۰

ص

صبح گلشن ص ۴　　صحاح‌الجواهری ص ۹۱
صدبرگ ص ۲۰۶　　صحف‌ابراهیم ص ۳۰۷-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۸
صائف‌الاخبار ص ۳۵۶　　صراط‌النجاة ص ۵۳۴

ط

طرایق‌الحقایق ص ۱۰۶　　طبقات‌الشافعیه ص ۵۲۲

ظ

ظلمت شکن ص ۴۲-۴۵　　ظفرنامه ص ۳۰۹

ع

علمای معاصرین ص ۶۶-۱۰۳-۱۰۴
عقد نکاح و اخبار و انشاء و شرط ضمن‌العقدی‌آن ص ۱۰۳
عقد الفراید فی شرح القصاید ص ۱۰۳
عرفات‌العاشقین ص ۳۰۷　　عنوان الشباب ص ۳۰۸

عارف و ایرج ص ۳۷۲ عشره‌ولحنیه ص ۳۵۵
عقاب ص ۴۹۴

غ

غنچه‌زاده ص ۱۹۹ غزلیاب نشارگرمرودی ص ۵۲۹

ف

فرهنگ جغرافیایی ایران ص ۳
فهرست کتب پارسی دکتر روزن ص ۸ فقریه فخریه ص ۱۱
فهرست نسخه‌ها ص ۱۳-۲۷-۷۰-۷۶-۲۰۳-۲۷۵
فرهنگ سخنوران ص ۱۵-۱۶-۲۶-۳۶-۷۲-۸۷-۹۰-۹۶-۱۱۴-۱۲۰-۱۶۱-۲۶۴ ۲۸۶-۳۳۰
فهرست دانشگاه ص ۲۹-۱۵۵-۳۶۲-۵۱۴-۵۲۶
فیزیك منظوم ص ۵۳
فهرست نسخه‌های خطی ص ۷۴-۸۱-۹۶-۲۸۶-۳۱۲-۳۲۲-۳۲۶
فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ص ۷۵-۹۶-۱۱۴-۱۹۷-۲۰۳-۲۴۱-۲۷۵
فواید ختم ص ۹۱ فهرست مجلس «ابن‌یوسف» ص ۱۱۱-۳۳۰
فهرست کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران ص ۱۶۰-۳۶۹-۳۷۰
فرهنگ بهایی ص ۵۴۵ فارابی و فلسفهٔ او ۲۰۶
فرهنگ ترکیه نوین ص ۲۰۶ فهرست آستان قدس رضوی ص ۵۳۳

فدیل ص ۲۶۳　　فکاهی رنگارنگ ص ۴۶۲
فقه‌القرآن ص ۲۷۶　　فهرست زیور لطایف‌الخیال ص ۳۱۷
فن موسیقی ص ۳۵۷　　فهرست نسخه‌های فارسی ص ۳۵۹

ق

قاموس‌الاعلام ص ۴-۳۱۹-۳۴۱-۳۴۲-۵۲۳
قافلانکوه ص ۴۲　　قوانین ص ۶۵
قواعدالرسایل ص ۷۳　　قرابادین ص ۷۹
قصه‌ی لیلی‌ومجنون شقاقی ص ۱۵۸　　قیام حسین ص ۳۸۳
قیام آذربایجان و ستارخان ص ۲۳۴-۲۳۷

ک

کلیات‌خلخالی ص ۲۰　　کلیات دیوان ندیم ص ۲۹
کشف‌الظنون ص ۳۰-۳۱۷-۵۲۰　　کشکول ص ۹۰-۹۱
کودك در مکتب اسلام ص ۳۸۴
کتابی در چگونکی اوضاع ترقیات ممالك اروپا ص ۱۰۷
کتابی مربوط به جنگ انگلیس و فرانسه با دولت چین ص ۱۰۷
کهیرمالاریایی ص ۱۴۷-کلیات دیوان اوحدی مراغه‌یی ص ۳۲۰
کنزالالحان ص ۳۵۴　　کلمات‌القرآن‌ص ۳۸۹

گ

گلزار جاویدان ص ۴-۱۶-۱۹-۳۴-۳۷-۹۰-۱۰۲-۱۲۴-۲۵۰-۳۰۴-۳۲۶-۳۲۹
۳۶۴-۵۱۳-۳۶۹
گنجینه‌ی جواهر ص ۲۶ گلهای رنج ص ۱۴۷
گلهای خودرو ص ۱۶۴ گلستان کربلا ص ۵۴۵
گلشن راز ص ۲۸۲ گلستان ص ۴۸۲
گنج شایگان ص ۳۰۴-۵۲۴-۵۲۶-۵۲۹-۵۳۳

ل

لطایف الموافق ص ۱۱-۱۲ لوازم‌الدین ص ۱۲
لغتنامهٔ دهخدا ص ۳۷-۷۴-۹۸-۹۹-۱۴۱-۳۴۳-۵۳۳
لسان التکلمه فی جواب الاسئله ص ۱۰۳
لگارتیم ص ۲۰۵-۲۰۶ لطایف‌الخیال ص ۲۸۱
لیلی‌ومجنون اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۹
لباب‌الالباب نزهة‌المجالس تصحیح دکتر امین ریاحی ص ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۹
۳۶۴-۳۶۵
لوایح ص ۵۲۰

م

مصابیح امام بغوی ص ۷ مختصر ص ۷

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال ص ۱۰-۲۰-۲۷-۲۹-۳۹-۵۲
مخاطبهٔ نفس عزلتی خلخالی ص ۱۱
مخاطب‌النفس تقی‌الدین ابراهیم کفعمی ص ۱۱-۱۲
مشرق‌التوحید ص ۱۲ مصباح المشکاة ص ۱۲
مشکاة ابوحامدمحمدبن‌محمدغزالی ص ۱۲ معیارالعمروالعمل ص ۱۲
مناجات ص ۱۳ مجمع‌الادب فی‌معجم‌الالقاب ص ۱۹
مثنوی مرآت‌العرفا ص ۲۹ مجموعة‌الحساب ص ۳۰
مجله‌ی تهران مصور شماره‌ی آبان ماه ۱۳۴۸ ص ۴۰
منطق فارسی ص ۵۳
مجله‌ی آینده شماره‌های ۲۳-۲۴ بهمن‌ماه سال ۱۳۰۶ ص ۴۰-۴۱
مقالات‌التوحید ص ۶۵ مشارق‌الاصول ص ۶۵
مثنوی قاردوشاب ص ۶۵
مؤلفین مشار ص ۶۶-۲۴۷-۴۹۲-۵۳۳-۳۶۹
مجمع‌الخواص ص ۶۷-۷۰ مصطبهٔ خراب ص ۷۰
منظومه‌ی نقطه‌ی اسرار ص ۷۱-۲۹۰ مثنوی معنوی ص ۷۱
ملتمسات ص ۷۳-۷۴ مجمع‌الحکمتین ص ۷۹-۸۰
مجمع‌الفصحا ص ۸۸-۹۰-۱۲۰-۱۲۳-۳۰۳-۳۰۴-۳۱۷-۳۱۹-۳۴۳-۳۶۳ - ۳۶۴
۵۱۱-۵۲۸-۵۱۳-۵۲۴
مجمع‌ارباب‌الملك ص ۹۳ مجله‌ی یغما سال ۱۱ ص ۹۳
مختارات ص ۹۳ مثنوی فارسی ص ۱۰۳

مثنوی همایون‌نامه ص ۱۱۴-۱۱۸ مآثرسلطانیه ص ۱۱۷
مثنوی نازونیاز ص ۱۱۸ مثنوی در بحررمل ص ۱۱۸
منظومهٔ مخمس ص ۱۲۹ مثنوی لیلی‌ومجنون ص ۱۵۸
مجموعه‌ی بیات ص ۱۷۱ موادالتاریخ ص ۲۰۲-۳۶۱
منظومه‌ی جواهرالولایه ص ۲۰۳
محمدعاکف (شاعرملی‌ترك) ص ۲۰۶-۲۰۹-۲۲۲
مجله‌ی اطلاعات هفتگی ص ۲۰۹ مجموعه‌ی گلها ص ۲۲۸
مرآت‌العارفین ص ۲۳۹-۳۶۵ مختصرالمراثی ص ۲۳۹
مجموعه‌ی اشعار غنی‌زاده ص ۲۴۳ مجالس‌الاصول ص ۲۷۶
مرقاه التقی فی شرح قضاء عروةالوثقی ص ۲۷۶
مؤلفین کتب چاپی ص ۲۷۹-۳۴۹ مشوق‌الصبیان ص ۲۸۰
معاد اسفار ص ۲۷۸
مراغه ص ۳۰۲-۳۱۲-۳۱۳-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۹
۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۴-۳۹۴-۴۰۵-۴۱۴-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۹-۴۴۲-۴۵۷-۵۲۸-۵۴۲
۳۷۱-۳۷۰-۳۶۹-۴۷۸-۴۶۷-۴۷۷
مقدمه برساقی‌نامه و ریاض‌الفتوح نوشتهٔ آقای‌جعفرسلطان‌القرایی ص۳۰۶
مجددات‌التجلیات ص ۳۰۸ مثنویهای پنجگانه‌ی‌اشرف مراغه‌یی ص۳۰۸
منهج‌الابرار ص ۳۰۸ مجالس‌العشاق میرکمال‌الدین‌حسین ص ۳۱۶
مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار ص ۳۱۷ مجالس‌المؤمنین ص ۳۱۹
مثنوی جام‌جم اوحدی مراغه‌یی ص ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲

مثنوی ده نامهٔ اوحدی مراغه‌یی ص ۳۲۰
منظومه‌ی حقیقت‌العشق یا مونس‌العشاق ص ۳۲۲
منظومه‌ی آتشباك ص ۳۷۳ مثنوی تاریخی تشنه‌ی مراغه‌یی ص ۳۳۰
مرگ عیش ص ۳۷۲ منشآت قایم‌مقام ص ۳۳۱
مجموعهٔ نصیحت ص ۳۶۹ مجله‌ی ارمغان سال دوازدهم ص ۳۳۲
مهدی‌نامه ص ۵۵۶ منظومه‌ی میرزای ولیعهد به‌تخت‌پادشاهی ص ۳۳۵
محاسن‌الغرر ص ۵۵۶
منتخب‌التواریخ تألیف عبدالقادر بن‌ملوکشاه‌بداونی ص ۳۴۱=۳۴۲
مقاله‌ی کوهی کرمانی ص ۵۳۳ مقاصدالالحان ص ۳۵۱-۳۵۳-۳۵۸
میانه ص ۵۲۶-۵۱۹-۵۳۶-۵۳۴-۵۴۲-۵۴۵-۵۴۷
مقدمه برمقاصدالالحان ص ۳۵۹ مجله‌ی یادگار ص ۵۲۸-۵۳۳
مجمل فصیحی ص ۳۶۳ منظومه‌ی جهان جهل و جنگ ص ۴۷۸

ن

نگارستان سخن ص ۱۶-۳۲-۳۴۱-۳۴۳ نتایج‌الافکار ص ۳۷
نزهة‌المجالس ص ۷۳-۹۲-۹۴-۳۳۷-۳۴۲-۳۶۰
نزهة‌الکتاب و تحفة‌الالباب ص ۷۳
نصیب‌الفتیان و نسیب‌التبیان ص ۷۳-۷۴ نصاب‌الصبیان ص ۷۴-۲۸۰
نگاهی به‌تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۷-۳۳۵
نزهة‌القلوب ص ۹۳

نگارستان دارا ص ۱۱۴-۱۱۷، ۱۶۰-۳۳۳-۵۱۹
نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز ص ۱۲۰-۲۷۲- (سال اول شماره‌ی ۵) ص ۲۸۴-۲۸۶-۳۱۲-۳۵۸
نوای نینوا ص ۱۶۴ نقشه‌کشی ساختمان علیایی ص ۱۸۱
نامه‌ی پیروزی تاریخ و جغرافیا و تاریخچه‌ی ادبی سلماس ص ۲۰۶
نغمه‌های تبریز ص ۲۲۸-۵۰۵ نوریه ص ۲۳۹
نفحات‌الانس ص ۲۸۱-۳۱۷-۳۱۹ نصاب ترسل ص ۵۲۹
نزهة‌الساسانیه ص ۲۸۳ نهزة‌المشتاق ص ۵۲۱
نغمه‌ی‌داغی ص ۳۸۹ نفرت حکایه‌لری ص ۳۸۹
نغمه‌های دل ص ۳۹۵ نزهة‌العشاق ص ۵۲۱

و

ویتامین ب ص ۱۴۷ وارث‌باربد ص ۳۷۲
وجیره ص ۲۳۹ وقف‌نامه ص ۳۰۵
وصیت‌نامه ص ۲۶۵ وهامش کتاب البیتوشی شیخ محمدخان ص ۵۵۸
وسیلة‌النجات ص ۲۶۱

ه

هشت بهشت یا قنبرنامه ص ۱۰ هدیة‌العلما ص ۹۱ هذیان‌یادها ص ۱۴۷
هسته‌ی هستی در یکتاپرستی ص ۲۰۶ هفت اورنگ یاعشق‌نامه ص ۳۰۹

ی

یادگار استانبول ص ۲۰۶
یادی از حیدربابا ص ۳۷۲
یدی بلاغ ص ۵۴۵

فهرست منابع

الف

الذریعه ص ۴ ـ الذریعه ج ۹ ص ۶ ـ ادبیات اوجاغی ص ۶۱ ـ الذریعه ج۱۹ ص ۷۶ ـ اعلاالشیعه ص ۹۲ ـ احـوال و آثـار خـوشنویسان ج ۱و۲ ص ۱۲۲ انجمن‌ادبی تبریز ص ۱۴۰ ـ المآثروالآثارص ۲۰۲ ـ اطلاعات‌شخصی‌ص۲۲۸ از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۴۷ ـ المآثر ص ۳۰۴ ـ از سعدی تا جامی ص۳۱۲ افزاررود ص ۳۱۲

آ

آتشکده‌ی آذر ص ۱۶ ـ آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۱۰۶

ب

بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان‌غربی‌ص ۶۷ ـ بادهٔ‌کهن‌ص۲۲۸ـبحرالعلوم نسخهٔ خطی‌کتابخانه شادروان حاج‌حسین‌نخجوانی ج ۲ ص ۳۰۷

پ

پیام یاران ص ۲۲۸

ت

تحفه‌ی‌سامی ص ۷ ـ ترجمه‌ی مجالس‌النفایس ص ۱۴ ـ تذکره‌ی‌میخانه‌ص۱۹ تذکره‌ی نصر آبادی ص ۳۳ ـ تحفة الالباب ص ۷۳ ـ تـاریخ خـوی ص ۶۷

تاریخ مشاهیر کرد ج ۱ ص ۸۷ ـ تذکره‌ی دلگشا ص ۹۰ ـ تذکرة العارفین ص ۱۰۳ ـ تاریخ تذکره‌ها ج ۱ ص ۹۹ ـ تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار ص ۱۲۰ تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۱ ص ۱۲۰ ـ تبریز و پیرامون ص ۱۴۰ ـ تاریخ تذکره‌های فارسی ج ۲ ص ۱۵۷ ـ تذکره‌ی اولیای پرویزی‌ص۱۵۶ ـ تذکره‌ی اختر ص ۱۶۱ ـ تذکره‌ی صدف ص ۲۲۸ ـ تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا ص ۳۱۲ ـ تاریخ ادبیات درایران ج ۳ ص ۳۲۶ ـ تذکرهٔحسینی ص۵۱۸ تاریخ تبریز ص ۵۴۳ ـ تاریخ مشاهیرکرد ج ۱ ص ۵۵۸ ـتاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۵۵۵

ث

ثعلبیه ص ۵۲

ج

جلالیه ج ۲ ص ۷۱ ـ جلالیه ج ۱ ص ۱۹۳

چ

چهل مقالهٔ نخجوانی ص ۳۱۲

ح

حدیقة‌الشعرا ص ۹ ـ حماسه‌ی ظلمت‌شکن ص ۴۵ ـ حماسه‌ی هیزم‌شکن‌ص۴۴ حبیب‌المنیر ج ۳ ص ۲۸۶ ـ حبیب‌السیر ج ۳ ص ۳۵۹

خ

خیرات‌حسان ج ۲ ص ۱۰۰

د

دانشمندان آذربایجان ص ۴ ـ دوستلار گوروشو ص ۳۹ ـ داستان دوستان ص ۵۷ ـ دیوان مظهر نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تبریز ص ۱۱۴ ـ دیوان ثابت اندبیلی ص ۲۵۴ ـ دیوان اوحدی سعیدنفیسی ص ۳۲۶ ـ دیوان خطی بحری ص ۵۱۷ دەتەکانی ئەدەبی کوردی استادعلاءالدین سجادی بغداد ۱۹۷۸ ص ۵۵۸

ر

ریحانت‌الادب ج ۱ ص ۵ ـ روزروشن ص ۷ ـ ریاض‌العارفین ج ۲ ص ۱۶ ریاض‌الجنت‌ص ۳۶ـ روضهٔ‌پنجم ص ۳۶ ـ روضه ص۶۶ ـ ریحانت‌الادب ج۲ ص ۸۱ ـ روضات‌الجنان ج ۲ ص ۱۰۶ ـ روضهٔ‌پنجم‌قسم‌دوم‌ص۱۲۶ـ‌ریحانت الادب ج ۵ ص ۱۴ ـ ریحانت‌الادب ج۳ص ۱۶۱ ـ ریحانت الادب ج ۴ ص ۲۷۲ ـ روضات‌الجنان ج ۱ ص ۲۸۶ ـ ریاض‌الجنت‌روضهٔ ۴ ص ۳۰۶ـ ریاض الفتوح نوشته‌ی جعفرسلطان‌القرایی ص ۳۰۶ ـ ریحانت‌الادب‌ج ۶ص ۵۳۳

ز

زنان سخنور ص ۸۷ ـ زنبیل فرهادمیرزا ص ۲۷۲

س

سخنوران آذربایجان ص ۴ ـ سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۱۶ ـ سلام‌برمعلم ص ۴۷ ـ سفینهٔ‌محمـود ج ۲ ص ۹۰ ـ سخنوران نـامـی معاصر ج ۲ ص ۲۴۷ سخنوران‌نامی ج ۱ ص ۲۵۷ ـ ساقی‌نامه ص ۳۰۶

ش

شمع‌انجمن ص ۱۹ ـ شهریار و آذربایجان دیلینده اثرلری ص ۴۳۲ ـ شهریار ص ۵۴۱

ص

صبح‌گلشن ص ۴ ـ صحف‌ابراهیم ص ۳۱۲

ط

طریق‌الحقایق ص ۱۰۷

ع

علمای معاصرین ص ۱۰۴

ف

فهرست‌کتب پارسی دکتر روزن ص ۸ ـ فرهنگ‌سخنوران ص ۱۶ ـ فهرست

نسخه‌ها ج ۲ و ۳ و ۴و۵ ص ۱۳ ـ فهرست دانشگاه ج ۱۱ ص ۲۹ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ص ۷۵ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۹۶ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۸۱ ـ فهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ج۲ ص۹۶ـ فهرست مجلس ابن یوسف ج۳ص۱۱۱ ـ فهرست کتابخانه‌های مرکزی دانشگاه تهران ج۱۳ ص ۱۶۰ ـ فهرست دانشگاه ج ۱۳ ص ۱۵۵ ـ فهرست کتابخانه‌ی ملی تبریز ج۱ ص ۲۰۳ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۲ ص ۲۴۱ ـ فهرست نسخه‌های خطی ج ۴ ص ۳۱۲ ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس ابن یوسف ص ۳۳۰ ـ فهرست نسخه‌های فارسی ج ۵ ص ۳۵۹ ـ فهرست دانشگاه ج ۹و ۱۰ ص۳۶۲ ـ فهرست آستان قدس رضوی ص ۵۳۳

ق

قاموس الاعلام ج ۲ ص ۴ ـ قیام آذربایجان و ستارخان ص ۲۳۷

گ

گلزار جاویدان ج ۱ ص ۴ ـ گلزار جاویدان ج ۲ ص ۱۶ ـ گنجینه‌ی جواهر ص ۲۶ ـ گلزار جاویدان ج ۳ ص ۱۹ ـ گنج شایگان ص ۳۰۴

ل

لغتنامهٔ دهخدا ص ۹۹ ـ لطایف الخیال (نسخه‌ی عکسی) ص ۲۸۶ ـ لباب الالباب ص ۳۴۳

م

مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال ص ۱۰ ـ مجله‌ی آینده شماره ۲۳ و ۲۴ بهمن ۱۳۰۶ ص ۴۱ ـ مجله‌ی تهران مصور شماره‌ی آبان ماه ۱۳۴۸ ص ۴۰ مجمع الخواص ص ۶۷ ـ مصطبهٔ خراب ص ۷۰ ـ مجمع الفصحا ج ۴ ص ۹۰ مجمع الفصحا ج ۶ ص ۱۲۰ ـ مجمع الفصحا ج ۵ ص ۱۲۳ ـ مواد التواریخ ص ۲۰۲ ـ مجموعهٔ گلها ص ۲۲۸ ـ مولفین مشار ج ۶ ص ۲۴۷ ـ مجموعه‌ی غنی زاده ص ۲۴۳ ـ مولفین کتب چاپی ج ۴ ص ۲۷۹ ـ مراغه ص ۳۰۲ ـ مقالهٔ عارف دهلوی مجلهٔ ارمغان سال دوازدهم ص ۳۳۲ ـ مولفین کتب چاپی ج ۳ ص ۳۴۹ ـ مجمع الفصحا ج ۳ ص ۳۴۶ ـ مقدمه بر مقاصد الالحان ص ۳۵۹ ـ مولفین مشار ج ۲ ص ۴۹۲ ـ مجمع الفصحا ج ۲ ص ۵۲۴ ـ میانه ص ۵۱۹ ـ مجله‌ی یادگار سال دوم شمارهٔ ۸ ص ۵۳۳ ـ مقالهٔ کوهی کرمانی ص ۵۳۳ ـ مجموعهٔ نصیحت ص ۳۶۹

ن

نگارستان سخن ص ۱۶ ـ نتایج الافکار ص ۳۷ ـ نزهة المجالس ص ۷۳ تصحیح دکتر امین ریاحی ـ نسخه‌ی خطی مثنوی قاردوشاب ص ۶۵ ـ نشریه‌ی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ص ۸۱ سال ۱۳۵۱ ـ نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۸۷ ـ نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز سال دوم ص ۱۲۰ نغمه‌های تبریز ص ۲۲۸ ـ نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز سال اول شمارهٔ ۵ ص ۲۷۲ ـ نشریه‌ی دانشکدهٔ ادبیات تبریز ج ۸ ص ۲۸۶ ـ نشریه‌ی دانشکده‌ی

ادبیات تبریز شمارهٔ ۱۲ ص ۳۱۲ ـ نگارستان دارا ص ۳۳۳ ـ نگاهی به تاریخ ادبیات آذربایجان ص ۳۳۵

ه

هفت اقلیم ص ۱۵ ـ هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۹ ـ و هامش کتاب البیتوشی شیخ محمدخان ص ۵۵۸

ی

یادداشتهای استاد ناصر روایی ص ۵۱ ـ یادداشتهای نویسندهٔ تاریخ مشاهیر کرد ج ۲ ص ۴۹۸

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳	۱۴	کوه‌ها	کوه‌های
۳	۱۵	دومسیر	درمسیر
۵	۷	از	ار
۹	۱۴	از	در
۱۲	۳	حاوی	حادی
۱۳	۱۱	آیا	ایا
۱۷	۴	علهٔ‌ی	علمای
۲۰	۸	وده	بوده
۲۳	۱۲	سو	بو
۲۷	۱۳	زیستن	بستن
۲۸	۴	کی	کای
۲۸	۱۸	حرم	خرم
۳۱	۱۲	ناروم	ناورم
۳۳	۱۰	گربادی	گردبادی
۳۶	آخر	نخواهم	نخواهم
۳۸	۱۴	دیرسن	دیری‌سن
۴۱	۱۴	هرکه	هرکسی
۴۱	۱۷	آنکه	آنگه
۴۶	۱۲	که	گه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۴۶	۱۳	رهی	زهی
۵۴	۲۰	بنارها	بناها
۵۹	۸	بارادن	یارادن
۶۸	۱۴	مؤظف	موظف
۷۳	۳	بیا و ببین	بیابین
۷۵	۴	رنجد	رنج
۷۶	۱۴	الذریعته	الذریعه
۸۲	۸	خسب	حسب
۸۲	۱۷	اندازه‌یی	اندازه
۸۵	۲	باغو	باغ
۸۹	۵	عقپ	عقب
۹۰	۳	همچو	همچون
۹۳	۶	حمدمستوفی	حمداله‌ مستوفی
۹۴	۱	حر	جز
۹۸	۱۲	مد	بعد
۱۳۰	۹	سی	فی
۱۰۳	۱۱	نطقه	نقطه
۱۰۳	۱۶	وسایل	رسایل
۱۰۵	۷	بیر	پیر

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۸	۱۵	جفت	جغد
۱۰۹	۱۴	مطلع	زاید است
۱۱۲	۱۶	باصرالدین	ناصرالدین
۱۱۵	۵	مسارکت	مشارکت
۱۱۹	۱۲	مسکین	مشکین
۱۲۴	۸	است	بود
۱۳۵	۵	شیاه	سیاه
۱۳۵	۱۶	مهراو	مهرروی‌او
۱۳۶	۱۴	تخص	تخلص
۱۳۷	۱۶	برق کاه	برگ کاه
۱۳۸	۱۴	نه‌دیده	به‌دیده
۱۴۲	۱۱	نیمی‌ی	نیمه‌ی
۱۴۲	۱۶	مخواد	مخواه
۱۵۹	۵	گذاشت	گذشت
۱۶۴	۱۹	تخت‌تحت	تحت‌تخت
۱۶۹	۱	خون	چون
۱۶۹	۱	بخشم	بخشیم
۱۷۵	۳	پندنست	پندیست
۱۷۸	زیرسطر۷	ستاره‌ها	زایداست

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۸۳	۱۵	اودنا	اودونا
۱۹۴	۱۵	نیست	نیستت
۲۰۸		پس از سطر چهارم یك بیت به شرح زیر چاپ نشده است (۱)	
۲۱۲	۱۷	د	در
۲۱۵	۵	بز	بر
۲۱۶	۱۴	ار	از
۲۲۵	۱۸	وحد	وجد
۲۳۱	۶	چو	چه
۲۳۱	۱۰	کند	کشد
۲۳۱	۱۲	زمینه‌ی	زمینه
۲۳۴	۸	فکر	نکرد
۲۳۴	۹	ای	این
۲۴۰	۱۷	ووهمو	وهم
۲۴۶	۶	خوشا	خوش
۲۵۸	۱۱	سهرستانی	شهرستانی
۲۵۸	۱۵	دسبور	دستور
۲۶۰	۲	وسیع	وسع
۲۶۵	۱۲	سیر	میر

(۱) اولدوزلارا گؤیلرده باخیش سالمیشیدیم (اردم) کیمی بیر اولدوزی من گؤرمه‌میشم

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۶۶	۷	ولد	وله
۲۶۶	۱۱	آهن	آمن
۲۶۸	۱۰	البفضه	ابغضه
۲۶۹	۱	سیر	شیر
۲۶۹	۴	عطات	عظات
۲۷۱	۷	مزج	مزاج
۲۷۲	۲	ددیلر	دئدیلر
۲۷۲	۵	داست	داشت
۲۷۴	۱۲	هرکس	هرکس که
۲۸۳	۸	کز	اگرز
۳۰۳	آخر	خلیل	جلیل
۳۰۵	۱۸	ناله‌ی	ناله
۳۰۸	۷	ترجیحات	ترجیعات
۳۱۱	۱۰	شنیدیم	بشنیدیم
۳۲۱	۱	این	ازاین
۳۲۵	۹	کردمی	کردمی‌من
۳۳۸	۳	عالیه	غالیه
۳۳۹	۱۲	ابلیق	ابلق
۳۴۳	۷	غبار	عنا

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۴۵	۱۴	خورسید	خورشید
۳۵۱	۱۱	شواه	مشواه
۳۵۵	۱۴	ماجبین	ماه‌جبین
۳۵۸	۵	استنتاخ	استنساخ
۳۷۲	۳	نصراله	نصرت‌اله
۳۷۷	۱۰	گئدوبن	گئدین
۳۹۲	۳	الگنجه	ایلنجه
۴۱۰	۱۶	بچه‌گی	بچگی
۴۱۳	۱۳	اوتو	اودو
۴۳۰	۱۱	گره‌ك	گزه‌ك
۴۳۲	۱۸	گرك	گره‌كدیر
۴۳۵	آخر	گله	کله
۴۴۱	۳	معاق	محاق
۴۴۴	۱۳	مرحمی	مرهمی
۴۵۱	۱۶	بیچاره‌گان	بیچارگان
۴۶۳	۱۴	در	زاید است
۴۹۴	۲	توی	تویی
۵۰۳	۲	نشسته	نشسته‌و
۵۰۳	۶	بادید	بادیو
۵۱۴	۴	استنتاخ	استنساخ

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۲۲	۱۲	امر	به‌امر
۵۲۳	۱۳	روزما	اوزما
۵۲۵	۱۳	محمدصادقی	محمدصادق
۵۳۱	۴	حلق	خلق
۵۳۱	۷	باید	پاید
۵۳۱	۹	فکر	فکراو
۵۳۵	۷	هندسیات	هندسات

فہرست اسامی شعراء

امامی خلخالی ص ۴　　ثابت خلخالی ۴؛۵
خاقانی خلخالی ص ۵　　خلیل خلخالی ص ۶
شاهقلی خلخالی ص ۶،۷　　شمس خلخالی ص ۷
صافی خلخالی ص ۸　　صیاد خلخالی ص ۸
عبدالعلی خلخالی ص ۹　　عشقی خلخالی ص ۹،۱۰
عزلتی خلخالی ص ۱۰؛۱۱،۱۲،۱۳　　علوی خلخالی ص ۱۳
فخر خلخالی ص ۱۳؛۱۴　　فضل خلخالی ص ۱۴،۱۵
فنایی خلخالی ص ۱۵،۱۶　　کامل خلخالی ص ۱۶؛۱۷؛۱۸؛۱۹
کریم الدین خلخالی ص ۱۹،۲۰
محمدباقر خلخالی ص ۲۰؛۲۱،۲۲؛۲۳،۲۴؛۲۵،۲۶
محمد خلخالی ص ۲۶　　مقصود علی خلخالی ص ۲۶،۲۷
مهجور خلخالی ص ۲۷　　مهدی خلخالی ص ۲۷،۲۸
ناصری خلخالی ص ۲۸؛۲۹　　ندیم خلخالی ص ۲۹
واقف خلخالی ص ۳۰،۳۱،۳۲؛۳۳　　واقف خلخالی ص ۳۳،۳۴
واقف خلخالی ص ۳۵،۳۶　　یقینی خلخالی ص ۳۶،۳۷
آزاده خلخالی ص ۳۷　　احمد گیوی ص ۳۷،۳۸،۳۹
اخگر ص ۳۹　　اسلامی ص ۴۰
برهان خلخالی ص ۴۰؛۴۱
بسیج خلخالی ص ۴۲،۴۳،۴۴؛۴۵؛۴۶،۴۷　　بهمنی ص ۴۷
خدیوی خلخالی ص ۴۸؛۴۹؛۵۰،۵۱　　سالک خلخالی ص ۵۱

سطوت کاغذ کنانی ص ۵۱، ۵۲ صفی‌خلخالی ص ۵۲
قبادطوفانی ص ۵۲ قدسی‌خلخالی ص ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
مدحت ص ۵۷ معصومی ص ۵۷
منتخب‌خلخالی ص ۵۷ ناصرروایی ص ۵۸
هائم‌خلخالی ص ۸۵ تا ۶۱ اصولی‌خویی ص ۶۴ تا ۶۶
انیس‌خویی ص ۶۶ ایواوغلی ص ۶۷
برقی‌خویی ص ۶۸ تا ۷۰ بزمی‌خویی ص ۷۰
پرویزخویی ص ۷۰، ۷۱ تقی‌خویی ص ۷۱، ۷۲
تقی‌خویی (علیشاه) ص ۷۲ ثابت‌خویی ص ۷۲
جمال‌خویی ص ۷۳ حسام‌خویی ص ۷۳ تا ۷۵
حسام‌چورسی ص ۷۵، ۷۶ حسین‌خویی ص ۷۶
حقیرخویی ص ۷۶، ۷۷ حکیم‌قوبولی ص ۷۸ تا ۸۱
حیران دنبلی ص ۸۱ تا ۸۷ خاوردنبلی ص ۸۸ تا ۹۰
دیوانه‌خویی ص ۹۰ تا ۹۲ رازی‌خویی ص ۹۲
رکن‌خویی ص ۹۲ تا ۹۴ رباطی‌خویی ص ۹۴
ریاحی‌خویی ص ۹۴، ۹۵ سالك‌خویی ص ۹۵، ۹۶
شوریدهٔ‌خویی ص ۹۶ شهاب‌الدین‌خویی ص ۹۷ تا ۹۹
صاحبه‌دنبلی ص ۹۹، ۱۰۰ صادق‌خویی ص ۱۰۰ تا ۱۰۲
علی‌خویی ص ۱۰۲ تا ۱۰۴ علی‌خویی‌بادامیاری ص ۱۰۵، ۱۰۶
عین‌القضاة‌خویی ص ۱۰۶، ۱۰۷ غریب‌دنبلی ص ۱۰۷، ۱۰۸

فانی‌خویی ص ۱۰۹　　فقیرخویی ص ۱۱۰　　گنجی‌خویی ص ۱۱۰
لسان‌خویی ص ۱۱۰، ۱۱۱　　لسان‌زادهٔ‌خویی ص ۱۱۱　　محمودخویی ص ۱۱۲
محوی‌خویی ص ۱۱۲　　مظهرخویی ص ۱۱۲ تا ۱۱۴
مفتون‌دنبلی ص ۱۱۴ تا ۱۲۰　　منشی‌خویی ص ۱۲۱ تا ۱۲۴
مهدیقلی‌خویی ص ۱۲۴　　ناصرخویی ص ۱۲۴، ۱۲۵
وامق‌خویی ص ۱۲۵، ۱۲۶　　یاهوی‌خویی ص ۱۲۶؛ ۱۲۷
آیدینلو ص ۱۲۸ تا ۱۳۰　　اسماعیل‌خویی ص ۱۳۰؛ ۱۳۱
انزاب‌خویی ص ۱۳۱ تا ۱۳۴　　تلیب خویی ص ۱۳۴ تا ۱۳۶
دانش‌خویی ص ۱۳۶ تا ۱۴۰　　رحیمی‌خویی ص ۱۴۰
ریاحی‌خویی ص ۱۴۵ تا ۱۴　　شادمند ص ۱۴۵؛ ۱۴۶
شمس‌خویی ص ۱۴۶ تا ۱۴۸　　طاهری‌خویی ص ۱۴۸
گیوخویی ص ۱۴۹　　واقف‌خویی ص ۱۴۹　　یوسف کارگر ص ۱۵۰؛ ۱۵۱

شعرای سراب

ابراهیم‌سرابی ص ۱۵۵　　حسن‌سرابی ص ۱۵۵؛ ۱۵۶
سالارسرابی ص ۱۵۶　　شمس‌سرابی ص ۱۵۶　　فاضل‌سرابی ص ۱۵۷
مشفق‌سرابی ص ۱۵۷　　مهدی‌بیگ‌شقاقی ص ۱۵۷ تا ۱۶۱
اثلشن‌سرابی ص ۱۶۲، ۱۶۳　　امینی ص ۱۳۶ تا ۱۷۰
بیات ص ۱۷۰ تا ۱۷۳　　پایدار ص ۱۷۳ تا ۱۷۷
طرلان ص ۱۷۷ تا ۱۸۰　　علیایی ص ۱۸۰ تا ۱۸۵
نصرت‌سرابی ص ۱۸۵ تا ۱۸۸　　یاور ص ۱۸۸ تا ۱۸۹

شعرای سلماس

آشوب دیلمقانی ص ۱۹۳ احمدسلماسی ص ۱۹۳
حضوری سلماسی ص ۱۹۳، ۱۹۴ شاکرسلماسی ص ۱۹۵
صدیق‌سلماسی ص ۱۹۵ طالب‌سلماسی ص ۱۹۶
غلامحسن کهنه ص ۱۹۶ غمدل دیلمقانی ص ۱۹۶
کاتب سلماسی ص ۱۹۷ کشوری دیلمقانی ص ۱۹۷
مداح دیلمقانی ص ۱۹۷، ۱۹۸ مصری سلماسی ص ۱۹۸
مفخرسلماسی ص ۱۹۸، ۱۹۹ منشی‌سلماسی ص ۱۹۹ تا ۲۰۲
واصف‌سلماسی ص ۲۰۲، ۲۰۳

شعرای معاصر سلماس

ایزد ص ۲۰۴ تا ۲۲۸ پیام‌یار ص ۲۲۸ تا ۲۳۰
تقی‌زاده ص ۲۳۰ تا ۲۳۳ جعفرسلماسی ص ۲۳۳، ۲۳۴
دیلمقانی ص ۲۳۴، ۲۳۵ سعیدسلماسی ص ۲۳۵ تا ۲۳۷
شریف‌الدین‌سلماسی ص ۲۳۷ صابردیلمقانی ص ۲۳۸
غافل‌سلماسی ص ۲۳۸ تا ۲۴۱ غنی‌زاده ص ۲۴۱ تا ۲۴۷
نجفی ص ۲۴۷، ۲۴۸ نیمتاج‌سلماسی ص ۲۴۸ تا ۲۵۰

شعرای مرندوزنوز

تالاندی ص ۲۵۳ ثابت‌اندبیلی ص ۲۵۳، ۲۵۴ حقیر ص ۲۵۵
شهاب مرندی ص ۲۵۵ ضیاءزنوزی ص ۲۵۶
ضیایی‌مرندی ص ۲۵۶، ۲۵۷ عاجزمرندی ص ۲۵۷

فانی زنوزی ص ۲۵۷ تا ۲۶۴　　فدوی ص ۲۶۴ تا ۲۷۲
فنای زنوزی ص ۲۷۲ تا ۲۷۵　　محمدهاشم طسوجی‌مرندی ص ۲۷۶، ۲۷۷
مدرس زنوزی ص ۲۷۷ تا ۲۷۹　　مسکین‌زنوزی ص ۲۷۹ تا ۲۸۰
مضطرزنوزی ص ۲۸۰　　مغربی ص ۲۸۱ تا ۲۸۶

شعرای معاصر مرندوزنوز

آخشین ص ۲۸۷، ۲۸۸　　اورمان ص ۲۸۹؛ ۲۹۰　　بنابی‌مرندی ص ۲۹۰
حاصارلی ص ۲۲۰ تا ۲۹۱　　شهبازی ص ۲۹۲　　صفری ص ۲۹۲، ۲۹۳
فریدون ص ۲۹۳، ۲۹۴　　وصالی ص ۲۹۵
هاشمی ص ۲۹۶؛ ۲۹۷　　یادگاری ص ۲۹۷؛ ۲۹۸

شعرای مراغه

آتشی ص ۳۰۲　　ادیب‌مراغه‌ای ص ۳۰۲ تا ۳۰۴
اشراق مراغه‌یی ص ۳۰۴ تا ۳۰۷　　اشرف مراغه‌یی ص ۳۰۷ تا ۳۱۲
اعرجی ص ۳۱۲؛ ۳۱۳　　امین‌مراغه‌یی ص ۳۱۳ تا ۳۱۵
اوحدی مراغه‌یی ص ۳۱۵ تا ۳۲۶　　تایب مراغه‌یی ص ۳۲۷ تا ۳۲۹
تشنه‌ی‌مراغه‌یی ص ۳۲۹، ۳۳۰　　حامد مراغه‌یی ص ۳۳۰ تا ۳۳۲
حسرت‌مراغه‌یی ص ۳۳۳　　دخیل‌مراغه‌یی ص ۳۳۳ تا ۳۳۵
دیوانه پیر ص ۳۳۵ تا ۳۳۷　　زکی‌مراغه‌یی ص ۳۳۷ تا ۳۴۳
سلطانی‌بنابی ص ۳۴۳، ۳۴۴　　شرف‌مراغه‌یی ص ۳۴۴
صاین‌مراغه‌یی ص ۳۴۴　　طوطی‌مراغه‌یی ص ۳۴۴ تا ۳۴۶
ظفرالدوله ص ۳۴۶ تا ۳۴۹　　ظهیرالدین مراغه ص ۳۴۹

عبدالقادر مراغه‌یی ص ۳۴۹ تا ۳۵۹ عثمان مراغه‌یی ص ۳۵۹، ۳۶۰
علی‌بن‌حسکویه ص ۳۶۰ عمادمراغه‌یی ص ۳۶۰، ۳۶۱
غفورای‌مراغه‌یی ص ۳۶۱، ۳۶۲ فتوحای‌مراغه‌یی ص ۳۶۲
فخرمراغه‌یی ص ۳۶۲؛ ۳۶۳ کمال‌الدین‌مراغه‌یی ص ۳۶۳ تا ۳۶۵
مجرم مراغه‌یی ص ۳۶۵ تا ۳۶۹ نصیرای‌مراغه‌یی ص ۳۶۹؛ ۳۷۰
وجدی ص ۳۷۰، ۳۷۱

شعرای معاصر مراغه

آتشباك ص ۳۷۲ تا ۳۷۴ آیدین ص ۳۷۴تا۳۸۲ اخگر ص ۳۸۳
اقدم ص ۳۸۴ تا ۳۸۹ باریشماز ص ۳۸۹ تا ۳۹۴
باقی ص ۳۹۴ تا ۳۹۸ پیمان ص ۳۹۸ تا ۴۰۲
ثاقب ص ۴۰۲؛ ۴۰۳ جودی ص ۴۰۴، ۴۰۵
خامل ص ۴۰۵ تا ۴۰۷ خیری ص ۴۰۷، ۴۰۸
خیری ص ۴۰۸ تا ۴۱۰ خشنود ص ۴۱۰ تا ۴۱۲
ذاکر ص ۴۱۲ تا ۴۱۴ راحمی ص ۴۱۴، ۴۱۵
پاشازاده ص ۴۱۵ تا ۴۲۱ سهند ص ۴۲۱ تا ۴۳۲
شاهین ص ۴۳۲، ۴۳۳ صدرالشریعه ص ۴۳۳ تا ۴۳۴
عارض ص ۴۳۴ تا ۴۳۷ عاشق ص ۴۳۷ تا ۴۳۹
عاصی ص ۴۴۰، ۴۴۱ غفاری ص ۴۴۱؛ ۴۴۲
غمزده ص ۴۴۲ تا ۴۵۲ فایض ص ۴۵۲ تا ۴۵۵
فتوح‌الممالك ص ۴۵۵ تا ۴۵۷ قوروچایلی ص ۴۵۷ تا ۴۵۹

کاظمی ص ۴۵۹ تا ۴۶۱ کریمی ص ۴۶۲ تا ۴۶۶
محبوب‌علیشاه ص ۴۶۷ تا ۴۶۹ موسوی مراغه‌یی ص ۴۷۰ تا ۴۷۳
نادم ص ۴۷۳، ۴۷۴ ناهید ص ۴۷۴ تا ۴۷۷
نجفی ص ۴۷۷، ۴۷۸ نشید ص ۴۷۸ تا ۴۸۷
نصیری ص ۴۸۷ تا ۴۸۸ ولی ص ۴۸۸ تا ۴۹۰

شعرای میاندوآب

رومی میاندوآبی ص ۴۹۲ زاهدصاین‌قلعه‌یی ص ۴۹۲
سواره‌ایلخانی‌زاده ص ۴۹۳ تا ۴۹۸ شفیعی‌بوکانی ص ۴۹۸ تا ۵۰۱

شعرای معاصر میاندوآب

مفتون ص ۵۰۲ تا ۵۰۵ ملامعروف‌کوکه‌ای ص ۵۰۵ تا ۵۰۸

شعرای میانه

اشرف‌گرمرودی ص ۵۱۱ تا ۵۱۳ افغان‌گرمرودی ص ۵۱۳، ۵۱۴
مجری‌میانجی ص ۵۱۴ تا ۵۱۷ ربیعی‌میانجی ص ۵۱۸
رستمی‌میانجی ص ۵۱۸ سامی‌میانجی ص ۵۱۸
عاجز میانجی ص ۵۱۹ عین‌القضاةمیانجی ص ۱۵۹ تا ۵۲۴
محمدحسین‌گرمرودی ص ۵۲۴ تا ۵۲۶ نثارگرمرودی ص ۵۲۶ تا ۵۳۳
وفایی ص ۵۳۴ تا ۳۵۶

شعرای معاصر میانه

اثلبان ص ۵۳۷، ۵۳۸ حسرت ص ۵۳۹ تا ۵۴۱ موسوی ص ۵۴۲ تا ۵۴۵
واثق ص ۵۴۵ تا ۵۴۷ ناصری ص ۵۴۷ تا ۵۴۹

شعرای مهاباد

آواره ص ۵۵۱ تا ۵۵۵
ابن‌الحاج هزارمیردی ص ۵۵۵ تا ۵۵۸
ادیب‌زندی ص ۵۵۸

خوانندگان گرامی توجه فرمایند

بقیهٔ تذکرهٔ شعرای آذربایجان ، درجلد پنجم چاپ خواهد شد

POETS OF AZERBAIJAN
THEIR
BIOGRAPHIE AND WORKS
BY
MUHAMMAD_DAYHIM
VOLUME IIII
1991